

اخناتون

فرعون مصر

سيريل الدرد

جمشيد فخر

اخناتون
فرعون مصر

سيريل الدرد

جمشيد فخر



انتشارات هرم

این کتاب ترجمه‌ایست از:

Akhenaten Pharadh of Egypt

by: Cyril Aldred Sphere Books Ltd. 1972

- نام کتاب: اخناتون فرعون مصر
- نویسنده: سیریل آلدرد
- مترجم: جمشید فخر
- حروفچینی و صفحه‌آرایی: سینا (قانعی)
- لیتوگرافی: فام - ۷۵۳۳۴۰۳
- چاپ: فتاحی
- چاپ اول: ۱۳۷۷
- تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه
- ناشر: انتشارات هرم

ISBN 964-90508-3-3 شابک ۳-۳-۹۰۵۰۸-۹۶۴

فهرست

زندگی نویسنده

سیریل آلدرد[1] در سال ۱۹۱۴ میلادی در لندن به‌دنیا آمد و از کالج کینگ و انستیتوی هنر کورتالد دانشگاه لندن فارغ‌التحصیل شد. وی تحصیلات خود را در سال ۱۹۳۶ به‌پایان رساند و یک سال بعد در سمت دستیار سرپرست موزهٔ سلطنتی اسکاتلند در ادینبورگ، عهده‌دار نگهداری از مجموعه‌های باستان‌شناسی و مردم‌شناسی گردید. او از سال (۱۹۵۵-۱۹۵۶) نیز به عنوان دستیار سرپرست بخش هنر مصر در موزهٔ متروپولیتن نیویورک فعالیت کرد. سپس در سال ۱۹۶۱ رئیس بخش‌های هنر و باستان‌شناسی موزهٔ سلطنتی اسکاتلند شد. آلدرد چند کتاب در زمینهٔ مصرشناسی تألیف کرده است که از بین آنها می‌توان اثر معروف او، «مصر و مصریان تا پایان سلطنت قدیم» را نام برد. وی همچنین مقالات چندی در مجله‌های معتبر به چاپ رسانده است. آلدرد از قدیمی‌ترین صاحب‌نظران در زمینهٔ هنر مصر باستان است و اکنون نیز عضو کمیتهٔ انجمن کشف مصر است.

۱- Cyril Aldred

پیشگفتار

این متن خلاصه و حاصل هفده سال تفکر دربارهٔ عصر عمارنه و معماهای آن است. دقیقاً در سال ۱۹۵۰ بود که سعی کردم، بدانم کوزهٔ بسیار جالب ویژهٔ مراسم تدفین (شمارهٔ ۲۵ در تصاویر ضمیمه) متعلق به کیست. بدنبال تحقیقاتم فهمیدم که دانسته‌های ما دربارهٔ آخناتون[1] و عصر تل العمارنه[2] چندان هم قانع کننده نیست. از آن هنگام به بعد بطور مداوم در پی آن بودم که پاسخی برای سؤالات مختلفی که در این مورد برایم پیش می‌آمد پیدا کنم. حاصل این بررسی‌ها، در چند مجلهٔ تخصصی چاپ شد. به هرحال کتاب حاضر، این فرصت را به من داد، تا مجموعهٔ آن مطالعات را در نگاهی وسیع‌تر و عام‌تر قرار دهم.

در ابتدا می‌خواستم زیرنویس‌های متعددی را برای هر قسمت بیاورم، ولی حاصل کار بدین‌گونه شد. مع‌هذا این امکان را برای متخصصین این رشته فراهم آورده‌ام که بتوانند، منابع مورد استفاده را شناسایی کنند و اعتبار نظریات مرا به محک آورند. اما خوانندهٔ غیر متخصص نیز که این کتاب اصلاً برای او تهیه شده است، نیازی به آنگونه جستجوهای کسالت‌آور ندارد. اما چون کمی وسواسی هستم، در پایان کتاب قسمتی را به یادداشت‌های اضافی اختصاص داده‌ام.

۱ـ Akhenaten　　۲ـ Tell-el-Amarna

شاید تأکید این موضوع ضروری بنظر برسد که کتاب حاضر، مبین تاریخ فرهنگ ملال‌آور عصر عمارنه نیست. بجز چند مورد اتفاقی، صحبت چندانی از هنر آن دوران نشده است. حتی دربارهٔ اوضاع طبیعی و خصوصیات فرهنگی تل العمارنه هم سخنی به میان نیامده است. افزودن این مطالب از دایرهٔ تحقیق ما بیرون بود. تنها چیزی که بر آن تأکید داشتم، این بود که سیر درست آنچه را به وقوع پیوسته بود در یک زمینهٔ فرهنگی دنبال کنم.

در نحوه ثبت اسامی، اصراری بر ضبط دقیق آنها ندارم. اسامی خاص - البته نه همهٔ آنها را - برای اینکه بهتر خوانده شوند با خطوط تیره از هم جدا کرده و نشان داده‌ام.

در خاتمه مایلم از تمامی دوستان مصرشناسم که متأسفانه برخی از آنها اکنون در میان ما نیستند، بخاطر یاری‌هایشان، قدردانی کنم. آرا و نظریاتم که من مسئول آن هستم، تا حدود زیادی مرهون نقد و تفکرات آنان است.

مقدمه

کشف آخناتون

پانزده قرن پیش از میلاد مسیح، یکی از فراعنهٔ مصر به نام آخناتون بر نیمی از جهان متمدن آن عصر فرمان می‌راند، که شهرت اعمال او پس از کلئوپاترا، نظر بسیاری از مورخین، باستان‌شناسان، فلاسفه و داستان‌نویسها را به خود جلب کرد. براستی علت آن چیست؟

با کمی دقت دلیل این جذابیت مشخص می‌شود. معمولاً مورخینی که سوابق تاریخی بدست آمده از مصر باستان را بررسی می‌کنند بطور خودآگاه یا ناخودآگاه متأثر از تبلیغات و حشو و زوائدی که خصوصیات فرمانروایان مصر را احاطه کرده است، قرار می‌گیرند و درنتیجه گاهی از شناخت درست آن فرمانروا عاجز می‌گردند. معمولاً در قصه‌هایی که سینه به سینه از طریق عامهٔ مردم نقل شده است از فراعنه به شیوه‌ای طعنه‌آمیز و رکیک سخن می‌رود. اما غیر از این، بندرت کاستی‌های آنان هویدا می‌گردد. در منابع معتبرنمادی از الوهیت فراعنه را به صورتی اغراق آمیز جلوه داده‌اند. دوایر رسمی، کار خود را خوب می‌دانستند. یک قالب همیشگی برای هر فرعون داشتند که می‌بایستی او را درچهارچوب همان قالب جایگزین نمایند.

اما در مورد آخناتون، وضع بدین صورت که گفته شد نبوده است. در اینجا با فرعونی روبرو می‌شویم که بی‌باکانه با سنن مقدس یک هزار و پانصد

ساله به مقابله پرداخت، و خود را همانند انسانی خاکی با عشق بی‌پایان به خانواده و مادرش نشان داد. او دیگر به صورت یک فرعون غول‌آسا و همیشه پیروز که دشمنان مصر را با شقاوت تنبیه می‌کند، ظاهر نمی‌شود. حتی ادعای برابری با هیچ خدایی را ندارد. او شاعریست که در ستایش پروردگارش اشعاری را می‌سراید که بی‌اختیار مزامیر داوود* را به یاد انسان می‌آورد.

وی همچنین سبک هنری جدید و زنده‌ای را معرفی نمود تا بتواند به کمک آن عقاید بدیع خود را تجسم بخشد، و بالاتر از همه اینکه او همچون بدعت‌گذاری شجاع، نیایش خدایان متنوع مصر باستان را ممنوع ساخت، و مذهبی سخت توحیدگرا را جانشین نمادهای انسانی و حیوانی آنان نمود.

نخستین بار در اوائل قرن نوزدهم بود که پیشگامان مصرشناسی با تصویر منحصر به فرد و غریب وی روی دیوارهای مقابر متروک مصر میانه مواجه شدند. اگر این سیمای اصیل و انقلابی توجه آنها را به خود جلب کرد، تعجبی نداشت. از آن‌زمان او موضوع تحقیق و بررسی فراوان بوده است. یکی از استادان او را مظهر بیداد معرفی کرده و دیگری سپر بلای مهاجرت *. فروید مدعی بود که او همان حضرت موسی و بنیانگذار یکتاپرستی یهود است. نظر گلانویل[۱] بر این بود که آخناتون به عنوان یک شاه، مستحق سرزنش است. برستد[۲] او را به عنوان نخستین شخصیت تاریخ تکریم نمود. گاردینر[۳] بر این عقیده بود که او متحجری بیش نبوده، و پندلبوری[۴] از وی به عنوان یک

---

* مزامیر داوود: مجموعه اشعاری که توسط حضرت داوود سروده شده و در زبور وی آمده است. م.

* مهاجرت: منظور خروج قوم بنی‌اسرائیل از مصر به رهبری حضرت موسی (ع) است. م.

۱ـ Glanville

۲ـ Breasted : جیمز هنری برستد (۱۸٦۵-۱۹۳۵ م) کارشناس آمریکایی تاریخ مصر. م.

۳ـ Gardiner : ساموئل گاردینر (۱۸۲۹-۱۹۰۲ م) مورخ انگلیسی. م.

۴ـ Pendlebury

متعصب مذهبی نام می‌برد. هیچ موجودی قادر نیست دارای این همه خصوصیات متضاد در خود باشد.

از همسر او، ملکه نفرتیتی[۵] نیز بیش از خودش چندان ستایش نکرده‌اند، اگر هم تعریفی شده به سبب وجود تندیس زیباییست، که منسوب به اوست و نمایانگر آن جذابیت مرسوم باستانیست که شاید امروز دیگر توجه کسی را به خود جلب نکند. در تصاویر ظریف و زنده‌ای که از وی بجا مانده، غالباً او را در کنار همسرش می‌بینیم: در حال بازی با کودکانش، همراه با فرعون سوار بر ارابه، در حال پر کردن جام وی، و یا در مراسمی رسمی نظیر نیایش آتون، حضور در قربانگاه، شرکت در مراسم بارعام در ایوان کاخ شاهی درحالی که شانه به‌شانهٔ همسرش، زیر طاق زرین بر تخت تکیه داده و سفرای خارجی، که هر یک هدیه‌ای گرانبها بدست دارد، به حضور می‌پذیرد. فکر می‌کنم نیازی به اثبات نباشد که بگویم آنها زوجی خوشبخت بودند. آخناتون روی ستون سنگی دروازهٔ شهرش همسر خود را این چنین توصیف کرده:

چه نیکوست او
که منادی سعادت است
و گیسوانش چون آبشار، چشم را می‌نوازد
و آوایش، که روح مرا از عشق لبریز می‌نماید
بنگر که چه شکوهی دارد
وه که او تجسم عشق است!
و مرا حیران خویش ساخته است.

این دو دلداده را غالباً همراه با سه دخترشان به تصویر کشیده‌اند. بزرگترین دختر آنها یعنی آنخس پاآتون[۶] به همسری توتانخامون درآمد. مقبرهٔ پر از طلای همسر او که جانشین آخناتون گردید، مهیج‌ترین کشف تاریخ

۵- Nefertiti

۶- Ankhes-en-pa-Aten

باستان‌شناسی است. تصویر باشکوه این زن در کنار همسرش، از مهمترین مقبره‌های کشف شده بشمار می‌رود و هم‌اکنون زینت موزهٔ قاهره است. او نیز همچون مادرش، نفرتیتی، مظهر وفاداری و پایداری برای شوهرش بود.

گمان می‌رود این روش آخناتون مبنی بر حکاکی و نقاشی روابط خانوادگی خود بر دیوارها باعث شده است، که امروزه بسیاری از نویسندگان او را به عنوان روشنفکرترین فرعون نگاه کنند. بدون شک چنین مردی، توانسته است از ورای قرون و اعصار با ما ارتباط برقرار نماید و حتی حس همدردی و جانبداری مثبت ما را به‌سوی خود جلب کند. جملات زیر از «جیمز هنری برستد» گویای این مدعاست:

«...با مرگ او روحی از این جهان رخت بربست که جهان متمدن آن روزگار نظیر او را ندیده بود، شخصیتی شجاع که در مقابل سنتی ازلی ایستاد و درنتیجه از زمرهٔ فراعنهٔ سنتی و بی‌رنگ بدر آمد. او بذر عقایدی را پراکند که شاید فهم آن از ظرفیت عصر خود خارج بود. هفتصد یا هشتصد سال پس از او، کسانی را در میان قوم یهود می‌یابیم که ادعای برابری با او داشتند، اما در عصر ما، هنوز هم جا دارد که به ارزیابی و شناخت او بپردازیم. شناخت مردی که در دورانی بس دور و در شرایط و محیطی کاملاً متفاوت با ما، نه‌تنها اولین ایده‌آلیست و شخصیت برجستهٔ عصر خود بود، بلکه از قدیمی‌ترین یکتاپرستان و پیام‌آور انترناسیونالیسم بود».

با وجود این اوصاف از چنین شخصیتی، عجیب نیست، اگر سایر متخصصین فن که ظاهراً توجه چندانی به آخناتون نشان نداده‌اند، نظیر ویگال[۷]، در یکی از کتابهای پرطرفدار خود این‌گونه از فرعون یاد کنند:

«و شاید بتوان گفت او تنها پادشاه مصر است که می‌توان بدون ابهام با عقایدش آشنا شد و اعمال او را دید و نتایجش را ارج گذاشت.»

طی سالهای اخیر، تمایل برخی از مورخین بر این بوده است که از

۷- Weigall

جذابیت و اهمیت آخناتون بکاهند. یکتاپرستی وی را هنوتئیسم * (اعتقاد به چندین خدا تحت فرمان یک خدای برتر) قلمداد کرده‌اند و در نفی بدعتهای اجتماعی و سیاسی وی کوشیده‌اند. صلح دوستی و انترناسیونالیسم وی را تخطئه کرده و چه‌ها که درباره روابط خانوادگی وی نگفته‌اند. چنین متفکرینی که عادت دارند محیط عصر مفرغ را با استانداردهای امروزی ارزیابی کنند، بدشان نمی‌آید که اعلام کنند، اصولاً موجودیت آخناتون فریبی بیش نبوده است. و در این بین تنها هنر او مورد انتقاد آنان قرار نگرفت. و حقیقتاً، هر کس مجسمه بزرگ و غیر عادی او را در کارناک[۸] می‌بیند گمان نمی‌کند که صاحب آن توان اعتلای هنر مصر را داشته است.

با وجود اطلاعات جدیدی که فراهم آمده و تأکید بر این دارد که آخناتون چندان هم شخصیتی تحول گرا نداشته، اما نتیجه برخی فرضیات جدید این است که متأسفانه رویدادهای دوران او نیاز به تحقیق و روشنگری دارد. اگر این رویدادها را به یک تابلو رنگی تشبیه کنیم، باید بگوییم که هنوز برخی از رنگهای دست‌کاری شده و غیر اصیل آن همچنان از قدیم باقیمانده و اخیراً هم برخی قسمتهای آن مجدداً رنگ شده است که در لمس این قسمتها باید مواظب بود، درحالی‌که رنگ بخش‌هایی دیگر از این تابلو بکلی محو شده و باید با مهارت و امانت‌داری آن را دوباره نقاشی کرد.

دانسته‌های ما از آخناتون، در مقایسه با سایر فراعنه چنان متفاوت است که بسیاری از مورخین در نتیجه‌گیریهای خود، به‌ناچار تفسیر به رأی می‌کنند. در عین حال محققین باید مواظب دستبردهای زمانه و هم دستکاری‌های انسان باشند. درنتیجه حقایقی که جزئیات دوران حکومت آخناتون باید بر پایه آنها بنا شود نادرند و آنچه هم که موجود است حاصل هوشیاری و کار مداوم

---

* Henotheism پرستش چندین خدا زیر نظر یک خدای برتر. این اصطلاح در برابر Monotheism بکار می‌رود که پرستش بی‌شائبه یک خداوند واحد است. م.

۸- El Karnak

نسلی از مصرشناسان است. آنها ناچار شده‌اند صبورانه و با وسواسی خاص تمامی نشانه‌ها و اسناد حکومت آخناتون را که از گزند مصریان باستان سالم مانده بود، جمع آوری نمایند. مصریهای باستان بسیاری از یادبودهای سنگی را مخدوش کردند و نام آخناتون را از اسناد دولتی زدوده و آنچه در توان داشتند بکار برده بودند تا کوچکترین نشانه از فرعونی که به سنن قدیمی آنها پشت کرده بود باقی نماند.

دقیقاً در نقطه‌ای دورافتاده در کرانهٔ شرقی رود نیل در مصر میانه، تعدادی از باستان‌شناسان به وصله‌ای ناجور برخوردند که نامش در لیست فراعنه نبود. این محل دورافتاده اکنون تل‌العمارنه نامیده می‌شود. در این محل و در دل صخره‌ها تعدادی مقبره و معبد قرار گرفته و دیوارهای آن مصور به صحنه‌هایی از زندگی شاه و دربارش است. سبک خاص نقاشیها، نظر کاشفین را به خود جلب نمود. مخصوصاً ظاهر شاه چنان نامأنوس بود که تماشاگران شک داشتند که منظور نقاش از کشیدن آن تصویر، مرد یا زن بوده است. شکی وجود نداشت که این تصویر یک ملکه است، اما همهٔ عناوین نوشته شده در پایین آن دلالت بر یک فرعون مرد داشت. کسانی سعی کرده بودند که نام فرعون را بکنند و تصویر او را خراب کنند. این مشاهدات، مورخین را ترغیب کرد تا ماجرا را دنبال کنند. نظریات هیجان‌انگیزی مطرح گردید. برای مثال ماریت[۹] که گویی به یاد اپرای جذاب «آیدا» افتاده باشد، اظهار نظر کرد که (خوئن آتون «آنطور که او این نام را می‌خواند» در ادامه یک لشکرکشی به سودان اسیر دشمن شده و در آنجا او را عقیم کرده‌اند).

اما یک فرانسوی دیگر به نام له‌فه‌بور[۱۰] فرضیه ساده‌ای را مطرح کرد به این مضمون که (آخناتون درواقع زنی در کسوت مردان بوده است.) وی برای اثبات مدعای خود ملکه حتشپسوت[۱۱] را مثال می‌زند که سالها پیش مانند

۹- Mariette اوگوست ادوار ماریت (۱۸۲۱-۱۸۸۱ م) مصرشناس فرانسوی. م.

۱۰- Le Febure ۱۱- Hat-shepsut

یک فرعون حکومت می‌کرده و خود را همچون مردان می‌آراسته و حتی ریش هم می‌گذاشته است. او در اثبات ادعایش به نوشته‌های مانتحو[۱۲] و یوسفوس[۱۳] اشاره می‌کند. به نظر این دو محقق، ملکه آسنچرس[۱٤] که پس از اوروس[۱۵] بر تخت سلطنت مصر تکیه زده بود، دختر این فرعون بوده. لەفەبور تصور کرد که اوروس همان آمنوفیس سوم و آسنچرس نیز همان آخناتون است. گرچه نسل جدید مصرشناسان دیگر به این نظریات وقعی نمی‌نهند و ارزش چندانی برای آنها قایل نیستند، اما فکر می‌کنند که پیشگامان این علم، به دلیل کمی اطلاعات و سردرگمی ناگزیر از ابراز این گونه نظرات بوده‌اند.

یک گروه فرانسوی در سالهای ۱۸۸۳-۱۸۹۳ مقابر خصوصی در تل‌العمارنه را کاوش کردند و از تصاویر و الواح آنجا نسخه‌برداری کردند. آنها سپس کتیبه‌هایی را که روی صخره‌های آن اطراف دیده می‌شد مطالعه کردند و با اطلاعات قبلی خود تطبیق دادند و درنتیجه پی به محدودهٔ شهری باستانی به نام آخت ـ آتون (آختاتون)[۱۶] «افق یا آرامگاه آتون» بردند. این گروه همچنین به بررسی مقبرهٔ شاه پرداخت که در شش کیلومتری محل حفاری قرار داشت و نقشه‌هایی که آنان از روی حجاریها و تصاویر درون اتاقها کشیدند تنها مدارکی است که از گروه فرانسوی برای ما باقی مانده است. چرا که متأسفانه پس از آنها این محل توسط اهالی آنجا یا دیگران مورد دستبرد و تخریب واقع شد.

این اکتشاف فرانسویها تا سال ۱۸۸۷ م. چندان مورد توجه قرار نگرفت. در آن سال پیرزنی که در میان خرابه‌های نزدیک دهکدهٔ التیل در عمارنه مشغول حفر زمین برای جمع آوری کود نیتراته بود، چشمش به چیزهایی افتاد که اکنون ما آن را بایگانی‌های سلطنتی می‌نامیم. این زن هنگام

۱۲ـ Manetho متولد سال ۲۵۰ ق.م. در مصر کاهن اعظم هلیوپولیس. م.

۱۳ـ Josephus مورخ و نظامی یهودی. م.

۱٤ـ Acencheres ۱۵ـ Orus ۱٦ـ Aknet-Aten

کاوش خود به صدها لوحهٔ گلی دست یافت، که چون علایم عجیب و ناخوانایی روی آنها کنده شده بود، مورد توجه هیچ یک از عتیقه‌فروش‌ها و دلالان محلی قرار نگرفت. اما همین که پس از چندی ارزش تاریخی آنها محرز گردید، فقط ۳۵۰ عدد از آن الواح برای مطالعه باقی ماند!

معلوم شد که «سنگ‌نوشته‌های عمارنه» مکاتبات دیپلماتیک به خط میخی است که میان دربار مصر و حکام آناتولی، آشور، بابل، قبرس، میتانی[۱۷] و دولت شهرهای فلسطین و سوریه ردوبدل شده بود. گویی این مجموعه نوری خیره کننده بر بخش فراموش شده‌ای از تاریخ، روابط اجتماعی، سنن مذهبی، جغرافیا و مناسبات سیاسی آن دوران تاباند. مخصوصاً آنچه که این الواح خاموش از روابط سیاسی آن دوران میان مصر و تمدنهای خاور نزدیک برای ما روشن می‌سازد، کاملاً تازگی دارد. افشای اخبار کشف این کتیبه‌ها، سیل کاوشگران و دلالان عتیقه را به عمارنه کشاند، و باز هم متأسفانه حجاری‌ها و سایر گنجینه‌ها مورد دستبرد و خدشه آنان قرار گرفت، تا سرانجام اطراف محوطه را حصارکشیدند و نگهبان گماشتند. بدبختانه این اقدامات حفاظتی چندان هم موثر واقع نگردید. درحالی که پتری[۱۸] هنگام تحقیقات خود بعضی از مسیرها را در محوطهٔ این آثار باستانی علامت‌گذاری کرده بود، قبطی‌ها * به تصور این که این علایم، آنها را به مدفن گنج‌های افسانه‌ای علی بابا هدایت خواهد کرد، با کلنگ و تیشه و باروت به جان مسیرها افتادند وضمن آن یکی از دروازه‌های مزین به نقوش باارزش را منهدم ساختند. انجمن کشف مصر[۱۹] از سال ۱۹۰۲-۱۹۰۷ م. نورمان دوگاری داوی[۲۰] را مأمور نسخه‌برداری از بقیهٔ آثار

۱۷- Mitanni قومی در شمال غربی بین‌النهرین در خلال قرون ۱۵ و ۱۴ ق.م. م.

۱۸- Petrie سرویلیام فلیندرز پتری (۱۸۵۳-۱۹۴۲ م.) باستان‌شناس انگلیسی و کارشناس تاریخ مصر. م.

* ساکنان بومی و اصیل مصر. م.

۱۹- Egypt Exploration Fund

۲۰- Norman de Garis Davies

و ستونها نمود، و کتابهای منتشر شده از سوی وی هنوز منبع اصلی مورد استفادهٔ ما در مورد یادگارهای عمارنه است.

فلیند رزپتری، در سالهای ۲-۱۸۹۱ م. با ثبت و اصلاح اطلاعات بدست آمده و به کمک هوشیاری ذاتی خویش توانست آثار یک کاخ و مجموعه اماکن اداری وابسته به آن را در محوطهٔ مورد مطالعه و همچنین چند خانهٔ دیگر در جنوب آن را کشف کند. وی در مدت زمان کوتاهی، اطلاعاتی را بدست آورد که عملیات حفاری بعد از آن توانست آنها را به تأیید برساند. در جریان فعالیتهای پتری، پسری ۱۹ ساله به نام هاوارد کارتر[۲۱] با وی همکاری می‌کرد، که او (هاوارد کارتر)، سی سال بعد موفق شد با کشف مقبرهٔ داماد و جانشین آخناتون یعنی توتانخامون در طیوه (تبس، تب) یافتههای تل‌العمارنه را تکمیل کند. پتری طی اقامت خود در عمارنه توانست هفت کتیبه از مجموع چهارده کتیبه ورودی شهر را شناسایی و نسخه‌برداری نماید.

آلمانها از سال ۱۹۰۷-۱۹۱٤ م. و همچنین انجمن کشف مصر از ۱۹۲۱-۱۹۳٦ م. کارهای پتری را دنبال کردند. خود وی نیز در خلال این سالها بخش بزرگی از یک شهر مدفون را در زیر دریایی از شن پیدا کرد. املاک خصوصی، کاخهای سلطنتی، معابد و محلهٔ کارگران، قسمتهایی از این شهر باستانی را تشکیل می‌دادند. طی همین دوره، آلمانها موفق به کشفیات جالب توجهی شدند. آنها پا به درون کارگاهی گذاردند که مملو از چندین مجسمه مدل و طرحهای مجسمه‌سازی و نقاشی بود و خیره‌کننده‌تر از همه مجسمه‌ای رنگین از سر ملکه نفرتیتی بود.

بزودی یادگارهای آخناتون در اماکن دیگری در مصر مثل ممفیس، السیوط، مدامود[۲۲] و هیراکنپولیس[۲۳] و مهمتر از همه در طیوه کشف شد. سبک آخناتون همه جا با تحسین و اشتیاق وافر باستان‌شناسان روبرو گردید. در میان

۲۱- Howard Carter (۱۸۷۳-۱۹۳۹ م.) مصرشناس آمریکایی. م.

۲۲- Medamud ۲۳- Hierakonpolis

این یادگارها، مقابر چندتن از معاونین آخناتون قرار دارد که بیشتر آنها در طیوه موجود است. یکی از مهمترین این معاونین، راموس[۲۴] بود که حکم وزیری وی را در نخستین سالهای حکومت او به عهده داشت. غیر از او می‌باید از خروئف[۲۵] نام برد که خدمات وی از سالهای آخر حکومت آمنوحوتپ سوم شروع شد و تا سالهای نخست آخناتون ادامه پیدا کرد. مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو، بزودی جزوه‌ای در مورد مقبرهٔ او منتشر خواهد کرد.

حفریات و مکاشفات بیشتر در منطقهٔ کارناک منجر به یافتن قطعات منفصل از معبد بزرگی شد که آن نیز از کارهای عصر آخناتون بود که بدست جانشینان وی ویران گردید. در سالهای اخیر نیز، ده‌ها هزار قطعهٔ کوچک که روی‌هم‌رفته نقاشیهای زیبا و خوش‌رنگ راهروهای داخلی معابد را تشکیل می‌داد کشف شده. وقتی این قطعات را ـ که اکنون با دقت نزدیک معبد اوپت[۲۶] در کارناک نگهداری می‌شوند ـ کنار هم می‌گذاریم، بی‌شباهت به یک معمای مصور عظیم نیست که هنوز برخی قطعات آن پیدا نشده است. *

در سال ۱۹۳۹ م. یک هیأت آلمانی در منطقهٔ هرموپولیس، شبیه این قطعات را هنگام کشف ساختمان‌های رامسس دوم یافتند. کاوش‌های غیر مجاز توسط افراد محلی نیز منجر به کشف یک سری قطعات منقوش گردید که اکنون بیشتر آنها زینت کلکسیونهای خصوصی آمریکاییان است. برای ما اکنون آشکار شده که رامسس دوم برای برپایی عمارت‌های خود، معابد

۲۴- Ramose   ۲۵- Kheruef

۲۶- Opet

* در سال (۱۹۶۵ م.) یک گروه بین‌المللی از مصرشناسان به همت مؤسسهٔ شرقی دانشگاه شیکاگو تعداد ۳۵۰۰۰ قطعه سنگ را که اصلاً متعلق به معابد آخناتون بود و بعداً از آنها در ساختمانهای رامسس دوم استفاده شده بود، مورد بررسی قرار دادند و با تلاشی خستگی‌ناپذیر و به کمک پیشرفته‌ترین کامپیوترهای آن زمان در کنار هم چیدند و به چندین تصویر تقریباً کامل از دوران این فرعون دست یافتند. ر.ک. مجله جغرافیایی ملی چاپ واشنگتن، مورخ نوامبر (۱۹۷۰ م.) ص ۶۳۴-۶۵۵. (م)

آخناتون را ویران می‌کرد. با مشاهده و خواندن تصاویر این قطعات، اطلاعات ما در مورد تاریخ آن دوران بیشتر شد.

بین سالهای ۱۹۰۲-۱۹۱٤ م. امتیاز حفاری در درهٔ پادشاهان، در غرب طیوه به تئودور دیویس[۲۷] داده شد. او برای شروع کار از مصرشناسان خبره و باسابقه‌ای نظیر کارتر، کوبیل[۲۸] و آیرتون[۲۹] سود جست. درنتیجهٔ فعالیت این گروه، کشف مهمی صورت گرفت و آن عبارت بود از مقبرهٔ یویا و تویو[۳۰] که پدر و مادربزرگ مادری آخناتون بودند. این دو قبر را در سال ۱۹۰۵ م. درحالی که متعلقات بسیار زیادی همراه آنها سالم در گور بود، یافتند. در سال ۱۹۰۷ م. دیویس موفق به کشف مقبرهٔ دیگری شد که اکنون آن را با رمز « ۵۵ » می‌شناسند. این قبر چندان هم بزرگ نبود، مع‌هذا با وجود داشتن در بزرگ سنگی، مشخص گردید که در ازمنه قدیم، عده‌ای پیش از محکم شدن این در، عمداً به قصد اهانت و تخریب، به زور وارد این مقبره شده بودند. با توجه به اینکه مقبره به منظور دفن یک شاه ساخته شده بود، اما متعلقات ناچیز آن را به‌گونه‌ای ناخوشایند به اطراف پراکنده بودند. عمده‌ترین چیزی که در این مقبرهٔ عصر عمارنه دیده می‌شد، مومیایی پوسیده‌ای بود که تنها اسکلتی از آن باقی مانده و چوب تابوت نیز درحال تلاشی بود. شناسایی مومیایی اصلاً امکان نداشت چون نام صاحب مقبره جابه‌جا، پاک و حذف شده بود. از زمان کشف این گور، استخوانهای موجود در آن چهار بار مورد آزمایش و بررسی قرار گرفت. اما میان کارشناسان اختلاف نظر وجود دارد که آیا این بقایا متعلق به خود آخناتون یا به شریک سلطنت او یعنی اسمنخ‌کا ـ رع[۳۱] است؟ در فصول بعدی راجع به مقبرهٔ شمارهٔ ۵۵ بیشتر خواهیم نوشت.

شواهد متعددی نظیر ـ گورهای ویران شده، بقایای یک شهر متروک،

۲۷ـ Davis ۲۸ـ Quibell

۲۹ـ Ayrton ۳۰ـ Yuya & Tuyu

۳۱ـ Smenkh-ka-Re

استفاده از ستونهای معبد آتون در جای دیگر و اهانت به یک سری از مقابر، همگی دال بر این است که زمانی یک فرعون «نامطلوب»، بر مصر فرمان می‌رانده است. به همین دلیل وجود اختلاف نظر و تفسیرهای متفاوت، در میان کاوشگران، چندان هم قابل توجیه نیست. مع‌هذا، هنوز همان دو طرز فکر عمده در مورد نتیجه‌گیری بالا باقی مانده است.

گویی تنظیم مدارک و شواهد بدست آمده از دوران عمارنه دچار طلسم شده است و اکنون برای محققین محرز شده که در گذشته فرصتهای زیادی از دست رفته و بسیاری کارها که می‌بایست در همان ابتدای امر توسط کاوشگران صورت پذیرد، نادیده گرفته شده است. برای مثال، اگر سنگ‌نوشته‌های عمارنه را یک کاوشگر از زیر خاک درمی‌آورد و نه آن پیرزن کشاورز، و یا اگر قطعات کوچکی که از منطقه کارناک و هرموپولیس بدست آمده تماماً ضبط و گردآوری شده بود و مشخصات آنها انتشار می‌یافت، حالا بسیاری از معماهای بی‌پاسخ حکومت مورد نظر ما مرتفع شده بود. به همین جهت و با توجه به کل اطلاعات موجود، من نیز همچون بعضی از محققین، مجبورم آنچه را که یادگارهای عمارنه بر ما روشن کرده، اما کاملاً مطابق با نظریات معمول نیست، با دیدی انتقادی منعکس نمایم.

سعی ما بر این است که از آخناتون مردی نسازیم که با دیدی نوین و امروزی بر عصر خود حکومت می‌کرده، گرچه جوانب فراوانی در حکومت وی می‌بینیم که با شرایط دنیای جدید منطبق است. ما به او در چهارچوب فکری زمان و مکان خودش توجه خواهیم نمود. به همین جهت در دو فصل آینده سعی می‌کنیم شمه‌ای از اوضاع و تمدن عصری را که مصر در آن نقش مهمی ایفا نموده است، (یعنی اواسط هزاره دوم پیش از میلاد، که بدنبال آن آخناتون همچون خدا ـ شاه در مصر ظهور نمود) بیان کنیم.

بخش یکم

زمینه‌سازی

فصل یک

مصر در دوران خاندان سلطنتی هجدهم

تمامی اعتبار و نفوذی که مصر در میان تمدنهای شرق مدیترانه در هزارهٔ دوم پیش از میلاد کسب کرد ناشی از تمرکز منابع قدرتش بود. ویژگی‌های سرزمین مصر بر همه آشکار است. خاک این کشور، به استثنای قسمتهای شمالی آن، کم باران است و حاصلخیزی آن به تغییرات آب و هوایی وابسته نیست. درواقع مصر یک واحهٔ بزرگ و ثروتمند در شمال آفریقاست. رودخانهٔ نیل پیوسته با گل و لای معلق در خود و با طغیان سالانه، اراضی اطراف خود را آبیاری می‌کند و به حاصلخیزی آن می‌افزاید. بجز موارد معدودی که شعبه‌های پایینی نیل دچار خشکسالی می‌شد، غالباً این رودخانهٔ مفید، آب پربرکت و گل بارور خود را نثار زمین سوخته می‌کرد و حیاتی دوباره به آن می‌بخشید. محصولات متنوعی در آب و هوای نیمه‌گرمسیر آنجا بعمل می‌آمد. قسمتی از این محصولات با مدیریت و نظارت یک حکومت مرکزی مقتدر، به منظور بذرافشانی در سال آینده، و قسمتی هم برای توزیع در بین بخش غیر مولد جامعه کنار گذاشته می‌شد. مازاد این محصولات را نیز برای سالهای کم آبی و یا حتی صدور به کشورهای محتاج و فقیر اختصاص می‌دادند. (۱)

در بین ملل نیازمند آن زمان، مصر مرفه‌ترین سرزمین بود. برای یک

چوپان سامی در بیابانهای بی‌آب و علف جنوب فلسطین که مدتها آوارگی و سختی را بدنبال احشام خود تحمل کرده، رسیدن به دروازه‌های سرزمین جوشن[1] - کنار سواحل شرقی دلتای نیل، همچون رسیدن به بهشت موعود می‌نمود. بیابانگردان، این ناحیه را سرزمین شیر و عسل می‌نامیدند، زیرا مراتع حاصلخیز و سرسبز مصر سفلی، پذیرای گله‌های متعدد احشام و گلهای وحشی آن سفره‌ای گسترده بر زنبوران عسل بوده است. درختان پاپیروس نیز که در شمال مصر فراوان می‌رویید به مصارف گوناگون ازجمله خانه‌سازی، غذا و تهیه کاغذ برای دوایر متعدد دولتی می‌رسید.

مصر همچنین به عنوان واسطهٔ اصلی تجارت، میان آفریقای حاره‌ای و دول مدیترانه عمل می‌کرد. بدین‌ترتیب که یا مستقیماً مواد خام آنان را به مدیترانه می‌رسانید و یا با کارگران ماهر خود آن مواد را مبدل به کالای قابل مصرف می‌ساخت و به بازار مدیترانه عرضه می‌کرد. بیابان‌های مصر سرشار از مواد خامی نظیر نمک، نمک قلیایی و سایر مواد معدنی و همچنین سنگهای گرانبها و مهمتر از همه طلا بود. مصر از لحاظ معادن طلا چنان غنی بود که باعث رشک همسایگان خود می‌شد و مثلی در آن زمان رایج بود که می‌گفتند «ذره ذرهٔ خاک مصر از طلاست». در آن دوره نیز مثل همیشه عطشی سیری‌ناپذیر برای مصرف طلا وجود داشت.

بی‌جهت نبود، فرمانروایانی که بر مصر حکومت می‌کردند، از اعتبار و نفوذ عمیقی در دنیای باستان برخوردار بودند. در ادامه به این مطلب بیشتر می‌پردازیم. حالا ببینیم کدامیک از پیروان فرعون توانستند با تلاش و قوه ابتکار خود عطایای ۹۰۰ کیلومتر رودخانهٔ نیل را به خدمت گیرند. اکثریت اهالی مصر باستان را کشاورزانی تشکیل می‌دادند که با سعی فراوان نیزارهای حوضهٔ نیل را زه‌کشی می‌کردند و با بکارگیری گل و لای رود به اراضی

۱- Goshen

حاصلخیز دست می‌یافتند. با اینکه کار، دارای دستمزد خوبی بود، ولی ـ تنها در هنگام طغیان نیل و در باقی ایام سال بسیار طاقت‌فرسا و بدون وقفه ادامه داشت. کار، عموماً شامل آبیاری بود، به این ترتیب که خاکریزهایی درست می‌کردند تا آب بالا آمده را در حوضچه‌هایی محصور کنند و پس از آنکه مواد معلق در آب ته‌نشین می‌شد اراضی را کاملاً آبیاری می‌کردند، یا اینکه با تعبیهٔ کانال، آب را از زمینی به زمین دیگر هدایت می‌کردند. برای آب‌رسانی به اراضی مرتفع، از شدوف * استفاده می‌کردند یا کوزه‌های پر از آب را بر پشت گاوها و با مشقت فراوان به بالا می‌بردند. خاک‌های حاصلخیز، هر فصل یک محصول می‌دادند و جاهایی که از امکانات بهتری برخوردار بودند، مانند آبیاری مصنوعی، در فصل تابستان، دوبار محصول برداشت می‌کردند و امکان نداشت که زراعت آنها از تغییرات ناگهانی آب و هوا آسیبی ببیند. مع‌هذا آفات زراعی موجود در خاور نزدیک، در آن دوران نیز مثل اکنون فعال بودند. در یک تصویر اغراق‌آمیز دیده می‌شود که زارعی در حال مبارزه با خیل موشها، پرندگان، حشرات و ملخ است.

بجز اراضی مزروعی، مصر دارای تعداد زیادی حیوانات اهلی نظیر گاومیش، گوسفند، بز، خوک، قاطر و در دوران سلطنت جدید، اسب هم بود. صاحبان گله‌ها از آزادی عبور و مرور با احشام خود برخوردار بودند و آنها را در مناطق مناسب میان نیزارها و مراتع وسیع به چرا می‌بردند. شبانان هر جا که می‌خواستند چادر می‌زدند، و ضمن مراقبت از گله‌های خود، به شکار جانوران و صید ماهی می‌پرداختند. درحقیقت اینان با اختیار این نوع زندگی از زیر بار کار اجباری که دامنگیر کشاورزان ساکن روستاها بود، شانه خالی می‌کردند. سایر شکارچیان و دوره‌گردانی نیز که در پی پرندگان و وحوش،

---

* Shaduf ابزاری برای آبیاری اراضی در مصر یا دیگر کشورهای شرقی شامل یک تیرک معلق که به یک سر آن دلو و به سر دیگر وزنه‌ای متصل است و به کمک آن از نهرها آب می‌کشند. (م.)

چوبهای معطر، صمغ، سنگها و مواد معدنی، واحه‌های اطراف نیل را کاوش و جستجو می‌کردند، زندگی بی‌قید و بندی را می‌گذراندند. این چادرنشینان، که در آمار کلی به حساب نمی‌آمدند، نقش مهمی در تشکیل جمعیت نداشتند. بخش اعظم مصریان را زارعینی تشکیل می‌دادند که خواه‌ناخواه به کار روی زمین فراخوانده شده بودند. معیشت اینها برخلاف میل باطنی، عمیقاً به خاک وابسته بود.

هسته اصلی روستا را خانواده تشکیل می‌داد. چندین خانواده، تحت ریاست یک کدخدا، نمایانگر یک جامعه روستایی بود. برخی از زارعین مثل سربازان، دایم در خدمت فرعون بودند. بسیاری از آنان اغلب همان مزدوران بیگانه‌ای بودند که در ازای جنگیدن در صف فرعون، قطعه زمینی را به عنوان پاداش به تملک خود درمی‌آوردند. در کنار زارعینی که خود مالک اراضی خویش بودند، عدهٔ دیگری نیز زمینهای مؤسسات صاحب زمین نظیر، معابد عظیم ممفیس، هلیوپولیس[۲] و طیوه یا خزانه و دربار را در اجارهٔ خود داشتند و روی آنها کار می‌کردند. این کارگران به شکل موروثی و با همکاری کلیه اعضای خانواده به کار اشتغال داشتند. از بچه‌هایی که توانایی زراعت نداشتند، برای دور کردن پرندگان مزاحم و یا پاک کردن خاشاک از مزارع استفاده می‌شد.

زندگی اغلب این زارعین، در بی‌خبری می‌گذشت. اگر اختلافی نیز با همسایگان به‌وجود می‌آمد، یا به حل و فصل امور محلی نیاز پیدا می‌شد، شورای ده متشکل از کدخدا و پیرمردان برپا می‌گشت. دولت مرکزی نیز هرگاه که صلاح می‌دید از دو طریق در این روند خودگردانی دخالت می‌کرد.

در زمان طغیان نیل، که بدنبال آن مزارع سه ماه به زیر آب فرو

۲ـ Heliopolis

می‌رفت و کارگران کشاورز بی‌کار می‌ماندند، برنامه بیگاری عمومی شروع می‌شد و عده زیادی را برای لایروبی کانالهای آب‌رسانی، احداث سدها و آب‌بندها، جابجایی سنگهای ساختمانی، آجرسازی و غیره به کار فرا می‌خواندند.

دولت به شیوهٔ دیگری نیز حضور خود را نمایان می‌کرد. به‌محض آنکه میزان محصول از حدی فراتر می‌رفت، مأمورین دولتی برای ارزیابی محصول و اخذ مالیات مربوط به آن حاضر می‌شدند. درست یکی دو ماه پس از برداشت محصول نمایندگان حکومت برای دریافت سهم دولت از کشاورزان وابسته به مؤسسات بزرگ و یا زارعین متفرقه وارد روستاها می‌شدند و این سهمیه را روانهٔ انبارهای حکومتی می‌کردند.

نظارت بر امور این مردم زحمت‌کش و محروم از نعمت سواد به عهدهٔ طبقه‌ای از افراد اداری بود که امتیاز اصلی آنها توانایی در نوشتن و خواندن بود. جزئیات کارهایی که در پایان عصر مفرغ، دولت مصر انجام داده بود در چنان حجم وسیع و پیچیده‌ای بایگانی و ثبت شده که رسیدگی به آن تا زمان حال غیرممکن بوده است. مصر با یک دیوان سالاری موروثی و بسیار آگاه از نقش خویش به نام فرعون اداره می‌شد. زمانی یک ناشناس این‌گونه نوشت: «یک دبیر وظیفهٔ همهٔ افراد را مشخص می‌کند. او مالیات نمی‌پردازد، درحقیقت وظایفی را که انجام می‌دهد به ازای مالیات است. او حساب همهٔ چیزها را نگه می‌دارد. تمامی ارتش به او تکیه دارد. هم اوست که دادرسی‌ها را در پیشگاه فرعون به انجام می‌رساند و تمام امور اراضی و هرکار دیگری را به زیر نگین خود دارد.»

بدین‌ترتیب، طبقهٔ دبیران یا منشی‌ها در زندگی مصریان نقش مهمی داشتند. آنان مستقیماً در مقام خادمان فرعون و غیر مستقیم، به عنوان خادمان سایر نهادها (مانند معابد کوچک و بزرگ، وزیر و فرمانروای **کوش** *) که

* کوش قسمتی از سودان فعلی- م.

قدرت خویش را از فرعون می‌گرفتند، اعمال قدرت می‌کردند. نه تنها نوشتن و خواندن از واجبات شغلی این گروه بوروکرات بود، بلکه آنان می‌بایست در رشته‌های زراعت، ساختمان‌سازی، هنر و صنایع دستی و روابط بین‌الملل نیز به فراخور حال خویش تبحری داشته باشند. دبیران شاه پستهای حساس، نظیر وزارت و خزانه‌داری را نیز به خود اختصاص می‌دادند. ارتش و سایر نهادهای اجرایی نیز گروههای دبیر یا منشی مخصوص به خود داشتند که آنان را در کارهایشان یاری می‌کردند.

شکی نیست که همین بوروکراسی باسواد نیز، نقش اساسی را در پرورش تمدن مصر باستان (با وجود همهٔ کاستی‌های آن) ایفا کرده است. هنگامی که این سیستم دچار ضعف می‌گردید، عواقب آن، رکود، هرج و مرج، جنگ داخلی، هجوم بیگانگان و قحطی برای مصر بود.

در میان مصریان، از فرعون گرفته تا پایینترین طبقات، رسم بر این بود که پسر جای پدر را بگیرد. مثلاً پسر یک صنعتگر پس از پدرش همین شغل را اختیار می‌کرد، و یا یک دبیر، نوشتن و سایر علوم را به پسران خویش می‌آموخت. فرزندان یک زارع نیز فوت و فن کشاورزی را از پدر خود فرامی‌گرفتند. اگر گاهی فرزند یک دبیر موفق نمی‌شد جای پدر خود را بگیرد، حتی‌الامکان شغل دیگری در همان سطح و یا نظیر آن برایش فراهم می‌شد.

تنها در ارتش سلطنت جدید این امکان برای افراد بی‌سواد وجود داشت که بتوانند به مدارج بالاتر ارتقا یابند و افسران جزء و محلی به سبب خوش خدمتی و ابراز ویژگی شغل خویش به درجات عالی‌تر نظامی، یا مربیگری و یا حتی پیشکاری شاهزاده‌ها دست می‌یافتند. در جامعهٔ مصر این شیوه از ترقی روشی جدید بود که به احتمال زیاد مصریها آن را از اقوام آریایی در قرن هجدهم پیش از میلاد آموخته بودند.

نمونهٔ کامل یک جامعه سلحشور با طبقهٔ حاکمی همیشه مسلح و ارابه‌سوارانی که در بکارگیری زوبین و کمانهای پیشرفته تبحر داشتند و برای

مسابقات ورزشی و پرورش اسب اهمیت زیادی قائل می‌شدند -که شرح آن در داستان ایلیاد موجود است - در تمامی خاور نزدیک معمول و حاکم بود. در این نوع جامعه، استفاده از یک گروه نظامی حرفه‌ای و همیشه آماده به نام مریانو[۳] جایگزین روش بسیج کشاورزان شد. بزودی جوامع کوچک نیز خدمات این نیروهای حرفه‌ای را برای خود مفید یافتند و از آنان استقبال نمودند، به‌گونه‌ای که طبقه نظامیان توانست، دولتهای زمینداری را در سوریه و فلسطین تشکیل دهد. این نظامیان همراه با مهاجرین سامی موسوم به هیکسوسها[۴] در خلال سالهای هرج و مرج پایان سلطنت میانه به مصر آمدند و با استفاده از ناتوانی حکام محلی، سراسر مصر علیا را تسخیر کردند و خود را در مقام وارثان قانونی فرعون معرفی کردند. شاهزادگان طیوه‌ای در قرن ۱٦ پیش از میلاد در تلاش برای بیرون کردن فرمانروایان هیکسوس از همان سازماندهی نظامی و سیستم اجتماعی رقیب خود سود جستند، و شاید عده‌ای از جنگاوران حرفه‌ای که در رکاب این شاهزادگان شمشیر زده‌اند در قبال آن زمینهایی در مصر به تیول خویش درآوردند.

فراعنهٔ سلطنت جدید، از برخی رسوم مهاجمین گذشته پیروی نمودند. مثلاً آنها تاجی جدید، به نام تاج قهوه‌ای را - که ریشهٔ آسیایی داشت - به مجموعهٔ البسهٔ شاهانه که مرسوم پادشاهان کهن بود افزودند. همچنین گرز قدیمی را که با آن دشمنان خویش را تنبیه می‌کردند، کنار گذاشتند و شمشیر بدست گرفتند و بر تعداد عصای سرکج خود که نشان پادشاهی بود، افزودند. در نقاشی‌ها و حجاری‌هایی که از آن زمان بجا مانده، تصاویر

۳- Maryanu ، مقایسه شود با لغت Maryaka در پارسی باستان که به مردان جوان و سلاح بدست اطلاق می‌گردید. این کلمه در میان قبایل آریایی قدیم به معنی رزمنده بکار می‌رفت و مریاکه همچون ستونی در خدمت رهبر جامعه بود. (م.) ر.ک. به میراث باستانی ایران اثر ر.ن. فرای، مترجم مسعود رجب‌نیا، چاپ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۸٦ و ۸۷. م.

۴- Hyksos

شاهزادگان را سوار بر ارابه همراه با تیراندازان و اطرافیان شجاع خود در حال حمله به خیل دشمنان می‌بینیم. و چه خودستایی‌های باور نکردنی که در این تصاویر دیده می‌شود. مثلاً شاه درحالی به جنگ می‌رود که فرزندانش در طفولیت در رکاب او هستند: و این دقیقاً تجسم خدایان جنگجویی نظیر مونت[۵]، بعل Baal و رشپ[۶] است.

البته این نظامی‌گری تنها یک وجه از سیستم پادشاهی بود. هر آنچه که در سرزمین مصر وجود داشت از انسان و جانوران تا منابع، همگی به فرعون که تجسم خدا شمرده می‌شد، تعلق داشت. همیشه او را به شکل پهلوانی ترسیم کرده جدا از خصوصیات یک انسان فانی، ویژگی‌های او با خدایان برابری می‌کرد. او درحقیقت همچون واسطه‌ای میان خدایان و بشر عمل می‌کرد و در همه جا قدرت منحصر به فرد شمرده می‌شد. اوست که با اعطای زمین و ثروت خود معابد را برای خدا می‌سازد و این معابد را استوار نگه می‌دارد.

خدایان نیز در قبال خدمات فرعون، وی را قدرت برتر جهان می‌دانند. به سبب همین حق الهی، وی نه تنها بزرگ مصر، بلکه فرمانروای تمامی ملتهای شناخته شدهٔ آن عصر شمرده می‌شود. او حاکم بر جان تمامی انسانها بود. او قادر بود به وسیلهٔ مظهر عنخ که در دستان خود نگه می‌داشت حیات را به جان مردگان بدمد و هم او حق صدور حکم مرگ را داشت. طغیان سالانهٔ نیل و حتی ریزش باران در سرزمین دور هیتی[۷] ها را بدو نسبت می‌دادند. حتی درباریان آخناتون به او که خورشید را پرستش می‌کرد، این چنین خطاب می‌کردند: «رودخانهٔ نیلی که با وجود خود روزانه به مصر حیات می‌بخشد.»

پادشاه تجسم فردی معات[۸] محسوب می‌شد. این کلمه به معنی «حقیقت» یا «عدل» بکار می‌رفت تا معنی آن گسترش یافت، بطوری که مفهوم «نظام هستی» که خدا خالق آن بوده، از آن اراده می‌شد. علت وسعت معنی این لغت چنین بود که تصور می‌شد، خدایان در ابتدای پیدایش مصر،

۵- Mont   ۶- Reshep   ۷- Hittites   ۸- Maet

خود بر آن حکومت می‌کردند و سپس فرزند آنها به صور مختلف ادامه‌دهندهٔ این حکومت بوده است. تأثیر این عقاید را می‌توان در سیستم گاه‌شماری مصریان دید. مبدأ شمارش سال برای آنها از شروع فرمانروایی یک پادشاه تا سال مرگ او بود و با آمدن جانشین او بر سر قدرت، مجدداً سال از ابتدا شروع می‌شد. فرعون به کمک «دانای کل» و «قدرت مطلق» بودن همه را تحت فرمان خویش درمی‌آورد و بدین ترتیب اختیار حکومت بر جهان را بدست گرفت. به همین جهت او به بیان شفاهی اکتفا می‌کرد، گرچه امکان داشت خیلی جوان باشد، مع‌هذا دارای قدرت فوق بشری بود، زیرا «کلام خدا از زبان وی جاری می‌شد».

مفهوم نظام پادشاهی این بود؛ فرعون همان «خدای رحمانی» بود که در جهت خیر و صلاح مصر حکومت می‌کرد. او هرگز دچار اشتباه نمی‌شد و بیاناتش حکم کلام مقدس را داشت. او اصلاً «برای حکومت آفریده شده بود.» و پس از فوت، روحش چون عقابی آموخته به سوی پدران ناشناختهٔ خود به پرواز درمی‌آمد. البته چنین فلسفه و ایده‌آلی با مقتضیات و روند تاریخ توجیه می‌گردید. وی قدرت خویش را به مأمورانش تفویض می‌کرد، مالکیت خصوصی با اعطای زمین، کالا و خدمه، از طرف او به نهادها و اشخاص دیگر به‌وجود آمد. امتیازات و تفاوتها از هنگامی بروز کرد که برخی مؤسسات یا افراد از پرداخت مالیات و خراج به دولت معاف شدند. وی توانایی آن را داشت که هر زمان بخواهد امتیاز و یا آزادی کسی را لغو نماید، زیرا کلام او حکم قانون را داشت. البته این توانایی از لحاظ ظاهری واقعیت داشت. در عمل چنین چیزی اتفاق نمی‌افتاد و مؤسسات صاحب امتیاز کماکان به بهره‌برداری از مایملک و اختیارات خویش ادامه می‌دادند، چون آنها این اختیارات را تحت شرایط و مقررات محکمی صاحب شده بودند که قبلاً در نظام معات به‌خوبی توصیف شده است. این نظام که ابداع خدا ـ شاه اولیه بود غیر قابل تغییر می‌نمود. گرچه در افسانه‌ها این‌گونه ادعا می‌شد که شاه در فرمانهای خویش

فقط از ندای قلبی خود و یا وحی الهی الهام می‌گیرد، اما در عمل حکومت او این گونه نبود. همیشه مشاورینی بودند که در کارها او را راهنمایی کنند و تمام لحظات زندگی وی را برنامه‌ریزی نمایند.

جریان حوادث نیز مؤید ایده‌آلهای نظام پادشاهی بود. در عصر باستان به فرعون به‌مثابهٔ تجسم هوروس[۹] (دست نیافتنی) نگاه می‌کردند. هوروس خدای آسمانها بود که همچون یک شاهین عظیم بالهای خود را در همه جا گسترده بود. از القاب و عناوینی که برای فرعون می‌ساختند، دو نام مشخص کنندهٔ صفات هوروس بود. هوروس «خدای بزرگ» یا بزرگترین خدایی بود که عنوان خویش را به شاه داده بود و درحقیقت شاه «هوروس زنده» خوانده می‌شد. این نظریه در اوایل سلطنت قدیم با برپا کردن اهرام سقاره[۱۰]، مدوم[۱۱]، دحشور[۱۲] و جیزه[۱۳] به اوج خود رسید. فلسفه این بود که تمام ملت باید در ساخت و تکمیل یادگارهای عظیمی که بتواند مظاهر شایسته‌ای از ثبات نظام لاهوتی آنان باشد مشارکت داشته باشند.

به هرحال، در پایان این دورهٔ تحت نفوذ مذهبیون هلیوپولیس که مرکز پرستش خدای خورشید یعنی رع ـ آتوم[۱۴] بود، عقاید جدیدی تبلیغ شد. برطبق این عقاید به فرعون که از زمانهای دور حاکم بر سرنوشت مصر بود، مانند پسر رع نگاه می‌کردند. بنابراین فرعون که روزی صرفاً خود خدا بود به مقام فرزندی وی تنزل نمود. با این وصف، آنچه که از عناوین فرعون برمی‌آمد، وی را همچنان هوروس می‌خواندند. بر اساس یک افسانهٔ کهن اولین پادشاه سلسله پنجم نتیجهٔ ازدواج رع با دختر کاهن اعظم هلیوپولیس بوده است. این عقیده بعدها در دورهٔ سلسلهٔ هجدهم توسط ملکه حتشپسوت در دیرالبحری و آمنحوتپ سوم در الاقصر[۱۵] تجسم واقعی خود را یافت. در حجاریها و تصویرهای

۹- Horus ۱۰- Sakkara ۱۱- Meydum ۱۲- Dahshur

۱۳- Giza ۱۴- Re-Atum ۱۵- Luxor

هر دو فرعون، یک داستان مشابه تکرار می‌شود: خدا به هیئت فرعون درمی‌آید و ملکه را از وجود خویش بارور می‌سازد، سپس فرشتگان خدا تولد فرزندی را به وی بشارت می‌دهند، پس از آن خالق دست به خلقت کودکی می‌زند و در آخر نام کودک روی کنده‌کاریها به‌دقت و به‌تفصیل نوشته می‌شود.

در خلال آخرین سالهای سلطنت قدیم و دوران رکود موجود تا سلطنت میانه، اعتبار سیاسی فراعنه به سبب شکل گیری فئودالیسم به‌شدت سیر نزولی یافت. زیرا حکام محلی، هر یک دم از اعتبار و قدرت خویش می‌زدند. مع‌هذا، فراعنه با توسل به یک خدا ـ شاه دیگر به نام اوزیریس[۱۶] و با تکیه به او، اعتبار و زندگی الهی خویش را حفظ کردند. هرکدام از بازماندگان فرعون که قادر به برگزاری مراسم تدفین شاهانه بودند، از اعتبار و حیثیت او برخوردار می‌شدند. جانشینان او با تقلید و پیروی از شعائر مذهبی و ظاهر وی خود را به عنوان تجسم ذی‌روح اوزیریس تثبیت کردند.

در دوران سلطنت جدید، فراعنه با رها کردن مصر از چنگ مهاجمین هیکسوس و دست‌اندازی مجدد به بعضی از نواحی آسیا، نوبه * و سودان بار دیگر به حیثیت و قدرت تاج و تخت خویش اعتبار تازه‌ای بخشیدند. رهبری آنان سبب پیروزی، سروری، جلال و شکوفایی اقتصادی مصر گردید.

فرعون هر دو سرزمین * * را با یک شیوه رهبری می‌کرد. او هر زمان که اراده می‌کرد مأمورین حاضر به خدمت را (که هر چه داشتند از فرعون بود) به کمک فرا می‌خواند. برای مثال مردان آخناتون از او به عنوان «خدایی که ما را آفرید» یاد می‌کردند یا اینکه رخ ـ می ـ رع[۱۷] وزیر توتمس (توتموسیس) سوم[۱۸] او را «خدایی که انسانها با هدایت او زندگی می‌کنند، مادر

۱۶ـ Osiris

* ناحیه جنوب مصر در همسایگی سودان م.

* * منظور مصر علیا و مصر سفلی است م.

۱۷ـ Rekh-mi-Re ۱۸ـ Tuthmosis III

و پدر تمامی بشر و بی‌همتا» می‌خواند. مجسمه‌ها و یادبودهای غول‌آسایی که در مراکز اصلی مصر از این فراعنه ساخته شده گویای موقعیت فوق بشری آنان است. حتی حضور در برابر برخی از این مجسمه‌ها، دارای مراسم و آیین دینی خاصی نظیر مراسم شرفیابی به حضور «فرعون زنده» بود. در زمان آمن‌حوتپ سوم این بزرگداشتها به اوج خود رسید.

برای فناناپذیر جلوه دادن فرعون تلاش زیادی بعمل می‌آمد. انجام دادن خیلی از کارها برای مردم مصر ممنوع بود، اما این تحریمها شامل او نمی‌گردید. او حرمسرای وسیعی، نظیر حکام شرقی، از خود داشت و علاوه بر آن مجاز به ازدواج با نزدیکان خویش بود. البته ازدواج با خواهر، مادر و نزدیکان در کلیه نظامهای سلطنتی دینی کهن مرسوم بوده است. بزرگترین پسر فرعون از ملکهٔ اصلی او به مقام جانشینی می‌رسید و بزرگترین دختر او هم عنوان ملکهٔ آینده را به خود اختصاص می‌داد و تخت پادشاهی که بسیار مقدس بود، مهریه وی شناخته می‌شد. بنابراین برای ولیعهد که خواهان حفظ قدرت و قداست مقام خویش بود، هیچ راهی بهتر از ازدواج با وی نبود. البته به دلیل میزان بالای مرگ و میر نوزادان در مصر باستان، همیشه هم ازدواج برادران با خواهران امکان‌پذیر نبود و گاهی پسر دوم و یا حتی پسر دیگر زنان فرعون به ازدواج ملکه درمی‌آمد. به هرحال در چنین مواردی وحی یا ندای غیبی از جانب یکی از خدایان، مشروعیت ولیعهد را قطعی می‌نمود، همانطور که در مورد توتمس سوم، توتمس چهارم و حارم‌حب[۱۹] بدین‌گونه شد. کسی که با ملکه ازدواج می‌نمود می‌بایست در انتظار بماند تا فرعون تخت خویش را برای همیشه ترک کند، همان‌گونه که پس از مرگ توتانخامون پیش آمد. مع‌هذا، عقد ازدواج میان ولیعهد و ملکه، پیش از مرگ فرعون حاکم بسته می‌شد و این باعث پیدایش وضعیت پادشاهی مشترک (شورای سلطنت)[۲۰] می‌گردید

۱۹- Harem-heb ۲۰- Co-Regency

که پدیده‌ای بحث‌انگیز در تاریخ مصر است.

مسأله در اینجا بود که چگونه تجسم زندهٔ هوروس، می‌توانست قدرت را با دیگری قسمت کند. با این وصف برخی از فراعنه تن به این تسهیم قدرت می‌دادند. آن طرز تلقی از نظام پادشاهی که در پایان دوره سلطنت قدیمی بخوبی جا افتاد، مبین این بود که فرعون به‌مثابه تجسم هوروس، تنها زمانی تاج و تخت را به فرزند خویش وامی‌گذارد که بتواند در وجود اوزیریس که خود مولد هوروس است یکی شود. گاردینر، محقق برجسته خاطرنشان کرد که اشتراک قدرت دو هوروس در یک زمان از لحاظ نظری قابل قبول نیست. علی‌رغم این مخالفت، منطقی در این تضاد نهفته است. مبلغین الوهیت فرعون، این گونه استدلال می‌کردند که او نیز مثل هوروس یک خدازاده است و «از درون نطفه» برای حکومت درنظر گرفته شده. از زمانی که وارث مسلم (ولیعهد) پا به میدان می‌گذارد، درحقیقت کشور صاحب دو هوروس می‌شود و این فکر که یک هوروس جوان همراه با اوزیریس آینده حکومت کند، همانقدر منطقی است که یک هوروس با هوروس آینده حکومت کند. درواقع هوروس پسر یعنی حاکم زنده و اوزیریس پدر، حاکم دنیای مردگان مکمل یکدیگرند. این حالت را باید وضعیت «خدای پدر و خدای پسر» شمرد، یعنی همان چیزی که مصریان آن را در اصطلاح «هوروس در میان بازوان پدر خود، اوزیریس» نامیدند.

شریک سلطنت را در همان اوان طفولیت به میان مردم می‌آوردند و برای پادشاهی آینده کشور معرفی می‌کردند. گرچه زمان تاجگذاری جانشین در خاندانهای مختلف تفاوت داشته است اما معمولاً سن بلوغ همان شانزده سالگی بوده است. گاه نیز که پسر اول پیش از رسیدن به سن قانونی فوت می‌کرد، نوبت به نامزدی پسران کوچکتر می‌رسید. با توجه به اینکه مسأله حکومت مشترک در دورهٔ عمارنه از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده است، لذا ما در فصل هفتم به‌تفصیل در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

انتقال قدرت پادشاه از قوه به فعل با مراسم تاجگذاری عجیبی صورت می‌گرفت. البته ضرورتی ندارد که در اینجا این مراسم را به‌تفصیل بیان کنیم. می‌توان مراسم آن را به دو بخش خصوصی و عمومی تقسیم کرد. در حالت اول، فرعون به سراسر قلمرو خویش سفر می‌کرد، تا به تأیید خدایان مراکز مذهبی برسد. مراسم تعمید و تدهین در مورد وی بجا می‌آمد، سپس از سراسر مصر سفلی و علیا تاجها و عصاهای مخصوص به او تقدیم می‌شد. ضمن تشریفاتی عمومی، وی بر تخت سلطنت جلوس می‌کرد و هدایای مختلفی از سوی عموم مردم و همچنین سفرای بیگانهٔ مقیم مصر دریافت می‌کرد. در یکی از کتیبه‌هایی که به صورت مخدوش، بر جای مانده، در مورد این مراسم چنین آمده است: «خداوند، پادشاه را مبعوث کرد تا بر سریر بنشیند و تمامی بشر از اعیان و اشرافِ تا عامی‌ترین مردم و کلیه شاهزادگان اراضی دیگر حضور یابند و ضمن ابراز بندگی خود هدایای خویش را تقدیم او کنند».

در مقابر متعلق به سلسلهٔ هجدهم، این صحنهٔ تاجگذاری و بارعام به‌دفعات تصویر شده است. اما بسیاری به اشتباه بر این باورند که این نقاشیها بیانگر دریافت غنایم جنگی توسط شاه است، اما وجود نمایندگانی از «جزایر مدیترانه» که فرعون دسترسی به آنها نداشت، این ادعای اخیر را باطل می‌کند.

آیین‌های تاجگذاری، فرصتی برای فرعون پیش می‌آورد تا وزرا و دیگر مسؤولین بلندپایه را برگزینند و اگر از عملکرد برخی از امرا رضایت نداشت، کسانی را که مورد اعتماد وی بودند، بجای آنها بکار گیرد و در نهایت شرح وظایف هر یک را به‌دقت بازگو می‌نمود. به خاطر اهمیت این مراسم و اینکه چهرهٔ اکثر درباریان روی دیوارها نقش می‌بست، بیشتر این تصاویر را مخدوش کردند.

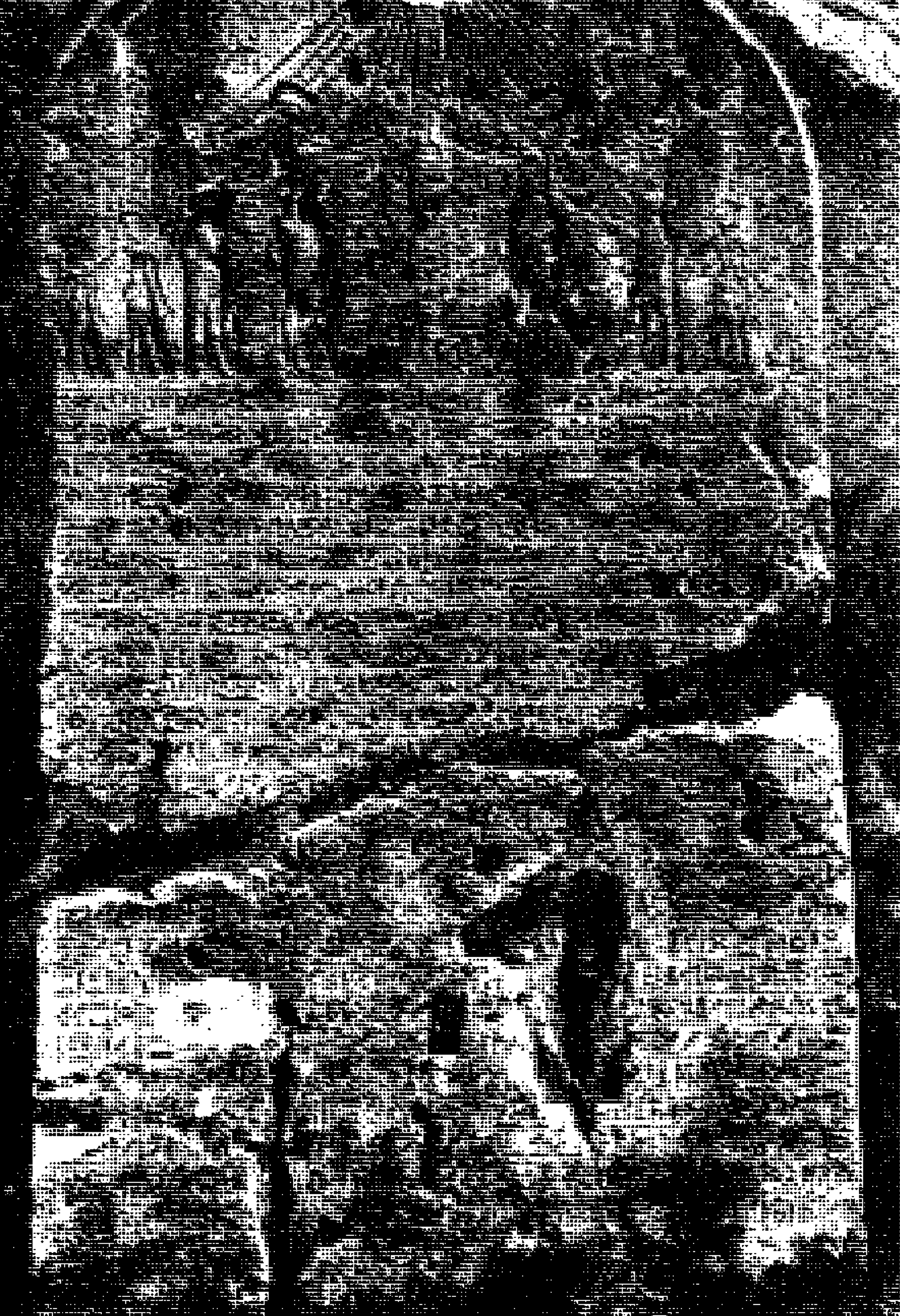
از مراسم دیگری که فراعنه امید به شرکت در آن را داشتند ـ هرچند عدهٔ قلیلی از آنها به آن نایل شدند ـ جشن سد[۲۱] بود. این جشن و سرور، نمادی

۲۱- Sed











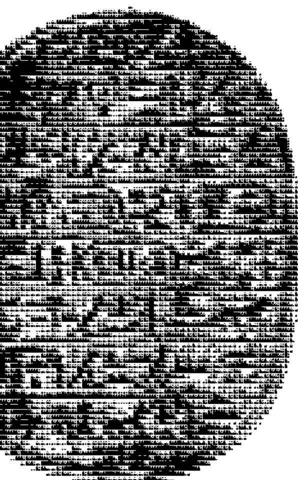
٧



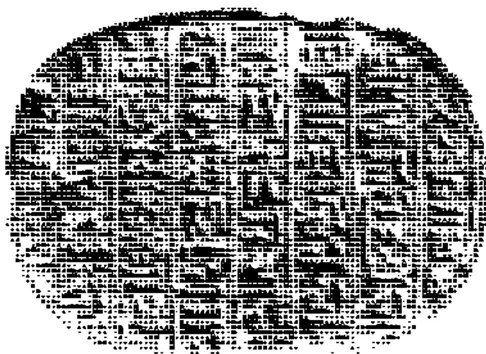
٨



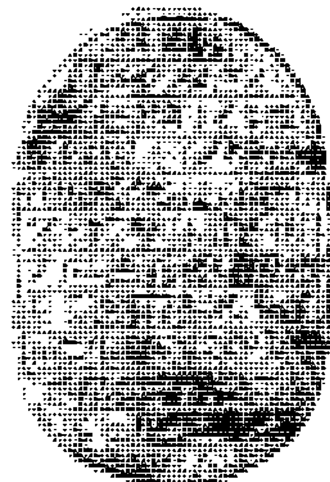




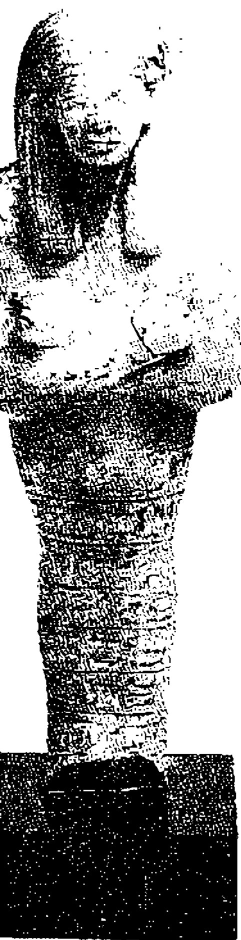
۱۰



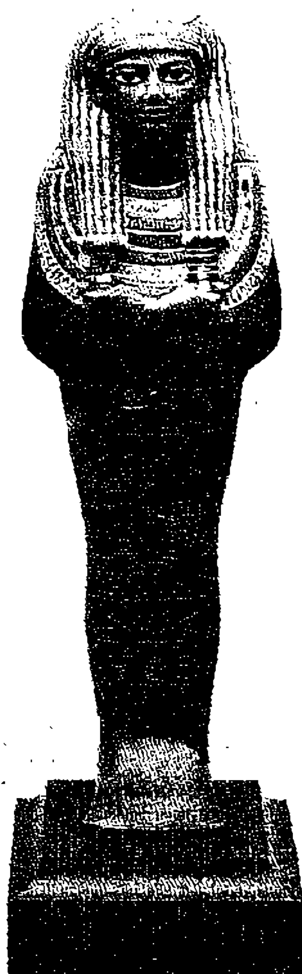
۱۱



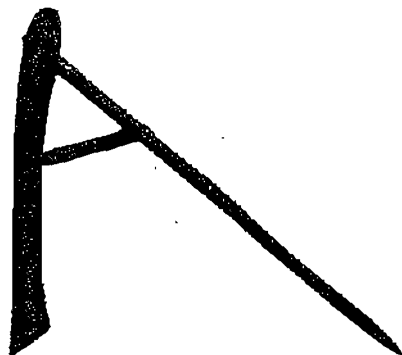
۱۲



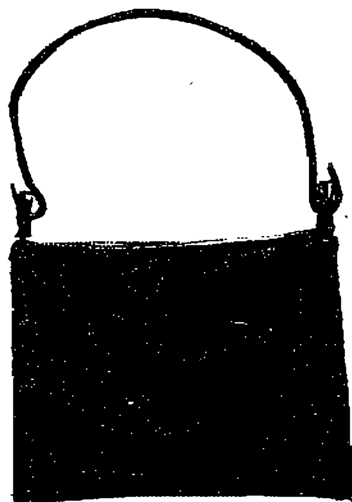
۱۳



۱۴



۱۵



۱۶

از تجدید قوای فرعون بود. در کتیبهٔ رشید * به زبان یونانی از این مراسم تحت عنوان «جشن سی‌امین سال» نام برده شده و آن اعلام شادی برای گذشت سی سال از زمان نامزدی فرعون برای تاج و تخت مصر بود. اما چند نمونه استثنایی یا خلاف قاعدهٔ سی ساله دیده شده، به علت آن که اساساً جشن سی‌امین سال برای فرزند ارشد گرفته می‌شد نه برای پادشاه واقعی، چون فرزند ارشد نقش مهمی را در آن جشنها به عهده داشت. بدون شک در دوران سلسلهٔ دوازدهم تنها آن دسته از فراعنه که سی سال یا بیشتر حکومت کرده بودند در جشنهای سد شرکت می‌کردند، اما این سنت بدون رعایت کامل مقررات آن در دوران سلطنت جدید هم تداوم پیدا کرد. مثلاً فرعون پس از برگزاری اولین جشن، هر سه یا چهار سال یکبار نیز جشن دیگری ترتیب می‌داد. به همین دلیل رامسس دوم در دوران حکومت شصت و هفت ساله‌اش می‌توانست سیزده جشن برپا کرده باشد.

اساساً ممکن است مراسم جشن سد، نمایش پرشکوهی باشد از یک سری آیینهای مذهبی ماقبل تاریخ، مربوط به زمانی که خدا- شاه اولیه، اوزیریس، نیروی خود را از دست داد و به قتل رسید و تکه پاره‌های بدنش برای زایش دوباره در سراسر مصر مدفون شد. سالها بعد، خاطرهٔ این جنایت هولناک با درخشش دوبارهٔ دربار سلطنتی التیام یافت. گرچه عمدهٔ مراسم جشن سد را در شهر ممفیس برگزار می‌کردند اما دیگر مراکز فرهنگی مصر نیز از برپایی آن بی‌نصیب نمی‌ماند. مثلاً آمن‌حوتپ سوم آیینهای جشن را در بارگاه خود در شهر طیوه بجا می‌آورد. برای این منظور تالار و درباری نیز خاص جشن تجدید حیات و حتی تاجگذاری می‌ساختند. لباس فرعون را یک ردای کوتاه با یقه برجسته تشکیل می‌داد و کلیه فرماندهان باوفا و مورد اعتماد وی، اطرافش را احاطه می‌کردند. در روز مراسم تحف و هدایای گرانبهایی از سوی

---

* مشهورترین کتیبهٔ مصری به سه زبان هیروگلیف، دموتی و یونانی که در سال ۱۷۹۹ م. توسط شامپولیون فرانسوی کشف شد. م.

حضار تقدیم فرعون می‌شد. سفرای بیگانه نیز حضور می‌یافتند.

معمولاً آیینهای جشن در نخستین روز ماه اول زمستان شروع می‌شد. کسی که ستارهٔ این جشنها بود و نقش مهم را در مراسم ایفا می‌کرد، شاهزاده بود، که ردای سنتی شبیه آنچه به تن شاه بود می‌پوشید. ولیعهد را هم‌شأن با خدای «سگ چهره» که همان سد باشد و نخستین موجود بدنیا آمده محسوب می‌شد می‌شناختند. این سد درحقیقت همان هوروس شاهین یا وارث خدایان بود. در دوران سلطنت آمن‌حوتپ سوم از نماد خدای مرگ و روز قیامت که مزین به سر شاهین بود و سوکار[۲۲] خوانده می‌شد برای نقش اول جشنها استفاده می‌گردید. احتمالاً خاستگاه این خدا در کنار دشتهای ممفیس قرار داشت و در همان‌جا نیز مراسم جشن او، چند روز پیش از سال نو یعنی ابتدای زمستان، برپا می‌گردید.

ریشهٔ آیینهای جشن سوکار به ازمنه بسیار قدیم برمی‌گردد که در طی آن شاه با پای خویش برای برکت شهر ممفیس آن را کاملاً طواف می‌کرد. سالها بعد، از گاوهای مخصوص قربانی که به تاج گل آراسته بودند، برای گردش به دور شهر و شخم زدن زمینهای آن استفاده کردند. به احتمال قریب به یقین در سالهای ماقبل تاریخ، شاه را پس از قربانی قطعه‌قطعه می‌کردند و خونش را برای برکت و باروری زمین نثار می‌کردند. در مراسم جشن، طی چهار روز زمین را به نشانهٔ تدفین اوزیریس که نماد شاه بود، کاملاً شخم می‌زدند. همچنین در این مراسم ستونی به یاد او در شهر وی واقع در دلتای نیل به نام جدو[۲۳] برپا می‌ساختند. افراشتن این بت به معنی برخاستن اوزیریس از مرگ و تبدیل او به هوروس یعنی خدای زنده بود. فرعون که تجسم او بود، یک روز بعد تاجگذاری می‌نمود. بدین‌ترتیب با شروع فصل کشت و زرع، شاه در نقش سوکار پس از تحمل دهشت مرگ، بر پا می‌خیزد (در نقش

۲۲ـ Sokar

۲۳ـ Djedu

اوزیریس) و سرانجام با شمایل هوروس تجدید قوا می‌کند.

به هرحال مراسم جشن و شادمانی آمنوفیس سوم هر سال چندین ماه طول می‌کشید، زیرا با توجه به اختلاف اقلیمی، همین مراسم باید در طیوه نیز برگزار می‌شد. به دلیل اهمیتی که اجرای این مراسم در تکوین دوران عمارنه داشته، بعداً به‌تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

فصل دوم

به‌سوی شمال مصر

در اواسط قرن شانزدهم پیش از میلاد، اهالی شهر طیوه قیام خود را علیه فراعنه دروغین هیکسوس آغاز کردند و چون این حرکت آنان به پیروزی رسید، بعدها از آن به عنوان خیانت نام نبردند. اهالی طیوه با آن شوق فراوانی که برای پیروزی بر غاصبین حکومت داشتند، به کمک مدجوییها[1] از نوبه، شخصی بنام آموس[2] را از جنوب مصر انتخاب و وی را به عنوان فرعونی بر سراسر آن سرزمین برگزیدند. نژاد او براساس نوشته‌های مانتحو به حکام طیوه‌ای سلسلهٔ هفدهم می‌رسید و خود، بنیانگذار سلسلهٔ جدیدی شد. با آموس دوران فترت دوم به پایان می‌رسد و سلطنت جدیدی شروع می‌شود و در آن هنگام که وی این جهان را ترک می‌کرد دیگر اثری از هیکسوسها بجای نمانده بود. پس از او خانواده‌اش بر تخت سلطنت جای گرفتند و کلیهٔ رقبا از میدان به‌در رفته، منطقهٔ ثروتمند نوبه به مصر ملحق شده و بار دیگر وسوسهٔ تصرف فلسطین و سوریه با قدرت بیشتری آغاز شده بود.

در نظام سلطنت جدید، ارتش قدیمی مصر که از جمع‌های خانوادگی تشکیل می‌شد جای خود را به ارتشی عظیم‌تر و حرفه‌ای داد که فرماندهان

۱ـ Madjoi ۲ـ Amos

آن از دانش نظامی بالایی برخوردار بودند. در سایهٔ همین ارتش، مرزهای جنوبی مصر تا حدود آبشار چهارم نیل و اراضی نپتیه[۳] گسترش یافت. مردم نوبه تحت حکومت فراعنه سلطنت جدید، کاملاً مصری شدند. آنان ضمن پوشیدن لباسهای ملی خود در مراسم گوناگون، از نامهای مصری، خدایان مصری و زبان و الفبای مصری بهره می‌جستند. مردم نوبه و سودان از گروه‌های حمایت‌کنندهٔ ارتش مصر به حساب می‌آمدند و مدجوییهای صحرانشین نوبه نیز، اغلب جذب نیروهای نظامی مصر می‌گردیدند. فراعنه با تسلط بر جنوب مصر به مهمترین ثروت آن نواحی یعنی طلا دست یافتند و از آن در روابط خود با حکام خاور نزدیک سود بردند.

آموس، با تصرف شهر استراتژیک شاروحن[۴] در جنوب فلسطین، بار دیگر به فرمانروایان آسیا خاطرنشان کرد، که این نواحی همیشه مورد علاقه مصریان است. از دوران سلطنت میانه، سیاست فراعنه این بوده که چنان تأثیری در فرمانروایان ملل آسیایی بگذارند که «آنان همچون برده در مقابلشان به زانو درآیند». حوریها[۵] که در اطراف دریاچهٔ وان واقع در ارمنستان سکنی داشتند، اراضی جنوبی را تصرف کرده و دولتی در سواحل شمالی رودهای دجله و فرات بنام میتانی Mitanni تأسیس نموده بودند. این دولت را اشراف زمیندار آریایی زبان اداره می‌کردند. اینها عموریهای[۶] ساکن شمال سوریه را تحت فرمان خویش درآوردند. در همسایگی غرب میتانی و شمال سوریه، دولت هیتی‌ها Hittites واقع شده بود. هیتی‌ها مردمی بودند از گروههای مختلف، که توسط طبقه‌ای از آرياييها که به زبانی شبیه لاتین و یونانی صحبت می‌کردند، اداره می‌شدند. این دو حکومت، بویژه میتانی، مانع اصلی در برابر کشورگشاییهای مصریها در خاور نزدیک بودند.

موقعیت ویژهٔ سیاسی - جغرافیایی فلسطین و سوریه پیوسته مصریها را

۳- Napatia ۴- Sharuhen ۵- Hurrians ۶- Amorites

ترغیب می‌کرد که در بسط امپراتوری خود، این ناحیه را زیر نظر بگیرند. این دو سرزمین اساساً کم جمعیت بودند و ساکنین آن بیشتر در اراضی پست ساحلی، ارتفاعات و درهٔ اردن زندگی می‌کردند. مردم این نواحی حاصلخیز به زندگی شهری عادت داشتند، درصورتی‌که مردم سایر مناطق با بیابانگردی و چادرنشینی امرار معاش می‌کردند. معمولاً هر یک از این مناطق چادرنشین را یکی از مأموران خراجگیر فرعون، که نامی هند و اروپایی هم داشت، اداره می‌نمود. این فرماندهان، اطرافیان و خدمهٔ او، غالباً از نسل جنگجویان آریایی و حوری مریانوها بودند که از دورهٔ حملات و هجوم هیکسوسها به سوریه و فلسطین به این نواحی آمده و دانش نظامی و سلاحهای جدید خود را نیز به ارمغان آورده بودند.

البته این سرزمینها که اندک هم نبود، همیشه با یکدیگر اختلاف داشتند. گاهی نیز برخی از این دولتها تحت حمایت نیرومندترین فرمانده به اتحادی ناپایدار و سست دست می‌یافتند. اما مدتی نمی‌گذشت که ائتلاف آنان به سمتی دیگر متمایل می‌شد. جاذبهٔ مجاورت با دول نیرومندی همچون مصر، حتی و میتانی، فرماندهان این سرزمینها را پیوسته تحریک می‌کرد که برای حفظ موقعیت خود به‌سوی اتحاد با یکدیگر کشیده شوند. آنچه این خراجگزاران از فرعون (یا شاهان حتی و میتانی) انتظار داشتند، حمایت از آنان توسط نیروی نظامی خود، در نبرد با رقیبان و احتمالاً تجاوز همسایه‌ای شریر بود. این خرده حاکمین به فراعنه گوشزد می‌کردند که اگر آنها در حفظ سرزمینهای متبوع خویش، که مولد ثروت و درآمد برای آنان است، کوشش نکنند و فریب مغلطه‌گویی دشمنانشان را بخورند، آن سرزمینها برای ابد از دسترس فراعنه خارج می‌شود و درنتیجه متضرر خواهند شد. البته اغلب اتهاماتی که به یکدیگر نسبت می‌دادند متناقض بود و حتی مأمورین ویژهٔ فرعون نیز از این اتهامات در امان نمی‌ماندند. به احتمال قوی دست‌نشاندگان مستقیم فرعون در آن مناطق، برای اینکه از نیرومند شدن هر یک از دولتهای کوچک جلوگیری نمایند، در

رقابت آنها با یکدیگر اعمال نظر می‌کردند. درحقیقت آنها در بکارگیری شعار جاودانی «تفرقه بینداز و حکومت کن» پیشکسوت ماکیاولی بودند. مشروح این بازیهای سیاسی در الواح عمارنه آمده است.

مشکل دیگر، حضور بیابانگردان مهاجم شاسو[۷] بود که عادت حمله به مناطق بی‌دفاع و کاروانها را داشتند. در الواح میخی کشف شده از مردم دیگری بنام سگز[۸] نام برده‌اند که احتمالاً همان هاپیروها[۹] یا به قول مصریان آپیروها هستند. بیشتر هاپیروها را کارگران فقیر و بردگان بیگانه‌ای تشکیل می‌دادند که در جنگها اسیر می‌شدند. اینان به زبانهای گوناگونی صحبت می‌کردند و چون از موطن خود جدا شده و در اراضی فلسطین و سوریه پراکنده بودند از راه شرکت در جنگها و مزدوری دیگران امرار معاش می‌نمودند. هاپیروها در ابتدا کسبهٔ خرده‌پایی بودند که سوار بر قاطر به تجارت می‌پرداختند، اما در خلال ایام پرآشوب قرن هجدهم پیش از میلاد مایملک ناچیز خود را از دست دادند، و به شغلهای متفرقه و فصلی نظیر شراب‌سازی، مزدوری در جنگ و راهزنی پناه آوردند. امرای محلی و حتی فرماندهان مصری در جنگهای منطقه‌ای از آنها استفاده می‌کردند. عده‌ای معتقدند که اصل این مردم از قبیلهٔ یوشع در اسرائیل بوده است.

تمامی اهداف جاودانهٔ مصریان را در آسیا، جانشینان آموس دنبال کردند. توتمس اول با لشکریان خود از فرات گذشت و تا نحرین[۱۰] که در قلمرو میتانی بود پیشرفت و در آنجا استل * یادبود پیروزی خود را برافراشت. اما در دوران حکومت دختر وی - ملکه حتشپسوت - که از قدرت و تسلط مصر در آن نواحی کاسته شد خراجگزاران آنجا به پادشاه میتانی ملحق گردیدند. توتمس سوم در زمان سلطنت خویش چهارده بار به آسیا لشکرکشی کرد و طی آن

۷- Shasu ۸- Sagas ۹- Hapiru احتمالاً همان عبریها. م.

۱۰- Nahrain * Stela ستون یا کتیبهٔ بلند و مخروطی شکل. م.

اتحاد فرماندهان شورشی را درهم شکست، مخالفین را برکنار کرد و افراد مطیع و مورد اعتماد خود را به حکومت گمارد. اما از نتایج مهم، متوقف کردن و یا حتی شکست دولت میتانی بود که مانع و مشکل اصلی در برابر اهداف مصر در آسیا شمرده می‌شد. این وضعیت تا چهار نسل ادامه یافت، تا اینکه حکومت توسعه‌طلب دیگری به نام حتی توازن قدرت را در سوریه برهم زد و حکام محلی بار دیگر، فرصت یافتند تا از رقابت دول بزرگتر در جهت استقلال بیشتر خود بهره‌جویی نمایند.

مصریان پیوسته دوران شکوه و سروری سرزمین خود، در زمان حکومت توتمس سوم را ـ که پهنهٔ وسیعی از شمال سودان تا ماوراء رود فرات را دربر می‌گرفت ـ به یاد داشتند. استفاده از انواع ثروتها و نیروی کار ارزان بردگان، تمام سطوح اقتصاد مصر را شکوفا نمود. ساختمانها و معابد پرشکوهی، مخصوصاً در شهر طیوه، برپا کردند.

نخستین پادشاهان این خاندان، بهترین اراضی کشاورزی، بخصوص تاکستانها را که در ساحل غربی نیل و ناحیهٔ دلتا واقع بود، در بین افراد خانوادهٔ خویش تقسیم کردند، اما توجه خود را نخست معطوف به موطن خویش یعنی شهر طیوه و خدای نگهبان آن، آمون[۱۱] ساختند. آمون پیوسته الهام‌بخش و یاری‌دهندهٔ آنان در نبرد با فراعنهٔ هیکسوس بود. بذل و بخشش فراعنهٔ جدید در راه آمون نوعی سپاسگزاری از وی بشمار می‌آمد. درحقیقت هر فرعونی سعی می‌کرد در این بخششها و ابنیه‌سازی بر دیگران مقدم باشد. به‌مرور استفاده از مصالحی مانند آجر و گچ و چوب سدر، جای خود را به سنگهای گرانیت و کوارتز داد. معابد را با طلا، نقره و انواع رنگارنگ مفرغ آذین می‌بستند. آنچه از مستعمرات آسیایی و آفریقایی می‌رسید، نثار پای آمون می‌گردید: از بهترین سنگهای لاجورد محصول بابل، تندیسهای آمون را

۱۱ـ Amun

می‌ساختند و با طلا و نقره و آبنوسی که از نوبه و کوش می‌رسید و همچنین بلندترین درختان سدر هدیهٔ لبنان، معابد وی را هرچه باشکوهتر می‌آراستند. درخشش و جاذبه‌ای که پس از گذشت قرون، هنوز در خرابه‌های طیوه، چشم بیننده را مسحور می‌کند، اولین مصرشناسان را به این نتیجه رساند که این شهر مرکز اصلی امپراتوری مصر در دوران سلطنت جدید بوده است.

اکنون آشکار شده که شهر ممفیس توانست نقش خود را به عنوان تکیه‌گاه حکومت، حفظ نماید. در زمان توتمس اول قسمتی از این شهر برای احداثِ قصرهای سلطنتی ویژهٔ شاهان آینده درنظر گرفته شد. بنظر نمی‌آید فراعنه جز به قصد شرکت در جشنهای فصلی، استفادهٔ دیگری از طیوه کرده باشند. این شهر خصوصیات یک محل مذهبی و مقدس را به خود گرفت و مرکزی برای آیین پرستش آمون گردید. همچنین مقابر فراعنه نیز، مقابل این شهر در ساحل غربی نیل که به درهٔ پادشاهان معروف گردید، بنا شد. در حاشیهٔ جلگهٔ سرسبزی، واقع در جنوب شرقی دره، منطقه‌ای به وسعت دو کیلومتر به منظور احداث معبد آمون و مقابر فراعنهٔ متوفی اختصاص دادند که از یک‌سو به دیرالبحری (مدفن ملکه حتشپسوت) و از سوی دیگر به مدینه الحبو[۱۲] (معبد آمنحوتپ سوم) محدود می‌گردید. بر فراز این محدوده تپه‌هایی قرار داشت که ویژهٔ معابد و آرامگاههای خصوصی اطرافیان فرعون بوده است.

ملاکین طراز اولی که در عصر فئودالیزم بر مصر علیا و سفلی حکومت می‌کردند، کم‌کم در پایان دورهٔ پادشاهی میانه جای خود را به حکامی دادند که از نظر مقام و منزلت در حد شهرداران بودند. میزان اختیارات آنان به امور بندری سواحل نیل و زراعت در حومهٔ شهر محدود می‌شد. وظیفهٔ اصلی آنها را جمع‌آوری مالیات از غلات و دیگر محصولات و انتقال آن به حساب وزیر

۱۲- Medinet Habu

اعظم تشکیل می‌داد.

سازماندهی جامعه و مدیریت آن در دورهٔ سلطنت جدید، با استفاده از الگوهای نظامی شکل ساده‌تری به خود گرفته بود. بعضی از مأمورین دولتی همان نظامیان سابق بودند، اما کلید اصلی امور باز هم در دست طبقهٔ دبیران یا منشی‌هایی بود که به‌تنهایی از پس همهٔ کارهای دفتری یک حکومت مستقر و دقیق برمی‌آمدند. درحالی‌که وظیفهٔ بخشی از هیأت منشیان را ارتباط با نهادهای وابسته به دربار نظیر خزانه‌داری و وزارت تشکیل می‌داد، بخش اعظم این هیأت در خدمت مؤسسات مذهبی و وابسته به معابد بودند و از شخص شاه حکم کار در آنجا را دریافت می‌کردند.

فراعنه، زنان و شاهزادگان متعددی را در حرمسرای خود داشتند، اما همیشه این خطر وجود داشت که ولیعهدی برای جانشینی نداشته باشند. به همین علت بود که توتمس اول ادعای جانشینی آمنحوتپ اول را داشت چون خود را از خاندان سلطنتی نزدیک به او می‌دانست. توتمس دوم چون از داشتن فرزند ذکور از ملکهٔ اصلی خود حتشپسوت ناامید شد، پسر یکی از زنان غیر رسمی خود را (که بعداً توتمس سوم شد) به ولایتعهدی برگزید. مراسم انتخاب وی به این مقام در معبد کارناک به اجرا درآمد و سروش غیبی آمون نیز آن را تأیید نمود. توتمس سوم پس از ولایتعهدی ـ اگر آنچه در این‌باره گفته شده صحیح باشد ـ بیش از یکسال به همراه پدر خویش مشترکاً حکومت کرد. و در طی این ایام بود که ملکه حتشپسوت حکومت وی را غصب نمود و فرمانروای مطلق مصر گردید. دخترش نفرو ـ رع[۱۳] با توتمس سوم، که در آن زمان هر دو خردسال بودند، ازدواج نمود. حتشپسوت ادعا می‌کرد که پدرش در برابر تمامی درباریان او را به عنوان نایب‌السلطنهٔ جانشین خود برگزیده است. البته اکثریت مصرشناسان متفقند که این توجیه ملکه افسانه‌ای بیش

۱۳ـ Nefru-Re

نیست. اما آنچه که واقعیت داشته و ملکه بر آن بود که توضیح دهد، انتصاب او به مقام جانشینی سلطنت توتمس دوم در زمان تاجگذاری وی بود که او در آن زمان کودکی بیش نبوده و درآنهنگام خود همین عمل را در مورد پسرش انجام می‌داد (۲). او خود را بسیار شایسته‌تر از ناپسری خود می‌دانست و بزودی همهٔ عناوین و ظواهر یک فرعون مرد را به خود نسبت داد. توتمس سوم، بیست سال پس از درگذشت وی، دستور داد که نام او را از اسناد حکومتی بزدایند و یادبودهایش را نیز محو کنند (۳). این امکان نداشت که هوروس زنده زن باشد! گرچه در تاریخ مصر، ملکه‌های متعددی با این حق ویژهٔ مردان به مقابله برخاستند.

با آنکه توتمس چهارم، پسر آمنحوتپ دوم می‌شد، اما وارث بحق شاهی نبود و صرفاً با تصادف و شانس بر تخت نشست. او یکی از خاطراتش را روی یک ستون ناتمام بدین شرح حک کرد: «زمانی که هنوز یک شاهزادهٔ جوان بودم و هیچ امیدی به آیندهٔ خویش نداشتم، روزی خسته از شکار، زیر سایهٔ مجسمهٔ ابوالهول در جیزه به خواب رفتم. ناگاه رع ـ هراختی[۱۴]، خدای خورشید بر من ظاهر گردید و قول داد چنانچه مجسمهٔ بزرگ ـ مظهر او ـ را از شنهای بیابان مزاحم پاک نمایم، پادشاهی را نصیبم سازد.» مانتحو، دوران سلطنت وی را ۹ سال و ۸ ماه ثبت کرده است. با توجه به یادبودهای اندک و مقابر خانوادهٔ وی در طیوه، نوشتهٔ وی صائب به نظر می‌رسد.

پس از کشف آثار وی بدست ویکتور لوره[۱۵] در سال ۱۸۹۸ م. (شامل چند مومیایی در مقبرهٔ آمنحوتپ دوم واقع در درهٔ پادشاهان) و پس از مطالعهٔ آنها مشخص شد که این فرعون هنگام مرگ بیست و پنج ساله بوده و با توجه به مدت حکومتش، تنها شانزده سال بیش نداشته که بر تخت نشسته است، یعنی دو سال جوانتر از پدرش.

۱۴ـ Re-Herakhty

۱۵ـ Victor Loret

فصل سه

بررسی تاریخی

حکومت آمنحوتپ سوم

از درگذشت توتمس چهارم زمانی نگذشته بود که آمنحوتپ بر تخت سلطنت جلوس نمود. مادر او موتعم ویا[1] مدعی بود که نسل اندر نسل شاهزاده بوده و این ادعا نیز روی پوست درختی که هم‌اکنون در موزهٔ بریتانیاست حک شده است. اگر ادعای او صحت داشته باشد، وی بایستی خواهر یا خواهرخواندهٔ شوهرش توتمس چهارم بوده باشد. مع‌هذا، در هیچ‌جا از او به عنوان «دختر شاه» یا «خواهر شاه» یاد نشده است. وجود ابهام در اصل و نسب این زن، باعث شد عده‌ای از محققین تصور کنند که او دختر شاه میتانی آرتاتامه[2] است و بعد از ازدواج خود با توتمس چهارم نام مصری گرفته. به همین دلیل فرزند آنان یعنی آمنحوتپ سوم بایستی دورگه بوده باشد. اگر این ادعای میتانیها صحیح باشد که توتمس چهارم هفت بار از شاهزاده خانم تقاضای ازدواج کرده است، بایستی این شاهزاده خانم، در سالهای آخر حکومت فرعون، پا به حرم وی گذاشته باشد و درنتیجه آمنحوتپ، هنگام رسیدن به تخت سلطنت، طفلی بیش نبوده است.

۱- Mut-em-Wiya ۲- Artatama

هیچ مدرک معتبری مبنی بر این که موتعم‌ویا دختر شاه میتانی است وجود ندارد، و اهمیت این زن در بدنیا آوردن پسر ارشد فرعون ـ آمنحوتپ ـ است. او هم سزاوار عنوان «همسر اصلی شاه» و همچنین «مادر یک شاه» بود. اینکه آیا مادر پسران دیگر فرعون به نام آمنمحت[۳] و آخپرو۔رع[۴] که عمر زیادی نکردند، بود یا نه بر ما معلوم نیست.

اغلب آمنحوتپ سوم را مانند یک فرمانروای شرقی مجسم کرده‌اند: مردی زن‌دوست، تن‌آسا، آزمند و تجمل‌پرست که ترجیح می‌داد با سلاح طلا و بخصوص بخشش، سیاست خارجی خود را پیش برد تا به کمک لشکرکشی.

در مصر، شایع بود که او تحت نفوذ شدید محبوب خود تی[۵] است. مصرشناسان نیز با دیدن تصاویر پرابهت این زن غیر اشرافی به نفوذ وی در فرعون پی بردند. علی‌رغم همهٔ این قضاوتها که نتیجهٔ آن کم بها دادن به شخصیت آمنحوتپ سوم است، باید این واقعیت را نیز گفت که در دوران حکومت او شاهد جنبه‌های بکر و نوینی هستیم که حکومتهای قبل و بعد از او فاقد آن بودند.

البته تحولات دورهٔ حکومت آمنحوتپ سوم، بیشتر مدیون وجود مشاورین و مأمورین باصلاحیتی نظیر آمنوفیس پسر حپو[۶] بود تا شخص شاه. حپو دارای چنان شهرت و اعتباری بود که در دورهٔ بطالسه * از او به نام حکیم بزرگ یاد می‌کردند. با توجه به اینکه آمنحوتپ هنگام جلوس بر سریر سلطنت کودکی بیش نبود، وجود چنان افراد دانایی ضرورت داشت. الیوت

۳ـ Amun-em-het ۴ـ A-khepru-Re

۵ـ Tiye

۶ـ Amenophis - son of - Hapu

* سلسله یونانی‌الاصلی که پس از تصرف مصر به دست اسکندر مقدونی تا سال ۳۱ ق.م. بر مصر فرمان راندند. کلئوپاترای معروف از همان خاندان است. م.

اسمیت[۷] - متخصص تشریح - پس از بررسی مومیایی دست‌کاری شدهٔ این فرعون، نتوانست به‌درستی تشخیص دهد که آیا هنگام مرگ ۴۰ سال داشته یا نه. سردیسی که از آمنحوتپ سوم در بروکلین موجود است، چهره گوشتالوی یک نوجوان را به معرض دید تماشاگران می‌گذارد. در نقاشی دیواری مقبرهٔ یکی از خدمهٔ وی، او را درحالی‌که پای تخت سلطنت در پناه مادرش نشسته مشاهده می‌کنیم. در این تصویر زن وی دیده نمی‌شود. بعدها، همسرش، تی شریک دایم او در تمام دوران سلطنتش گردید. تصویر تی، معمولاً با ظاهری بسیار پرشکوه دیده می‌شود.

آمنحوتپ سوم نیز همچون حاکمان عصر ما که برای بزرگداشت اعمال خود، مدالهای ویژه‌ای ضرب می‌کنند، در دوازده سال اول حکومتش دستور ساخت پنج سری کتیبهٔ کوچک یا مهر یادبود را داد، تا این مهرها در سرتاسر امپراتوریش توزیع شود، چنانکه نمونه‌های آن را در سوریه، فلسطین و سودان پیدا کرده‌اند.

تاریخ انتشار اولین سری این یادبودها دقیقاً تعیین نشد، اما به دلیل آنکه فرعون روی آنها به معرفی کلیهٔ عناوین و القاب خود همت گماشته، محتمل است که آنها را هنگام جلوس به تخت سلطنت منتشر کرده باشد. متن یادبودها چنین است:

هوروس زنده، گاو نر مقدسی که مظهر عدالت است، زادهٔ دو بانو، مؤسس شریعت و آرام‌بخش دو سرزمین، سلطان طلا، بزرگ ارتشداران و درهم کوبندهٔ آسیاییان، شاه مصر علیا و سفلی، نب - معات - رع (خدای حق، چون آفتاب)، پسر آفتاب، آمنحوتپ (خشنودکنندهٔ آمون)، حک واسه (سلطان طیوه)، مظهر حیات، امید که ملکه او «تی» جاوید ماند! نام پدر ملکه یویا (Yuya) و نام مادرش تویو (Tuyu) است، او همسر سلطان مقتدری است که جنوبی‌ترین نقطه امپراتوریش کاروی[۸] (نزدیک جبل

۷- Elliot Smith

۸- Karoy

برکل) و شمالی‌ترین آن نهرین (در میتانی) است.

این واقعیت که پدر و مادر ملکه تی، نجیب‌زاده نبوده‌اند باعث شد تا آنها را در طبقهٔ «عوام» قرار دهند، بعدها بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت. بهتر است این‌گونه صحبتها را هم که ازدواج شاه و ملکه درنتیجهٔ یک ماجرای عاشقانه بوده کنار بگذاریم. هم آمنحوتپ و هم تی کم سن‌تر از آن بودند که وارد اینگونه ماجراها شوند. سنت این بود که شاه جدید برای رسیدن به تخت باید خواهر یا خواهرخوانده‌اش را به زنی انتخاب کند و اینکه او چنین نکرد ثابت می‌کند که فرعون توتمس چهارم هنگام مرگ، دختری از خود نداشته است. شاید هم مصلحت دیگری در میان بوده است (٤).

یویا سرپرست ارابه‌ها و رسته سواران شاهی بود. به این خاطر از موقعیت بالایی در ارتش برخوردار بود و مربی اصلی آموزش اسب‌سواری و هنرهای رزمی شاه جوان محسوب می‌گردید. شاه معلمین دیگری در زمینهٔ سایر علوم که هر فرعون باید با آن آشنا می‌شد، داشت. تویو مسؤول آرایشگاه دربار و مجاز بود که در حرمسرای آمنحوتپ دوم و توتمس چهارم رفت و آمد داشته باشد و این نشان می‌داد که او در دربار پرورش یافته است. برای اینکه لطفی در حق یویا کرده باشند، این زن را به همسری او درآوردند. این زن نظارت بر حرمسرای آمون و همچنین حرمسرای مین[۹] را به عهده داشت. ده‌ها زن که نقاش و مصور معابد این خدایان در شهرهای اخمیم[۱۰] و طیوه بودند، زیر نظر وی کار می‌کردند.

جی.ای. کویبل J.E. Quibell که در سال ۱۹۰۳ م. تحت ریاست تئودور دیویس مشغول به کاوش در قسمت شرقی درهٔ پادشاهان بود، مقبرهٔ کوچکی (مقبرهٔ شمارهٔ ٤٦) یافت که استراحتگاه ابدی یویا و تویو بود. بعید نبود که این دو جسد را قبلاً جای دیگری دفن کرده و بعداً نزدیک مقبرهٔ شاهان آورده

۹- Min ۱۰- Akhmim

باشند (۵). با آن که مقبرهٔ آنها مورد دستبرد دزدان قرار گرفته بود اما این بی‌رحمها فرصت کافی برای جارو کردن کامل مقبره را پیدا نکرده بودند. زیرا هنوز اشیای باارزشی در کنار اجساد باقی‌مانده بود. این اشیا هدیهٔ یویا به پدرزنش بوده است. از ظاهر یویا پیدا بود که وی مردی باصلابت، ـ برخلاف مصریان ـ بلندقد و دارای موهایی پرپشت، سفید و مواج، بینی عقابی و لبانی کلفت بوده است. ظاهر غیرعادی و همچنین نام عجیب او که احتمالاً مصغر نامی دیگر بوده، دانشمندان را بر آن داشت، تصور کنند که او اصلاً خارجی بوده. اما همسرش تویو کاملاً مطابق موازین مصری و شبیه به زنان روستایی مصر کنونی بوده است.

تاریخ دومین سری یادبودهای مذکور مربوط به سال دوم سلطنت شاه است. پس از ردیف کردن کامل عناوین آمنحوتپ و تی با نوشتهٔ «واقعه‌ای شگفت برای اعلیحضرت» مواجه می‌شویم. ماجرا، عبور گلهٔ بزرگ گاوهای وحشی از منطقهٔ قنا[۱۱] نزدیک قفط[۱۲] بوده و درنتیجه اعلیحضرت با یک کرجی سلطنتی عصر هنگام از طیوه حرکت کرده و صبح زود به قنا رسیده (۶). وی سوار بر ارابه (در متن نوشته شده است) به همراه لشکریان و اطرافیان خود به سمت شکارگاه حرکت کرد. به نظامیان امر شده بود که رمه را کاملاً زیر نظر بگیرند و راه گریز آنها را با خاکریز مسدود وآنهارا شمارش نمایند: تعداد گاوها یکصد و هفتاد رأس بود. پنجاه و شش رأس آنها را در نخستین روز شکار کردند و به نزد فرعون آوردند. پس آنگاه فرعون، برای تجدید قوای اسبها چهار روز استراحت اعلام کرد. در پایان، نزدیک به نود و شش رأس گاو را به دام انداختند.

عده‌ای از مصرشناسان معتقدند که شرکت فرعون در سرگرمی پرتحرک و سخت شکار، در سالهای اول حکومتش، بدلیل آن است که وی

۱۱ـ Keneh   ۱۲ـ Koptos

هنگام به قدرت رسیدن جوان برومندی بوده است. البته در کتیبهٔ مورد بررسی ما اشاره‌ای به اینکه فرعون شخصاً شکار می‌کرده، نشده است. تنها ثبت شده که شکار را نزد وی می‌آورده‌اند. احتمالاً فرعون در آن سال هشت یا نه سال داشته است. و همچنین در کتیبه هیچ صحبتی از کمک یویا، در مقام فرمانده ارابه‌رانان و دیگر میرشکاران نشده، گمان می‌شود به این قصد که غرور و اعتبار شاه در امر شکار جریحه‌دار نشود.

در سومین سری یادبودها مربوط به شکار شیر و دلاوریهای فرعون گزافه‌گویی شده است. در این مهرها که تعدادشان هم کم نیست، گفته شده که طی ده سال اول سلطنت، فرعون تعداد یکصد و دو شیر به دام انداخته است. بخصوص تأکید دارد که همهٔ آنها را خود شاه با پیکان شکار کرده است. البته این گونه گزارشها را نباید زیاد باور کرد. مانند نقاشیهای دیواری فراوانی که توتانخامون را در حال سلاخی گلهٔ شیرها نشان می‌دهد. ناگفته نماند که این دو فرعون در حفظ سنت شکار و خودستایی در این مورد درحقیقت به رسم نیاکانشان که زمانی در نیئه[۱۳] در شمال سوریه در پی شکار فیل بودند عمل می‌کردند.

سری چهارم از کتیبه‌های یادبود، سخن از ازدواج آمنحوتپ با گیلوخیپه[۱۴] دختر شوترنه[۱۵] شاه میتانی به‌میان آورده. این شاه پس از آرتاتامه به قدرت رسید و احتمالاً مصادف با دهمین سال سلطنت فرعون و آغاز بلوغ او بوده. در این کتیبه، پس از منظم کردن القاب و عناوین همیشگی آمنحوتپ و تی، آمده است: «وه که چه چیز شگفتی نصیب اعلیحضرت گردید: گیلوخیپه، دختر شوترنه، فرمانروای نهرین، همراه با ۳۱۷ زن از ندیمگانش.» این نخستین گزارش از مجموع ازدواجهایی است که فرعون به آنها تن داده است. معمولاً پس از ورود عروسهای بیگانه به حرمسرای شاهی، دیگر نامی از ایشان برده نمی‌شد.

۱۳- Niya　۱۴- Gilukhipa　۱۵- Shuttarna

مطالب آخرین سری از مهرها، جالب‌تر از بقیه است. به خاطر برداشت اشتباهی که از ترجمهٔ متن آن شد، آن را کتیبه‌های «دریاچهٔ عشق» و یا «دریاچه» خواندند. تاریخ آن دقیقاً مربوط به نخستین روز ماه سوم از سال یازدهم سلطنت و یا سال طغیان است. در متن آمده که اعلیحضرت امر کردند تا استخری و نه «یک دریاچه» به طول ۳۲۵ و عرض ۶۱ متر، برای ملکه تی در شهر جاروخه[۱۶] احداث کنند. سپس در ادامه از شرکت شاه در مراسم شکافتن سدها و سوار شدنش بر کرجی سلطنتی سخن می‌گوید و اینکه «قرص خورشید فروزان است.»

جاروخه در همان منطقهٔ اخمیم که شهر والدین بانو تی است قرار دارد. اکنون نیز در شهر جدید تحته Tahta ـ که شکل تحریف شدهٔ «شهر تی» است ـ یادبود این ملکه برپاست (۷). منظور از متن فوق این بود که آمنحوتپ در اوایل ماه اکتبر سال ۱۳۹۵ پیش از میلاد امر به ساختن حوضچه‌ای کرد و آنگاه رود طغیان‌کردهٔ نیل را به سوی آن هدایت نمود. پس از گذشت ۱۶ روز که املاح مفید آب در کف حوضچه ته‌نشین گردید، شاه مراسم پراهمیت بازگشایی حوضچه‌ها را آن سال در شهر جاروخه برپا نمود. فرعون طی این مراسم با کرجی بر سطح آبهای حوضچه‌ها به تفرج پرداخت. در پایان مراسم با شکستن دیواره‌ها، آب بدون املاح را به سمت نیل جاری می‌ساختند. دو تا سه هفته بعد از اتمام مراسم، زارعین با انبانهای پر از دانه وارد حوضچهٔ خالی از آب و سرشار از گل بارور می‌شدند و به دانه‌افشانی می‌پرداختند. در پایان فصل درو، مأمورین دیوانی برای برآورد و جمع‌آوری درآمد محصول زارعین می‌آمدند، و حاصل این زراعت را برای ملکه تی جمع‌آوری می‌نمودند. مساحت کل زمینهای متعلق به ملکه را ۷۷ هکتار برآورد کردند.

با اینکه فرعون تا ۲۷ سال بعد نیز به حکومت خویش ادامه داد، مع‌هذا،

۱۶ـ Djarukha.

کتیبهٔ دیگری از او انتشار نیافت. اگر هم منتشر شده، چیزی از آن به دست ما نرسیده و ما برای اطلاع از جزئیات حکومت او، نیازمند به منابع دیگری هستیم. در یک سری از کتیبه‌های متفرقه شرح لشکرکشی فرعون در پنجمین سال حکومتش به ناحیهٔ نوبه که تا شهر کاروی ـ Karoy ـ ادامه یافت به شکلی گزافه‌گویانه و پرطمطراق آمده است. البته باورکردنی نیست که آمنحوتپ که آن‌موقع جوان کاملی نبوده، قادر به طرح‌ریزی و هدایت این حمله بوده باشد. در این نبرد ۳۱۲ نفر از افراد دشمن کشته و ۷۴۰ نفر دیگر از آنها به اسارت درآمدند. این آمار نشان می‌دهد که جنگ در مقیاسی کوچک رخ داده و هدف آن تنها سرکوبی گروهکهای بیابانگردی بود که مزاحم ساحل‌نشینان نیل در خطهٔ سودان می‌شدند. تنها در این گزارش و همچنین گزارش لشکرکشی فرعون به صیدا * ـ Sidon ـ به حضور مستقیم شاه اشاره شده، اما اینکه در جنگهای دیگر نیز حضور داشته چیزی نمی‌دانیم. احتمالاً وی این امور را به فرماندهان خود واگذار می‌کرده است.

برای اطلاع از جزئیات روابط خارجی آمنحوتپ سوم با همسایگان خود، نمی‌توان از گزارش‌های رسمی و دولتی او چیزی فهمید. بنابراین باید از منابع دیگری مثل نامه‌های عمارنه استفاده نمود. در این نامه‌ها می‌خوانیم که در دوران آمنحوتپ سوم، پیامهای فرعون، ملکه و یا حتی افراد بانفوذ دربار با پیکهای ویژه‌ای به همتاهای خارجی آنها می‌رسید. اموری نظیر عقد ازدواج، معاوضهٔ کالاهای بازرگانی، پیمانهای صلح، اتحاد دوجانبه، استرداد مجرمین و اسرا، اعتراضات سیاسی، درخواستهای گوناگون، اخطارها و اعطای کمکها، به صورتی منظم، همچون دول اروپایی قرون اخیر، از طریق همین پیکها انجام می‌گرفته است.

این افراد چه مصری و چه بیگانه، خواه عضو دربار و خواه سفیر ساده

---

* بندری در لبنان. م.

از نوعی مصونیت برخوردار بودند (۸). گذرنامه‌ای که از آن زمان بجای مانده صادره شده توسط یکی از حکومتهای محلی سوریه است که در آن تصریح شده که دارندهٔ آن مجاز است برای شرکت در مراسم تدفین - احتمالاً شخص آمنحوتپ سوم - از منطقهٔ کنعان عبور نماید. البته عبور و مرور این پیکها در زمان جنگ امر خطرناکی بود. برای مثال آمنحوتپ دوم دستور داد پیکی را در دشت شارون که کتیبه‌ای به خط میخی از جانب شاه میتانی به‌همراه داشت، دستگیر کنند. حتی در دوران صلح نیز ممکن بود با این گونه قاصدان برخورد نامطلوب شود و آنها را به نشانهٔ نارضایتی شاه کشور میزبان از شاه همسایه تحت‌الحفظ نگه دارد. حاکم بابل، کادشمن - انلیل[۱۷]، از این که سفیر او را شش سال تمام بی‌دلیل در مصر حبس کردند، شکایت کرد. اما، اگر سفیر یا قاصدی حامل خبرهای خوشی بود، بسیار مورد تکریم شاه میزبان قرار می‌گرفت و وسایل سرگرمی و رفاه او را فراهم می‌کردند و هدایای ارزشمندی به او می‌دادند.

پادشاهان مصر، بابل، میتانی و آشور که خود را هم‌طراز یکدیگر می‌دانستند در نامه‌هایشان، یکدیگر را «برادر» خطاب می‌کردند و غالباً همراه با فرستادگان خود هدایای پرارزشی همچون، لاجورد، طلا، نقره، ارابه، اسب و یا البسهٔ فاخر و گرانبها می‌فرستادند. توشراته[۱۸] فرمانروای میتانی که خود را به فرعون بسیار نزدیک می‌دانست، یک‌بار پسر و دختری را که در جنگ با کشور حتی به اسارت گرفته بود همراه با سفیر خود به نزد فرعون فرستاد. بار دیگر نیز سی زن را که با هنرهای دستی آسیایی چون بافندگی و گل‌دوزی آشنایی داشتند هدیه داد. در کتیبه‌های بجای‌مانده از دوران فراعنه از این هدایا با نام «پیشکش حکام رتنو»[۱۹] یاد شده است.

فرعون هنگام مکاتبه با شاهزادگان خراج گزار خویش در سوریه و

۱۷- Kadashman-Enlil   ۱۸- Tushratta   ۱۹- Retenu

فلسطین، لحنی بسیار آمرانه داشت. مقدمهٔ پیامها کوتاه است و در پایان آنها، فرعون تلویحاً، حکام را از توانمندی و آمادگی نظامی خویش می‌هراساند. پاسخ آنها نیز چاپلوسانه بودو از فرعون به‌نام «خورشید ما» و «خدای ما» یاد می‌کردند ؛ هر چند سرزمینشان از استقلال و خودمختاری برخوردار بود.

اطلاعات پراکنده‌ای که در مورد اوضاع مرزهای شمالی مصر به دست ما رسیده، نتیجهٔ قطعی و مشخصی به ما نمی‌دهند و ما را با ابهام روبرو می‌سازد. در فصل یازدهم به پاره‌ای از این مشکلات در مبحث مطالعهٔ نامه‌های عمارنه می‌پردازیم. در اینجا تنها به شرح کلی ماوقع اکتفا می‌کنیم. دولتهای میتانی و حتی و از سوی دیگر آشور و بابل به دلیل مقاصد توسعه‌طلبانهٔ خویش مدام با یکدیگر در نزاع بودند. ضمناً سعی می‌کردند مصر را که از محدودهٔ درگیریهای آنان بسیار دور بود، از جبهه‌گیری به نفع رقبای خود دور نگه دارند. بورنابوریاش[۲۰]، فرمانروای بابل نسبت به محبت فرعون به سفیر آشور در دربار وی خیلی حساسیت نشان می‌داد، و دائم این نکته را به فرعون یادآوری می‌کرده که، هنگامی که کنعانیها در زمان حکومت پدرش، از بابل در برابر مصر کمک خواستند، او این کمک را از آنها دریغ داشت. وی نیز از مصر انتظار داشت که نسبت به دولت آشور ملاطفت نشان ندهد. شاه آلاشیا[۲۱] نیز، که احتمالاً همان قبرس یا شهر انکومی[۲۲] در این جزیره است، از فرعون تقاضا داشت با هیتی‌ها و حکام شمال سوریه علیه او پیمان نبندد. موضوع تعداد معدودی از نامه‌ها نیز مطالبی دربارهٔ خواستگاری فرعون از شاهزاده خانمهای بیگانه است. علت اشتیاق آمنحوتپ سوم نیز چون «سلیمان» برای انباشتن حرمسرای خود از شاهزادگان خارجی، تنها اغنای بوالهوسی‌های یک حاکم مستبد نبوده بلکه این عمل یک سنت بوده است. مانند توتمس سوم و چهارم که با دختر پادشاهان همجوار خود ازدواج کرده بودند. آمنحوتپ سوم

۲۰ـ Burnaburiash ۲۱ـ Alashia ۲۲ـ Enkomi

در دهمین سال سلطنتش، گیلوخیپه اهل میتانی را به ازدواج خویش درآورد و بعدها، احتمالاً هنگام مرگ او، برادرزاده‌اش **تادوخیپه**[۲۳] را به زنی برگزید. دلیل اصلی این‌گونه ازدواجها تحکیم مناسبات سیاسی با کشور متبوع همسر بوده است و معمولاً پیش از عقد ازدواج و روانه کردن عروس خانم با خدمه و ندیمه‌های وی، مذاکرات طولانی به عمل می‌آمده است. ابتدا در مورد میزان و نوع جهیزیهٔ عروس توافق می‌شد و بعد فرعون مهریه‌ای را پیشنهاد می‌کرد و این موضوع سبب بحثهای بسیاری می‌شد. مجموعهٔ جهیزیهٔ این عروس خانمها با صورت اقلامی که در خزانه‌های شاهی جمع می‌شد برابری می‌کرد. اقلامی مثل طلا، جواهر، ظروف طلا و نقره، اسب، ارابه، اسلحه، تختخواب، صندوق و انواع مبلمان مزین به طلا، آیینه و برنج کاری، آلات و ادوات برنزی، البسه زربفت، کوزه‌های مملو از روغن، ادویه و نظایر آن. در کتیبه‌های یادبود می‌خوانیم که جهاز، اقلام بسیار متنوعی را دربر داشته که آنها را خیاطان ماهر و نگهبانان کارآزموده همراهی می‌کردند. برای اینکه ارزش مادی معاملهٔ صورت‌گرفته بخوبی مشخص شود و همچنین برای مقابله با احتمال سرقت در طول راه، میزان دقیق طلا و نقرهٔ بکار رفته در ادوات و لوازم ارسالی اعلام می‌شد.

فرعون نیز در مقابل، هدایای مشابهی مخصوصاً: مبلمان آبنوس مزین به طلا و نقره که در آنها سنگهای رنگارنگ و شیشه مات کار شده بود، اشیایی از جنس عاج، ظروف سنگی، روغن، مجسمه‌های طلا و نقره، البسه، پارچه‌های کتان قیمتی، زیورآلات و شمشهای طلا که مصریها در ساخت آن استاد شده بودند، ارسال می‌نمود. این نوع وصلتهای قراردادی که نه تنها با هیتی‌ها، بابلیها و میتانیها، بلکه با حکام درجه دوم و محلی نیز صورت می‌گرفت، به منظور تقویت و بهبود روابط میان همسایگان، بخصوص در

۲۳- Tadukhipa

دوران رکود، مفید واقع می‌گردید.

فرمانروایان دیگر کشورها به همتای خود در مصر نامه‌های سیاسی می‌فرستادند و در آن خواستار تحکیم روابط فی‌مابین می‌شدند و یا از اینکه به اتباعشان در قلمرو فرعون توهین شده شکایت می‌کردند. مثلاً بورنابوریاش دو بار از اینکه کاروانهای متعلق به اتباعش مورد دستبرد واقع شده و کالاهای آنها را در بازارهای مصر فروخته‌اند شکایت کرد. سپس از فرعون خواستار جبران خسارت وارده و مجازات عاملین این راهزنی شد. شاه آلاشیا از فرعون غرامت یک محمولهٔ چوب را که به دست مصریان به یغما رفته بود طلب نمود. بار دیگر، خواستار استرداد مایملک یکی از اتباع خویش که در مصر فوت نموده بود وزن‌وفرزند اودر آلاشیا زندگی می‌کردند، شد. این مایملک توسط سفیر او به آن کشور مسترد می‌شد. آشوروبلیت[۲۴] حاکم آشور وقتی دانست که عده‌ای از اتباع فرعون به دست صحرانوردان بدوی در قلمرو وی مورد آزار و اذیت واقع شده‌اند، تا خاطیان را به کیفر نرساند آرام نگرفت.

تنها درخواست مشترکی که همهٔ حکام بیگانه از فرعون داشتند، دریافت طلا بود. «لطفاً هر چه می‌توانید سریعاً طلا بفرستید تا تعهدات خود را عملی کنم. می‌دانم که در قلمرو برادرم طلا مثل خاک فراوان است.» این عبارت در همهٔ مکاتبات پادشاهان با فرعون دیده می‌شود. در مواقعی هم که طلا نمی‌خواستند، شکایت از این داشتند که طلای ارسالی یا کم بوده و یا خالص نبوده است. به همین دلیل می‌توان گفت که اعتبار و محبوبیت فرعون نزد امرای خاور نزدیک به‌شکرانه طلایی بوده که از معادن صحرای شرقی مصر یا نوبه یا سودان استخراج می‌شده است.

از نامه‌های عمارنه این‌طور استنتاج می‌شود که قدرتهای بزرگ آن زمان تا پایان حکومت آمنحوتپ سوم، به وی احترام زیادی می‌گذاشتند.

۲۴- Ashuruballit

حکام خراج گزار نیز همیشه در یک وضعیت بحرانی با یکدیگر بسر می‌بردند. هنگامیکه فرعون در اوایل حکومت خود از شهر صیدا دیدار می‌نمود، لازم دید که قدرت خویش را به حکام محلی نشان بدهد. ضمن این سفر، به پشتیبانی از **ریبادی**[۲۵] **حاکم بوبلوس**[۲۶] در نبردش با **عبدی ـ عشیرته**[۲۷] **امیر عمورو**[۲۸] برخاست. بعدها که فرعون از دسیسه‌های این حکام آگاه شد، هر دو را به‌شدت سرکوب نمود. اما با سرکوب اینان، غائله ختم نمی‌شد زیرا از این‌دست حکام در آن مناطق فراوان بود. در نامه‌های عمارنه این موضوع صریحاً ذکر شده که اگر خراج گزاران در رابطهٔ فی‌مابین از متهم ساختن یکدیگر به خیانت و تجاوز دست برندارند، مشاورین شاه به کمک نیروهای نظامی و افراد وفادار محلی آنان را سر جای خود خواهند نشاند.

۲۵ـ Ribaddi　　۲۶ـ Byblos یکی از بندرهای لبنان م.

۲۷ـ Abdi-Ashirta　　۲۸ـ Amurru

فصل چهار

بررسی فرهنگی

حکومت آمنحوتپ سوم

مصر در دوران حکومت فراعنهٔ موسوم به «توتمس»، به دلیل زیرکی و سیاست توسعه‌طلبانهٔ آنها، از اقتدار و ثبات فوق‌العاده‌ای برخوردار شد. هنگامی که آمنحوتپ سوم بر تخت سلطنت نشست، مصر در اوج توانایی خویش بسر می‌برد. فوجی از صنعتگران چیره‌دست اهل خاور نزدیک و آفریقا، هنرمندان، گوهرشناسان، خیاطان ماهر، از نوازندگان گرفته تا کارگران ساده، پناهندگان و اسرای جنگی که به باغبانی، نوکری معابد و سایر اعمال یدی اشتغال داشتند، بین شهرهای مهم ممفیس و طیوه در رفت وآمد بودند. البته نیزه‌اندازان و ارابه‌رانان اهل فلسطین و سوریه، سلحشوران اهل لیبی و نیروهای انتظامی اهل نوبه و سودان از موقعیتهای بهتری برخوردار بودند.

انواع مواد خام از طریق تجارت متقابل و یا خراج دول کوچکتر به سوی مصر سرازیر می‌شد. در لیست واردات مصر می‌توان از این اقلام نام برد: از آسیا: اسب، گاو و گوسفند، چوب اعلا، لاجورد، نقره و مفرغ ؛از لیبی: گاومیش ؛از آفریقا: چرم، پوست، پر شترمرغ، آبنوس، عاج، میمون، عود، صمغ، مواد معدنی و طلا ؛از میتانی: کالاهای مصنوع، نظیر چاقو و خنجر

آهنی و طلای قرمز ؛از بابل: جواهر لاجوردی ؛از جزایر اژه: جامهای شراب طلا و نقره و کوزه‌های آبخوری ؛از سوریه: صنایع دستی و ادوات آهنی، روغندان و شانه‌های عاج، جامه‌های قلابدوزی، مصنوعات چرمی و ارابه ؛از کوش: اسلحه، مبلمان آبنوس و زیورآلات عاج.

هجوم این ثروتها و حضور شاهزادگان بیگانه به‌همراه خدمهٔ خویش و تنوع البسه و سنتهایی که اینان با خود به جامعهٔ مصری می‌آوردند، موجب گردید تا مصر کم‌کم از آداب و رسوم قدیمی و خشک خود دور شود و تحرک تازه‌ای بیابد. چهرهٔ کاملاً متفاوتی را که مصر در دوران سلطنت جدید به خود گرفت، مدیون مناسبات وسیع و همه‌جانبه‌اش با دنیای عموریها، حوریها، هند و اروپاییها و تمدن پیش ـ هلنی در اواخر عصر مفرغ بوده.

تمدن مصر پس از دوران هیکسوسها بسیاری از ویژگیهای محلی خود را از دست داد و درعوض مظاهر فرهنگ مدیترانهٔ شرقی را جذب نمود. خدا ـ شاهان جای خود را به رهبران ملی دادند که بیشتر خصوصیات یک قهرمان یا پهلوان اسطوره‌ای هومری را داشتند. محافظین و اطرافیان فرعون را در دربار سلحشوران حرفه‌ای تشکیل می‌دادند که سوغات آسیاییها بودند و آنها را مریانو Maryannu خطاب می‌کردند. همسران خارجی بزرگان مصر و همچنین بردگان و عاملان بیگانه‌ای که وارد جامعه مصر می‌شدند، چنان تأثیری در سطح حکومت و دیگر سطوح این جامعه بجا می‌گذاشتند که حتی تصاویر رب‌النوعهای مورد علاقهٔ خود را بر مقابر مصریان نقش می‌کردند.

دستاورد دوران حکومت طولانی و باثبات آمنحوتپ سوم پس از توتمس چهارم حمایت بی‌دریغ از خیل نقاشان، مجسمه‌سازان، مهندسین و صنعتگران چیره‌دستی بود که به‌اقتضای زمان، مهارتهای خویش را بالا برده بودند. مصر در هیچ زمانی مانند عصر این فرعون شاهد اوج پیشرفت هنری نبوده است. از مهندسی شاهکارهای عظیم گرفته تا تراش ظریفترین گوهرها، از تندیسهای حاضر در هر مکان گرفته تا عروسکهای چوبی و عاجی، از معابد

مرتفع و مجلل گرفته تا معابد کوچک گلی در وادی السبوعه[۱]، همگی نمونه‌های متنوعی از خلاقیتهای هنری عصر آمنحوتپ است. بدون شک، عطش تجملگرایی که ره‌آورد آسیای متمدن بود، خود را در محصولات شیشه‌گران و کوزه‌گران، عاج‌تراشان، مفرغ‌سازان، گوهرتراشان و بافندگان متجلی می‌ساخت. اگر قرار باشد بر عصر «آمنحوتپ باشکوه» نامی بگذاریم، «عصر شکوفایی» از همه بهتر است.

بر اساس مطالبی که در کتیبهٔ شکار آمده، آمنحوتپ سوم بایستی در دومین سال سلطنتش، مقیم مصر علیا در غرب طیوه بوده باشد. این ناحیه را اکنون مدینه حبو می‌خوانند (به یاد وزیر فخیم او آمنحوتپ پسر حپو). محوطهٔ بارگاه باشکوه این فرعون که بیشتر حالت یک شهر یا مجموعه را دارد تا یک ساختمان، مساحتی در حدود سی و دو هکتار زمین را دربر می‌گیرد و تاکنون این محل بارها توسط باستان‌شناسان حفاری گردیده است. البته کسی نمی‌داند سارقین، در طول تاریخ بدنبال گنجینه‌های احتمالی چندین‌بار آنجا را جستجو کرده باشند. هیأت اعزامی باستان‌شناسان از جانب موزهٔ متروپولیتن، پس از تحقیقات مختلف دریافت، این محل که در ابتدا «خانه نب ـ ممات ـ رع» (چون آتون می‌درخشد) بوده و بعد «سرای شادی» نامیده شد، چیزی نیست جز مجموعه‌ای از ساختمانها و بارگاههایی که به‌طور پراکنده و اتفاقی در کنار هم بنا شده بودند.

تمامی ابنیهٔ این شهر سلطنتی را با خشتهایی از گل پخته برپا کرده‌اند. سقف اتاقها از چوب صندل و دیوارها از جنس کاهگل است. سنگینی سقف اتاقهای بزرگتر که ارتفاعشان از دیگر اتاقها بیشتر است بر ستونهای چوبی قرار گرفته که پایهٔ آنها با گچ در زمین محکم شده. در ساخت حمام، برای ممانعت از ترشح و نفوذ آب به در و دیوار، کف و کنارهٔ دیوارها و درگاه را

۱ـ Wadi-es-Sebua : ناحیه‌ای در جنوب آسوان، نزدیک مرز مصر و سودان که اکنون زیر آبهای دریاچهٔ ناصر واقع شده. م.

از سنگ می‌ساختند. سقف، دیوارها و حتی بام بناهای مهم را به شکلی بسیار ظریف، زنده و بشاش ـ که نظیر آن در تمدنهای هم‌عصر مصر یافت نمی‌شود ـ نقاشی می‌کردند.

برای درک شکوه و زیبایی این ساختمانهای پراکنده و اکنون ویران، نیاز به پرواز قوهٔ تخیل خود داریم. به احتمال زیاد هنگامی که آن نقاشیهای بدیع دیواری خاتمه می‌یافت، به جهت حفظ و شناسایی، قابها و شبکه‌های چوبی رویشان نصب می‌گردید و با آب طلا نام فرعون و ملکهٔ اصلی را روی چهارچوبها حک می‌کرده‌اند. مسلماً داخل این کاخها، با وجود انواع میز و صندلی، عسلی، صندوقچه‌های منبت‌کاری شده از جنس آبنوس براق و چهارپایه‌های بوریای منقش به تصاویر گلها، مخده‌های چرمی با طرح شطرنجی به رنگ قرمز و آبی، و نور ملایم تنظیم شده‌ای که از ورای پنجره‌ها به درون می‌تابید، چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌ساخت. آنچه که از این‌همه مظاهر زیبایی شرقی برای ما بجا مانده تعدادی میز شکسته است. اما آنچه از لوازم زندگی که از قبور تویو و یویا و توتانخامون و دیگر نزدیکان فرعون، کشف شده، تصویری کمابیش کامل از مبلمان مرسوم در آن دوران را به ما می‌دهد.

اکنون برای ما مسلم شده که آمنحوتپ، علاوه بر آن «سرای شادی» که توصیف شد، کاخهای دیگری، مخصوصاً در ممفیس و شکارگاهی هم در مدینه‌الغراب Ghurab در الفیوم داشته است. کاخ او در طیوه از یک راه به قربانگاهی که وقف آمون و هیأت ویژهٔ مراسم تدفین بود متصل می‌شد. این قربانگاه در میان سایر معابدی که در اراضی غرب طیوه وجود داشته، از همه بزرگتر بوده است. یکصد و پنجاه سال پس از وفات مؤسس آن، به‌گونه‌ای تحقیرآمیز از آنجا برای قبرستان عمومی استفاده کردند. واقعاً که معبد «برای ابد» ساخته شده بود! در حال حاضر دو مجسمهٔ بزرگ از فرعون، هر یک به ارتفاع ۲۱ متر در کنار ورودی معبد، تنها چیزی است که از آن محل بر جای

مانده.

پتری که در سال ۱۸۹۶ م. مشغول کاوش در همان نزدیکی، در معبد قربانگاه منپتاح[2]، مربوط به سلسلهٔ بعدی ۱۲۱۹-۱۲۳۷ ق.م. بود، یک استل[3] (یا ستون هرمی شکل) را یافت که اساساً متعلق به دورهٔ آمنحوتپ سوم بود، اما فرمانروای بعدی، محل آن را تغییر داده بود. ارتفاع این استل سه متر بود. در این ستون شرح خدمات آمنحوتپ به آموع - رع در مناطق طیوه و نوبه آمده است، از جمله ساخت: قربانگاه در مدینهٔ حبو، دروازهٔ سوم معبد آمون در کارناک، معبد الاقصر، یک معبد روباز در طیوهٔ غربی و معبدی هم در ناحیهٔ صلب Sulb واقع در ۸۰ کیلومتری آبشار سوم نیل. شرح جزئیات قربانگاه مذکور در فوق، می‌تواند نمونه‌ای باشد برای آگاهی از چگونگی سایر معابد. ستونهای معبد از سنگ سفید بوده که سراسر آن آب‌طلاکاری شده بود. بام محراب آن نقره‌پوش و تمامی سردرها از آلیاژ طبیعی طلا و نقره بود. ساختمان، بسیار پهن و دراز ساخته می‌شد و از استلهایی طلایی، با سنگ رنگی جهت زینت حیاط آن استفاده می‌شد. درون معبد مملو از تندیسهای فرعون بود که هرکدام از سنگ کوارتز، محصول جزیرهٔ الفانتین[4] و از سنگهای مرغوب دیگر، به شکلی نفیس ساخته شده بودند. سازندگان این تندیسها معمولاً بنا به دستور فراعنه آنها را بسیار بزرگتر از آنچه واقعاً بود می‌ساختند تا در چشم بینندهٔ آن زمان با آتن یا قرص خورشید برابری کند. چوب پرچمهای نصب شده در محل همگی دارای روکش طلا و نقره بود. استخرها یا دریاچه‌های مقدس را از آب نیل پر می‌کردند. پرسنل خدمتگزار ساختمانها را نیز زنان و مردان مصری و اسرای کشورهای دیگر تشکیل می‌داد و درون انبارها مملو از انواع گنجینه‌ها بود.

۲- Mineptah ۳- Stelae

۴- Elephantine جزیره‌ای در نیل نزدیک آسوان م.

آمنحوتپ، علاوه بر ساخت دروازهٔ سوم معبد آمون در کارناک، در جنب آن، روی یک زیربنای قدیمی، معبد دیگری برای مونت، خدای باستانی طیوه، بنا نهاد، که اکنون تنها پی آن باقی مانده است. این فرعون برای خدای دیگری به نام موت[۵] که هم‌شأن با آمون بود، در ٤۰۰ متری جنوب همانجا در کنار دریاچهٔ مقدس عشرؤ[۶] (شاید همان «استخر شیران») یادبودی برپا نمود که از آن هم جز مخروبه چیزی برای ما بجا نمانده است. موت را در این معبد به شکل مجسمهٔ الههٔ جنگ با سر شیر به نام سخمت[۷] در حالت ایستاده و نشسته نشان داده‌اند. با آنکه مجسمه‌های این خدا را سلاطین بعدی معدوم کردند اما تعداد آنها آن‌قدر زیاد بود که امروزه در هر مجموعه‌ای از آثار باستانی مصر می‌توان یکی از آنها را دید.

با این وجود جالب توجه‌ترین یادگارهای آمنحوتپ سوم در ناحیهٔ طیوه تنها، معابد گفته شده نیستند، بلکه آثار دیگری نیز در «صحن جنوبی» یا الاقصر دیده می‌شود. مانند معبد باشکوه مثلث خدایان طیوه، یعنی آمون، موت و فرزند آنها خونز[۸]، که مهندس ویژهٔ فرعون بنام آمنحوتپ آن را در سی و پنجمین سال سلطنت او برپا نمود. در اطراف صحن اتاقهایی ساخته بودند که از آنها برای نگهداری نشانها، البسه، ظروف و هدایای مراسم عبادت استفاده می‌کردند. درون سالن بزرگ که بر روی ده‌ها ستون غول‌پیکر بنا شده بود اسطورهٔ الوهیت فرعون، بسیار بهتر از آنچه که در معابد متعلق به ملکه حتشپسوت در دیرالبحری وجود داشت نمایش داده شده. در این نقاشی آمون در نقش توتمس چهارم است و مادر شاه «موتعم ویا» را ایزیس و خنوم[۹] به «اتاق تولد» هدایت می‌کنند. روزگاری زینت این اتاق، لوازمی از طلا و نقره، لاجورد، شیشه‌های مات و تندیسهای سنگی گرانبها بود، اما اکنون جز تکه‌پاره‌هایی ازبین رفته چیزی بر جای نمانده است و از جلال آن روزها اثری

۵- Mut ۶- Ashru ۷- Sekhmet ۸- Khons ۹- Khnum

نیست. اکنون نیز با وجود ویرانی و سرقتهایی که از این محل شده، درست هنگام طلوع آفتاب، که مصادف با بیداری و جان گرفتن معبد است، می‌توان انعکاس نور خورشید را بر سنگها و تلالؤ خیره کنندهٔ آن دید. بعضی از ویژگیهای عمدهٔ این معبد مانند افتادن سایه‌های چهارگوش به داخل سالن و میان ستونهای منقش به خوشه‌های پاپیروس و آفتابگیر بودن بارگاههای باز آن و افزایش ارتفاع متناسب و شکیل بامهای متعدد آن، نشان می‌دهد که آمنحوتپ سوم در ساخت بناهای خویش از خبرگی و ابتکار منحصر به فرد مهندس خود که بعد از او مورد بی‌مهری قرار گرفت سود برده است.

آمنحوتپ سوم، در طی حکومت نسبتاً طولانیش، علاوه بر طیوه، در سایر مراکز مهم دیگر مصر نیز بناهای عظیمی ساخت. برای مثال در شهر ممفیس دومین معبد مخصوص مراسم رستاخیز خود را به عنوان مکمل معبد مدینه حبو برپا ساخت. وی همچنین معابدی در آتریبیس[۱۰] و بوباستیس[۱۱] در ناحیهٔ دلتای نیل و یک عمارت محصور بین ستونهای متعدد با نمایی بسیار دلفریب به منظور اجرای مراسم «تجدید جوانی» خویش بنا نمود. بقایای معبد وی در صلب واقع در منتهی‌الیه مرز جنوبی امپراتوری وی در سودان، هنوز بینندگان را به سوی خود جلب می‌کند. در نزدیکی همین محل در سدینگا[۱۲] معبد دیگری ویژهٔ ملکهٔ محبوبش تی در نقش «الههٔ حتحور» برپاست.

تمامی این بناها به علت استفاده از مصالح فراوان و بکارگیری فنون عالی معماری و ابعاد عظیم، معروف هستند. از زمان او هنر مجسمه‌سازی در ابعاد غول‌آسا، بطور گسترده‌ای رایج می‌شود. بررسی راجع به اینکه دلیل ساختن این همه تندیس عظیم‌الجثه، برای القای شکوه و توانمندی مصر دوران او تمایل شخصی فرعون بوده و یا خواست مهندسین و دیوانیان وی، به روان‌شناسان واگذار می‌شود.

۱۰- Athribis   ۱۱- Bubastis   ۱۲- Sedinga

نکتهٔ مورد نظر ما تأکید این یادبودها بر الوهیت فرعون آمنحوتپ سوم است. پیش از او نیز سایر فراعنه سعی در لاهوتی نشان دادن خود کرده‌اند، ولی برای ما مسلم است که مجسمه‌های این فرعون در زمان حیاتش در صلب، ممفیس، هیراکون پولیس و طیوه مورد پرستش قرار می‌گرفته است. در صلب این کار تا آنجا پیش رفت که حتی او نیز به ستایش مجسمهٔ خویش پرداخت! و ملکه تی را در سدینگا در مقام ایزد نگهبان شهر ستایش می‌کردند. بر اساس تحقیقات باستان‌شناسی ریشهٔ این رفتار به زمانی بازمی‌گردد که نخستین فراعنه خود را بزرگترین خدای مصر معرفی می‌کردند. اما دلیل اصلی را باید در تقویت این طرز تفکر یافت، که بر اثر دوران ثبات طولانی خاندان سلطنتی، فرعون را به‌مثابهٔ تجسم خدایی نیرومند، جهانی و واحد تبلیغ می‌نمود.

گرچه آمنحوتپ سوم، زنان متعددی داشت ـ که طبیعتاً چشم دیدن یکدیگر را نداشتند ـ اما از میان آنها، تنها تی، به دلیل بدنیا آوردن پسران متعدد، منجمله ولیعهد اصلی، مقام بلامنازع سوگلی را حفظ نمود. نام و عنوان او را درکنار شوهرش در همهٔ کتیبه‌ها و همچنین تندیس وی را، البته در اندازهٔ کوچکتر می‌توان همه‌جا دید. توشراته، پادشاه میتانی، پس از وفات آمنحوتپ سوم، نامه‌ای به ملکهٔ او نوشت و در آن خاطرنشان ساخت که روابط حسنهٔ میان دو کشور می‌باید در دوران حکومت پسر او نیز تداوم یابد. در این نامه از تی با لقب علیاحضرت یاد شده است که معمولاً فرعون جدید به شریک اصلی خود، که بایستی دخت بزرگتر فرعون باشد، اطلاق می‌کند. بانو تی را چه در زمان حیاتش، در شهر سدینگا، و همچنین مدتی پس از فوت او پرستش می‌کردند. بعدها مشخص شد دو محلی که مختص مراسم تدفین این ملکه بوده، طی قرن دهم پیش از میلاد از طرف کاهنان اعظم، رامسها و همچنین مصر میانه مورد استفاده قرار می‌گرفته است. امروزه این دو محل تحته[۱۳] در

۱۳ـ Tahta

مصر و دهکدهٔ عدیه نزدیک سدینگا در سودان، باید ریشهٔ نام خود را در نام این زن جستجو کنند.

آمنحوتپ سوم، همانگونه که قبلاً نوشتیم، زنان مصری و غیر مصری زیادی داشت که اسامی آنها به‌ندرت در چند کتیبه آمده. نام ملکه **حنوت**[۱۴] و **نبت نوحه**[۱۵] و شاهزاده خانم **تیاحا**[۱۶] روی قطعاتی از کوزه‌های متعلق به زمان این فرعون که طی قرن اخیر در بازارهای مصر دیده شده، نقش بسته است. اینها نمونه‌ای یأس‌آور از ترکیب شهرت و گمنامی خاص دنیای باستان است. بله، درست ۱۵ سال پس از درگذشت آن فرعون، گویی که هیچ بازمانده‌ای از وی به جای نمانده است.

اشخاص زیادی، چه از روی وفاداری و چه از ناچاری، به آمنحوتپ سوم خدمت کردند، او نیز خدمات آنان را با بخشش تحف و هدایایی از زر ناب و یا به وسیلهٔ وقف آرامگاه در غرب طیوه پاسخ می‌داد. در میان این اشخاص، باید از آمنحوتپ پسر حپو، مردی از سلاله‌ای گمنام و کم‌بضاعت که بعدها به ثروت رسید نام برد.

از منسوبین نزدیک آمنحوتپ پسر حپو مردی به نام آمنحوتپ، اهل ناحیهٔ دلتای نیل بود، مقام اصلیش مباشرت شاه بود و علاوه بر آن، مناصب دیگری مثل سرپرستی کارگاههای ممفیس، خزانه‌داری و انبار غلهٔ مصر را نیز به عهده داشت. این شخص مدعی بود که گرچه تبار وی از مردم عادی است، اما خود بخاطر آموختن فنون دیوانی خیلی زود به مقام منشیگری شخص شاه ارتقا یافته است. وی نیز مانند هم‌نام و خویشاوندش توانست از طریق مباشرت طبقات برگزیدهٔ مصر پیشرفت نماید و در مقامهای خزانه‌داری، پیشکاری و سرمهندسی عهده‌دار وظیفه گردد. ازجمله کارهای او ساختمان معبد تدفین آمنحوتپ سوم بود که به‌حق از شاهکارهای معماری بوده، گرچه امروزه اثری

۱۴- Henut　۱۵- Nebet-Nuhe　۱۶- Tia-ha

از آن به چشم نمی‌خورد. راموس برادر ناتنی وی که پست وزارت مصر علیا را داشت آرامگاهی در طیوه دارد که از زمان کشف و بازسازی آن به دست سررابرت موند[۱۷] در سال ۶-۱۹۲۳ .م پیوسته پذیرای جهانگردان بوده است. راموس در مراسم اولین جشن بلوغ فرعون شرکت داشت، ولی دورهٔ کوتاه صدارتش مربوط به سلسلهٔ بعدی است که مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

از دیگر مشاهیر اهل ممفیس باید از یک آمنحوتپ دیگر یاد کرد که مدتی به همراه راموس در مقام وزارت ناحیهٔ شمالی کشور بوده. ولی اطلاعات ما از درباریان آمنحوتپ سوم و ملکه تی ناچیز، و محدود است به آنچه که از قبرستان طیوه به دست آمده، ازجمله می‌توان گور شهردار ممفیس «منخپر»[۱۸] را نام برد. مهمترین چهره‌های درباری عبارت بودند از: خاعم ـ حت[۱۹] و همسرش تی[۲۰] که ناظر کل انبار غلهٔ مصر سفلی و علیا بود، همچنین از مباشر اصلی فرعون به نام آمون عم حت[۲۱] و مباشر عالی ملکه خروئف[۲۲] می‌توان نام برد. انسان از مشاهدهٔ مقابر این افراد درمی‌یابد که همگی آنان از زندگی خوش و پربرکتی در کنار ولینعمت خود، فرعون برخوردار بوده‌اند (۹).

تمامی این آرامگاهها پوشیده از نقاشیهای دیواری مشروح و فوق‌العاده جالب است. هنگامی‌که به این نقاشیها ـ که در نوع خود کاملترینند ـ می‌نگریم این احساس به ما روی می‌آورد که ممکن است همچون دسته گلی ظریف و شکفته، با کوچکترین تماس دست پژمرده شوند و بریزند. گویی صاحبان این مدفنها بیشتر به لذات و خوشیهای زندگی خاکی دل بسته و این مقابر را برای یک خواب ابدی فراهم نیاورده بودند. شاید تصور می‌کردند که بزودی چشم گشوده و دوباره به همهٔ لوازم یک زندگی مرفه نیاز پیدا می‌کنند. مفهوم این نقاشیهای دیواری نیز همچون حجاریها خوشبینانه و جسورانه است، اما به دلیل

۱۷- Sir Robert Mond
۱۸- Menkheper
۱۹- Kha-em-het
۲۰- Tiye
۲۱- Amun-em-het
۲۲- Kheruef

کاربرد طیف رنگهای زرد جذاب‌تر از حجاریها بنظر می‌آیند. این مشخصات را می‌توان به‌خوبی در بقایای مقبرهٔ نب آمون[۲۳] ناظر املاک شاهی و منا[۲۴] مجسمه‌ساز کل مصر که اکنون در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شوند مشاهده نمود. مقابر پراکندهٔ دیگری را می‌توان دید که به‌شدت آسیب دیده‌اند اما به کمک بررسی و مطالعه روی همین بقایاست که می‌توان اندکی از اعمال اطرافیان فرعون اطلاع یافت.

برگزاری سه جشنوارهٔ بزرگ در سالهای ۳۰، ۳٤ و ۳۷ سلطنت فرعون مهمترین رویدادهای آخرین دههٔ حکومت وی را تشکیل می‌دهد. اصولاً این آیینها تأیید و تأکید دیگری بر تجدید قدرت فرعون بوده. مثل آیینهای تاجگذاری و مراسم تجدید جوانی که در شهر ممفیس و هم‌زمان با جشنهای خدای مرگ «سوکار» برگزار می‌شد. از کتیبه‌ای که در آرامگاه خروئف پیدا شده چنین برمی‌آید که برخی اعمال را در آنجا به‌جای می‌آوردند و وسواس زیادی نیز برای دقت در اجرای آن اعمال داشته‌اند. در غرب طیوه، طی مراسم شگفت‌آوری آمنحوتپ سوم همراه با تی کرجی را از ابتدای شب در مسیر کانالی می‌رانند، ـ مثل سفر خورشید به دنیای اموات ـ و آنگاه با طلوع فجر به این سفر خاتمه می‌دهند و با خوشی آیینهای تاجگذاری خود را تکرار می‌کنند. البته بنا به عقیدهٔ نگارنده، مراسم مرموز ـ مرگ و رستاخیز فرعون ـ هنگام «تجدید جوانی»، از سوی کاتبان وقت به عنوان مرگ و تقدیس او تعبیر صحیحی نیست.

به‌جز این آیینهای پررمز و راز تجدید جوانی فرعون، مراسم دیگری نیز وجود داشت که شاه می‌بایست در آنها شرکت جوید و برای برپایی آنها تدارک زیادی نیز می‌دیدند. مثلاً برای هر آیینی بارگاه‌های جدید و پیکره‌های تازه‌ای از شاه و ملکه می‌بایست ساخته شود تا در آن بارگاه‌ها نصب گردد. در

۲۳ـ Neb-Amun ۲٤ـ Menna

خرابه‌های مجموعهٔ سوررو[۲۵] تعداد زیادی از این تندیسها، هنوز به انتظار پرستش، برپا هستند. حتی البسه، زیورآلات و وسایل دیگری خاص هر آیین فراهم می‌آمد. فرعون، هنگام اجرای آیینهای تاجگذاری، هدایای گرانبهایی از ملت خویش و همچنین ملل دوست آسیا و آفریقا دریافت می‌کرد. در اولین جشنواره، ستونهای سنگی یادبودی در شهر صلب برپا و دیوارهای معبد شهر به صحنه‌های مراسم آن منقوش گردید. برای بزرگداشت دومین جشنواره، معابدی در طیوه، در اطراف کاخ فرعون و همچنین معابد ستوندار ویژه‌ای در جزیرهٔ الفنتین ساخته شد. در خلال این مراسم، نه تنها مجسمهٔ خدایان مختلف از مراکز پرستش آنها به ممفیس آورده می‌شد بلکه فرعون نیز از شهرهای مهم امپراتوری خود دیدن می‌کرد تا شاهد برگزاری آیین جشنها در آن نقاط باشد. مسلم است که انجام دادن این اعمال بدون تمهید و تدارک مفصل غذایی امکان‌پذیر نبود. از بقایای کوزه‌ها و پس‌مانده‌های آشپزخانه‌های طیوه و همچنین کاخ ملکته به جابجایی مقادیر فراوان گوشت، شراب و روغن پی می‌بریم. نوشته‌های به‌جا مانده روی قطعات خرد شدهٔ کوزه‌ها مطالب مفیدی را از وقایع آخرین سالهای حکومت فرعون برای ما روشن می‌کند. برای مثال مشخص شد که فرعون آخرین هفته‌های سال سی و هشتم سلطنتش را دیده بوده و شاید هم وی سی و نه سال حکومت کرده باشد. اطلاعاتی نیز در مورد مردان و مباشران فعال وی بدست آمده و اینکه سه جشن دوران حکومت وی چه ارتباط مهمی با یکدیگر داشته است.

احتمال می‌رود از همان ابتدای سلطنت آمنحوتپ سوم، کار ساخت مقبرهٔ او شروع شده باشد. حتی شاید هنگامی که او هنوز ولیعهد بود این کار آغاز شده بود! زیرا روی ورودی بیرون مقبره نام توتمس چهارم نقش شده است. برای محل آن، درهٔ بکری را در غرب درهٔ پادشاهان درنظر گرفتند. در آن نقطهٔ دورافتاده، سردابی ساختند مانند سرداب پدرش، با این تفاوت که

۲۵- Surero

اتاقکهای آن در جنوب راهرو ورودی قرار داشت، بنابراین گورها کاملاً زیر صخره‌ها قرار می‌گرفت. اولین دالان را در سه شیب متوالی ساخته بودند که با شیبی تند مستقیماً به «چاه خانه» منتهی می‌گردید. چهار دیواری این اتاقک منقش به‌تصاویری است که شاه را در پیشگاه خدایان نشان می‌دهد. پس از این «چاه خانه» وارد تالاری می‌شویم که دو ستون، آن را نگه می‌دارد. پس از پایین رفتن از سرازیری تند پلکان متصل به تالار و ورود به یک دهلیز دیگر به اتاقکی برای درآوردن کفشها می‌رسیم. سپس به مقبره‌ای وارد می‌شویم که چند ستون مسقف و منقش به تصاویر ماه و ستارگان آن را محافظت می‌کند. اکنون تنها درپوش تابوت که از جنس گرانیت قرمز است در این اتاقک باقی مانده و اثری از متعلقات آن که زمانی جلوه و جلال خاصی به آن می‌داد دیده نمی‌شود. جالب توجه‌ترین بخشهای این آرامگاه، دو سالن بزرگ و ستوندار آن است که هر یک دارای اتاقی است که در آنها به صحن کفن و دفن باز می‌شود و به عقیده برخی باستان‌شناسان، ویژهٔ دفن ملکه تی و سیت آمون[۲۶] بوده است. این مقبره را در سال ۱۷۹۹ م. دو مهندس از گروه باستان‌شناسی ناپلئون کشف کردند و از آن زمان به‌دفعات بقایای ثروتهای موجود در آن جمع‌آوری گردیده است. بی‌شک این مقبره، در ناحیهٔ درهٔ پادشاهان، در نوع خود از باشکوه‌ترین و بهترین مقابر بوده است.

جسد مومیایی شدهٔ آمنحوتپ سوم را در سال ۱۸۹۸ م. در مقبرهٔ پدربزرگش، آمنحوتپ دوم یافتند، اما بر اثر طمع سارقین متعدد در طول تاریخ با قطعات منفصل و مخدوش آن روبرو شدند. تقریباً تمامی گوشت و پوست جمجمه مرده از بین رفته بود، اما می‌شد تشخیص داد که شاه یک متر و پنجاه و پنج سانت قد داشته و هنگام مرگ تقریباً طاس بوده است. دهان وی، مدتها پیش از مرگ بدون دندانهای پیشین بوده و هنگام مرگ نیز دندان دیگری را از دست داده بوده. طبق شواهد بدست آمده وی دچار آبسه دندان

۲۶- Sit-Amun

بوده و از ناراحتیهای دندان رنج می‌برده است. بعید نیست که فرعون در سالهای پایان عمر خویش از سلامت چندانی برخوردار نبوده، به دلیل آنکه توشراته، پادشاه میتانی تندیسی از خدای نینوا یعنی عشتار[۲۷] را برای وی فرستاده. زیرا شاه مزبور گمان می‌کرد که این بت قدرت پیش‌گیری از امراض و ناخوشیها را دارد اما ما هیچ دلیلی مبنی بر توانایی عشتار، در معالجهٔ درماندگی فرعون، نیافتیم! مأمورین مومیایی وی سعی نمودند تا با تزریق کربنات سدیم آبدار (نمک قلیای طبیعی) و صمغ کاج به زیر پوست فرعون کمی از شادابی سالهای پیش از فوت را به چهره‌اش بازگردانند. از این شگرد نیز چهار صد سال بعد، در دوران خاندان بیست و یکم، که فرمانروایان آن می‌خواستند چهرهٔ بی‌روح مردگان خویش را باطراوت جلوه دهند، استفاده شد. احتمالاً چون چهرهٔ آمنحوتپ سوم در هنگام مرگ بیش از حد فربه بود اطرافیانش به فکر افتادند که از این روش استثنایی مدد جویند. گرچه روش مورد حمایت دربار سلطنتی همیشه نشان‌دهندهٔ ظاهری ایده‌آل و غیر واقعی از اعضای دربار بوده، با این وصف تعدادی مجسمه و حجاری از فرعون پیدا شده که وی را، به طور طبیعی، در سنین پایانی عمرش، فرتوت و فربه نمایش می‌دهند.

۲۷_ Ishtar

فصل پنج

حکومت آخناتون و پیامدهای آن

در فصل اول آن دسته از منابعی را که محققین برای بررسی دوران عمارنه ناچار به استفاده از آنها هستند برشمردیم و متذکر شدیم، به علت قلت و پراکندگی این منابع، صاحب‌نظران بر سر ماهیت آخناتون و دوران او، با هم اختلاف نظر دارند. مثلاً به دلیل آنکه بسیاری از یادبودهای دوران او را در زمان سلطنت رامسس، معدوم یا مخدوش نمودند، تشخیص تاریخ دقیق ماوقع حکومتش با اشکالات فراوان روبروست. با این وصف، خوشبختانه، برخی چیزها مورد سرقت و ویرانی قرار نگرفتند. نامه‌ای از آن دوران که روی پاپیروس نگاشته شده و در غراب بدست آمده تاریخ سال پنجم سلطنت او را دارد. در آن نامه از وی به نام آمنحوتپ یاد شده است و این سند به ما آخرین تاریخی را که فرعون هنوز از آن نام استفاده می‌کرده، نشان می‌دهد. روی سه لوح سنگی مکشوف در عمارنه که به‌شدت آسیب دیده‌اند، می‌توان عبارت «سال چهارم» را خواند. مابقی الواح به سال ششم و دو تا هم به سال هشتم تعلق دارند. در دو مقبرهٔ عمارنه، به سال دوازدهم سلطنت، که در آن آخناتون هدایا و پیشکشهای سفرای خارجی را دریافت می‌کند، اشاره شده است.

به کمک همین اکتشافات مقطعی و پراکنده، معلوم شد که شاه و ملکه نام خود را در سال پنجم و ششم سلطنت و نام خدای معبود خویش را بین

سالهای هشتم تا دوازدهم، به آتون تغییر دادند. در آینده، راجع به دقت این تاریخچه بیشتر خواهیم گفت. گرچه آثار مانده از دورهٔ آخناتون را می‌توان از روی نام قدیم و جدید فرعون دسته‌بندی نمود، اما این کار هم زیاد خالی از اشکال نیست، چون گاه اتفاق افتاده است که برای استفادهٔ دایم، از شرح روی آثار ساخته شدهٔ اولین سالهای سلطنت، نام اولیه فرعون را به نام بعدیش اصلاح کرده‌اند. به همین علت، بعضی مواقع مصرشناسان به فکر افتادند که یادگارهای زمان او را به ترتیب از تعداد شاهزاده خانم‌هایی که روی تصاویر، کنار زوج سلطنتی قرار گرفته‌اند تنظیم کنند. نفرتی‌تی شش دختر به دنیا آورد، که از این تعداد، سه تا روی استل مربوط به سال هشتم حجاری شده و روی الواح مربوط به مراسم شرفیابی سال دوازدهم تمامی شش دختر حضور دارند.

متأسفانه این امر را نیز نباید نادیده گرفت که در سیستم معماری باستانی مصر، مخصوصاً در دوران عمارنه، به دلیل کمبود کارگر و سرکارگر ماهر در معماری و برنامه‌های ساختمان‌سازی عظیم، و نیز شتاب در اجرای آنها، بسیاری از مواقع در حکاکی تاریخ صحیح ماوقع سهل‌انگاری می‌شده است. بسیار اتفاق می‌افتاد که مجریان نقاشیهای دیواری و حجاریها، هنگام انجام دادن مأموریت محوله از همان مدلهای قدیمی استفاده می‌کردند و با کاهلی از زیر بار دقت و نوآوری شانه خالی می‌کردند. به همین دلیل می‌بینیم در تصویری به سال دوازدهم سلطنت، هنگام تقدیم هدایا و خراج به فرعون، شش دخترش حضور دارند، در محلی دیگر در همان تصویر سه دختر حاضرند و در نقاشی مراسم نیایش آتون توسط خاندان سلطنتی فقط یک شاهزاده خانم همراه والدین خویش به تصویر کشیده شده. به همین لحاظ از تعداد متغیر فرزندان فرعون در تصاویر مختلف نمی‌توان دقیقاً به تاریخ درست آن نقاشی‌ها پی برد.

پیش از آنکه در بخش بعدی به مشکلات دیگر دوران عمارنه اشاره کنیم، می‌خواهیم شما را با نقطه نظری قدیمی در مورد این دوران، که همان

نظریهٔ آقای برستد در کتاب «تاریخ باستانی کمبریج» است، آشنا کنیم. البته من اطلاعات مفیدی را، که طی این سالها مقبول واقع شده، بر مطالب آن استاد افزوده‌ام. باید اضافه کنم که عقاید آقای برستد نفوذ زیادی بر نویسندگان مقالات تاریخی و متفکرین دیگر که درباره آخناتون و دوران عمارنه قلم زده‌اند گذاشته است.

آمنحوتپ چهارم، فرزند کم تجربهٔ آمنحوتپ سوم و ملکه تی، هنگام رسیدن به اریکهٔ سلطنت وارث مشکلات فراوانی بود. حکومت یاغی هیتی‌ها دوست قدیمی مصر، دولت میتانی را زیر فشار قرار داده بود و از سوی دیگر خراجگزاران مترصد خیانت، سوریه را علیه مصر تحریک می‌کردند. قبایل صحرانورد هاپیرو نیز پیوسته به فلسطین حمله می‌کردند. این وضعیت، نیازمند پادشاهی نیرومند همچون فراعنهٔ اولیهٔ آن خاندان بود که مدام با چماق تنبیه به مناطق تحت نفوذ خود سرکشی کنند و در مطیع ساختن زیردستان خود از هیچ خشونتی کوتاهی نکنند. اما شاه جدید، این افراد را به مباشرت خود برگزید: مادرش تی، ملکه‌اش نفرتی‌تی که احتمالاً تبار آسیایی داشت و سرانجام شوهر ندیمه این ملکه یعنی آی ـ Ay ـ را که از کاهنان مورد علاقه‌اش بود. علاوه بر این شاه جوان به‌جای یاری رساندن به متحد ش، دولت میتانی، خود را غرق در افکار فلسفی ـ مذهبی ویژه‌ای نمود و عقایدی در ذهن خویش پرورانید که وی را مبدل به فرعونی استثنایی و «منحصر به‌فرد» در تاریخ کرد.

تبدیل مصر به یک قدرت توسعه‌طلب در دورهٔ سلطنت هجدهم، باعث رشد اعتقاد جدیدی در میان مصریان گردید. به‌مرور این تصور رایج گردید که خورشید عالم‌تاب، خدایی واحد و جهان‌شمول است. پیشتر در دورهٔ آمنحوتپ سوم، از آتون ـ قرص خورشید ـ در موارد گوناگون استفاده می‌شد، اما در دورهٔ پسرش، مقام این خدا چنان ارتقا یافت که مبدل به برترین خدای واحد گردید. سمبول این ایزد یکتا عبارت بود از، قرص خورشید که اشعهٔ

فراوانی از آن ساطع می‌شد و انتهای هر شعاع به یک دست ختم می‌گردید که با این دستها نشانه‌های حیات تقدیم شاه و ملکه می‌شد. این تصویر نماد وجود نیرویی ماوراءالطبیعه در خورشید بود که بر همهٔ جهان و مقدرات بشری مستولی است. مظهر خدای جدید، آتون، برخلاف خدایانی که به صور انسانی و حیوانی ظاهر می‌گردیدند، می‌توانست نفوذ بهتر و گسترده‌تری بر ممالک تحت‌الحمایهٔ مصر داشته باشد، مخصوصاً که مشخصات و صفات آن همانند خود فرعون، در چهارچوب دو طومار خلاصه می‌گردید و مبین این نکته بود که از نیروی جهانی و فراگیر برخوردار است.

از همان آغاز مشخص بود که فرعون جوان به آیین جدید سخت دل بسته است. معبدی باشکوه به افتخار آتون در کارناک برپا گردید و طیوه را به جای «شهر آمون»، شهر «انوار آتون» نامیدند. کاهنان آمون، که در این خاندان از قدرت و مکنت فراوانی برخوردار شده بودند، نمی‌توانستند نسبت به تغییرات جدید بی‌تفاوت بنشینند. همین‌ها بودند که فاتح بزرگ، توتمس سوم را به تخت سلطنت نشانده بودند و اگر فیلسوف جوان موفق نمی‌شد خود را به عنوان فرمانروایی نیرومند و لایق تثبیت کند، آنها قادر بودند براحتی آمنحوتپ چهارم را با مهرهٔ دلخواه خود عوض کنند. بدین ترتیب نزاعی آغاز گردید، که پای آتون و خدایان قدیمی نیز به آن کشیده شد. این رویدادها، زندگی در طیوه را برای شاه، غیر قابل تحمل ساخت و او مصمم شد که از آیین کهن درگذرد و آتون و فلسفهٔ آن را تنها جانشین خدایان قدیمی نماید. کاهنان از مقام خویش معزول شدند، معابد رسمی پرستش خدایان، تعطیل شد و اسامی آنها را از روی سنگ نبشته‌ها و تصاویر زدودند. حتی کلمه «خدایان» از ستون پاک شد و نام «آمون» در مصر مورد سوءظن قرار گرفت. طومار عناوین پدر شاه نیز از این نام‌زدایی مفرط، در امان نماند. فرعون نیز نام خود را از آمنحوتپ به آخناتون تغییر داد. اقامتگاه طیوه رها گردید و پایتخت تازه‌ای موسوم به آخت ـ آتون یا «استراحت‌گاه آتون» در محلی در مصر میانه که

اکنون تل‌العمارنه‌اش می‌خوانند بنا گردید.

آخناتون در ششمین سال سلطنتش، پس از تغییر نام خود، به شهر جدید نقل مکان نمود و سوگند یاد کرد که هرگز آنجا را ترک نکند. قصرهای باشکوهی برای شاه، نفرتی‌تی، تی و سایر اعضای خاندان سلطنتی بنا گردید. معبد معظمی نیز برای ستایش آتون برپا شد. در مشرق همین محل نیز، مقابر سلطنتی را در پناه صخره‌ها آماده نمودند. امکاناتی مانند اینها نیز برای آن گروه از مأموران و مقاماتی که به همراه فرعون آمده بودند، مهیا شد. البته این درباریان قشر تازه‌ای بودند که ادعا می‌کردند، هر چه را دارند، مدیون شخص شاه هستند. دانسته‌های ما در مورد آموزشها و عقاید شاه جدید، از مطالعهٔ مقابر همین افراد بدست آمده است.

گمان می‌رود سرود مذهبی که در مقبرهٔ کاهن «آی» نوشته شده از آثار آخناتون باشد. در ابیات این سرود، در تقابل با ملی‌گرایی دراز مدتی که بر مصر حاکم بوده است، نوعی فلسفهٔ جهان گرایی تبلیغ می‌شود. اساس این حکومت جهانی بر مراقبت پدرانه از همهٔ ابنای بشر، بدون توجه به ملیت یا نژادشان استوار است. فرعون آتون را «پدر و مادر همهٔ مخلوقات» می‌خواند. بدین‌ترتیب آخناتون تلاش می‌کرد که مفهوم خالق طبیعت و مشخصهٔ خیرخواهی او را القا نماید.

تأکیدی که در آموزشهای آخناتون نسبت به معات یا «حقیقت» شده در هیچ یک از متون و افکار قبل و مابعد او دیده نشده است. شاه پیوسته از «زندگی راستین» سخن می‌گفت و برای اثبات مدعای خود از حضور خویش و خانواده‌اش در میان مردم ابایی نداشت و لذت می‌برد. وی از هر فرصتی برای تماس نزدیک و بدون واسطه، با ملت استفاده می‌کرد. حتی با خادمین معابد نیز بی‌شائبه همکاری می‌نمود. سرمجسمه‌ساز دربار یعنی بک ـ Bek ـ ادعا می‌کرد که آنچه از هنر خویش می‌داند از فرعون است و به هنرمندان درباری این‌گونه رهنمود داده شده بود که موضوعات مورد نظر خویش را آن‌طور که

هستند به تصویر بکشند. حاصل این رهنمود، پیدایش شیوه‌ای ساده و نو در هنر، اما واقعگرایانه و زیبا بود. هنرمندان مصری مناظری بدیع و «واقعی»، آنگونه که مورد نظر آخناتون بود، از تحرک جانوران، سگان شکاری، پرندگان مهاجر و گاومیشهای سرگردان در بیشه‌زارهای پاپیروس، ارائه نمودند. شخص شاه نیز از این رهنمود مستثنا نبود، چنانکه هنرمندان، وی را درست به آن صورتی که می‌دیدند و با ثبت تمام معایب جسمانیش به تصویر کشیدند.

آخناتون چنان به پرورش و تبلیغ افکار منیع خود و احداث ابنیه در عمارنه مشغول شده بود که از امور مربوط به امپراتوری خویش غافل ماند و هنگامی متوجه شد که دیگر برای انجام دادن اقدامی مؤثر بسیار دیر شده بود. هیتی‌ها به کمک هم‌پیمانان خود مدام بر متصرفات مصر در سوریه لشکرکشی کردند و رفته‌رفته دامنهٔ تجاوز خود را به مناطق جنوبی‌تر در فلسطین هم کشاندند. دیگر از امپراتوری مصر در آسیا، درواقع چیزی باقی نمانده بود. تا سال دوازدهم سلطنت هنوز برای فرعون هدایا و پیشکشهایی از آسیا و کوش به شهر آخت‌آتون می‌رسید و این را در تصاویری از شاه و ملکه و شش دختر آنها که درحال پذیرش آن هدایا هستند می‌توان دید، اما دیگر از باج و خراج اثری نبود.

احتمال می‌رود که ملکه تی در همان سال دیدار مهمی با آخناتون داشته است و ضمن این دیدار اوضاع فلاکت‌باری را که در گوشه و کنار امپراتوری او به چشم می‌خورد و ناشی از سیاست غلط و یا بی‌سیاستی پسرش بود، برایش بازگو نموده. مردم از اینکه خدایان گذشتهٔ آنها بی‌اعتبار شده بودند ناراضی بودند و روحانیون نیز آشکارا و پنهانی به این نارضایتی دامن می‌زدند و با تمام توان برای بی‌اثر کردن تعلیمات جدید فرعون می‌کوشیدند. علاوه بر این، ارتشیان نیز از سیاستهای صلح‌جویانهٔ فرعون در امور خارجی و از دست رفتن متصرفاتشان در آسیا ناراضی بودند. درست موقعی که همه به ستوه آمده بودند،

آن گاه فرعون چشم خود را به روی حقیقت گشود. وی شاهزادهٔ جوانی، احتمالاً، برادر کوچکتر خود را، به نام اسمنخ ـ کا ـ رع که با دختر بزرگش مریت ـ آتون ازدواج کرده بود به طیوه گسیل داشت تا با روحانیون عالی‌مقام کیش آمون به توافق برسد. نفرتیتی که از تغییر مشی دولت راضی نبود، برای اعتراض دربار را ترک گفت و همراه با پسر دیگرش توتانخامون به قصر دیگری واقع در قسمت شمالی آخت آتون رفت. به هرحال، آخناتون، پس از گذشت دو سال از آن وقایع، در سال هفدهم سلطنتش از دنیا رفت. اسمنخ کارع نیز احتمالاً پیش از او وفات یافته بود. توتانخامون حدوداً یک سال زیر نظر نفرتیتی حکومت کرد و آنگاه با مرگ این زن دفتر انقلاب عمارنه نیز بسته شد و راه برای بازگشت پیروزمند شیوهٔ کهن هموار گردید.

از مومیایی توتانخامون آشکار است که وی هنگام رسیدن به قدرت ۹ سال بیش نداشته و در این سن، شاه جوان حتماً زیر نظر مشاورین کاردانی قرار داشته است، کسانی نظیر نفرتیتی و پس از مرگ او کاهن آی که از مقام همسری ندیمهٔ نفرتی‌تی و ریاست رسته سواران سلطنتی به مقام وزارت و قدرت در مصر رسید. بی‌شک در سایهٔ تلاشهای وی، آخت آتون، به عنوان اقامتگاه شاه، اهمیت خود را از دست داد و یک‌بار دیگر دربار به طیوه که محل اقتدار روحانیون آیین آمون بود نقل مکان کرد. شاه و ملکه ناچار نام خود را به توتانخامون و آنخسن آمون تغییر دادند و بر مرمت و برپایی معابد و یادبودهایی برای خدایان قدیمی، مخصوصاً آمون همت گماشتند. شهر آخت آتون را نیز رها کردند تا به‌تدریج از آبادانی و اهمیت آن کاسته شد و به‌کلی متروکه گردید. از نوشته‌ای که بر یک کوزهٔ شراب باقی مانده، مشخص شد که توتانخامون نه سال سلطنت کرده است. وی تلاش کرد که اوضاع را به زمان حکومت آمنوفیس سوم برساند اما مرگ وی را مهلت نداد. هیچیک از ساختمانها و یادبودهایی که وی در کارناک بنا کرد، اکنون سالم باقی نمانده تا نام او را بر آنها بتوان خواند. اگر آن مقبرهٔ مملو از ثروت، که تنها گور

سلطنتی سالم در درهٔ پادشاهان است، کشف نشده بود، اکنون نامی نیز از او نمانده بود. از وی فرزند ذکوری به‌جای نماند تا خاندانش را حفظ کند. به همین دلیل، با توجه به آنچه که در الواح مکشوفه در پایتخت دولت «حتی» در بغازکوی[۱] خوانده شد، بیوه فرعون به فرمانروای آنجا، سوپیلولیوماس[۲] نامه‌ای نوشت و در آن از وی خواست تا یکی از پسرانش را برای ازدواج با او انتخاب نماید، که درنتیجه بتواند نقش فرعون را برای مصر بازی کند. شاه حتی به این درخواست غیر قابل پیش‌بینی، با کمی تأخیر پاسخ مثبت داد. وی شاهزاده زنانزه[۳] را به سوی مصر فرستاد، اما وی در راه به قتل رسید. شاه حتی نیز برای انتقامجویی با نیروهای خود به جانب مصر لشکر کشید و نیروهای آن کشور را در نقطهٔ آمکی[۴] نزدیک درهٔ بقاع لبنان، شکست داد.

در این احوال «آی» تخت سلطنت را از آن خویش ساخت و در نقش فرعون جدید در کنار نقاشیهای دیواری مقبرهٔ توتانخامون به تصویر کشیده شد. وی در انظار وانمود کرد، مسؤول تدفین فرعون پیشین بوده. آی نیز مدت زیادی حکومت نکرد و جای خود را به فرمانده حارم حب، که در دورهٔ توتانخامون قدرت گرفته و کفیل شاه شده بود، داد. هم ارتش و هم کاهنان آمون پشتیبان وی بودند و تنها کافی بود به شهر طیوه برود تا از جانب خدای آنجا به مقام فرعونی متبرک شود و همسرش موت نوجمه[۵] نیز ملکه گردد.

تلاشهای بی‌وقفهٔ حارم حب در راه اعادهٔ نظم و بهروزی کشور نشان‌دهندهٔ توانایی وی در ادارهٔ وضعیت عمومی مصر بوده است. در فرمانی که وی صادر کرد، و متأسفانه به صورت بسیار تخریب‌شده بدست ما رسیده است، وی را متعهد به اصلاح خرابیهایی نشان می‌دهد که درنتیجهٔ رفرمهای مذهبی دورهٔ آخناتون پیش آمده بود. او همچنین به حمایت از ستمدیدگان، مخصوصاً اقشار پایین جامعه، و اعادهٔ حیثیت از خدایانشان پرداخت و توهین به

۱- Boghaz Kevi ۲- Suppiluliumas

۳- Zennanza ۴- Amki ۵- Mut Nodjme

آنها را به هر شکل تقبیح نمود. کنترل شدیدی بر مخارج بی‌رویه که باعث تهی شدن خزانهٔ دولت شده بود اعمال گردید و مجازاتهای سخت، برای سرپیچی از قانون درنظر گرفته شد. حارم حب برای جلوگیری از اشاعهٔ فساد بین هیأت قضات و همچنین فریبکاری و دسته‌بندی میان بازرسان و مأمورین وصول مالیات، تلاشهایی نیز نمود.

اجرای این اصلاحات تا بازگشت بهروزی برای مصر و تحکیم تاج و تخت پی‌گیری شد. همچنین فرعون جدید در تقویت اخلاقیات مردم که درنتیجهٔ اختلافات مذهبی سست شده بود اقدام نمود. به نظر مردم ریشهٔ این اختلافات در وجود خدایان بیگانه بود. او کلیهٔ معابد کشور را بازسازی و تکمیل نمود، هدایا و تحفه‌ها را بار دیگر به مصرف آنها رساند، ظروف طلا و نقره را زینت‌بخش این اماکن مقدس کرد و کاهنان و خدمهٔ آنجا را از میان نظامیان خود برگزید. بدینگونه، پس از سالها مردم موفق به اجرای شعائر مذهبی خود شدند. درحقیقت، آنچه حارم حب انجام داد چیزی جز دنباله‌روی از سیاست اسلاف خویش نبود. مضافاً همهٔ یادبودهایی را که به احترام آتون در گوشه وکنار مصر برپا شده بود از بین برد. وی همچنین دستور داد نام دو فرعون قبل از خودش را محو سازند تا او جانشین کامل آمنحوتپ سوم قلمداد گردد.

برای اینکه بازسازیهای توتانخامون ادامه یابد و باقیماندهٔ معابد و ابنیهٔ آخناتون معدوم گردد، بهترین سنگ‌تراشان به اقصی نقاط مصر روانه شدند. وی پس از دیدار از شهر آخت آتون دستور داد ابنیهٔ آنجا را با خاک یکسان کنند و از سنگهای آنجا در ساخت ابنیهٔ محلهای دیگر استفاده شود. به مقبرهٔ سلطنتی هجوم برد، درهای آن را شکست و متعلقات آن، از صندوقچه و تابوت سنگی تا نقاشیهای دیواری آن را ویران کرد. سپس آرامگاه پیروان و دوستان آخناتون، این قربانیان خاموش را چنان ویران کرد که یکی از نویسندگان حساس دورهٔ ما آن را «انتقام حارم حب» خواند. معبد عظیم

آتون در کارناک را مسطح کرد و تمامی قطعات سنگی آن را به مصرف پی‌سازی و همچنین ساخت بنای سه دروازهٔ بزرگ به افتخار آمون رسانید. حتی‌الامکان سعی گردید تا از یادآوری آخناتون به هر شکلی جلوگیری شود و اگر مجبور بودند نامی از وی ببرند به اشاره می‌گفتند «آخناتون جانی» و یا ساده‌تر «آن جانی».

حارم حب بیست و هفت سال حکومت کرد و موفق شد مقبرهٔ بزرگی برای خود در محوطهٔ درهٔ پادشاهان برپا کند که تزیینات بسیار داخل آن در زمان حیاتش ناتمام ماند. این مقبره در سال ۱۹۰۸ م. بدنبال اکتشافات تئودور دیویس در درهٔ پادشاهان پیدا شد. جالب توجه اینکه تابوت از سنگ گرانیت وی، که درست همانند تابوت توتانخامون بود، کاملاً سالم یافت شد، اما از جسد خودش اثر چندانی به‌جای نمانده و دخمه‌های آن چنان «پاک‌سازی» شده بود که گویی هرگز تزیینات و وسایلی درون آنها نگذاشته بودند.

این خلاصه‌ای از اوضاع و احوال سیاسی انقلاب عمارنه و عواقب آن بود. در فصل بعدی به بررسی عمیقتر جنبه‌های این انقلاب ـ با توجه به شواهدی که باقیمانده است ـ می‌پردازیم.

بخش دوم

بررسی مسـایل

فصل شش

مناسبات خانوادگی

با مرگ نابهنگام توتموسیس چهارم در سال نهم سلطنتش، شیوه میراث و جانشینی دچار دگرگونی شد. همانطور که اشاره شد، پسر بزرگش در آن هنگام کودکی بیش نبود. فرزندان دیگرش نیز احتمالاً قبل از وی از دنیا رفته بودند: مانند پسرش آمونمحت که در کنار او در درهٔ پادشاهان به گور سپرده شد، مدفن دخترش تنتامون[1] نیز در همان محل بود. به هرحال با توجه به اینکه میزان مرگ و میر کودکان در اعصار گذشته بسیار بالا بوده و توتمس نیز، برای تعیین جانشین قطعی، دختری نداشت که ملکهٔ یکی از پسرانش شود، به همین علت آمنحوتپ جوان با تی که از تباری غیر شاهی بود ازدواج نمود.

یویا، پدر تی، اصلاً اهل شهر اخمیم، پایتخت استان نهم مصر علیا بود. وی در آنجا زمینها و املاکی از آن خویش داشت و سمت غیب‌گویی و سرپرستی احشام معبد خدای محلی، مین Min ، را به عهده داشت، و همچنین مناصب مهمی نظیر افسر رستهٔ ارابه‌رانان و سواران سلطنتی را دارا بود. شاید به همین دلایل، تی را که دختر این مریانو بود برای احراز مقام همسری جنگاوری چون فرعون مناسب دیدند. از سوی دیگر چون یویا از بستگان مادر شاه ـ

---

1 ـ Tent-Amun

موت عم ویا ـ نیز بود، بنابراین، بانو تی از خویشان فرعون نیز محسوب می‌گردید. در موزهٔ متروپولیتن نیویورک، دو مجسمهٔ کوچک وجود دارد که روی آنها نوشته شده «پدر خداوند و فرمانده رستهٔ سواران یه[۲]» اولین عنوان نیز ترجیحاً مربوط به یویا بود و از همین‌جا معلوم می‌گردد که دختر یه با فرعون ازدواج کرده بوده است. عنوان دومی نیز از آن یویا بود که نامش با نام یه تقریباً هم‌صدا و مشابه است. بنابراین برای ما شکی باقی نماند که یه پدر یویا بود، مخصوصاً که مجسمه‌های کشف‌شده کاملاً مربوط به سالهای میانی خاندان هجدهم است. از سوی دیگر اسمهایی همراه با نام موت ـ خدایی که پرستش کیش او در زمان آمنحوتپ سوم رایج گردیده ـ کنده شده است. نیایش خدای مذکور به‌ویژه نزد زنان دربار فرعون متداول بود (۱۰). ملکه موتعم ویا، که نقش مهمی در حکومت فرزندش ایفا می‌نمود، به احتمال قوی خواهر یویا بوده است. گرچه در کتیبه‌ها از این زن با عنوان «علیاحضرت» یاد شده، آنهم در زمان فرزندش نه شوهرش، اما در هیچ‌جا وی را دختر شاه یا خواهر شاه نخوانده‌اند.

تی، تنها فرزند یویا و تویو نبود. وی برادری به نام آنن[۳] داشت که هاتف بزرگ معبد آمون و معبد رع ـ آتوم، در طیوه شمرده می‌شد. این شخص مقامهای مهم خود را در بیشتر دوران سلطنت آمنحوتپ سوم دارا و از ارج و منزلت زیادی نزد داماد خود برخوردار بود، به‌گونه‌ای که در همهٔ آیینهای رسمی حضور داشت. آنن هر لحظه که اراده می‌کرد می‌توانست فرعون را ببیند. آمنحوتپ سوم با اختصاص دادن یک گور به وی در ناحیهٔ شیخ عبدالغزنه در غرب طیوه، خدماتش را بی‌اجر نگذاشت. با آنکه آنن به اهمیت موقعیتش واقف بود، اما اصراری به داشتن نسبت فامیلی با شاه نداشت. اگر روی قبر مادرش نوشته نشده بود که او مادر تی و یویاست، معلوم نمی‌شد

۲ـ Yey   ۳ـ Anen

که این مرد با ملکه آمنحوتپ سوم نسبتی دارد.

چنین خانوادهٔ سرشناسی ـ که تقریباً دو نسل به فراعنه خدمت کردند ـ حتماً پسر دیگری داشته‌اند که از قابلیتهای نظامی بی‌بهره نبوده است، چراکه آن نیز امور نظامیگری را بخاطر شغل کاهنی خویش رها نمود. یافتن این شخص دشوار نیست؛ درست یک نسل بعد آی، در دربار آخناتون ظاهر می‌شود و او نیز همهٔ عناوینی را که یویا در دورهٔ آمنحوتپ سوم داشت، احراز می‌کند. هر دو «پدر خدا» هستند و «سرپرست رسته سواران»، هر دو نیز خود را «خادم خدای نیک (شاه) چهارگوشهٔ کشور»، «بهترین یار شاه» و «محبوب خدای نیک» می‌خوانند. البته همهٔ این عناوین افتخاری، قدری غلوآمیزند، اما هر چه باشند باید آنها را نشانهٔ نزدیکی و خویشی میان این افراد و فراعنه دانست. آی، علاوه بر عناوین بالا، مقام عالی «بادبزن سمت راست شاه» و «منشی شخص شاه» را نیز از آن خود کرده بود. قابل ذکر است که نام آی و یویا از لحاظ شباهت و سادگی بسیار به هم نزدیکند و حتی می‌شد مصغر یویا را به صورت آیا بکار برد. همانگونه که قبلاً هم ذکر گردید، این خانواده علاقهٔ عجیبی در بکار بردن اسامی مشابه داشتند و نامهایی چون: یی، یویا، آیا و آی، دال بر خویشاوند بودن صاحبان آن است (۱۱).

رابطهٔ دیگری نیز بین این دو مرد بود. یویا اهل ناحیهٔ اخمیم بود و در آنجا مشاغل مهمی را به عهده داشت و خواهرش تی نیز ملاک بود. آی نیز با این شهر بی‌رابطه نبود، با توجه به اینکه معبدی سنگی نیز به افتخار خدای آنجا، مین برپا نمود. و به این دلیل می‌توان گفت که این محل موطن او و یا خاستگاه خانواده‌اش بوده است. زمانی که آی از نفوذ فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، مقام خدای محبوب وی نیز در دربار پرارزش بود. بنابراین وقتی دو نفر تقریباً هم‌عصر که عناوین و القابشان مشابه باشد و هر دو هم از یک سرزمین برخاسته باشند، وجود رابطه میان آنها دیگر تصادفی نیست. بر اساس شواهد و مدارک، آی پسر یویا بوده و طبق سنت مصریان، پس از پدرش عهده‌دار

منصب وی گردیده است.

علاوه بر آنچه ذکر شد، این دو مرد شباهت ظاهری نیز با یکدیگر داشته‌اند. گرچه مومیایی آی برایمان باقی نمانده، ولی از مقایسهٔ تندیسی از وی در موزهٔ برلین و همچنین مجسمهٔ یویا، و براساس نظرات الیوت اسمیت، متخصص علم تشریح، هر دو غیر بومی بوده و شباهتی به مردان مصری نداشته‌اند.

مقام و منصب شایان آی در دربار آمنحوتپ سوم نه فقط به این خاطر که وی برادر ملکه تی و دایی آخناتون بود، بلکه دلایل دیگری نیز داشت. آی از عنوان «پدر خدا» بیش از سایر عناوینش یاد می‌کرد و حتی هنگامی که به قدرت رسید آن را به دیگر القابش ملحق کرد. این عنوان معمولاً از ویژگی‌های یک روحانی بود و اغلب مورخین نیز از او به نام «کاهن آی» یاد می‌کنند و ضمناً بخاطر اینکه در مقبرهٔ او سرودی در وصف آتون دیده شد، وی را از عاملین غوغای آتون می‌شناسند. ولی نباید فراموش کنیم که آی به هنگام اقامت در عمارنه، اساساً یک نظامی بوده نه کاهن و پینحاسی پنتحو[۴] و مریر دوم[۵] به‌ترتیب مقام ریاست خادمین و کهانت اعظم آتون را به عهده داشته‌اند. به‌علاوه از بزرگان ساکن در عمارنه تنها آی لقب «پدر خدا» را داشت. تقریباً شصت سال پیش بورشارت[۶] محقق آلمانی نشان داد که لقب مذکور گاه به معنی «پدرخواندهٔ فرعون» بکار می‌رفته است. در الواح یادبود ازدواج نیز یویا را پدر ملکه تی معرفی کرده‌اند. بعدها روی وسایل مکشوفه در مقبره‌اش لقب او را «پدر خدا» نوشته بودند و این لقبی بود که اینگونه اشخاص بر القاب متعدد دیگر خود ترجیح می‌دادند. بنابراین گرچه آی، به آخناتون خدمت می‌کرده است اما خود را پدرخوانده‌اش می‌نامیده. باز هم نتیجه می‌گیریم که دختر آی، می‌بایستی همسر فرعون بوده باشد، آنهم همسر اصلی. و این همسر

۴- Pinhacy Pentho ۵- Meryre II ۶- Borchardt

کسی غیر از نفرتیتی نبوده است.

نسب ملکه نفرتیتی موضوع تحقیقات فراوانی بوده است. وی به عنوان همسر اصلی آخناتون، می‌بایستی قاعدتاً دختر آمنحوتپ سوم و تی، شاهزاده و وارث آنها باشد، برخی محققین نیز بر این باورند. اما در هیچ جا نمی‌بینیم که او خود را «دختر شاه» یا «خواهر شاه» بخواند. درحالی‌که اگر پدرش یک فرعون بود این امر بسیار بدیهی می‌نمود. به نظر عده‌ای دیگر این زن همان تادوخیپه است که در سالهای آخر سلطنت آمنحوتپ سوم، از سوی حاکم میتانی به عنوان عروس نزد فرعون فرستاده شد و پس از مرگ فرعون همراه با زنان دیگر نصیب فرعون بعدی گردید. طرفداران این عقیده به‌ظاهر «غیر بومی» و معنی نامش «زنی نیکو آمده» اشاره می‌کنند. اما این نظریه مدتهاست که اعتبار و جذابیت خود را از دست داده. ادعای «غیر مصری» بودن نفرتی‌تی بیش از آنکه واقعی باشد، زاییدهٔ تخیلات ذهنی است. معمولاً ازدواج فراعنه با زنان خارجی بیشتر مقطعی و برای مصلحت‌های سیاسی بوده و این زنان به مدارج عالی‌تر نمی‌رسیدند، صرف‌نظر از اینکه نامشان مصری بوده یا نه. شواهدی که در دست داریم خلاف این مدعا را ثابت می‌کند. برای مثال، یکی از زنان بابلی آمنحوتپ، چنان در پشت پرده می‌زیست که فرستاده‌های پدرش نیز موفق نشدند خبری از وی کسب نمایند. در دوران این خاندان با اسامی غیر مصری فراوانی روبرو می‌شویم (۱۲).

اگر نفرتیتی دختر یک شاه مصری یا غیر مصری نبود، پس تنها امکان این است که وی فرزند یکی از یاران آخناتون بوده باشد. شانس آی برای کاندیداتوری این مقام بیش از دیگران است. او جزء «چهار یار صمیمی» بود که سمت راست آخناتون بالای سرش بادبزن بزرگی نگه می‌داشتند. به‌علاوه وی تنها فردی بود که عنوان «پدر خدا» را داشت. دیگر اینکه مقبرهٔ باشکوه و بزرگ وی که احتمالاً جزء اولین مقابر مکشوفه در عمارنه، و در نوع خود بهترین بود، نمی‌توانست متعلق به یک ثروتمند معمولی باشد، بلکه صاحب آن

حتماً از خویشان شاه بوده است.

اگر آی پدر نفرتیتی بوده، می‌بایستی زنش یعنی تی[۷] هم مادر او باشد، اما با مسأله‌ای روبرو هستیم و آن این است، که بر خلاف تویو که وی را «مادر شهبانو» خطاب می‌کردند، تی فقط «پرستار» و «معلم» خوانده می‌شد. به همین دلیل وقتی برخی محققین نتوانستند ثابت کنند که تی مادر نفرتیتی است، از قبول اینکه آی هم پدرش باشد سر باز زدند. شایان توجه است از لحاظ علم نسب‌شناسی، در مصر باستان به نام مادر اولویت می‌دادند و اگر اسمی از مادر نفرتیتی نیامده بدین دلیل بوده است که پیش از نقاشی و نوشتن دیوارهای مقبرهٔ آی، تی فوت کرده بوده است. این فرض دور از ذهن نیست که مادر نفرتیتی اندکی پس از زادن وی از دنیا رفته باشد و این امر حتی در میان افراد خاندان شاهی در مصر باستان بسیار اتفاق می‌افتاد. آنگاه نفرتیتی نزد «نامادریش» زن بعدی آی، پرورش یافت و نقش این زن نسبت به کودک همانی است که بعدها با عناوین «پرستار» و «معلم» برایش جاودانه شد.

در نقاشیهای موجود برخی مقابر باستانی تصویر بانویی درحال خدمت را که از ملکه‌اش باوقارتر می‌نماید مشاهده می‌کنیم. نام وی موت نوجمه و عنوانش «خواهر شاه» است. او نیز نشانهٔ دیگری بر غیر اشرافی بودن تبار نفرتیتی است. پدر این دختر نیز بایستی آی باشد، زیرا تصاویر وی در مقبرهٔ او بخوبی نمایان شده است. در آن تعداد از نقاشیهای دیواری که سالم مانده است، این زن را با سنجاقی که به گوشهٔ سر زده و از خواهرزاده‌اش مریت آتون[۸] کمی مسن‌تر جلوه می‌کند می‌بینیم. احتمالاً این دختر باید خواهر کوچکتر نفرتیتی باشد، اما اینکه از همان مادر بوده یا نه کاملاً مطمئن نیستیم. با تضعیف حکومت آخناتون، دیگر از موت نوجمه نیز نشانی دیده نمی‌شود. تا اینکه با همسر شاه حارم حب، به نام موت نوجمه، برمی‌خوریم. چنین اسمی در زمان

۷- Tey

۸- Meryt-Aten

این فرعون کمی غریب بود. اکنون نیز مجسمهٔ این زن درست به شکل و شمایل شوهرش، در تورن ایتالیا موجود است. در جای دیگری از این زن با عنوان «علیاحضرت» یاد شده و شواهد نشان می‌دهد که شوهرش پس از آی به حکومت رسیده است. اکثر مصرشناسان از زمان بروخ[۹] محقق آلمانی، با این حقیقت که سوگلی حارم حب همان خواهر نفرتیتی است مخالفت می‌کردند تا اینکه در سالهای اخیر ادله و شواهد آنقدر محکم شد که همگی پذیرفتند (۱۳).

اینکه آی و تی علاوه بر دو دختر ـ که اشاره شد ـ فرزند دیگری هم داشتند یا نه به‌درستی مشخص نشد، اما می‌توان حدس زد که ژنرال نخت من[۱۰]، که در تکمیل وسایل مقبرهٔ توتانخامون نیز نقشی داشت، پسر آی بوده است. روی مجسمهٔ او و همسرش که بسیار خوش‌تراش اما به‌شدت مخدوش است و اکنون در موزهٔ قاهره نگهداری می‌شود، این عبارت نوشته شده «پسر شاه...» برخی دنبالهٔ عبارت را «از تبار او» و برخی «کوش» خوانده‌اند. اما نظر نگارنده هم «تبار او» است (۱٤). با این مجسمه آشکار شد که نخت‌من کمی پیش از شاه آی وفات یافته، در این صورت آی پدر او بوده است. چنانچه این فرض درست نباشد بایستی نخت‌من جانشین آی شده باشد.

خطوط هیروگلیف روی تندیس دیگری که اخیراً کشف شد و اکنون در موزهٔ بروکلین هست نشان می‌دهد که ساخت دوران آی است و مبین، وابسته نبودن نخت من به خانوادهٔ آی می‌باشد. مجسمه متعلق است به شخصی به نام آی که هاتف دوم آمون و هاتف اصلی موت بوده و پسر موت عم نوب[۱۱] (خواهر ملکه تی) است. مطالب روی مجسمه تماماً در مورد شجره‌نامهٔ این خاندان متمکن و وابستگی آنها به فامیلهای گسترده است.

الواحی که از قصر ملکته بدست آمده نشان می‌دهد که آمنحوتپ سوم حداقل سی و هشت سال سلطنت کرد و حتی وارد سی و نهمین سال نیز شده

۹ـ Brusch　۱۰ـ Nakht-Min　۱۱ـ Mut-em-nub

بود و در هنگام مرگ احتمالاً چهل و پنج سال داشته است. همسر اصلی او تی، از او بسیار جوانتر بود. در یکی از نقاشیهای دیواری مقبره‌ای در شهر عمارنه وی را به صورت زنی بیوه همراه با دخترش بکت آتون درحال دیدار از آخت آتون به تصویر کشیده‌اند. تاریخ نقاشی مربوط به سال دوازدهم یا نهم سلطنت آخناتون است. ظاهر بکت آتون نشان می‌دهد که وی کوچکتر از شاهزاده خانم، مریت آتون بوده و احتمالاً فرزند کوچک ملکه به حساب می‌آمده.

تی و آمنحوتپ سوم به غیر از بکت آتون دختر دیگری هم داشتند و آن دختر بزرگترشان سیت آمون بود. این بانوی بزرگ قصر ویژه‌ای در مجموعهٔ ملکته در طیوه از آن خویش داشت. کلیه تدارکات اولین جشنوارهٔ فرعون، آمنحوتپ سوم را در سال سی‌ام سلطنتش، همین شاهزاده خانم به عهده داشت و بر اساس نوشتهٔ روی یک کوزه در عمارنه تا سال سی و هفتم حکومت فرعون، در قید حیات بوده و احیاناً پس از پدرش نیز می‌زیسته. این خانم گاهی از عنوان «همسر اصلی شاه» استفاده می‌کرده. چون این عنوان در کنار نام پدرش روی برخی اشیا ثبت شده، ثابت می‌کند که فرعون آمنحوتپ سوم با دختر خویش ازدواج کرده بوده است. محققین برجسته‌ای نظیر گاردینر، سرانجام پس از مدتی تأمل به پذیرش این نتیجه تن دردادند. آنها اصولاً امکان وجود ازدواج با زنان خانوادهٔ خود را در میان خدایان المپ‌نشین یونان باستان بیشتر قبول داشتند تا مصر باستان. مع‌هذا این حقیقت را باید پذیرفت که آمنحوتپ سوم با دختران متعدد خویش ازدواج کرد و اگر دانسته‌های تاریخی ما بیش از اکنون بود می‌توانستیم این نتیجه‌گیری را به کلیهٔ فراعنه بسط دهیم، چنانکه معلوم شد رامسس دوم نیز با دختران خویش هم‌بستر می‌شده (آ ۱٤).

از فرزندان ذکور آمنحوتپ سوم و تی اطلاعات چندانی نداریم. یکی از

آنان را به نام شاهزاده توتمس[۱۲] می‌شناسیم که کاهن اعظم پتاح * Ptah بوده و یادبودهایی از خویش در ممفیس برجای گذاشته. معمولاً منصب یاد شده از آن ولیعهد بوده است. احتمال می‌رود وی پیش از رسیدن به سن بلوغ وفات یافته است. روی یک تعلیمی که از وی در گور توتانخامون یافت شد، نوشته «توتمس پسر شاه و فرمانده قوا». بدنبال مرگ وی مقام ولایتعهدی نصیب پسر دیگر یعنی شاهزاده آمنحوتپ گردید که با نام نفر- خپرو- رع[۱۳] آمنحوتپ چهارم بر تخت جلوس کرد و بعدها نام خود را به آخناتون تغییر داد. وی برادران کوچکتر از خود نیز داشت که تا پایان این فصل به آنها نخواهیم پرداخت.

دختران نفرتیتی را می‌توان از تصاویر متعددی که از آنها به‌جای مانده شناسایی نمود. در نقاشیهای دیواری عمارت شاه در عمارنه تصاویر و مشخصات شش دختر ملکه که به طرزی بدیع درحال گفتگو با والدین خویش هستند دیده می‌شود. نفرتیتی و آخناتون درحالی که سه دختر بزرگشان در بین آنها قرار دارند، روبروی هم روی صندلی کوتاهی نشسته‌اند، دو دختر کوچکتر در پیش پای مادر خود در حال بازی هستند و کوچکترین دختر روی زانوی مادر نشسته است. این تصویر می‌گوید که هر شش دختر تا سال نهم سلطنت بدنیا آمده‌اند (۱۵). در نقاشیهای مقبرهٔ مباشر، مری - رع[۱۴] در عمارنه، بار دیگر این شش دختر، مسن‌تر از قبل پشت سر شاه و ملکه در حال دریافت هدایا از خارجیان به چشم می‌خورند. تاریخ نقاشی، سال دوازدهم سلطنت آخناتون است.

این آخرین تصویر از آن کانون گرم خانوادگی است. پس از آن، این

۱۲- Tuthmose

* پتاح: از خدایان عمده و خالق در اساطیر مصری. در ممفیس سخت مورد علاقه مصریان بود. م.

۱۳- Nefer Kheperu Re

۱۴- Mery-Re

کانون از هم می‌پاشد. یک سال بعد نفرتیتی از صحنه خارج می‌شود و جای او و عناوینش را دختر ارشدش مریتاتون (مایاتی[15] در الواح عمارنه) می‌گیرد. بله، نفرتیتی نزد شاه بی‌ارزش می‌شود و چون یک صاحب مقام بازنشسته، و معزول، به گوشهٔ کاخی در شمال عمارنه پناه می‌برد. البته به نظر ما نفرتیتی مورد غضب واقع نشد و شاید در همان اوقات وفات یافته باشد. جای او را مریتاتون گرفت که بعدها همسر نایب‌السلطنهٔ آخناتون یعنی اسمنخ کارع گردید. روی کتیبه‌های شهر هرموپولیس (آ ۱۵) Hermopolis نام شاهزادهٔ کوچکی به نام مریت آتون تا- شریت (مریت آتون کوچک) آمده که احتمالاً دختر وی بوده، و اطلاعات ما از وی تا همین‌جاست. از مادر او نیز اطلاع زیادی نداریم. نام وی با عنوان شریک سلطنت و ملکهٔ شاه، اسمنخ کارع در مقبرهٔ مباشر، مری - رع حکاکی شده است. وی نیز پیش از شوهرش وفات یافت و از مهلکه بدر رفت.

مکت آتون[16]، در سال دوازدهم، در دربار وفات یافت و در مقبرهٔ سلطنتی در عمارنه به خاک سپرده شد. آرامگاه وی در یکی از اتاقکهایی که به راهرو اصلی باز می‌شد قرار دارد و دیوار اتاقک به تصاویر مراسم مرگ وی منقوش است. در یکی از تصاویر غیرعادی و تکان‌دهنده، شاه و ملکه را در حال ماتم بر جنازهٔ فرزند خود می‌بینیم. (حضور نفرتیتی در این صحنه دال بر مرگ دختر پیش از مادر است.) در صحنه‌ای دیگر یک دایهٔ دربار را در حال نگهداری کودکی که یک نفر او را باد می‌زند می‌بینیم. در صحنهٔ بعدی همان دایه را در حال ترک صحنهٔ تدفین می‌بینیم. تصویر این دایه و کودک توجه و کنجکاوی مصرشناسان را برانگیخت. بعضی عنوان کردند که طفل بی‌شک دختر تازه بدنیا آمدهٔ نفرتیتی است. اظهار نظر دیگر این بود که بچه متعلق به مکت آتون بوده و در اوان کودکی فوت کرده است. نظر سومی هم می‌گوید نوزاد دختر

۱۵- Mayati

۱۶- Meket-Aten

مریت آتون است. ما این اظهار نظرات ثابت نشده را کنار می‌گذاریم.

اطلاعات مستند ما از دختر سوم آنها آنخسن پاآتون بیش از سایر خواهرانش است. وی نیز، درحالی‌که هنوز شاهزاده بود، کودکی بدنیا آورد که نامش در کتیبه‌های هرموپولیس مثل نام مادرش با عنوان کوچک ثبت شده. وجود مشخصات آخناتون در کنار کتیبه‌های مذکور، بار دیگر محققین را بر آن داشته که وی را پدر فرزند دخترش بدانند. البته جناب گاردینر این موارد را مشکوک تلقی می‌کند.

سومین دختر از انظار ناپدید می‌شود، تا بعدها او را در مقام ملکهٔ توتانخامون بر الواح می‌بینیم. تصویر پرجلال و شکوه وی روی برخی اشیای بدست آمده از مقبرهٔ شوهرش نقش بسته است. وی نیز همانند شوهرش نام خود را مزین به خدای آمون کرد، که برکت را به خاندان آنان آورده بود. احتمالاً وی مادر دو فرزند زودرسی است که مومیایی آنها در کنار توتانخامون یافت شد. هر یک را در تابوت کوچک و مطلایی یافتند که نام پدرشان را بر خود داشتند، چون آنان زنده بدنیا نیامدند. پس از مرگ توتانخامون، مادر آنها، همانطور که قبلاً گفتیم، برای حفظ خاندان سلطنتی از زوال، تصمیم به ازدواج با پسر شاه «حتی» گرفت. اما چون این تدبیر با شکست مواجه شد، با آی، یعنی پدربزرگ خویش ازدواج نمود و آن مرد تخت سلطنت را از آن خود ساخت. برخی باستان‌شناسان این ازدواج را باور ندارند، اما وقوع این وصلتهای مصلحتی را باید پذیرفت، چون اگر آی بدین روش صلح آمیز به قدرت نمی‌رسید، راهی بجز شورش نظامی درپیش نداشت و ناچار می‌شد که فرعون (توتانخامون) را غیرقانونی اعلام نماید و در آن صورت دیگر منطقی نبود که مقبرهٔ وی را چنان باشکوه و جلال بیاراید. دیگر از آنخسن آمون اثری نمی‌بینیم و آن بانویی که نامش در مقبرهٔ آی در درهٔ پادشاهان ثبت شده تی است و هم اوست که همراه با شوهرش در صحنه‌ای در عمارنه به فرعون آخناتون کرنش می‌کند.

از سه دختر کوچکتر نفرتیتی که با نگاههایی مشتاق در صحنهٔ سال دوازدهم حاضرند، هیچ چیز نمی‌دانیم. بر اثر حفاری در رأس شمره[۱۷] (اوگاریت)[۱۸] در شمال سوریه، قطعات ظرفی سنگی یافت گردید که نقش مصری روی آن، شاهزاده خانم یا خدمه‌ای را در حال ریختن شراب در قدح شاه اوگاریت نشان می‌دهد. معلوم نیست به چه دلیل این زن را یک شاهزاده از دوران عمارنه شناسایی کرده‌اند. به عقیدهٔ ما احتمال چنین چیزی مردود است. وقتی شاه بابل نامه‌ای برای آمنحوتپ سوم فرستاد و در آن از وی، دخترش را خواستگاری کرد جوابی مغرورانه و منفی دریافت کرد، بدین مضمون که شاهزاده خانم مصری با هیچ بیگانه‌ای وصلت نمی‌کند. علت این مخالفت نیز واضح بود. تاج و تخت مصر، درحقیقت، در قبالهٔ دختران فرعون بود، بنابراین هیچ گاه به مزاوجت آنان با شاهان بیگانه رضایت نمی‌دادند، چه رسد به امیر دون پایه‌ای در اوگاریت!

البته مدتی است اینگونه ادعا کرده‌اند که دو تن از فراعنه دورهٔ عمارنه از طریق وصلت با دختران آخناتون و نفرتیتی به سریر پادشاهی دست یافته‌اند. این دو نفر: اسمنخ کارع شوهر مریتاتون و دیگری توتانخامون شوهر آنخسن آمون هستند. درواقع مصرشناسان متقدم بر این بودند که این دو نجابی ممتاز بودند که از طریق ازدواجهای مصلحتی به قدرت رسیده‌اند. کشف مقبرهٔ توتانخامون به همهٔ این تصورات ـ حداقل در مورد او ـ خاتمه داد. بررسی جسد وی آشکار کرد که این فرعون در هنگام مرگ، حداقل هجده ساله بوده است. با توجه به اینکه او حداکثر ده سال سلطنت کرد، بنابراین باور کردنی نیست که یک کودک هشت یا نه ساله آنقدر بانفوذ بوده که بتواند ادعایی بر تاج و تخت داشته باشد، مگر اینکه دارای حق ویژه‌ای در این مورد بوده باشد. روی تندیس یک شیر از سنگ خارا، که در مقبره‌اش در صلب یافت شد، ـ و

۱۷ـ Ras Shamra ۱۸ـ Ugarit

اکنون در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود ـ به‌وضوح آمنحوتپ سوم را «پدرم» خطاب کرده و این نکته‌ای است که برای بسیاری محققین قابل فهم نیست. ممکن است لغت «پدر» در اینجا به معنی «پدربزرگ» و یا جد متشخصی باشد که مایل بود خود را به او وابسته نماید. اگر مناسبات خاندان شاهی در مورد اسمنخ کارع نیز به اجرا درآمده باشد، باید گفت که این دو از سلالهٔ شاهان بوده و برادر یا نابرادری زنان خویش محسوب می‌شده‌اند.

با توجه به متن مکشوفه‌ای (ب ۱۵) از آن زمان که بر شاهزاده بودن توتانخامون تأکید شده، شکی برایمان نمی‌ماند، که وی فرزندخوانده نبوده است. ضمناً هر نتیجه‌ای در مورد توتانخامون بدست بیاوریم در مورد اسمنخ کارع هم صادق است. جسد وی سالم بدست ما رسید و روشن شد که او در هنگام مرگ حدوداً نوزده سال داشته است. این را همه می‌دانیم که او را هنگامی که شش یا هفت سالی بیش نداشت، با عنوان شریک سلطنت آخناتون، نامزد کردند و این ثابت می‌کند که او می‌بایستی پسر شاه بوده باشد. نتیجهٔ تمام بررسی‌ها ثابت می‌کند که اسمنخ کارع و توتانخامون برادر یکدیگر بوده‌اند، مخصوصاً که از لحاظ اندازه‌ها و شکل خاص جمجمه به هم بسیار نزدیکند. از طرف دیگر چون اسمنخ کارع به هنگام تولد توتانخامون جوانتر از آنی بود که جای پدرش باشد، پس وابستگی آنها به همدیگر بخاطر والدین مشترکشان است. هنگامی که اخیراً جسد هر دو کالبدشکافی شد و مورد آزمایش قرار گرفت، معلوم گردید هر دو به گروه خونی (آ ـ ۲) و (م.ن.) تعلق دارند (ج ۱۵).

اکنون این پرسش برایمان باقی می‌ماند که پدر این دو برادر که بود؟ پاسخ ما باید آخناتون باشد، چون طبعاً در صورت فوت پسر بزرگتر، بایستی پسران کوچکتر او به ترتیب جانشین وی گردند. با این وصف موانعی در برابر قبول او به عنوان پدر این دو وجود دارد. ظاهر این سه تن همگی دال بر این است که از یک پدر و مادر هستند، و همچنین مادر ولیعهد، مسلماً در دربار

آخناتون از موقعیت بسیار مهمی برخوردار بوده و بر سایر زنان او برتری داشته است. این زن نمی‌توانسته همان نفرتیتی باشد، چون تمام تصاویری که از آن زمان باقی مانده وی را همراه با دخترانش نشان می‌دهد و نه پسران. با توجه به این نکته که زندگی خصوصی خانوادهٔ سلطنتی در عمارنه بر کسی پوشیده نبود، اگر نفرتیتی پسری هم داشت، بدون شک در پیش همگان ظاهر می‌شد. پای ملکهٔ دیگری نیز در میان نبوده. این را هم می‌دانیم که آخناتون نه تنها حرمسرای بزرگی، درخور مقام خویش، در اختیار داشت، بلکه مسؤولیت حرمسرای پدرش را نیز پس از مرگش به عهده گرفت. روی یک کاسهٔ گچی که در موزهٔ نیویورک موجود است و همچنین قطعه‌ای دیگر در موزهٔ لندن، از زنی به نام کیا Kia ، همسر دیگر آخناتون نام برده شده است. اما وی لقب شهبانو را ندارد و حتی در طومارهای شاهی نامی از او برده نمی‌شود. با وجودی که وی مادر شاهزاده‌های مورد نظر ما است، اما بر اساس آنچه که از آن دوران در اختیار داریم، شاه و حتی شاهزاده‌ها پس از رسیدن به اریکهٔ قدرت، اعتنایی به وی نمی‌کردند.

مانع دیگر برای شناسایی آخناتون به عنوان پدر دو جانشین بلافصل خویش بدین شرح است: تا آنجا که می‌دانیم اسمنخ کارع پیش از آخناتون از دنیا رفته است و یا حداکثر یک سال بیشتر حکومت نکرده (۱٦). اسمنخ کارع پیش از به قدرت رسیدن آخناتون بدنیا آمده بوده، زیرا در سال هفدهم سلطنت آخناتون وی ۱۹ سال داشته است. کسانی که می‌گویند آخناتون هنگام نشستن بر تخت سلطنت آنقدر نوجوان بوده که نیاز به راهنمایی یک فرد مسن‌تر از خود داشته، بنابراین نمی‌توانند این موضوع را نیز بپذیرند که وی پدر کودکی باشد که در آغاز سلطنتش ۲ ساله بوده است. عقیدهٔ نگارنده با اینها متفاوت است. البته باید درنظر بگیریم که ما از چگونگی روند عادی جانشینی در خاندان هجدهم اطلاع داریم و دلیلی ندارد که این روند در زمان آخناتون تغییری کرده باشد. بنابراین طبق معمول، شاه پسر ارشد خویش را به هنگام



II

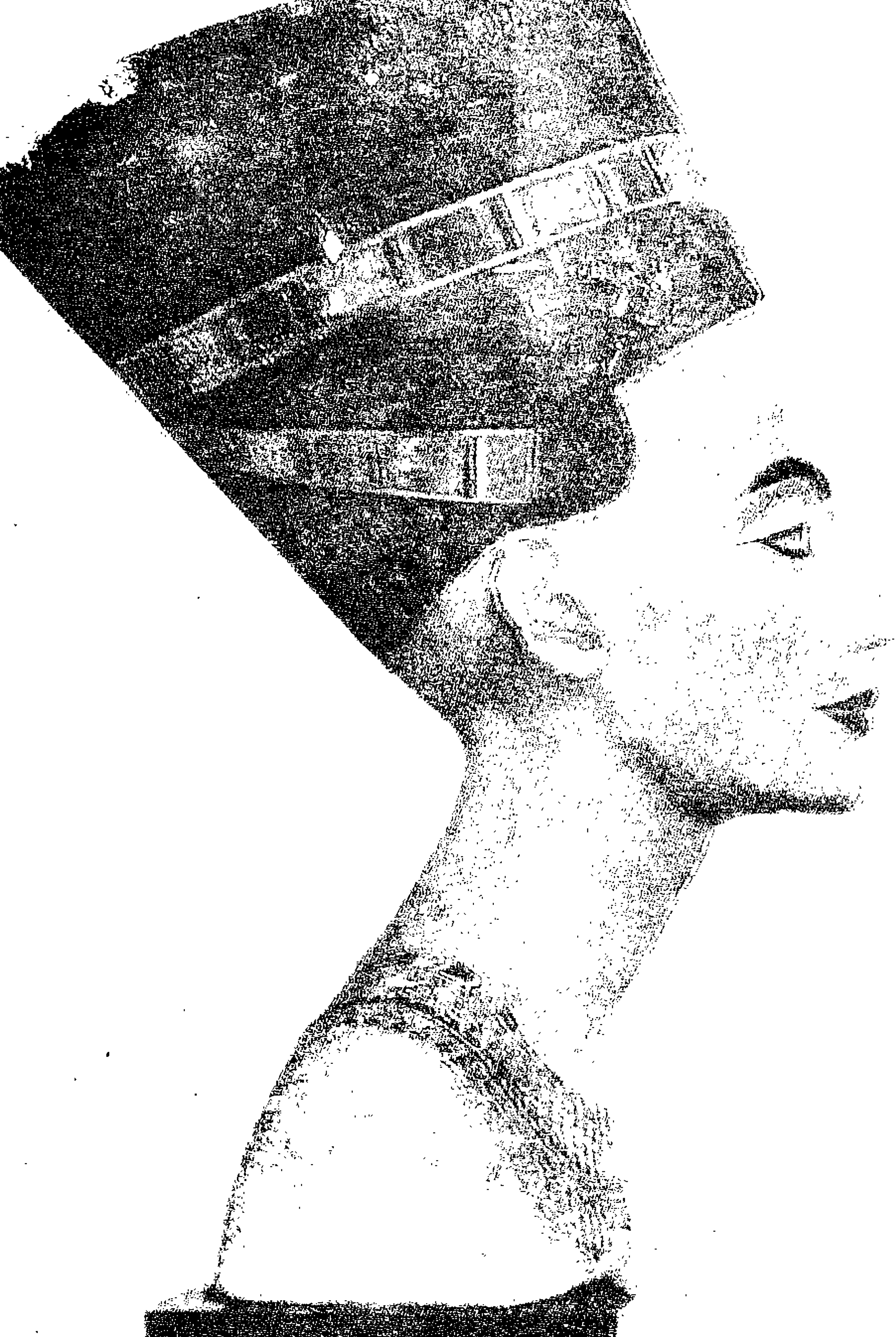
III

IV

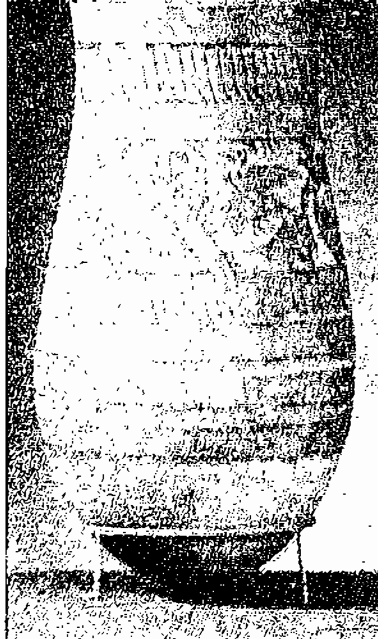
V

VI

VII



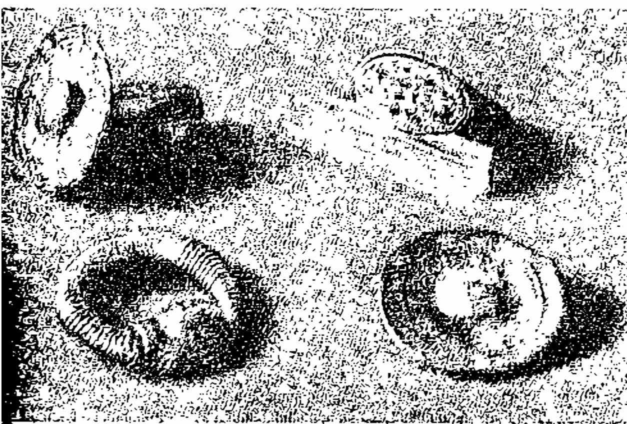




X



XI





XIII

XIV

XV

XVI



XVII

بلوغ به مقام نیابت سلطنت برگزیده و ضمن اینکه وی را به استفاده از حرمسرا مجاز می‌کرده شاهزاده خانم را نیز به همسری وی درمی‌آورده است. حتی اگر قبل از بلوغ نیز به تخت سلطنت می‌نشست، باز هم با شاهزاده خانم ازدواج می‌کرده و وظایف همسری خود را تا زمان رسیدن به سن تکلیف انجام می‌داده. آخناتون نمی‌توانسته پدر اسمنخ کارع بوده باشد، مگر اینکه یکسال پیش از رسیدن به تخت شاهی به مقام شریک سلطنت آمنحوتپ سوم برگزیده می‌شد زیرا در خاندان هجدهم، اولین سال سلطنت «شریک»، از تاریخ انتخاب آن مقام محسوب می‌شده و اینکه اسمنخ کارع از صلب آخناتون باشد غیرممکن است. اگر او فرزند آخناتون نباشد، پس توتانخامون هم نیست، زیرا هیچ‌گاه شخص دیگری را برای احراز مقام سلطنت بر فرزند مستقیم شاه رجحان نمی‌دادند.

پدر اسمنخ کارع و توتانخامون همان شاهی است که فرد دومی، روی شیر سنگی مکشوفه در صلب از وی به عنوان پدر نام برده، یعنی همان آمنحوتپ سوم. این نتیجه‌گیری مدتها از جانب محققینی که این دو فرعون را با هم مقایسه کرده‌اند مورد بحث و گفتگو واقع شده (۱۷). نام آمنحوتپ سوم روی تعدادی از اشیای متعلق به توتانخامون حک شده است، ازجمله مجسمهٔ طلایی و کوچک آمنحوتپ سوم، واقع در مقبرهٔ معروف توتانخامون که بسیار مورد عزت و احترام وی بوده و آن را میان دو تابوت کوچک کاملاً محکم و محفوظ قرار داده بودند (آ ۱۷).

از شواهد موجود نمی‌توان مادر دو فرد یاد شده را به‌دقت معلوم کرد، اما وی بی‌شک از ملکه‌های مهم آمنحوتپ سوم بوده است. در این مورد می‌توان دربارهٔ دو زن تحقیق کرد: سیت آمون و تی. سیت آمون، اگر درست دریافته باشیم، در سال سی‌ام یا بیست و هشتم سلطنت پدرش با وی ازدواج کرد. بر اساس محاسبات نگارنده، اسمنخ کارع در سال بیست و چهارم سلطنت آمنحوتپ سوم بدنیا آمد. با توجه به این تاریخ سیت آمون نمی‌تواند مادرش

باشد. در مقبرهٔ توتانخامون نیز هیچ نشانه و ذکری از نام این زن وجود ندارد و این امر در سنت مصریان، در مورد یک مادر و پسر بعید است. از طرف دیگر، در میان اشیای مکشوفه در گور این فرعون متعلقاتی از تی وجود داشت که از همه جالبتر، سنجاق سر تا شده‌ای بود که وی به موهای بلوندش می‌زد، و این سنجاق سر درست مثل تندیس آمنحوتپ در میان دو تابوت کوچکتر به‌خوبی محافظت شده بود. آنچه از مطالب بالا بدست می‌آید این است که اسمنخ کارع و توتانخامون، دو برادر آخناتون بودند و به دلیل اینکه این فرعون جانشین ذکوری از خویش نداشت، به‌ترتیب پس از وی سلطنت کردند. با اینکه بین سر آبنوسی رنگ ملکه تی و نقاب طلایی توتانخامون شباهتهایی موجود است، مع‌هذا نزدیک‌ترین رابطه‌ای که بین این دو به اثبات رسیده رابطهٔ یک مادربزرگ و نوه است. این واقعیت که تی مادر بکت آتون - که سال نهم سلطنت آخناتون دختر نوجوانی می‌نماید - بوده است، مبین این است که این ملکه در آخرین سال سلطنت شوهرش، هنوز توانایی زاد و ولد داشته، مگر اینکه آمنحوتپ سوم و آخناتون مشترکاً چندین سال متمادی حکومت کرده باشند. بنابراین دلیلی وجود ندارد که وی قبل از مرگ آمنحوتپ سوم، توتانخامون را نزاده باشد. حال با توجه به مدت حکومت و عمر توتانخامون، باید گفت که وی در سال هفتم یا هشتم سلطنت آخناتون بدنیا آمده و اگر تمامی محاسبات و تحقیقات ما درست باشد، آخناتون و آمنحوتپ سوم مدت مدیدی مشترکاً بر سر قدرت بوده‌اند و این مطلب ناخوشایندی است که ما فصل بعدی را به آن اختصاص داده‌ایم.

فصل هفت

مقولهٔ سلطنت اشتراکی

در فصلهای گذشته شرح داده شد که در نظام نیابت سلطنت مصر باستان، بزرگترین پسر فرعون به این مقام برگزیده و عهده‌دار مسؤولیت مهمی می‌شد. علاوه بر این، به دلیل میزان بالای مرگ و میر فرزندان، حتی تا مرز بلوغ، شاه پیر امید چندانی به داشتن نایب‌السلطنه نداشت و پیش می‌آمد که مجدداً دیگری را انتخاب می‌کردند.

بسیاری از مصرشناسان مسألهٔ سلطنت اشتراکی را غیر قابل درک می‌دانند و حتی در وجود آن نیز تردید دارند. اما متأسفانه شواهد غیر از این را نشان می‌دهد. چنانکه مخصوصاً در خاندان دوازدهم، به‌استثنای دوران یک فرعون، کلیهٔ فراعنه پسر بزرگتر خود را در زمان حیات خویش به عنوان شریک سلطنت برمی‌گزیدند و در کنار خود بر تخت سلطنت می‌نشاندند. وجود سالهای حکومت مشترک در میان فراعنه محکمترین دلیل وجود این نظام است. مثلاً سوستریس اول[1] تا ده سال در کنار پدر خویش حکومت کرد. اما تاریخ، سلطنت همهٔ فراعنه را به صورت مشترک ثبت نکرده است و در مواردی نیز فراعنهٔ خاندان دوازدهم از قید دو تاریخ در ثبت وقایع زمان خویش خودداری می‌نموده‌اند.

۱- Sesostris I

تاریخ انتصاب شریک سلطنت در دورهٔ پادشاهی میانه معمولاً در آغاز سال نو بوده و یا اینکه همان روز بخصوص را مبدل به سال نو می‌کردند، به‌طوری که معمولاً شروع سال نو با شروع حکومت یک فرد یکسان باشد. با همین شیوه از ثبت دو تاریخ در حکومت ممانعت می‌کردند و ماه و روز وقایع رخداده برای شریک سلطنت را با ماه و روز مربوط به پادشاه مسن‌تر هماهنگ می‌نمودند. مع‌هذا، در دوران سلطنت جدید، نظام دیگری به این منظور توسط سلاطین قدرتمند برقرار گردید. بدین‌ترتیب که فراعنهٔ خاندان هجدهم هر سال شاهی را از اولین روز جلوس تا نخستین روز جلوس بعدی، بدون اشاره‌ای به تقویم معمولی کشور، به حساب می‌آوردند. با آنکه مثلاً ملکه حتشپسوت دربارهٔ پدرش توتموسیس اول گفته است که او جشن جلوسش را در روز سال نو برگزار کرده، با این وصف چنین واقعه‌ای در مورد هیچیک از فراعنهٔ آن خاندان رخ نداده است. درنتیجه سالگرد جلوس شاه ممکن بود هر ساله تغییر یابد، درحالی‌که آغاز سال معمول همیشه با شروع نخستین روز سال و یا نخستین روز ماه اول طغیان نیل آغاز می‌گردید. مشکل تاریخ‌نگاری مصری با درنظر گرفتن گاه‌شماری عادی و گاه‌شماری ویژهٔ سلطنتی در این است که معلوم نیست واقعهٔ معینی با کدامیک از گاه‌شماری‌ها منطبق می‌گردد (۱۸). به همین جهت یک منشی همیشه در تنظیم و ثبت گروهی از اسناد تاریخ‌دار با مشکل دوگانگی تقویم روبرو می‌شد و هماهنگی دو تقویم نیز کار شاقی بود. از این‌رو شکی نیست که در سلطنت جدید از ثبت دو تاریخ خودداری می‌نمودند و منشیان تنها مجاز به استفاده از یک نظام گاه‌شماری بوده‌اند. به همین خاطر آن مصرشناسانی که با ترتیب سلطنت مشترک در خاندان هجدهم مخالفند، آنهم صرفاً به دلیل اینکه تاریخهای دوگانه را نیافته‌اند، لزومی ندارد بر آن اصرار ورزند، چون این تاریخها وجود ندارند.

با این وصف، سیستم گاه‌شماری، علی‌رغم همهٔ پیچیدگی خود، حداقل در یک مورد وجود سلطنت مشترک را به ما ثابت می‌کند. طبق آنچه که در

یادداشتهای یکی از ملازمین توتموسیس سوم آمده، این فرعون در آخرین روز از ماه هفتم سال چهل و پنجم سلطنتش وفات یافته و پسرش آمنوفیس دوم، بنا به سنت، صبح روز بعد بر تخت سلطنت جلوس نموده است. در کتیبه‌ای دیگر، این‌طور قید شده که نخستین روز جلوس آمنوفیس آغاز ماه هشتم نیست، بلکه آغاز ماه چهارم است. از این‌رو حتی محتاط‌ترین و سرسخت‌ترین محققین نیز قبول کرده‌اند که آمنوفیس دوم حداقل چهار ماه پیش از مرگ پدرش بر اریکهٔ شاهی تکیه زده بوده است. برخی نیز مدت زمان بیشتری بر این حکومت مشترک افزوده‌اند (۱۹).

امروزه مصرشناسان برای هر یک از فراعنهٔ سلسلهٔ هجدهم شریک سلطنتی به همان ترتیب قایلند. تنها مسألهٔ مورد اختلاف این افراد، انتخاب آن شریک سلطنت و مدت حکومت مشترک است. گرچه تاریخ دقیق مرگ هر فرعونی محاسبه شده تا بتوان از روی آنها تاریخ انتصاب شریک سلطنتش را مشخص نمود، با این وصف برخی مورخین با بیان این نکته که هر شریک سلطنتی فقط مدت کوتاهی با فرعون قبلی در یک تخت می‌نشسته از مباحثهٔ بیشتر خودداری می‌کنند. ولی این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که گاه، شریک سلطنت جوان زودتر از فرعون پیر از دنیا می‌رفت و درنتیجه شخص دیگری می‌بایست به جای وی منصوب شود.

از انتخاب شریک سلطنت برای فرعون در دورهٔ پادشاهی جدید سه گزارش در اختیار داریم. گفته شد، هنگامی که پدر توتموسیس سوم هنوز در معبد آمون در کارناک در حال انجام دادن فرایض خویش بود، فرزندش بر تخت جلوس نمود. در گزارش دیگری حتشپسوت می‌گوید که هنگام مراسم تاجگذاری، پدرش وی را بدینگونه در برابر بزرگان دربار معرفی کرده است:

این، دختر من، حتشپسوت است که عمرش دراز باد! من او را بر تخت خویش می‌نشانم. هم اوست که باید بر اریکهٔ من تکیه زند. اوست که راهنمای ملت در امورشان خواهد شد و شما را هدایت خواهد کرد. از وی

تبعیت کنید و زیر پرچم او گرد هم آیید.

گمان می‌رود که دو گزارش بالا افسانه‌ای بیش نباشد. و بدون شک این امر در مورد گزارش سوم نیز صدق می‌کند. اما اگر حکام بخواهند که به مبانی قدرت خویش وجهه قانونی دهند (که همین قصد را نیز داشته‌اند) هیچ گاه از روشهای غیرعادی و غیرسنتی استفاده نمی‌کردند. گزارش سوم مربوط به ادعاهای رامسس دوم از سلسلهٔ نوزدهم است که می‌گوید پدرش ستی (ستوس) اول[۲]، وی را از هنگام کودکی تا آنگاه که بزرگ شده تکریم می‌نموده:

هنگامی که پدرم طی مراسم رسمی در برابر مردمش ظاهر شد، مرا که در آغوشش قرار گرفته بودم به آنها نشان داد و گفت: «از هم اکنون این پسر را شاه بدانید، تا مادام‌که من در قید حیاتم پی به قابلیتهای وی ببرم.» و بدین‌سان به اطرافیان امر کرد تا تاج را بر سرم بگذارند. آنگاه با شعفی درونی فرمود «بگذارید که او بر این سرزمین فرمان براند و ثابت کند که لیاقت سروری بر مردمش را دارد.»

سپس، رامسس شرح می‌دهد که چگونه تمامی وسایل زندگی درخور یک شاه، ازجمله حرمسرایی برای وی تدارک دیده شد و هنگامی که هنوز کودکی بیش نبود، البته به امر پدرش ستی اول، فردی از امرای ارتش را به‌کار گماشت و به هنگام رسیدن به سن بلوغ زن برگزیدهٔ او را به همراه ندیمه‌ها تقدیمش کردند.

گرچه خاطرات رامسس دوم خالی از ایراد نیست اما حتی محققی سخت‌گیر چون گاردینر نیز، اکثر آن را پذیرفته است. مشکل عمده این است که این مطالب سالها پس از وقوع آنها ثبت شده، بنابراین می‌باید آنها را نادیده گرفت. ولی کیفیت مطالب و خاطرات به گونه‌ای است که امکان نداشته آنها

۲ـ Sethos I

را در زمان وقوعشان ثبت کنند. به‌علاوه دلیلی ندارد که اینها را از دیگر بیانات فراعنه نادرست‌تر دانست. گزارش‌های مربوط به انتصابات مقام شاهی با اهمیت است و می‌توانند به شناخت ما از آن دوران کمک کنند، اما اگر بخواهیم جانب عدالت را رعایت کنیم، نباید آنها را تنها مأخذ کامل و یکدست از وقایع بدانیم. خاطرات رامسس دوم درواقع به درک ما از مراحل مختلف به قدرت رسیدن یک شریک سلطنت کمک می‌کند: معرفی ولیعهد هنگام تولدش به دربار و مردم، با عنوان جانشین سلطنت، ارتقای وی به درجات رفیع نظامی که مسلماً متضمن تعلیمات همه‌جانبه است، انتصاب به مقام‌های مهم دولتی که آن نیز مستلزم دیدن آموزش‌های دیوانی است، و سرانجام معرفی وی به عنوان مقام شریک سلطنت به هنگام بلوغ.

وجود دو دربار آنهم هر یک زیر نظر یک فرعون که هم‌زمان با یکدیگر فرمان می‌راندند بسیاری از محققین را به اشتباه می‌انداخت ولی انتشار خاطرات سینوحه که مربوط به دوران سلطنت سسوستریس اول است، ثابت کرد که چنین وضعیتی در خاندان سلطنتی دوازدهم بدون ایجاد هیچ اشکالی برقرار بوده است. شریک سلطنت جوان از حقوق و مزایای کامل سلطنتی برخوردار بود، القاب خاص خود را به‌کار می‌برد، حرمسرایی از آن خود داشت، افراد مورد اعتماد خویش را به‌کار می‌گمارد و اسناد را بر پایهٔ تاریخ حکومت خویش تنظیم می‌کرد. هرچند امرای کشورهای دیگر بنا بر سنت قبلی و مصلحت خویش، همچنان با فرعون پدر مراوده می‌نمودند، اما فرعون جوان اهمیت روزافزون خود را در حکومت دونفره حفظ می‌کرد.

همانگونه که اشاره کردیم، شریک سلطنت به‌مجرد جلوس حق داشت، افراد امین خویش را بر سر کارها بگمارد و مسلماً این افراد هم مانند خود شریک سلطنت مردان جوانی بودند که درحقیقت دربار ثانی را تشکیل می‌دادند. اینان پسران صاحب‌منصبان دربار اول بودند که بنا بر سنت قدیمی مصر، می‌بایست در امور، جانشین پدران خویش گردند. این نظام سنتی چنان

مستقر شده بود که اکثر مناصب دیوانی، نسل اندر نسل در اختیار خاندانهایی قرار داشت که حضورشان در کنار خاندانهای سلطنتی مصر محسوس بود. البته هواداران و یاران فرعون پیر نیز تا هنگامی که وی زنده بود در خدمتش بودند، مخصوصاً در زمینه‌هایی که خارج از قلمرو اختیارات فرعون جوان بود. درحقیقت نظام جلوس پسر درکنار پدر، همان چیزی است که مصریها و ما به آن «عصای پیری» می‌گوییم.

ناگفته نماند که با مرگ و کناره‌گیری فرعون پیر، دستیاران پیر وی نیز کنار گذاشته می‌شدند. ریشهٔ این رسم را باید در سنتی کهن دانست که قدمت آن به ازمنهٔ پیش از تاریخ می‌رسید که به هنگام فوت رئیس قبیله، در اجرای مراسم تدفین او، پیروان و خدمتکارانش نیز قربانی می‌شدند. البته برخی متصدیان دیوانی و یا امرای باتجربهٔ ارتش که مورد التفات شریک سلطنت قرار می‌گرفتند، به امر وی بلافاصله به دربار جدید نقل مکان می‌نمودند. تصور ما چنین است که فرعون پیر تصدی امور پرتحرک نظامی را به فرزند جوان خویش واگذار کرده بود. در صفحات نخستین کتاب داستان سینوحه می‌خوانیم، که سسوستریس جوان پس از اطلاع از مرگ پدر خویش به‌سرعت نیروهای تحت فرمانش را از لیبی به مصر بازمی‌گرداند. همین وضع نیز برای آمنوفیس دوم که به‌همراه سپاهش در شمال سوریه، درحال جنگ بود پیش آمده.

اغلب می‌گویند، این سنت به‌اصطلاح مقدس و دیرپای جانشینی پدر و فرزند، در عصر آخناتون کنار گذاشته شده است، زیرا افرادی که با عقاید انقلابی و مرتدانهٔ این فرعون موافق بودند، عموماً از میان اقشار جوان، تازه‌پا و فارغ از پیشداوریهای سنتی برخاسته بودند. درست است که برخی از همین اطرافیان، به شیوهٔ اسلاف خود، بسیار ثناگوی آخناتون بودند و خود را خانه‌زاد وی می‌شمردند، اما واقعیت این است که همهٔ این تعظیم و تکریمها صرفاً جنبهٔ دل‌خوشی برای فرعون داشته است. کاملاً بعید به نظر می‌رسید که

آخناتون بتواند در سرزمینی که فاقد آموزش همگانی بود، خارج از ائتلاف خانوادگی دیوانیان، گروه لازم را برای انجام دادن امور دولت خویش فراهم آورد، به‌علاوه دلیلی وجود نداشت که دیوانیان قدیم کمتر از نسل جدید وفادار به فرعون باشند، مخصوصاً که آنها هم به اعضای خاندان سلطنتی موجود خدمت کرده بوده‌اند و از کنار آنها صاحب مال و مکنتی شده بودند. شواهد چندی وجود دارد که نشان می‌دهد پسری که در زمان آخناتون مصدر کاری بوده به‌جای پدرش که خادم آمنوفیس سوم بود نشسته است. مثلاً ایپی[۳] که در عهد آخناتون مباشر کل ناحیهٔ ممفیس بود، پسر همان آمنحوتپی بوده که در مقامی مشابه به آمنوفیس سوم خدمت می‌کرده. گفته شد که آی در دربار آخناتون همان نقشی را داشت که پدر مشهورش یویا در بارگاه آمنوفیس سوم داشته و یا سرمجسمه‌ساز آخناتون، یعنی بک پسر من[۴] سرمجسمه‌ساز آمنوفیس سوم داشت. شغل سرپیشخدمتی دربار آمنوفیس سوم و آخناتون نیز به عهدهٔ یک پدر و پسر به نامهای آپیویا[۵] و پا- رن - نفر[۶] بود. احتمالاً اینان همه افراد خویشاوند هم بودند که با نامهای مستعار مناصب را بین خود تقسیم می‌کردند.

حکومت آمنوفیس سوم آنقدر طولانی بود که این فرعون توانست سه جشنواره در دوران حکومت خود برپا نماید. در آخرین سالهای حکمرانی وضع سلامتی او رضایتبخش نبود. با توجه به این وضعیت، انتخاب یک شریک سلطنت (آخناتون) الزامی بود. مع‌هذا، مورخین تاکنون بر این اعتقاد بوده‌اند، که آخناتون تنها پس از مرگ پدرش به تخت سلطنت رسیده و مدت ۱۷ سال سلطنتش را تنها به‌سر برده است. اما این نظریه که هنوز مورد پشتیبانی یکی از مورخین صاحب رأی است، نیاز به تجدید نظر و اصلاح دارد. مشکل این محققین این است که چگونه امکان دارد، عقاید انقلابی آخناتون در مذهب

۳- Ipy ۴- Men ۵- Apuia ۶- Pa-ren-nefer

و هنر در کنار عقاید سنتی آمنوفیس سوم قرار گرفته باشد. از نظر آنها بعید است که در دربار آخت آتون، آمون را نفی کنند و در دربار دیگری، در نزدیکی طیوه به تجلیل همان خدا بپردازند. دلیل دیگر آنها بر این که آخناتون تنها پس از مرگ آمنوفیس جلوس کرد این است که در دو کتیبه از اولین کتیبه‌های عمارنه، خبر درگذشت قریب‌الوقوع آمنوفیس سوم را به آخناتون اعلام می‌کنند. چنین معمول بود که پادشاهان کشورهای همسایهٔ مصر، کلیهٔ مکاتبات خود را با فرعون پیر مبادله می‌کردند و تنها پس از مرگ او، به جانشین او توجه نشان می‌دادند، ولی این مورخین تمایلی به پذیرش این نظریه ندارند. آنها به لوح دیگری که از سوی توشراته فرستاده شده و در آن آخناتون را به مشورت با مادرش ترغیب می‌کند، اشاره می‌نمایند. آنان می‌گویند: این لوح دلیل محکمی بر کوچک بودن آخناتون در هنگام جلوس بوده است. آنها همچنین به یکی از نامه‌های توشراته، که تاریخ سال دوم سلطنت آخناتون و نام دربار طیوه بر آن حک شده اشاره می‌کنند، که در آن از مراسم سوگواری صحبت به میان آمده است و می‌گویند: «این نامه‌ها پس از مرگ پدرش به دربار وی رسیده است و تنها در سال پنجم سلطنتش بود که وی به عمارنه کوچ کرد.»

شاید برای برخی بی‌تفاوت باشد، ولی باید گفت که اتفاقاً این مدارک به‌جای‌مانده از دوران کهن، خود دال بر وجود شراکت سلطنت آخناتون در کنار آمنوفیس سوم است. و باید در همین‌جا خوانندهٔ گرامی را آگاه کنم که نگارنده جزء معدود هواداران این نظریه است. حالا اجازه می‌خواهم مسایلی را که در عصر عمارنه مطرح شده بیشتر بشکافیم و به بحث بگذاریم.

دو متن کوچک منقوش به تاریخ‌های سال ۲۸ و ۳۰ سلطنت، روی قطعات خمره در عمارنه کشف شد، که به احتمال زیاد اشاره به دوران آمنوفیس سوم دارد. از ظواهر این قطعات چنان برمی‌آید که فقط یک بار روی آنها نوشته شده و خمره‌ها هنگام آورده شدن به شهر از شراب پر بوده و کاملاً

مهروموم شده بوده است. اگر سیستم شراکت در سلطنت برقرار نبود، می‌شد نتیجه گرفت که عمر شرابها هنگام ورود به عمارنه حداقل ۱۴ سال بوده. با توجه به اینکه آن ظروف گلی و شراب در محیط گرم نمی‌توانسته زیاد دوام آورد، پس بایستی آنها را در ابتدای رونق و سکونت در عمارنه یعنی سال ششم سلطنت آخناتون مطابق با سال ۲۸ یا سی‌ام سلطنت آمنوفیس سوم آورده باشند. متأسفانه تاکنون هیچ کس در مصر دست به آزمایش مقدار مقاومت شراب در خمرهٔ گلی نزده است. امکان دارد شراب مورد نظر ما را به منظور مصرف آنی تهیه کرده باشند، که در این صورت نوع ظرف و طریق بسته‌بندی آن اهمیت ندارد. شاید هم این خمره‌ها را برای حمل چیزهایی مثل، میوهٔ خشک یا بخور یا سایر اقلام فاسدنشدنی به‌کار گرفته باشند. در استلی مکشوف از خانهٔ پینهاسی در عمارنه، که اکنون در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود، آمنوفیس سوم را به صورت مردی مسن و فربه در کنار همسرش تی زیر انوار آتون نشان می‌دهد. شاه در این تصویر به صورت واقعی خودش، اسیر ضعف پیری، نشان داده شده است. چون اگر این تصویر متعلق به سالهای پس از مرگش بود، وی را کاملاً سالم و نیرومند همانند قهرمانان اسطوره‌ای می‌نمایاندند، و دیگر تصویر همسر حاضر او را دست در گردن و درکنار وی نشان نمی‌دادند. این نقش آمنوفیس سوم را زنده در عمارنه، حدود سال نهم سلطنت پسرش در حال نیایش مصور کرده است. سنگ‌نوشته‌ها و اسنادی که در عمارنه یافت شده، نشان می‌دهد که آمنوفیس سوم نه تنها در این شهر بسر می‌برده، بلکه متعلقات فراوانی در آنجا داشته است. با این توصیف، این که تصاویر حک شده بر استل مذکور فقط به منظور تمجید از کیش آمنوفیس و ملکهٔ اصلی اوست منتفی می‌شود. به علاوه گفته می‌شود، هر جا که نام پدر و پسر زیر نام آتون آمده، مثل سر در مقبرهٔ هویا[۷] ی مباشر، دال بر وظیفه‌شناسی

۷- Huya

پسر است. حقیقت این است، که تصاویر برخی دیگر از فراعنه منجمله: توتموسیس اول، آمنوفیس دوم و توتموسیس سوم در عمارنه نیز همگی حاکی از شخصیت‌پرستی آنان است و نه دلیل اقامتشان در آن شهر.

بر تخته‌سنگی آهکی که از یک مجسمهٔ درحال نیایش باقی مانده، اسامی و القاب آمنوفیس سوم و پسرش در زیر نام مقدس آتون آمده و در باقیماندهٔ سنگ‌نبشته از آمنوفیس سوم بیشتر تمجید شده تا پسرش. مشکل بتوان درک کرد که چرا این‌چنین از فرعون پیر که زنده نبوده است، تمجید شده و چه دلیلی داشته که نام پدر که آخرین سالهای حکومتش را می‌گذرانده در کنار نام پسرش، حک شود. شواهد متعددی از ثبت نام این دو فرعون درکنار هم یافت شده که دلیل بر حکومت آنان در یک زمان است. تنها می‌توان وجود اسامی آندو را درکنار هم، دلیل وظیفه‌شناسی پسر دانست و از آن به‌سادگی گذشت. در اینجا چند سؤال نیز مطرح است: چرا باید شاه جوان تا آخرین سالهای حکومتش در انتظار بماند تا بتواند یادبودهایی برای پدرش بنا کند؟ و چرا فقط به نام پدرش؟ اگر حس وظیفه‌شناسی شاه جوان اینقدر قوی بوده و از طرفی می‌دانیم که اجداد اسبق این شاه، چون توتموسیس اول، آمنوفیس دوم و توتموسیس چهارم، صاحب یادبودهایی در عمارنه بوده‌اند، چرا هیچ اثری از نام آخناتون در کنار نام این شاهان به‌جای نمانده است؟

در خرابه‌های شهر باستانی تل‌الاتریب (آتریبیس) [۸] (موطن آمنوفیس، پسر حپوست) قطعه سنگی بدست آمده که شخص مذکور در آن نوشته «ولینعمتش معبد باشکوهی بخاطر خدای آن شهر بنا کرده است.» این قطعه سنگ دلیل محکمی بر حکومت مشترک دو شاه فوق‌الذکر است. این قطعه سنگ، مزین به قسمتهایی از سه طومار است که پروفسور فیرمن [۹] به شیوه‌ای استادانه به کشف رموز آن پی برد. در این طومارها سعی شده نام آخناتون،

۸ـ Athribis ۹ـ Fairman

متأخر بر نام پدرش به شکل اولیه آن یعنی، آمنوفیس، حک شود. از ابعاد و شکل این قطعه سنگ چنین برمی‌آید که زمانی قسمتی از یک دیوار باشکوه و ستبر بوده که بر آن نقش پدر و پسری درحال نیایش، در برابر یک خدا، حک شده است. در طومار و حکاکیها شاه جوان را پیشاپیش شاه مسن درحالی‌که هر دو دستان خود را به علامت نیایش بالا نگه داشته‌اند به تصویر کشیده‌اند. اگر مقصود این بود که آخناتون پدر خود را تکریم کند می‌بایستی آنها روبروی یکدیگر قرار بگیرند. کتیبهٔ آتریبیس گواهی است مسلم، بر این مدعا که دو شاه زمانی را به اشتراک حکمفرمایی کرده‌اند و شاه جوانتر پیش از سال ششم سلطنت آمنوفیس چهارم (هنگام تعویض نام به آخناتون) به‌تنهایی کشور را اداره کرده است من مطمئن هستم که مخالفین نظریهٔ سلطنت اشتراکی از سر ناچاری و با بی‌میلی با چنین شواهد خاموش اما گویا روبرو می‌شوند.

برای ارائه شواهدی بیشتر در مورد نظریهٔ خود سراغ اماکن دیگر می‌رویم. در مقبرهٔ خروئف، مباشر ملکه تی در شهر طیوه، تصاویری موجود است که نشان‌دهندهٔ جشنواره‌های اول و سوم آمنوفیس سوم است، که در سالهای سی‌ام و سی و هفتم سلطنت وی برگزار شده. این نقاشیها روی دیوار پشتی اتاقی رسم شده که به تالار ستوندار آرامگاه متصل است. در حکاکی سردر آرامگاه، آخناتون در پیش و مادرش در پشت سر او درحال نیایش خدایان دیده می‌شوند. آمون و حتحور در سمت راست آنها و رع - هراختی و معات در سمت چپ واقع شده‌اند. روی دیوارهای جانبی ورودیهٔ مقبره، تصویر آخناتون درحال اهدای هدیه به رع - هراختی و دو شخصیت مرموز دیگر - که بعداً به آنها خواهیم پرداخت - دیده می‌شود. در پشت بارگاه داخلی، بخشی است که به دو یا چند تالار پرستون منتهی می‌شود و سردر این بخش، آخناتون و تی را درحال پرستش خدایان نشان می‌دهد. چهره و شمایل آخناتون به شیوهٔ آنچه که در زمان آمنوفیس سوم بود و ثبت نام اولیهٔ این

فرعون و همچنین وجود خدایان سنتی مصر، همگی مصرشناسان را بر آن داشته که این حکاکی را جزء آثار نخستین سالهای حکومت آخناتون بدانند. بنابراین احداث این بخش از مقبره می‌بایستی از زمان آمنوفیس سوم شروع شده و به آغاز حکومت آخناتون رسیده باشد. به نظر می‌آید ساخت این بارگاه و مقبره به دلیل بی‌اعتبار شدن خروئف، همچون بسیاری از دیوانیان دیگر دورهٔ آخناتون، متوقف شده باشد.

چنین تفسیری از این معبد موجب نادیده گرفتن سایر تزیینات و تصویرنگاریهای آن شده. آن دسته از حجاریهایی که نشان‌دهندهٔ آخناتون و مادر اوست، دقیقاً به همان ترتیبی که پیکرتراشان مصری ـ بلافاصله بعد از آماده شدن سنگهای مکعب شکل ـ روی آنها نقش کرده بودند، باقی‌مانده است. مخالفین نظریهٔ سلطنت مشترک تنها می‌توانند، اینگونه نظر خود را توجیه کنند که تصاویر اولیه متعلق به نخستین سالهای حکومت آخناتون بوده و تصاویر جشنواره‌های آمنوفیس سوم ـ که درحقیقت امکان ساخت آنها بعداً فراهم آمد ـ می‌بایست عطف به ماسبق شود. به هرحال اگر بدین‌صورت باشد، مسألهایست که در آرامگاه خروئف که اهدایی آخناتون به وی بوده، هیچ نشانی از مذهب مورد تبلیغ این فرعون در آن وجود ندارد. مثلاً هیچیک از القاب و عناوینی که به نام رع ـ هراختی اضافه می‌شد نیامده است. قابل توجه این است که در مقبره از آخناتون، هدیه‌کنندهٔ اصلی یاد نشده است، بلکه از آمنوفیس سوم که خود صاحب قبر مستقیماً در خدمتش نبوده، یاد شده است. توضیحی که برای تصاویر و حجاریهای ویژهٔ این آرامگاه می‌توان داد، این است که خروئف پس از دریافت محل آرامگاه از دست آمنوفیس سوم ـ که وی خادم شهبانویش بود ـ برای تکمیل متعلقات و مجسمه‌های آن از هر دو شاه پسر و دیگری شوهر آن شهبانو که مدتی بود مشترکاً سلطنت می‌کردند، تمجید نمود. همچنین وی از کاربرد مفهوم غیرعادی آتون (به عنوان خدای واحد) و شیوه جدید هنری که فرعون جوان مبلغ آن بود خودداری نمود.

روی دیوار سمت راست دهلیز ورودی مقبره، تصویری است که آخناتون را همراه با پدرش نشان می‌دهد. گرچه این تصویر به‌شدت آسیب دیده بود، ولی کارکنان انستیتو شرقی دانشگاه شیکاگو با زحمت و مهارت فراوان برخی قطعات افتادۀ آن را بار دیگر جاسازی نمودند. در این تصویر شاه جوان را درحال تقدیم هدیه به زوجی که مشخص شد همان آمنوفیس سوم و تی است می‌بینیم. تاجی که بر سر شاه است دقیقاً همان آتف است که در سایر تصاویر بر سر اوزیریس مشاهده می‌کنیم. می‌گویند در این تصویر آخناتون به نیایش و اهدای هدیه به آمنوفیس سوم، که دوباره از مرگ برخاسته، مشغول است.

اشکالاتی جدی بر این تفسیر وارد است. نخست اینکه تاج آتف درواقع هنگام برگزاری مراسم تاجگذاری و جشنواره‌ها مورد استفادۀ شاه قرار می‌گرفته است. بیان اینکه یک فرعون کلاه اوزیریس را بر سر نهد، جابجا و مخدوش کردن نظام امور است. درواقع اوزیریس تاج شاه را بر سر می‌گذارد، که این نماد رستاخیز اوست، و تفسیر درست آن تصویر این است که آمنوفیس سوم در قید حیات است و ملبس به جامۀ جشن. دلیل اثبات این مدعا را نیز داریم. معمولاً به این فرعون می‌گفتند «مرید سوکار» و این لقب را در زمان حیاتش به‌کار می‌بردند نه پس از مرگش. در تصویر، آمنوفیس سوم را ملبس به سرپایی و جامه‌ای از پوست پلنگ، در کسوت کاهن سوکار، می‌بینیم. باید اضافه کنم که سوکار از خدایان مورد پرستش در ناحیۀ ممفیس بود و قدرت رستاخیز و تناسخ را داشت و درنتیجه در مراسم و جشنواره‌ها شرکت داده می‌شد. کیش این خدای مرگ و قیام مورد استفادۀ مراسمی قرار می‌گرفت که با تجدید حیات طبیعت و انسان رابطۀ تنگاتنگ داشت و این مراسم در جشنواره‌های اول و سوم آمنوفیس سوم دقیقاً اجرا می‌گردید. در آخر اینکه اگر آمنوفیس سوم در آن تصویر مرده و دوباره حیات یافته بوده است، پس همسرش نیز که آنچنان دست در گردن وی انداخته، بایستی مرده

باشد. درحالی‌که او همراه با پسرش آخناتون درحال تقدیم هدایا به خدایان در تصاویر دیگری دیده می‌شود. برای نگارنده شکی وجود ندارد، که تصویر مورد بحث، حضور آخناتون در برابر والدین زنده‌اش هنگام برگزاری آیینهای جشن است. بیان اینکه او به نیایش پدر زنده‌اش مشغول است، در فرهنگ مصر باستان، چیزی غیر عادی نیست. اگر در معبد آمنوفیس سوم در شهر صلب، وی همراه با فرزندش آخناتون، درحال پرستش و تقدیم نذورات به شخص خود دیده شود جای تعجب نیست.

از این مطالب می‌توان نتیجه گرفت که دو شاه، حکومتی مشترک و طولانی با یکدیگر داشته‌اند و این، همان چیزی است که بیشتر مورخین با آن سر ستیز دارند. جان پندلبوری فقید که برای بنیاد کشف مصر، در عمارنه حفریاتی انجام داد قویاً معتقد بود که این دورهٔ مشترک یازده سال طول کشید و نویسنده نیز در دفاع از این عقیده دلایلی را ارائه خواهد کرد.

یک دستهٔ چهارتایی از اوراق پاپیروس که در نزدیکی غراب پیدا شد، حکایت از وجود معاملاتی بین یک گله‌دار به نام موشه و تنی چند از برده‌داران، بین سالهای بیست و هفتم حکومت آمنوفیس سوم و سال چهارم آخناتون، دارد (۲۰). اگر دورهٔ مشترک دو شاه همان یازده سال یا دوازده سال باشد، این اوراق مدت زمانی حدود ۶ سال را دربر می‌گیرند، (چون دو پاپیروس از چهار تاریخ، سال سی و سوم را نشان می‌دهند). اگر این شرط را نادیده بگیریم، تاریخ معاملات، دورهٔ پانزده ساله را دربر می‌گیرد. در سال ۲۷، موشه در برابر خدماتی که برده‌های نب ـ مهی[10] برایش انجام دادند، اجناسی را بدو داد، در سال دوم نیز همین ردوبدل صورت گرفت، یعنی به فاصلهٔ دو تا سیزده سال. البته این محاسبه منوط به پذیرش مدت یازده سال حکومت مشترک است. حال با توجه به اینکه در دوران باستان، متوسط طول

۱۰- Neb-Mehy

عمر پایین بوده، این امر که موشه معاملات خویش را به مدتی بیش از ۱۵ سال ادامه داده محتمل است، اما نمی‌شود چندان مطمئن بود که طرفهای معاملهٔ او هم همگی در موقعیت مناسب برای انجام دادن کار بوده‌اند. به‌علاوه، دو معامله روی یک برگ پاپیروس و توسط یک کاتب مشخص ـ توتو ـ ثبت شده، به‌گونه‌ای که به نظر می‌رسد هر دو معامله به فاصلهٔ زمانی کوتاهی پس از هم صورت گرفته و بلافاصله در سال بعد داد و ستد دیگری با شخص دیگری نیز به ثبت رسیده و این نشان می‌دهد که پاپیروس مذکور محل ثبت کلیهٔ معاملاتی بوده که توسط موشه در مدت زمان مشخصی انجام می‌گرفته و تنها اختصاص به معاملهٔ او با نب ـ مهی نداشته. قابل توجه است که فاصلهٔ میان داد و ستد اول و دوم، به‌ظاهر، سیزده سال بوده، اما این فاصله برای معاملات دوم و سوم به یک سال و حتی کمتر کاهش می‌یابد. این درصورتی است که بین دو تاریخ، سال حکومت مشترک دو شاه را به یکدیگر تغییر دهیم. زنی به نام هنوت یک بار در سال ۲۷ سلطنت و یک‌بار دیگر در سال ۳ سلطنت به خدمت گرفته می‌شود. و این نشان می‌دهد که برده مذکور به مدت چهارده سال کار می‌کرده است. با توجه به مدت زمان یازده سالهٔ سلطنت مشترک و اینکه متوسط طول عمر انسان در ابتدای عصر مفرغ کوتاه بوده، امکان فعالیت در این همه سال کم است.

باز هم توجه خواننده را به این نکته جلب می‌کنم؛ افرادی که شاهد و امضاکنندهٔ اسناد سال ۲۷ سلطنت بوده‌اند، مجدداً تأییدکنندهٔ اسناد سال ۲ یا ۳ سلطنت نیز بوده‌اند و این مستلزم مدت زمان طولانی است، حتی اگر دوران اشتراک در سلطنت‌را قبول نداشته باشیم و معاملات، نام یک یا دو فرد را دربرگیرد. برای مثال در همین پاپیروس بارها از اسم چوبدارانی مثل آپر[11] و نانو[12] یاد شده که با موشه در ارتباط بوده‌اند. این که افراد نامبرده مجدداً پس از

۱۱- Aper ۱۲- Nanu

سیزده سال یا پانزده سال با موشه معامله کنند محتمل است اما خیلی اتفاقی است.

قابل ذکر است که موشه یک پیشه‌ور معمولی نبود که کارش مبادلهٔ ظروف مسی با پارچه کتانی یا چلیک روغن باشد. وی اگر یکروز کالایی را از بدهکارانش نمی‌پذیرفت به این امید بود که فردا بتواند از خدمات بیشتر آنان سود جوید. به همین دلیل این معاملات را ثبت و تنظیم می‌کرد. در اسنادی که از آن دوران به دست ما رسیده معلوم می‌شود که برخی از بدهکاران موشه به دلیل نداشتن توانایی پرداخت بدهی خود، محکوم شده بودند. اما چنانچه توان ارائه خدمت خواسته شده را داشتند، دیگر صورت مجلسی تهیه نمی‌شد، اما اینکه چرا این معاملات به ترتیب زمانی خود ثبت نمی‌شدند و از تاریخ گذشته استفاده می‌شده، برای ما مبهم است. در سه کتیبهٔ یافت شده، اسناد این معاملات با تاریخهای مختلف اما ثابت درج شده. مثلاً توتو[۱۳] اهل غراب، اسنادش را از سال بیست و هفتم آمنوفیس به سال آخناتون مبدل می‌کند، ون ـ نفر[۱۴] اهل ابوسیرالملک، دو پاپیروس خود را به سال سی و سوم آمنوفیس سوم تاریخ می‌زند و تو[۱۵] اهل غراب، صورت مجلسی دارد که به تاریخ سال چهارم آخناتون تنظیم شده. همگی این پاپیروسها گویای این است که بلافاصله پس از سال ۲۷ سلطنت آمنوفیس سوم شریک جوان سلطنت منصوب گردیده است.

شواهد دیگری که از مقبرهٔ راموس وزیر در ناحیهٔ قرنه بدست آمده، نشان می‌دهد که شریک سلطنت در حدود سال سی‌ام سلطنت آمنوفیس برگزیده شده. تصویر این مرد (راموس) را بر صخره‌های کونوسو[۱۶] و نیز جزیرهٔ بیگا[۱۷] حک شده که وی را در حال نیایش اسامی آمنوفیس سوم نشان می‌دهد. همه بر این رأیند که راموس در آخرین سالهای حکومت آمنوفیس سوم به‌جای

۱۳ـ Tutu ۱۴ـ Wen-nefer ۱۵ـ To

۱۶ـ Konosso ۱۷ـ Biga

مونحوتپ وزیر گماشته شده و این مقام را در دوران آخناتون نیز حفظ کرده
وده است. تصویر راموس را بر سمت چپ دیوار پشت تالار بزرگ آرامگاهش
می‌بینیم که در حال تقدیم دسته گلی به شاه جوان است. و بر سمت راست
همین دیوار آخناتون و نفرتیتی از ایوان ویژهٔ سلطنتی، منصب وزارت را به وی
اعطا می‌کنند. وقتی این تصویر را که به سبک دوران آتون نقاشی شده با سایر
نقاشی‌های این تالار که کاملاً به شیوهٔ سنتی دوران آمنوفیس سوم طراحی
شده‌اند مقایسه می‌کنیم، با وجود قرنها فاصله، به‌خوبی تضاد دو شیوهٔ نقاشی را
درک می‌کنیم. صحنهٔ شرفیابی را ابتدا روی دیوار طراحی کرده و سپس با
جوهر نمایان ساخته‌اند، اما پیش از اینکه بتوانند این صحنه را کاملاً حکاکی و
پرداخت کنند، کار اتمام مقبره متوقف شده است. اغلب محققین علت این
توقف را در جابجایی پایتخت از طیوه به عمارنه، به دستور آخناتون، می‌دانند.
البته راموس در آنجا از کار خویش کناره گرفت.

اما امروزه دیگر این نتیجه‌گیری زیاد جدی گرفته نمی‌شود. چون بنا به
سنگ‌نبشته‌هایی که از کاخ ملکته بدست آمده، راموس حداقل چهار خمره پر
از آب‌جو، برای نخستین جشن آمنوفیس ـ در سال سی‌ام سلطنتش ـ تهیه دید.
گرچه راموس، هنوز تا رسیدن به مقام آمونحوتپ وزیر در سال سی و پنجم
سلطنت، فاصلهٔ زیادی داشت، مع‌هذا بایستی همانند وی ارتقا یافته باشد.
تصاویر دیوارهای صلب، هر دو وزیر را در آیینهای جشن سی‌امین سالگرد
سلطنت آمنوفیس سوم نشان می‌دهد. از این تاریخ به‌بعد، دیگر نشانی و اثری
از راموس نمی‌بینیم. با آنکه او شهردار طیوه بود، ولی در مراسم جشنهای
فرعون مذکور در سالهای سی و چهارم و سی و هفتم سلطنتش حضور نمی‌یابد.
وی همچنین در مراسم مهمی که در سال سی و یکم سلطنت برای خویشاوندش
ـ آمنوفیس پسر حپو ـ برگزار گردید و طی آن ادارهٔ معبدی را به او سپردند،
ظاهر نشد. در این مراسم فرماندار شهر، آمونحوتپ وزیر و همچنین ناظر خزانه
مری پتاح و گروهی از دیوانیان ارتش نیز شرکت داشتند. بارزترین چهرهٔ این

گروه همان آمونحوتپ وزیر بود. وی که اختیارات وزارت بخش علیای کشور را داشت، این بار با انجام دادن اعمالی شایستهٔ یک وزیر ناحیهٔ طیوه (در جنوب) از سایر دوستانش پیشی گرفته بود. با توجه به اینکه شخص شاه که خود در مراسم معبد مزبور شرکت داشت، حضار را نسبت به موقعیت جدید این فرد آشنا ساخت، معلوم می‌شود مراسم در خود طیوه برگزار شده بوده است و می‌توان نتیجه گرفت، راموس بلافاصله پس از سال سی‌ام فوت کرده، مگر اینکه قبول کنیم وی بعد از مراسم اولین جشن آمنوفیس سوم از صحنهٔ سیاست کنار رفته و سپس ۹ سال بعد هنگام به حکومت رسیدن آخناتون، مجدداً به روی صحنه آمده و از طیوه به عمارنه نقل مکان کرده باشد. ولی اضافه کنم که در عمارنه نیز نشانی از وی بدست نیامد. شخصی به نام **نخت**[۱۸] در آنجا منصب وزارت را به عهده داشت.

همهٔ شواهد دال بر آن است که راموس در سال سی‌ام آمنوفیس سوم درگذشت و مقبرهٔ «شمارهٔ ۵۵» نیز که به هنگام وزارتش از سوی آن فرعون به وی هدیه شد، درحال تکمیل بوده، اما کار تزیین آن به‌مجرد کنار رفتن وی - با توجه به آن صحنهٔ شرفیابی نزد آخناتون و نفرتیتی - ناتمام ماند. چون مرگ وی دررسید، با شتاب محل را برای تدفینش مرتب کردند و صحنهٔ مزبور روی دیوار تالار را موقتاً رنگ‌آمیزی کردند. در یکی از تصاویر که عزاداران را نشان می‌دهد چهار کاهن آمون نیز حضور داشتند. این کاهنان را فقط با عنوانشان مشخص کرده‌اند، به‌جز یکی که نامش، **سی - موت**[۱۹]، به‌طور وضوح آمده، اما دستی سعی بر محو این نام داشته است. این کاهن را خوب می‌شناسیم، اما اینکه چرا فقط نام او را در مقبره حک کرده‌اند هنوز برایمان معماست. شاید نسبتی با راموس داشته ولی به احتمال زیاد، جزء هزار فامیل یویا بوده (۲۱). سی‌موت، به طور غیر رسمی، مسؤول همهٔ فعالیتهای ساختمانی

۱۸- Nakht ۱۹- Si-Mut

در طیوه بود و محتمل است هنگامی که از سوی شاه مأمور ساخت مقبرهٔ راموس شد، برای جاودانه کردن نام خود عمداً آن را روی نقاشی دیواری اضافه کرده باشد. گفته شده وی تا مقام کاهن دوم در دوران آمنوفیس دوم ارتقا یافت و این ترقی در خلال جشنوارهٔ دوم شاه یا کمی بعد از آن نصیبش گردید.

بد نیست خواننده بداند، هنگام تکمیل ساختمان آرامگاه راموس، سی‌موت هنوز از روحانیون کیش آمون بود و بعداً در اواخر سلطنت آمنوفیس سوم از این کیش برید. بنابراین آخناتون که در آن مقبره به صورت شاه جوانی، راموس را بار داده، هم‌زمان با پدرش بر تخت تکیه زده بوده است و تاریخ آن بی‌شک بایستی به قبل از سال سی و یکم، که تاریخ احتمالی فوت راموس بوده، برگردد. ساخت این معبد وسیع و باشکوه که بعدها از زیر تپه‌های شیخ عبدالقرنه سر درآورد، می‌بایستی دو سال به درازا کشیده باشد، بنابراین آخناتون در سال بیست و هشتم از سلطنت پدرش به مقام شراکت در سلطنت مبعوث شده و هنگامی که فرمانروای بلامنازع مصر گردید، دوازده سال از شراکتش در سلطنت می‌گذشت.

در میان آخرین مقبره‌های بزرگان که در عمارنه کشف گردید، دوتای آن شاهدی بر مدعای ماست. یکی آرامگاه هویا که جانشین خروئف در مقام مباشر ملکه تی شد، و دیگری متعلق به ری - رع که مباشر ملکه نفرتیتی گردید. این دو تن در دوران آخناتون رشد کردند و چون عنوان آتون به صورت خدای واحد در مقبرهٔ آنها ثبت شده، تاریخ بنای آنها مربوط به بعد از سال نهم حکومت این فرعون می‌شود. در این دو مقبره است که تصویر معروف گردهمایی خاندان سلطنتی در آخت‌آتون به چشم می‌خورد. این تصویر در هیچ جای دیگری در عمارنه و طیوه دیده نمی‌شود. تاریخ این دو تصویر، کمابیش متفاوت اما با یک زیرنویس به روز هشتم ماه دوم زمستان سال دوازدهم ثبت شده است. در زیرنویس، آمده که شاه ضمن جلوس بر

اریکهٔ سلطنت هدایای مردم سوریه، کوش، شرق، غرب و جزایر مدیترانه را می‌پذیرد، «و مردم آن سرزمینها را با وجود حیاتبخش خود متبرک می‌سازد.» کم و کیف هدایا نشان نمی‌دهد که آنها باج و خراج ناشی از یک جنگ موفقیت‌آمیز برای فرعون باشد، و یا اینکه تقدیم کالای تجاری ملل آن روزگار باشد، چون در این صورت لازم نبود تاریخ زیر تصویر به این دقت ثبت شود. ضمناً چرا چنین مضمونی در مقابر اولیهٔ آخت‌آتون دیده نمی‌شود، درحالی‌که می‌دانیم صاحبان این مقبره‌ها از تزیین آرامگاههای خویش با اینگونه تصاویر استقبال می‌کردند؟

نگارنده سعی دارد نشان دهد که فرعون در هنگام رسیدن به قدرت بارعام داده و نشانه‌های حسن نیت و پیشکشهای ملت خویش و بیگانگان را دریافت کرده است. و در مقابل، وی آنان را تبرک کرده و نفس روح بخشش را بر آن جمع دمیده است. فضای این مراسم باشکوه آکنده از سرور شادی و عاری از تشویش است. در هر دو تصویر جوانان درحال مشت‌زنی، دو، رقص، دست‌افشانی و پایکوبی دیده می‌شوند. نظیر این مراسم هنگام برگزاری جشن بلوغ فراعنه تکرار می‌شد.

برای نگارنده تردیدی نیست، که تصاویر مذکور چیزی نیست مگر مراسم یادبود به‌تخت نشستن آخناتون پس از مرگ پدرش در همان تاریخ. سلاطین بیگانه نیز از همان موقع وی را به رسمیت شناختند و جلوس وی را با ارسال هدایای گرانقدر شادباش گفتند.

شواهد دیگری نیز داریم که نشان می‌دهد جلوس وی مصادف با دوازدهمین سال نیابت وی بوده. در یکی از نامه‌های عمارنه (شمارهٔ ۲۷)، توشراته، شاه میتانی ضمن اشاره به اجلاس شاه جوان، آمادگی فرستادگانش را برای شرکت در مراسم سوگواری فرعون فقید اعلام می‌نماید. این لوح یکی از معدود اسنادی است که دبیران مصری در حاشیهٔ آن تاریخی با جوهر درج کرده‌اند. متأسفانه، قسمت بالای این کتیبه دارای شکستگی است و از تاریخ

درج شده روی آن فقط عدد، ۲، قابل خواندن است. پروفسور ا. ارمان[۲۰] آلمانی که در کار شناسایی اسناد باستانی متخصص است، به‌مجرد رسیدن این لوح به موزهٔ برلن در سال ۱۸۸۹ م. متنش را پیش از دیگران قرائت کرد. وی بلافاصله اعلام نمود که تاریخ لوح بایستی ۲ + X باشد و این عدد مجهول «چیزی به جز عدد ده نیست» (۲۲). مدتی بعد، وقتی کتیبه را با دقت بررسی و کشف رمز کردند گفتند، این سند که نسخه المثنی اصل میتانی آن است، در هنگام جلوس آخناتون به جای پدرش، در شهر طیوه و پیش از آنکه به عمارنه کوچ کند نوشته شده. البته محققینی که در اواخر قرن نوزدهم سنگ را بررسی کردند، چون تصور نمی‌کردند که آخناتون مدتی طولانی هم شریک در سلطنت بوده، عدد ۲، را به عنوان تاریخ صحیح سلطنتش پذیرفتند. در تصویر فاکسی‌میلی که از این لوح انتشار یافت، آن شکستگی و ترک فشرده‌تر به نظر می‌رسد و درنتیجه گاردینر که با استفاده از همین تصویر به مطالعهٔ متن پرداخت، اعلام کرد همان، عدد ۲، درست است و دیگر جایی برای اضافه کردن عددی دیگر وجود ندارد. باید بگویم ارمان استادی بود باریک‌بین و به‌ندرت اشتباه می‌کرد مگر مواقعی که به نظر دیگران توجه می‌نمود، وقتی وی بگوید، عدد ۱۲ درست است، هرچند فقط ۲ دیده شود، باید نظرش را کاملاً جدی بگیریم. پروفسور ریچارد پارکر که این لوح را اخیراً با دقت از روی عکسهای متعدد آن بررسی و مطالعه کرده، به نگارنده اطمینان داد که جای کافی برای گذاردن عدد ده پیش از عدد دو وجود دارد. نظر ارمان را باید جدی گرفت، چون با کمی دقت هنوز می‌توان قسمتی از وجه سمت چپ علامت ده (به خطر مصر باستان) را دید (۲۳). تاریخ این سنگ نبشته مبین این حقیقت است که آخناتون پیش از اینکه برای شرکت در بارعام به آخت‌آتون برود، در طیوه مانده بود، تا مراسم سوگواری و تشییع جنازهٔ

۲۰- A. Erman

پدرش در درهٔ پادشاهان به اتمام برسد.

بحث بر سر این موضوع که کتیبه متعلق به سال دوم است، چون شاه در آن هنگام در طیوه به‌سر می‌برده، مثل این است که بگوییم کاتبان مصری توضیح واضحات داده‌اند. هر کاتبی در آن ایام می‌دانست که الواح به طیوه رسیده و المثنی آنها متعلق به دوره‌ای است که شاه در آن شهر اقامت داشته و درنتیجه ضرورتی نمی‌دید که تاریخ همان روز را روی آن حک کنند. اگر کاتبان روی الواحی نظیر «شمارهٔ۲۷» می‌نوشتند که شاه در کاخ طیوه بسر می‌برد، به آن معنی بود که آنجا اقامتگاه دایمی شاه نیست!

گرچه از سویی مشخص است که آخناتون هنگام رسیدن به قدرت سال دوازدهم از شراکت در سلطنت را می‌گذرانده اما هنوز روشن نیست از چه تاریخی این مرحله را آغاز کرده است. از علایمی که بر شانزده قطعهٔ یک خمره در قصر ملکته یافت شده، مدت حکومت آمنوفیس سوم ۳۸ سال برآورد می‌شود و چون بارها از سه ماه آخر آن سال یاد شده است، بعید نیست وی وارد سی و نهمین سال سلطنتش شده باشد. اگر همین سال، تاریخ وفات او و به قدرت رسیدن فرزندش آخناتون باشد، بنابراین، سال ۲۸ سلطنت آمنوفیس سوم، می‌بایستی سال آغاز شراکت پسرش در سلطنت باشد. بعید نیست، آمنوفیس سوم تا مدتی پس از سی و نهمین سال سلطنتش در قید حیات بوده، اما دیگر به قصر ملکته بازنگشته است. این نتیجه‌گیری برای برخی از دانش‌پژوهان ملموس‌تر است، زیرا در این مورد بر یک تصویر دیواری مرموز، در هرم میدوم[۲۱] که تاریخ سی‌ام آمنوفیس سوم را دارد، نوشته است، این فرعون فرزند ذکور خود را بر تخت نشانده تا در آینده کشور را به ارث ببرد. برخی محققین همین تاریخ را آغاز شراکت آخناتون در سلطنت تصور می‌کنند. یوسفوس نیز از قول مانتحو گزارش داده که آمنوفیس سوم در سال سی‌ام سلطنتش دست به انتخاب شریک سلطنت زده است (۲٤).

۲۱_ Meydum

فصل هشت

وضعیت جسمانی آخناتون

شاید نخستین سیاحانی که گذرشان به عمارنه افتاده و مقابر سنگی آنجا را دیده‌اند، تصور کرده‌اند که آخناتون یک زن بوده، چون در تصاویر دیوارهای آن مقابر وی را همچون همسرش نفرتی‌تی با گردنی ظریف چون قو، باسن پهن و سینه و ران برآمده ترسیم کرده‌اند. چون اغلب از ردای بلندی همچون زنان استفاده می‌کرد، شمایل او را با ملکه‌اش اشتباه می‌گرفتند، به‌خصوص موقعی‌که تاج مخصوصش روی تصاویر یا حجاریها خراب می‌شد یا اینکه همان کلاه‌گیس کوتاهی را به‌کار می‌برد که زنان حرمسرایش به سر می‌نهادند. زمانی که هوارد کارتر جوان در میان خرابه‌های معبد بزرگ عمارنه به حفاری پرداخت، با مجسمه‌های نیم‌تنه و ناقصی روبرو شد که وضعیت زنانهٔ آخناتون را به‌وضوح نشان می‌داد. تنها با تکیه به ظاهر تصاویر و تندیسها نمی‌توان نتیجه گرفت که آیا آنها متعلق به شاه است یا نفرتیتی.

حفاریهایی که در ناحیهٔ طیوه، بین دو جنگ جهانی به عمل آمد، بخشهایی از پرستشگاه آتون را از زیر خاک درآورد. این معبد را آخناتون در نخستین سالهای حکومتش در کارناک برپا کرده بود. ازجمله اشیایی که در این معبد بدست آمد مجسمه‌های بزرگی از شاه بود که ترکیب ساخت آنها با معیارهای هنرِ مصری و ظرایف بدن انسان مغایرت داشت. بیشتر

مصرشناسان، گویی چیز عجیبی در این مجسمه‌ها دیده باشند، با حیرت به آن نگاه کردند و هنگامی‌که بنا به ضرورت شغلی می‌بایست به توصیف قسمتهای مختلف تندیسها بپردازند، فقط می‌نوشتند «زنده». با این‌همه پندلبوری شرح مبسوطی از مجسمه‌ها ارائه کرد و افزود که اینها «موضوع خوبی برای دانشمندان علم‌الاعضا» ست. متأسفانه مرگ به او مهلت نداد تا در این مورد نیز به تحقیق بپردازد.

جالب توجه‌ترین این مجسمه‌ها، همان است که شاه را کاملاً برهنه و بدون هیچ گونه وجه تشخیص جنسی نشان می‌دهد. دلیل این نقص نمی‌تواند حجب و حیا باشد. مصریان کلاً در هنر شمایل‌نگاری خویش از فراعنه، ناحیهٔ شرمگاه را با پوشش نشان می‌دادند. اما چند مورد مشخص نیز به دست ما رسیده که در آنها آلات تناسلی عمداً به‌وضوح ترسیم شده است. جالب اینجاست که فرعون مورد نظر ما، سلطان باروری نیز بوده و یکی از القاب وی «گاو نر ستبر» است. چنین فرعونی بدون آلت رجولیت، دور از ذهن می‌نماید. به همین دلیل خیلی از استادان فن باور نمی‌کردند که این مجسمه متعلق به اوست و می‌گفتند به احتمال زیاد این مجسمه یک پوشش فلزی داشته که به آن نصب نشده است (گرچه مجسمه جایی برای نصب الحاقات ندارد). ولی باز هم علتی نداشت که آن را بدون وجه تمایز بسازند. برخی دیگر می‌گویند، آخناتون در این تندیس بیشتر خواسته یک مفهوم الهی را القا کند (نه بشری). زیرا در متون دوران عمارنه مرتباً تأکید شده که شاه پسر آتون است. این خدا را فقط می‌شد به صورت قرص خورشید با اشعه آن نمایش داد. اما از سوی دیگر شمایل سلطنتی را در روی زمین جانشین آن می‌کردند. حال به دلیل اینکه شاه را پدر و مادر انسان نیز خطاب می‌نمودند، بنابراین در ساخت و پرداخت تندیسها سعی کرده‌اند او را به صورت دوجنسی، که از صفات خالق است، بنمایانند. گرچه این استدلال داهیانه به نظر می‌رسد، اما فراگیر نیست. مثلاً توتموسیس سوم را که «پدر و مادر بشر» خطاب

می‌کردند، همیشه به صورت یک مرد فاتح نشان می‌دادند. با کمی تأمل و احتیاط می‌توان گفت: نظریه دوجنسی بودن آتون چیزی نیست مگر توانایی خودزایی، یعنی همان خاصیتی که آمون، خدای آفتاب، از آن برخوردار بود و در خلق کائنات از آن استفاده کرد. به‌علاوه، آخناتون که دستور داده بود تندیسهای او را این‌چنین زنانه و نامأنوس بسازند، سعی در القای ویژگیهایی داشته که خالی از اهمیت نبوده است.

از مسألهٔ مجسمهٔ بحث‌انگیز آخناتون به این سادگیها نمی‌توان گذشت. وی قصد داشت مدل بدنش را به شکلی بسازند که شباهت دقیق با یک زن و یا مرد معمولی نداشته باشد. برخی از آسیب‌شناسان با بررسی پیکره‌های متعدد این فرعون اعلام کردند، که او تحت تأثیر عملکرد غیر طبیعی غدد مترشحهٔ داخلی، مخصوصاً غدهٔ هیپوفیز قرار گرفته بوده است.

پزشکان و آسیب‌شناسان، خصوصیات مشاهده شده روی مجسمهٔ آخناتون را با علایم بیماری «فرولیخ»[۱] یکی می‌دانند. آخناتون نیز همچون دیگر مبتلایان مذکر به این بیماری دچار فربهی شده بود. دستگاه تناسلی بیمار از رشد طبیعی بازمی‌ماند یا در پس قشر ضخیمی از چربی نهان می‌ماند. ممکن است میزان چربی به درجات کم و زیاد باشد، ولی این چربیها به‌گونه‌ای زنانه اطراف سینه، شکم، زهار، رانها و کفلها را فرامی‌گیرد. فقط قسمتهای تحتانی پاها همچنان لاغر و کشیده می‌ماند.

بیماری فرولیخ علل متفاوتی دارد که معمول‌ترین آن بروز غده‌ای در هیپوفیز است که از رشد طبیعی غدد جنسی در حیوانات و انسان جلوگیری به عمل می‌آورد. پیدایش جراحاتی در غدهٔ هیپوفیز منجر به توسعهٔ این جراحات در غدد هیپوتالاموس[۲] (که در اطراف بخشهایی از مغز) قرار دارند می‌شود و باعث ترشحات بیش از حد چربی در بدن بیمار می‌گردد. در مراحل اولیهٔ این

۱- Frolich Syndrome

۲- Hypothalamus

بیماری، رشد غیر عادیی در بخشهایی از جمجمه مثل آرواره‌ها پیش می‌آید. و سپس وقفه‌هایی در فعالیت طبیعی غدد جنسی رخ می‌دهد. تشخیص این مرض تنها پس از رسیدن بیمار به سن بلوغ امکان‌پذیر است، چون صدای فرد مبتلا، همچنان نازک می‌ماند، موهای بدنش ظاهر نمی‌شود و اندامهای جنسیش از رشد کافی برخوردار نمی‌گردد. علت اینکه پیش از بلوغ بیمار نمی‌توان علائم بیماری را در وی تشخیص داد، این است که غدهٔ بدخیم تأثیرات خود را در اوان سن تکلیف بروز می‌دهد. مرحلهٔ بعدی مرض شامل بزرگ شدن سینه‌ها، شکم، سرین و رانهاست. در برخی موارد نیز ازدیاد حجم مغز رخ می‌دهد، اما چون بخشهای ضخیم کاسهٔ سر خود را سریعاً محکم می‌کنند و جا می‌افتند، جمجمه حالت گرد خود را حفظ می‌کند، اما بخشهای نازک آن دچار تورم می‌گردد.

جالب توجه است که بدانید، آخناتون امر کرده بود تصویر و مجسمهٔ افراد خانواده و برخی اطرافیانش را به همان ترتیب غیر عادی، البته با شدت کمتر، تهیه نمایند. متأسفانه تاکنون تمثال سر برهنهٔ آخناتون دیده نشده، بلکه همیشه با یک کلاه گیس یا تاج پوشیده بوده است. تصور بر این است که این ویژگی مورد علاقهٔ آخناتون بوده و رعایت آن را در نقاشیها به هنرمندان خویش تأکید می‌کرده است. احتمال می‌دهیم برخی علائم غیر عادی در جمجمهٔ آخناتون بوده، درست همانطور که در کاسهٔ سر توتانخامون و اسمنخ کارع دیده شد. و این تشابه را باید میراث منتقل شده از جدشان یویا به آنها دانست. اما اگر ظاهر شدن شاهزاده خانمها در تصاویر، با سر تراشیده، چیزی به‌جز میل شخصی آخناتون نباشد، این دیگر خیلی غیر عادی است، که سر این شاهزاده خانمها نیز چنان بی‌تناسب است که آدمی به تعجب می‌افتد، آیا اینان نیز بیماری را از پدر خود به ارث برده‌اند یا نه.

شیوهٔ شمایل‌نگاری و پیکرتراشی در عصر آخناتون تا آنجا از موازین سنتی هنر در مصر دور شده بود، که اگر تأکید و اصرار خود فرعون نبود، فکر

نمی‌کنیم که هیچ هنرمندی جرأت می‌کرد به میل و ارادهٔ خویش این چنین سنتها را زیر پا بگذارد. پیکرتراش فرعون، یعنی بک در یکی از کتیبه‌های به‌جا مانده از آن زمان در آسوان، علتی را که گفتیم تأیید می‌کند و می‌گوید معلمش شاه بوده. گفته می‌شود تلاشی که برای این نوآوری در هنر به‌کار رفته درحقیقت یک نوع «اکسپرسیونیسم» بوده. آخناتون سعی کرد همین نوآوری را در زمینه‌های مذهبی و اجتماعی نیز بسط دهد. باید در اینجا تأکید کنیم که آخناتون به هیچ عنوان عرف مرسوم در هنر مصری را تغییر نداد. به این ترتیب که اصول ترسیم چهرهٔ انسان به همان ترتیبی ماند که از نخستین روزهای پیدایش هنر در مصر پا گرفته بود و آن به‌کار گرفتن همهٔ مهارتها در خدمت تحکیم الوهیت شاه بود. بدعتهای آخناتون بیشتر در زمینهٔ سوژه بود، و نه شیوهٔ کار. او خود را نسبت به عرف قدیمی متعهد می‌دانست، مگر در برخی موارد. این موارد نیز عبارت بود از، نمایش بدن آدمی آنهم محدود به خانوادهٔ شاهی. پیروانش نیز کم و بیش از شیوهٔ ولی‌نعمت خویش پیروی نمودند. البته تصاویر سربازان، خدمه، مردم عادی و بیگانگان را به آن شیوهٔ درباری ترسیم نمی‌کردند.

عجیب این بود که در اکسپرسیونیسمی که آخناتون مبدع آن بود، «نامأنوس جلوه دادن پستی و بلندیهای بدن» فقط در مورد تصاویر آدمی به‌کار بسته می‌شد. گاه این فکر به ذهن ما خطور می‌کند که با آن شیوه‌ای که شاه در تصاویر ظاهر می‌شد، حتماً مبتلا به بیماری فرولیخ بوده و ترجیح می‌داده است که وی را با تمام تفاوتهای اندامش نسبت به افراد عادی نمایش بدهند.

حجاریهای برجستهٔ نخستین سالهای حکومت آخناتون، وی را به شکل و شمایل عادی، همانند آمنوفیس سوم نشان می‌دهند. مشخص می‌شود که وی در آغاز فرمانروایی، از سنن هنری و مذهبی مورد پذیرش پدرش تخطی نکرده بود. همان سنتی که فرعون را پدیده‌ای لازم، طبیعی و کامل برای مصر می‌دانست. شاید هم دلیلش این بود، هنگامی که وی به قدرت رسید مصادف با

ابتدای بلوغش بود و در آن زمان هنوز عوارض بیماری خود را به طور حاد ظاهر نساخته بود. در یک نقش برجسته در موزهٔ لوور که فرم آن نشان‌دهندهٔ تعلق این نقش به اوایل سلطنت آخناتون است، او را با آرواره‌های بزرگ و شکم و سرین فربه می‌بینیم. همین ویژگیها بعداً به صورتی فراگیر مبدل به شیوهٔ هنری دوران گردید.

اما مانع عمده‌ای برای مبتلا شناختن آخناتون به بیماری فرولیخ وجود دارد. مانعی که پزشکان را از اعلام پاسخ قطعی خود بازداشته است. در بین فراعنه، تنها این آخناتون است که خود را به صورت مردی عاشق خانواده معرفی کرده است. وی به‌ندرت تنها در تصویری ظاهر می‌گردید. اغلب با همسر، سه یا شش دخترش دیده می‌شود. چگونه ممکن است مردی مثل او که این‌چنین به زن و فرزندانش عشق می‌ورزد، مبتلا به بیماری باشد که ضعف و بی‌ارادگی از مشخصات بارز آن است؟

با آنکه فرزندان نفرتی‌تی از شاه بودند ولی نمی‌توان اطمینان کامل داشت که این شاه حتماً همان آخناتون باشد، مخصوصاً اینکه آمنوفیس سوم تا دو سال پس از تولد کوچکترین فرزند آن زن زنده بود. تصور اینکه آمنوفیس سوم وظیفهٔ شوهری شریک سلطنت خنثی خود را انجام داده باشد، نامعقول به نظر می‌رسد، ولی در حوزهٔ توانایی‌های الهی یک شاه، نسبت دادن این مسؤولیتها به او بعید نبود. در خاندان هجدهم، از اطلاعات موجود به راحتی می‌توان پدر شاهزاده خانمها را مشخص کرد، اما تعیین دقیق مادرشان امکان‌پذیر نیست.

با این وصف نه تنها شش دختر عمارنه‌ای «با عناوین کامل» بلکه مشخصات مادرشان (نفرتیتی) نیز تمام و کمال آمده است. فقط یک استثنا در این شجره‌نویسی وسیع وجود دارد که آن را در مقبرهٔ هویا در عمارنه مشاهده می‌کنیم. در یکی از تصاویر موجود در آرامگاه، شاهزاده خانم بکت آتون را ایستاده در کنار تی می‌بینیم درحالی‌که دو ندیمه، این دو بانو را همراهی

می‌کنند. زیر تصویر فقط نوشته شده: «بکت آتون، دختر شاه، از سلالهٔ سلاطین» احتمال می‌دهیم، پدر او آمنوفیس سوم و مادرش تی باشد. اما برای بقیهٔ شاهزاده خانمها اینگونه نوشته شده: «دختر شاه، زادهٔ بانوی وی نفرتیتی» و غیره. در مورد یکی دیگر از شاهزاده خانمها، به‌وضوح مشخصات پدر همان است که در مورد بقیه آمده، ولی تعیین مادرش جای بحث دارد، زیرا در آن هنگام نفرتیتی منزلت خود را از دست داده بود. از کشف متون سنگی در هرموپولیس چنین برمی‌آید که آخناتون مسؤولیت تولد بزرگترین دخترش، مریت آتون را پذیرفته و ما نیز احتمال می‌دهیم که پنج دختر دیگر نفرتیتی هم از آن وی باشد.

اگر آخناتون پدر آنان نباشد، به‌ناچار نمی‌تواند پدر دختران مریتاتون و آنخسن پاآتون باشد. ممکن است گفته شود که دختران مذکور یعنی، مریتاتون تاشریت و آنخسن پاآتون تاشریت، زادهٔ شریک سلطنت اسمنخ کارع هستند، که در اواخر دوران آخناتون با مریتاتون مزاوجت نمود. فرد مذکور پس از مرگ مریتاتون با دختر دیگر آخناتون ازدواج کرد. قابل ذکر اینکه، هر یک از این مادران که به همراه کودکشان در تصاویر ظاهر شده‌اند، عنوان «دختر شاه» را دارند و نه «زن شاه» و اسمشان در طومار مخصوص درج نشده است. احتمال دارد که هم آخناتون و هم اسمنخ کارع شوهر آن دو شاهزاده خانم بوده باشند. اما به یقین پدر بچه‌هایشان کس دیگری غیر از آخناتون نمی‌تواند باشد. بنابراین، علی‌رغم همهٔ بحثهایی که شده است، شکی نیست که آخناتون هم پدر فرزندان نفرتیتی و هم پدر نوه‌های اوست. بیماری و نواقص وی هر چه بوده، آنقدر جدی نبوده که بتواند بر قابلیتهای زاد و ولدش اثری بگذارد.

تنها یک معما می‌ماند و آن اینکه چرا وی سعی می‌کرد در اوان سلطنت، خود را همچون موجودی که از نارساییهای غدهٔ هیپوفیز در عذاب است نشان دهد. در پیکرهٔ سنگ طلق و تندیس کورتیس وی که هم اکنون

در موزهٔ لوور است و به اواخر دوران حکومت او تعلق دارد، اثر خیلی کمی از عوارض آن بیماری دیده می‌شود، که وی سعی داشت در اوایل حکومتش از طریق هنر «نو» خویش به تماشا بگذارد. ما تنها این نتیجه را می‌گیریم که تصویرنگاری عجیب و غریب اولیهٔ او حاصل دید «واقعگرای» وی نیست، بلکه دلیلش خودنمایی شخصی بوده و خود و هنرمندانش در سالهای آخر سلطنتش به دلایلی که هنوز کاملاً بررسی و روشن نشده، دست از روش پیشین خود برداشته بودند. به نظر ما پیدا شدن آخناتون با آن شکل و شمایل عجیب در میان ویرانه‌های کارناک به دلیل اصرار شخصی خودش بوده، حتی اگر این اصرار نیز نبود و کاملاً هم شخصی طبیعی بود، باز هم این، تنها مسأله‌ای نبود که از وی برای ما به‌جا مانده باشد!

فصل نه

ساکنین آرامگاه «۵۵»

تئودور دیویس، وکیل دعاوی و مصرشناس تازه کار آمریکایی، در آغاز سال ۱۹۰۷ م. موفق به کشف مقبره‌ای در چند متری آرامگاه رامسس نهم در درهٔ پادشاهان گردید. این قبر که اکنون با «شمارهٔ ۵۵» به‌ثبت رسیده، مقابل گذرگاه اصلی و تقریباً روبروی مقبرهٔ معروف توتانخامون واقع شده است. بدنیست بدانید که پانزده سال پس از کشف مقبرهٔ «۵۵»، هنگامیکه دیویس امتیاز حفاری خود را به ارل کارنارون[1] واگذار کرد، این شخص موفق به پیدا کردن آرامگاه توتانخامون شد. عده‌ای دیگر نیز در سال ۱۹۰۷ م. با دیویس همراه بودند. ازجمله یک نقاش آمریکایی به نام جوزف لیندون اسمیت[2] و همسرش کورینا، یک باستان‌شناس به نام ادوارد آیرتون[3] و نمایندهٔ مؤسسهٔ خدمات عهد باستان آقای آرتور ویگال. بعدها نیز هنرمندی به نام هارولد جونز به آنان پیوست.

آنان پس از اینکه محوطهٔ مورد نظر را از وجود سنگهای آهکی (که کارگران مأمور حفاری در مقابر رامسسها، آنها را آنجا به‌جای گذارده بودند)

۱ـ Earl of Carnorvon

۲ـ Joseph Lindon Sminth

۳ـ Edward Ayrton

پاک نمودند، به نخستین لایه‌ها برخورد کردند و بزودی به پلکان سنگی صاف و خوش‌تراشی منتهی به ورودیهٔ مقبره رسیدند. در ورودی «با قشر ضخیمی از گچ و دیگر مصالح و آخال به‌گونه‌ای ناشیانه و عجولانه» گرفته شده بود. این مسأله که اندکی غیرعادی می‌نمود، موجب توقف و دلسردی حفاران گردید. متأسفانه، به‌جای اینکه هیأت در مجموع با احتیاط و ظرافت به کار خود ادامه دهد، دو تن از آنها که در کار خویش خبره و باتجربه نیز بودند، به بدترین وجه به ثبت گزارش‌های حفاری در دره پرداختند. البته لغت ثبت گزارش در اینجا بی‌محتواست. کتابچهٔ رسمی که چاپ شد چیزی بود، باری به هر جهت، نه نقشه‌ای داشت و نه ابعاد محوطه‌ها در آن گنجانده شده بود. توصیف عملیات، کوتاه و ناقص بود، گزارش‌های مختلفی را که شهود، آنهم پس از گذشت مدتها از رخداد و وقایع آنجا، ارائه کرده بودند، آنقدر مغشوش بود که اصلاً ارزش مطالعه نداشت. احتمالاً نویسندگان این گزارش‌ها همگی از نوشته‌های یکدیگر کپی کرده بودند! (۲۶).

در پس دیوار سنگی که در اصلی مقبره را تشکیل می‌داد، باز هم سد دیگری از بلوکهای آهکی قرار گرفته بود، که روی آنها با لایهٔ ضخیمی از سیمان پوشیده شده بود. روی این لایهٔ سیمانی هنوز نقش شغالی در حال حراست از ۹ اسیر به‌جای مانده بود. همین نقش را در ناحیهٔ قبرستان طیوه، روی در ورودی مقبرهٔ توتانخامون نیز یافتند. در همان عهد فراعنه هنگامی‌که مقابر توسط سارقین مورد دستبرد و خدشه قرار می‌گرفت، مسؤولین آرامگاهها به بازسازی آنجا پرداختند و سپس برای ایمنی بیشتر یکی دو لایهٔ دیگر بر درهای ورودی اضافه نمودند و آن علامت را نقش کردند. روی در اصلی ورودی قبر، نام صاحب آن حک می‌شد. اما در مورد قبر « ۵۵ »، حفاران به‌جز علامت آن شغال و ۹ اسیر، علامت و نقش دیگری روی در ندیدند. گمان می‌رود مسؤولین قبر یا از درج نام خفته یا خفتگان آن خودداری کرده، و یا اینکه متعلقات آن قبر را به جای دیگری انتقال داده و سپس در قبر را

مجدداً مسدود کرده بودند. حفاران ما حتی به کاوش در زیربنای آرامگاه نیز دست نزدند، شاید امکان داشت، چیزهایی یافت شود که نشان دهد این محل در آغاز برای چه کسانی بنا گردیده بود.

به درگاه دومی که رسیدند، دیوار نیمه ریخته‌ای جلو آن را گرفته بود و این نشان می‌داد که مقبره یک‌بار مورد استفاده قرار گرفته و مجدداً بسته شده است، اما اینکه این کار را مسؤولین آنجا قانونی انجام داده و یا توسط خرابکاران صورت گرفته بود، تنها با بررسی و جستجوهای بعدی معلوم می‌شد. هیچ گزارشی از این بررسی در دست ما نیست. حفاران سپس موانع موجود بر سر راه خود را کنار زدند و وارد دهلیزی به عرض ۲ متر و عمق ۹ متر شدند که دیوارهای داخلی آن تا سقف گچ‌اندوذ شده بود. به فاصلهٔ کمی از در ورودی هنوز بقایای ضریحی که دارای چهارچوب طلایی و دری نیز بود، مشاهده می‌گردید. انتهای دیگر این دهلیز، با یک سراشیبی آرام به اتاقی مستطیل شکل به درازای ٦ متر، پهنای ۵ متر و ارتفاع ٤ متر متصل می‌شد. کف این اتاق بزرگ تا حدود یک متر زیر موجی از شن ناپدید شده بود. در این جا نیز قطعات دیگری از آن ضریح که به دیوار تکیه داشت، دیده می‌شد. در گوشه‌ای دیگر یک گلدان از سنگ مرمر سفید قرار گرفته بود. مشخص بود که ضریح را به قصد جابجا کردن به تکه‌های متعدد از هم جدا کرده بودند. بیشتر این قطعات چوبی، در هنگام کشف درحال پوسیدگی و نابودی بود و هم اکنون فقط ۲ پاره از آن برای نمایش در موزهٔ قاهره باقی مانده است. روی دیوارهای گچی آن اتاق بزرگ هیچ تصویری مشاهده نمی‌شد. بعد از این اتاق به اتاقکی کاملاً ساده به ارتفاع ۲ متر و عرض ۱ متر و عمیق ۱/۵ متر وارد می‌شویم. درون این اتاق چهار کوزهٔ مخصوص نگهداری احشای مومیایی قرار داشت که درپوش آنها را به شکل سر انسان ساخته بودند. درست در وسط اتاقک، تابوت بسیار زیبایی نهاده شده بود که در مرغوبیت فقط توتانخامون با آن رقابت می‌کرد. اما کلاه گیسی که در آن یافت شد، از نوعی

که شاهان به سر می‌گذاشتند نبود. تابوت روی چهارپایه‌ای قرار داشت که مانند تابوت توتانخامون مزین به سر شیر بود، اما چون این پایه به دلیل پوسیدگی درهم شکسته بود، تابوت هم سرنگون شده و موجود خفته در آن بیرون افتاده بود.

هنگامی‌که حفاران شروع به جمع‌آوری متعلقات این مقبره کردند، تعدادی اشیای ریز که در لابلای آشغالها در طول دهلیز و اتاقها افتاده بود، یافتند. ازجمله چشمشان به چهار «طلسم گلی» افتاد که رسم بود در چهار جانب قبر شاه روی دیوار نصب نمایند. طبق گزارش‌های ناقص حفاران: سه تا از این طلسمها روی محل مخصوص خود قرار داشتند، اما چهارمی زیر تابوت افتاده بود. علاوه بر این، تعدادی کوزه و ظروف خوش نقش، جعبه و طلسم، پایهٔ یک مجسمهٔ چوبی، چند تندیس کوچک و یک کمان کوچک چوبی و مقداری لوازم مخصوص آیینهای تدفینی بدست آمد. همچنین یک گلدان سنگی کوچک که نام آمنوفیس سوم را بر خود داشت، و دیگری با نام این فرعون و ملکه تی («که البته اسمشان را مخدوش کرده بودند») و نیز قطعات مبلمان چوبی مزین به اسامی این دو، که در اطراف آنجا پراکنده شده بود. یک طلسم سنگی هم بود که تنها اسم ملکه تی را بر خود داشت. در میان آشغالهای زیر میز نگهدارندهٔ تابوت، قسمتهایی از قطعات مهر گلی که نام توتانخامون روی آنها حک شده بود، پیدا شد.

بر کاشفان این مقبره روشن بود که محل و اشیای درون آن به دو جهت آسیب دیده‌اند. یکی اینکه به دلیل ایجاد شکاف و ترک در سقف مقبره، باران و طوفان شن در طی قرون به درون اتاقها نفوذ کرد و باعث پوسیدگی وسایل چوبی و مومیایی درون تابوت شد. دوم دست خرابکار و طمعکار دزدان که نقاب طلایی چسبیده به در تابوت و اسم روی آن را به‌زور کنده و برده بودند. علاوه بر آن، نوارهای طلایی که با آن تمام سطح مومیایی را می‌پوشاندند و سایر علایم و اسامی که با طلا روی ضریح آنجا

تعبیه شده بود، همگی به یغما رفته بود. سرهای به شکل مار، روی کوزه‌های بزرگ را که نشانهٔ سلطنت بود، کنده و برده بودند. بررسی اقلام برداشته شده نشان می‌داد که اشخاص ناشناس فقط برخی اشیا را انتخاب کرده بودند، اگر این دزدیها کار افراد عادی بود، آنها هرگز زحمت دوباره مسدود کردن در ورودی را با سنگ و سیمان به خود نمی‌دادند. تمام شواهد دال بر باز و بسته شدن در مقبره برای بار دوم و امحای اسامی و القاب صاحبان آنجا بود، گرچه در این میان چند نشانه نیز از دید خرابکاران دور مانده بود. به علاوه سعی کرده بودند که مهر بزرگ روی در ورودی را که نام و نشان صاحب آرامگاه را داشت مخدوش سازند.

این مدفن، سؤالات گوناگونی را برای کاشفین آن مطرح کرد که هرکدام جوابی متفاوت برای آنها داشت. دیویس که تصور کرده بود مقبره‌ای ناتمام و کم اهمیت را پیدا کرده است، آنجا را متعلق به ملکه تی می‌دانست، چون بیشتر اشیا در مقبره به نام وی و گاهی شوهرش ثبت شده بود. وی اصرار داشت که درپوش خمره‌ها سردیسی از ملکه تی است و کلهٔ کرکس طلایی که به شکل خم‌شده، دور سر مومیایی پیدا شد، جزء تاج سر ملکه است، زیرا در سایر تصاویر هم دیده شده است. علاوه بر این، وقتی قصد مرتب کردن و سرهم قرار دادن تکه پاره‌های ضریح یاد شده را داشتند، تمثال ملکه تی و نام وی بر آن ظاهر شد. مطالعهٔ متون روی آن نشان داد که آخناتون ـ گرچه سعی شده بود نامش را پاک کنند ـ آن را برای ملکه ساخته بود.

اما ویگال، تصور می‌کرد که استخوانهای یافت شده نه مال ملکه تی، بلکه از آن آخناتون است و مخالفین وی پس از افول عصر عمارنه، با عجله و ناشیانه وارد مقبره‌اش شده و تلاش کرده‌اند جسد وی را به طیوه ببرند، تا بار دیگر به آیین آمون تدفین شود، به همین جهت وضع مقبره به این صورت ناخوشایند درآمده است. وی در اثبات مدعای خویش می‌گوید، هر جا در مقبره، نامی از تی بوده دست نخورده باقی‌مانده، درحالی‌که اسم آخناتون را،

بجز چند مورد ـ آن هم به دلیل بی‌دقتی ـ کاملاً زدوده‌اند. تمامی اسامی درون تابوت، نوارهای طلایی روی مومیایی و همچنین نقاب چسبیده روی در تابوت را کنده و تراشیده بودند. به علاوه دو عدد از آن طلسمهای گلی که معمولاً به منظور صیانت صاحب قبر از آسیب دشمنانش نصب می‌شد، دارای اسم و عناوین آخناتون بود. خوشبختانه از چهار طلسم دو عدد آنها از تخریب زمانه و دیگران در امان مانده، ولی دو تای دیگر به علت بدی کیفیتشان پوسیده بود و جوهر کلمات حک شده بر آنها دیگر رنگ و جلایی نداشت. آن طلسم به شکل کرکسی از طلا نیز که روی سر مومیایی دیده شد، تاج نبوده بلکه به عنوان یقه‌بند در مقبره فراعنه مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

بر سر این آرای مخالف، بحث و جدلی میان اعضای گروه پیش آمد، تا اینکه دیویس، مصمم شد پزشکان اروپایی را به الاقصر دعوت کند، تا جنسیت مرده را مشخص نمایند. در همان زمان نیز یک آمریکایی متخصص زایمان درحال دیدار از طیوه بود. نوارهای مومیایی را که بر اثر رطوبت و سرما پوسیده بود، برداشتند و به استخوانها رسیدند. وضعیت استخوان شرمگاه، کلید شناسایی جنسیت مومیایی بود. بلافاصله دو تن از جراحان با مشاهدهٔ این استخوان رأی به مؤنث بودن مرده دادند. دیویس در این منازعهٔ علمی پیروز گشت و بی‌درنگ گزارش کشفیات خود را تحت عنوان «آرامگاه ملکه تی» انتشار داد.

چندی بعد، استخوانها، نوارهای مومیایی و نوارهای طلایی (۲۷) را نزد استاد تشریح دانشکدهٔ پزشکی قاهره، «الیوت اسمیت» فرستادند. هنگامی که وی محموله را برای بررسی گشود، با کمال تعجب و برخلاف آنچه که قبلاً به وی اطلاع داده بودند، استخوانها را از آن مرد جوانی یافت که به هنگام مرگ بیست و سه یا بیست و پنج ساله بوده است. همچنین سر برخی از استخوانها با خود استخوان جفت نمی‌شد. ناگهان اسمیت خود را در یک معضل باستان‌شناسی گرفتار یافت. اگر اعلام می‌کرد که استخوانها متعلق به ملکه تی

نیست، با دیویس و طرفدارانش درگیر می‌شد و اگر اظهار می‌داشت که جسد مکشوفه در قبر، کسی جز آخناتون نیست، عدهٔ زیادی از مصرشناسان به وی اعتراض می‌کردند، که چگونه مردی با این عمر کوتاه، حکومتی آن‌چنان غیرمعمول و پرسروصدا را هدایت می‌کرده است. «نورمن گاری داوی» راه دیگری را پیشنهاد کرد. وی گفت، احتمال این را که استخوانها مربوط به اسمنخ کارع باشد، نادیده نگیرند. الیوت اسمیت این پیشنهاد را پذیرفت، اما این نکته‌ها که تابوت و نوارهای طلایی، اسم آخناتون را بر خود داشت، بیش از هر چیز دیگری او را به فکر فرو می‌برد.

در سالهای بعد وی با اعلام اینکه، استخوانها بدون شک مربوط به یک جوان سی ساله بوده، خواستار بررسی مجدد و تجدید نظر در نتیجهٔ تشریح گردید. حدود بیست سال بعد از اولین آزمایش خویش این‌طور نوشت:

«برای حل مشکلم مجبور شدم، این مسأله را مورد توجه قرار دهم که از لحاظ علم آسیب‌شناسی چه عواملی باعث تأخیر در جوش خوردن مفاصل به یکدیگر می‌شود. محکمترین دلیل وجود بیماری است که در سال ۱۹۰۰ م. توسط «فرولیخ» تبیین گردید... اشخاصی که مبتلا به این بیماریند، معمولاً در سن سی و شش سالگی این عارضهٔ استخوانی را از خود بروز می‌دهند، درحالی‌که همین وضع در افراد عادی در سن ۲۲-۲۳ سالگی رخ می‌نماید. بدین جهت امکان نزدیکی نتایج تشریح با اطلاعات تاریخی فراهم آمد. از آخناتون در هنگام حیاتش، تصاویری بدست ما رسیده که مؤید این نتیجه‌گیری ماست... با توجه به دانش کنونی ما، خصوصیات بدنی آخناتون منطبق بر عوارض بیماری فرولیخ بوده است و درست به همین خاطر بوده که مفاصلش دیر به هم جفت شدند: علاوه بر این وضعیت کاسه سر و صورت وی دارای ویژگیهای مهمی است. وی تا حدی دچار استسقای سر بوده که از عوارض بیماران فرولیخ است. همچنین برآمدگی غیرعادی در فک وی دیده شده، که ارتباط نزدیک با غدهٔ هیپوفیز یا مخاطی وی داشته است.»

مـع‌هذا، این استاد قبول کرد که مطابقت دادن اینگونه بیماری با وضعیت و قدرت جنسی آخناتون مشکل می‌نماید (۲۸).

مطالعهٔ مجدد تابوت و متعلقات درون آن در سال ۱۹۳۱ م. مسألهٔ غیر قابل فهم نظریهٔ الیوت اسمیت را حل کرد. رکس انگلباخ[۴]، عضو موزهٔ قاهره، ترتیب تعمیر و ترمیم درپوش تابوت را داد. این کار فرصت کافی را برای مطالعهٔ نوشته‌های روی آن و بررسی تغییراتی که در این متون ایجاد شده بود، داد. قبل از این جریان، در سال ۱۹۱۶ م. محقق فرانسوی ژرژ دارسی[۵]، اعلام نمود که این تابوت در آغاز برای یک ملکه، که همان تی باشد، آماده شده بوده، اما بعدها آن را به یک شاه اختصاص داده‌اند. اکنون انگلباخ سعی داشت، ثابت کند که تابوت برای اسمنخ کارع که از موقعیت یک فرد عادی به مقام سلطنت رسیده بود، ساخته شده. به همین جهت، دلایل محکمی برای اعلام اینکه استخوانها متعلق به شریک سلطنت آخناتون بوده، فراهم گردید. در همان زمان، دی.ای. دری[۶]، که جانشین الیوت اسمیت در قاهره بود، مومیایی توتانخامون را آزمایش کرد و سپس گزارش مبسوطی در مورد آن تهیه نمود. او به بازبینی خفتهٔ «قبر ۵۵» همت گماشت. وی ضمن مردود شمردن تورم کاسهٔ سر، اظهار نمود، گرچه جمجمهٔ مرده کمی دگرگون است ولی غیرعادی نمی‌نماید و بیشتر به جمجمهٔ سر پهن توتانخامون شباهت دارد. وی با مقایسهٔ این جمجمه و نمونهٔ کنونی جمجمهٔ مصریان، نتیجه گرفت که صاحب آن هنگام مرگ حدود بیست و سه سال سن داشته و تعلق آن را به اسمنخ کارع تأیید نمود.

سرانجام این راه‌حل را مصرشناسان، با فراغ‌بال پذیرفتند و نظریات نورمن داوی و کورت ست غلبه یافت. دیگر برای کسی شک و شبهه‌ای باقی نمانده بود، که استخوانها به اسمنخ کارع تعلق دارد و ما برای پیدا کردن

۴- Rex Englebach
۵- George Daressy
۶- D.E. Derry

آثاری از آخناتون می‌بایست همچنان در جستجو باشیم، با توجه به اینکه به احتمال زیاد، هرگز چیزی از وی بر ما آشکار نمی‌شد، چون دشمنان او از مرده‌اش نیز چشم‌پوشی نمی‌کردند.

سرآلن گاردینر فقید، در سال ۱۹۵۷ م. بار دیگر باستان‌شناسان و مصرشناسان را به تفکر واداشت و اعلام نمود که تابوت بدست آمده به هیچ عنوان برای کسی غیر از آخناتون ساخته نشده بوده است. دلیلش نیز این بود که نتایج پزشکی هر چه می‌خواهد باشد، کسانی که مومیایی مورد بحث را در «گور ۵۵» دفن کردند، عقیده داشتند که همان «شاه مرتدشان» است. در پاسخ به این مدعا، پروفسور «فرمن» و نگارنده که نظریهٔ مشابهی اما منحصر به خود داشتیم، اعلام کردیم: که مقبره، متعلق به زنی از خاندان سلطنتی است و این زن بایستی مریت آتون باشد، اما کس دیگری را به جای وی در آن نهاده‌اند. به نظر فرمن آن شخص بایستی اسمنخ کارع بوده باشد و من نام آخناتون را بیان کردم. دلیل نگارنده همان طلسمهای گلی بود. علاوه بر آن ویژگیهای بدنی آخناتون نیز با بقایای جسد در آن گور مشابهت داشت. نویسندهٔ این سطور با همکاری دکترساندیسون آسیب‌شناس، به مطالعهٔ طولانی شواهد و آثار پرداختیم و نتیجه گرفتیم، که مجسمه‌های آخناتون همگی به زبان خاموش می‌گویند که این فرعون از عوارض غدد مترشحه و غدد جنسی متأثر بوده است، و استخوانهای گردآوری شده از «قبر ۵۵» همگی وجود علایم بیماری غدد مترشحهٔ جنسی و ازدیاد ترشح غدد مغزی را ثابت می‌کرد. به هرحال، این‌بار امید داشتیم که با استفاده از بهترین و جدیدترین روشهای علمی، بقایای استخوانها و شواهد را آزمایش نماییم. تنها با جلب توجه اهل فن پزشکی و مهم جلوه دادن تحقیق ما بود که می‌شد، به روشن شدن حقایق کمک کرد. به هر صورت می‌بایست با این شگرد از اثر زیان‌بار گزارش‌های سرسری، متناقض و مبهم جلوگیری نمود.

در سال ۱۹۶۳ م. گروه دیگری مرکب از: آقای هاریسون، پروفسور

تشریح از لیورپول و پروفسور بتراوی از قاهره و همکاری «محمود» پروفسور رادیولوژی از بیمارستان قصرالعینی قاهره به‌سرعت و با جدیت آزمایش‌های ما را تکرار کردند و از تمام لحظات آن یادداشتهای دقیق برداشتند. ناگفته نماند که تلاش این گروه در زمینهٔ آزمایش مومیاییهای سلطنتی از کیفیت و استاندارد بالایی برخوردار بود. برخی شواهد در زمینهٔ وجود خصوصیات زنانگی و ترشحات غدد جنسی معلوم شد، اما به آن مقدار که از مطالعهٔ تندیسهای آخناتون نتیجه می‌شود، نبود. شکی باقی نماند که استخوانها متعلق به جنس مذکر است و مدت عمر صاحب آن حدود بیست سال تعیین گردید. استخوان‌بندی چهره و فک، با تمثالهای آخناتون مطابقت نمی‌کرد، بلکه بیشتر به توتانخامون شباهت داشت.

این کشفیات که مورد پذیرش دکتر ساندیسون و نگارنده قرار گرفت، شکی برایمان باقی نگذاشت که استخوانهای به‌جا مانده در «گور ۵۵» متعلق به اسمنخ کارع بوده که در سن بیست سالگی درگذشته و جسد مومیایی شده‌اش را در تابوتی که اساساً برای همسرش درنظر گرفته شده بود، قرار دادند. حتی خمره‌های بزرگ موجود در آرامگاه نیز از آن مریت آتون بود.

گمان می‌رود که جنازهٔ مریت آتون را از این تابوت درآورده‌اند تا بتوانند جنازهٔ شوهرش را در آن قرار دهند. چنین جابجایی در مورد امعا و احشای مومیایی شدهٔ این دو والامقام نیز صورت گرفته بود. البته به گمان نویسندهٔ این سطور، بعید به نظر می‌رسد که خاندان سلطنتی در آن برهه از زمان اجازه داده باشند، که چنین بی‌حرمتی به اجساد عزیزانشان شده باشد. آخناتون، بنا بر متون روی کتیبهٔ ورودی شهر، قول داده بود که مراسم تدفین دختر بزرگش را در گورستان سلطنتی عمارنه به‌جای آورد. پس بایستی ملزومات این مراسم را نیز چند سال قبل از فوت آن دختر فراهم آورده باشد. رموزی که روی تابوت نقش شده، گویای این حقیقت است که آن را در سالهای نخستین حکومت آخناتون ساخته‌اند. به هرحال چون مریتاتون هنگام

وفات شاهزاده خانم نبوده بلکه ملکهٔ اسمنخ کارع بوده، اجرای آیینهای تدفین وی نیز به عهدهٔ همسرش بوده است و بی‌تردید او نیز وسایل تازه‌ای درخور مقام شامخ متوفی تهیه دیده بود. بنابراین شهبانوی مذکور دو تابوت داشته که بعداً دومی را برای به خاک‌سپاری اسمنخ کارع اختصاص دادند.

از متعلقات «گور ۵۵»، به غیر از آن تابوت و مومیایی، چیز دیگری توجه مصرشناسان را به خود معطوف نساخت، و احتمالاً بی‌توجه از آنها گذشته‌اند. ماسپرو، سعی کرد نشان دهد، به دلیل وجود آشفتگی میان مسؤولین و جابجایی قبور سلطنتی از عمارنه به طیوه، ضریح تی در کنار قبر یک شاه واقع شد. بدین ترتیب که به اشتباه پسر را کنار مادرش خواباندند. گاردینر نیز اظهار نمود، مقبره‌ای که آخناتون برای استراحت ابدی خویش در عمارنه درنظر گرفت، پس از او، بی‌رحمانه مورد هجوم و غارت دیگران قرار گرفت. وفاداران آخناتون در برابر این یورش، با شتاب تابوتش را تعمیر کردند و بار دیگر مومیایی را که به نظرشان متعلق به او بود، در آن خوابانیدند و همراه با تی که در میان آوار باقی‌مانده بود و همچون محافظ ابدی مرده به نظر می‌آمد، به طیوه بردند. حاملین بقایای «شاه خطرناک» از حسن تصادف، مقبره‌ای خالی را در ناحیهٔ درهٔ پادشاهان «که احتمالاً برای اشخاص درجهٔ دو درنظر گرفته شده بود»، یافتند و آن را از چیزهایی انباشتند که سه هزار سال بعد به دست حفاران کشف گردید. در فرصت مناسب به این فرضیه‌ها نیز خواهیم پرداخت، اما در اینجا روی یک مورد می‌خواهم دقیق شوم و آن اینکه اگر تابوت و ضریح به طور بی‌رحمانه مورد هجوم قرار گرفته، بنابراین نمی‌بایستی اثری از آنها برای ما باقی مانده باشد، با توجه به اینکه جسد مومیایی هنوز با نوارهای طلایی مزین به نام و عنوان آن احاطه شده بود و مسؤولین تدفین نیز حضور داشتند. قدر مسلم نوعی تشتت و بی‌نظمی در هنگام جابجایی مقابر وجود داشته است.

پروفسور فرمن تفسیر دیگری از این موضوع دارد. به نظر او بیشتر

ملزومات مقبرهٔ اسمنخ کارع را برای مراسم کفن و دفن توتانخامون ارسال کرده بودند، چون مرگ این فرعون چنان غیرمنتظره رخ داد که فرصت نشد، وسایل ویژهٔ او را فراهم آورند و مصادره کردن وسایل اسمنخ کارع، موجب تخریب آنها گردید. سپس مقبرهٔ کوچکی برای این فرعون تهیه دیدند و او را در تابوتی که به همسرش مریت آتون تعلق داشت، خواباندند. البته تا آنجا که می‌توانستند، تغییراتی روی تابوت به عمل آوردند و از تزیینات متفرقهٔ مربوط به سایر بزرگان (هر چه که در دست بود) به آن افزودند.

بدیهی‌ترین ضعف این استنتاج در این است، که چگونه اسمنخ کارع که فقط یک شریک سلطنت با حکومت سه ساله بود، می‌بایست بیش از توتانخامون، فرعون رسمی نه ساله، ملزومات کامل تدفین داشته باشد. به‌علاوه این پرسش نیز مطرح می‌شود، که فراعنهٔ این دوره، به جای حفظ حرمت پدر و فرزندی، برای آسایش آخرت خویش، به داراییهای یکدیگر چشم طمع داشته‌اند! می‌دانیم مصریان قدیم شدیداً معتقد بودند که چنانچه به مرده‌های یکدیگر بی‌حرمتی نمایند، مردهٔ «متجاوز» در دنیای دیگر از آزار و اذیت نیروهای مرموز حافظ سنن مقدس در امان نمی‌ماند.

تابوت و خمره‌های ویژهٔ مقبرهٔ مریت آتون، با کمی تغییر، برای تدفین اسمنخ کارع آماده شد. بنابراین اگر اشیای متفرقهٔ دیگری هم در آن گذاشته‌اند می‌بایستی، پس از تغییر آنها صورت گرفته باشد، مگر اینکه این اشیا ارتباطی با وی نداشته باشند. به‌طور مثال اگر طلسمهای گلی متعلق به اسمنخ کارع بوده، بایستی نام او را بر خود داشته باشند نه آخناتون. در غیر این صورت استفاده از طلسمهای دیگری، تأثیری در محافظت از مرده نمی‌کرد و مأمورین تدفین بیهوده خود را به‌زحمت نمی‌انداختند. نظر به اینکه این مکعبات گلی و ساده، عباراتی به خط هیراتیک[۷] و عجولانه بر خود داشتند، معلوم بود که

۷ـ خط ساده شده و کاملتر از هیروگلیف معمول در مصر باستان م.

آنها را سریعاً برای اسمنخ کارع قالبگیری کرده بودند. به همین دلیل، اگر آن ضریح توسط آخناتون برای ملکه تی ساخته شده باشد، می‌بایستی برای تدفین اسمنخ کارع در آن تغییراتی ایجاد کرده باشند.

در مورد اینکه چرا پاره‌های ضریح ملکه تی می‌بایست در آن گور قرار گرفته باشد، صاحب نظر دیگری می‌گوید: احتمالاً این قطعات اضافی و غیرقابل مصرف بوده، چون آمنوفیس سوم تمام تجهیزات آرامگاه ملکه‌اش را پیشاپیش تدارک دیده بوده است. این نظریه نیز چندان صحیح به نظر نمی‌رسد. چطور امکان دارد، قطعاتی از چوب اعلای وارداتی و آب طلاکاری شده را این چنین از سر بی‌اعتنایی درون مقبره‌ای رها کرده باشند، تا پوشش طلایی آن آب شود و یا کنده شود؟ و یا جسدی تازه مومیایی کرده و مزین به نوارهای زراندود را به نام کس دیگری تدفین نمایند؟

تقریباً تصور اکثر اهل فن که به مطالعهٔ «آرامگاه ۵۵» پرداخته‌اند چنین بود که آنچه کشف شد تمامی متعلقات آنجا بوده است، حال اینکه چنین نبود و این تازه بخش کوچکی از وسایلی بود که درواقع در آن محل به‌کار گرفتند. دلیل کافی برای این ادعای خود داریم. درپوشهای گلی و پراکنده در اتاق اصلی مقبره از نوعی بود که برای بستن و ممهور کردن جعبه‌ها و صندوقچه‌ها به‌کار برده می‌شد و آنها را به هنگام باز کردن جعبه‌ها جهت کشف محتویات درونشان به‌زور شکسته بودند. یکی از این جعبه‌ها را درحالی‌که چفت در آن شکسته و گم شده بود در گوشه‌ای پیدا کردند. درون جعبه، خالی بود ولی نوشته‌های داخل آن نشان می‌داد که محتوی «گلدانهای طلایی» بوده است. نظیر این صندوقچه را در مقبرهٔ توتانخامون نیز یافتند. چند هلال مطلا نیز میان آشغالهای کف اتاق پیدا کردند که مربوط به مراسم تدفین بود و مشابه این هلالها را دست‌نخورده در مقبرهٔ توتانخامون هم کشف کردند. بعداً اشارهٔ کوتاهی به این مورد خواهیم کرد.

حال به آن ضریح می‌پردازیم که اغلب صاحب‌نظران می‌گویند که

می‌خواسته‌اند آن را درون قبر جا دهند که عملیات ساختمان قبر متوقف شده است. فقط ویگال اظهار کرد که زیارتگاه را می‌خواسته‌اند از مقبره بیرون ببرند. ساختمان اینگونه ضریحها (آنطور که در مقبرهٔ توتانخامون دیده‌ایم و دریافته‌ایم) نیاز به برنامه‌ریزی دقیق برای جاسازی و نصب دارد. چنانکه باید دقیق و مناسب با حداقل حمل و نقل و مصرف کار، ضریح در اطراف تابوت قرار گیرد. با آن وضع آشفته و نادرستی که قطعات ضریح در دهلیز و اتاق اصلی آرامگاه قرار داده شده بود، نمی‌توان نتیجه گرفت که عملیات با بی‌توجهی در جریان بوده است.

دلیل دیگری هم بر رد آن نظریه وجود دارد. ساختمان و قطعات این ضریح هیچ مشابهتی با ضریح توتانخامون نداشت. از دو قطعهٔ ضریح که اکنون در موزهٔ قاهره به نمایش گذاشته شده و طول هر یک حدود ۲ متر است، چنین برآورد می‌شود که کل ضریح به پهنای ۲ متر و بیست و پنج سانتیمتر و بلندی یک متر و هشتاد و پنج سانتیمتر و بدون سقف و قرنیز بوده است. یعنی کمی کوچکتر از بارگاه توتانخامون بوده و در قیاس با آن طولش کمی بیشتر از (۳/۵) متر می‌شده است. بنابراین، یک دیواره از این ضریح با ابعاد (۳/۵) متر طول و (۱/۲) متر عرض، غیرقابل دخول در مقبره است، مگر اینکه، با توجه به شیب پلکان ورودی، حتماً یک متر از دهانهٔ ورودی را تخریب کنند و این دیوارهٔ سنگین و مطلا را به اندازهٔ سی درجه کج نگه دارند. درست به خاطر همین مشکلات بود که تخریب‌کنندگان و ربایندگان ضریح، نتوانستند آن را از مقبره بیرون ببرند و ناچار آن را به همان شکل رها کردند و فقط توانستند در آن را به یغما ببرند.

اگر این صحیح باشد که می‌خواسته‌اند ضریح ملکه تی را از گوری که یکبار قبلاً درش بسته شده بوده، بیرون بیاورند، پس می‌بایستی این مقبره، آرامگاه خود آن ملکه بوده باشد. یعنی همان نظریه‌ای که از ابتدا ویگال اظهار نمود. دلیل دیگر ما، یک سری اشیا و متعلقات به نام وی بود که در میان خار

و خاشاک درون قبر بدست آمد، که به ظن قوی از دید دزدان پنهان مانده است، چون معمولاً نور کافی از ورودیهٔ آرامگاه به درون اتاقها نمی‌تابد. ازجمله این اشیا، طلسمی است از جنس شیست که ویژهٔ استفاده در مراسم است و بنابراین مربوط به لوازم تدفین همین ملکه است. دیگر دو عدد گل مینای مسی طلاکوب به یک شکل که در برخی از مقابر سلاطین و همچنین دوخته به پارچهٔ کتان روی قبر توتانخامون کشف شد. اینگونه زینت‌آلات که به افراد مهم خاندان سلطنتی انحصار داشته، روی پوشش کتانی «مقبرهٔ ۵۵ » نیز دوخته شده بوده، که به احتمال قوی مورد دستبرد مهاجمین واقع شده است (۲۹).

با اینکه احتمالاً قبر تی را یک حجاب کتانی بزرگ می‌پوشانده است، ولی بایستی شخص دیگری نیز زیر همین سایبان آرمیده باشد. دو تا از طلسمهای گلی نام آخناتون را بر خود دارد. چه نتیجه‌ای از این شاهد می‌توان گرفت بجز آنکه اینها را برای حفاظت از جسد آخناتون در آن قبر نهاده‌اند؟ درحقیقت اولین کاری که مهاجمین در بدو ورود به قبر صورت دادند، یافتن و خنثی کردن آن مکعبها از قدرت جادویی خود بود. همین بلا نیز بر سر درپوش خمره‌های بزرگ آمد ولی مشخص نیست، چرا سر مار برنزی بزرگ متصل به در تابوت را دست‌نخورده رها کرده بودند. مسلماً ملکه تی و همسرش هرگز راضی به بی‌حرمتیهایی که در سالهای بعد، به پسرشان شد نبودند و فراعنهٔ خاندان بعدی نیز آنها را به عنوان سلاطین قانونی مصر قبول داشتند. اگر جسد تی به‌تنهایی در یک قبر آرمیده بود، هرگز مورد هجوم دیگران واقع نمی‌شد. این حقیقت که جنازهٔ او نیز دستخوش جابجایی گردید، حاکی از حساس بودن به محل مقبرهٔ او بوده. این حساسیت به نظر نگارنده وجود جسد «آخناتون جانی» و همهٔ یادبودهای «شوم» او در کنار جسد ملکه بوده است.

اکنون قادریم دست به کاری بزنیم که کاشفان «مقبرهٔ ۵۵ » تلاش

جدی در اجرای آن صورت ندادند و آن مرتب و منظم کردن تاریخ به‌ودیعه گذاردن این خفتگان در مقبرهٔ مذکور است. ملکه تی می‌بایستی در زمانی میان سالهای دوازدهم و هفدهم سلطنت آخناتون وفات یافته باشد. مطمئناً آمنوفیس سوم وسایل لازم و کامل تدفین او را، طبق مراسم سنتی، پیش از مرگش تدارک دیده بود و به قول برخی محققین قصد داشت او را در آرامگاه اختصاصی خودش، که جایی هم برایش در دست تهیه داشت، قرار دهد. آخناتون برخلاف پدر تصمیم دیگری برای جسد مادر خود داشت، و می‌خواست آن را درون ضریحی مزین به علایم کیش آتون و نه به آیین قدیم قرار دهد. مطمئن نیستیم آیا در اجرای تصمیمات خویش موفق بود یا نه. گویا قصد داشت مادرش را در مقبرهٔ سلطنتی در عمارنه به خاک بسپارد. انگلباخ به ما گزارش داده که قطعاتی از سنگ قبر به نام آخناتون و ملکه تی را در آنجا از زیر خاک بیرون آورده‌اند. احتمال آن هست که پیش از اتمام دوران سلطنت آخناتون او را در آن مقبره مدفون کرده باشند.

اسمنخ کارع پیش از آخناتون وفات یافت. بنابراین مسؤولیت تدفین این شریک سلطنت آخناتون به عهدهٔ وی می‌افتاد. چنانکه از قرائن برمی‌آید، اسمنخ کارع قصد داشت، آرامگاه خود را بنا به شعائر مذهب قدیمی در طیوه برپا نماید. ولی این کار به مذاق آخناتون که به آیین آتون دلبستگی کامل داشت، خوش‌آیند نبود. بنابراین دستور داد تا تابوتی را که قبلاً برای دخترش مریت آتون آماده کرده بود جهت تدفین اسمنخ کارع اختصاص دهند. سپس به‌جای اینکه دو بازوی شاه مومیایی شده را به صورت «ضرب‌در» روی هم قرار دهند، تنها دست چپش را، مثل یک زن، روی سینه و دست دیگر را در راستای بدنش خواباندند. مطمئن نیستیم که آیا آخناتون چنین دستور غریبی در مورد تدفین او که هنگام شراکت در سلطنتش نفر ـ نفرو ـ آتون[8]، خوانده

۸ـ Nefer-Neferu-Aten

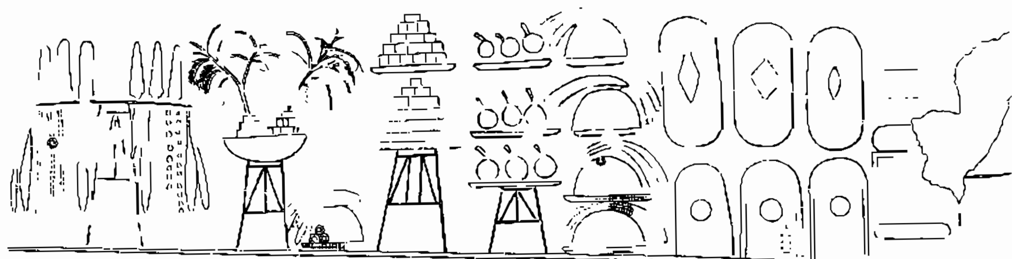
١٧



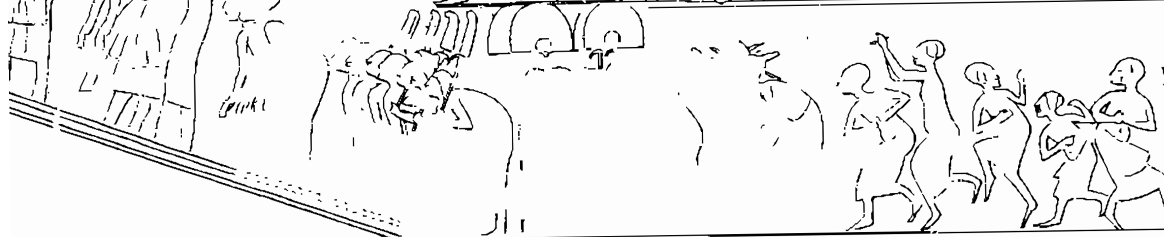
١٨

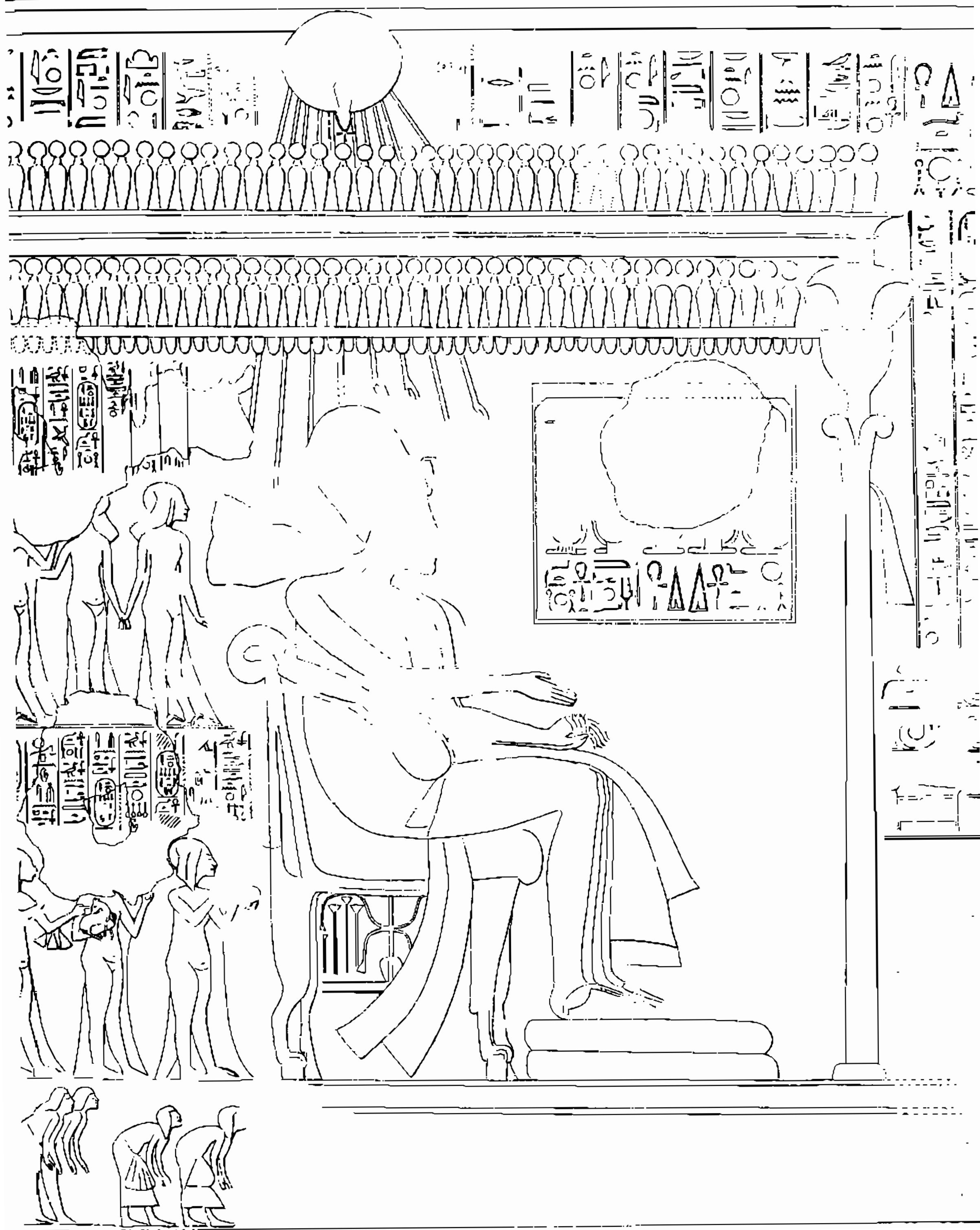


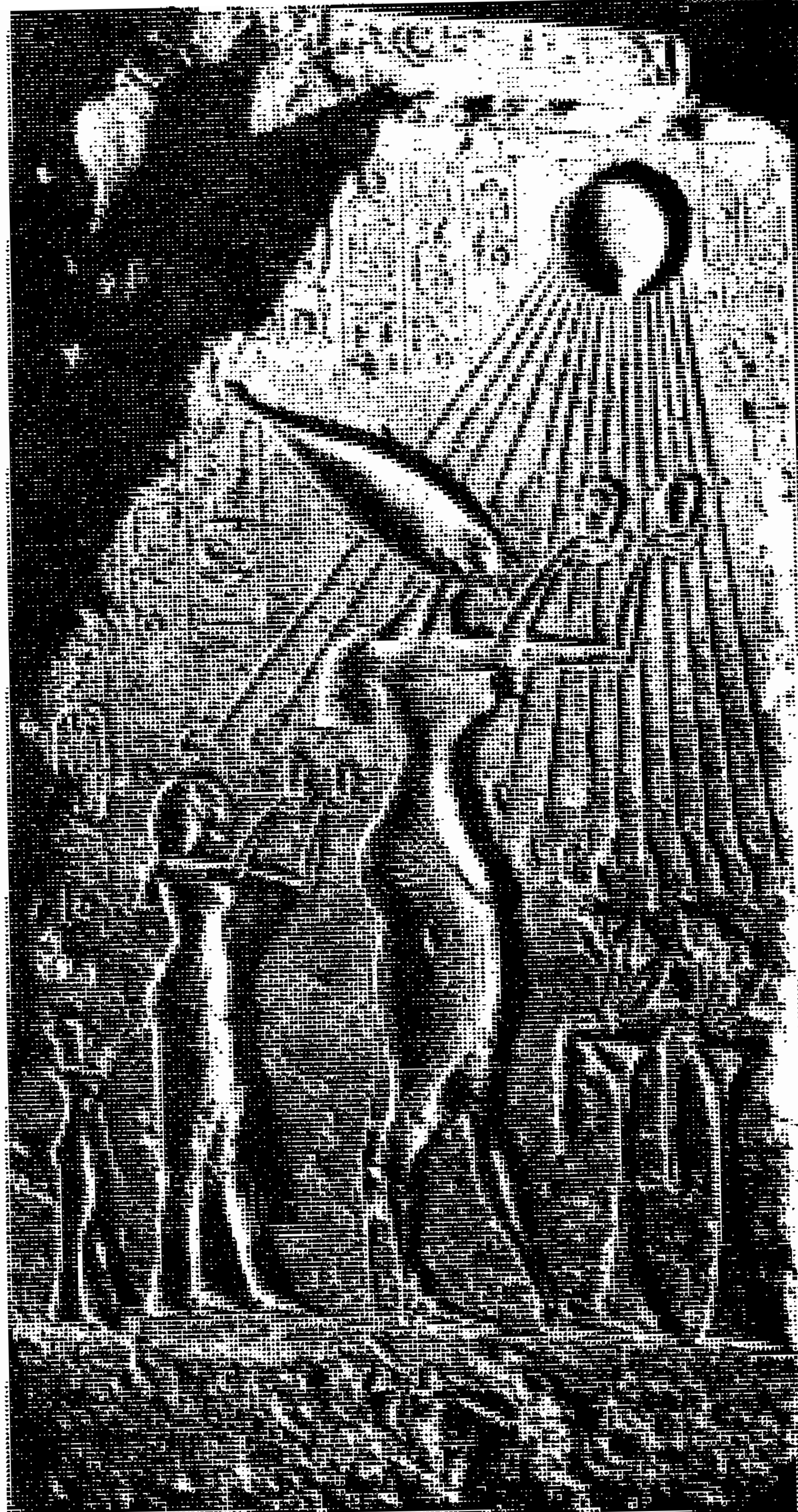
١٩

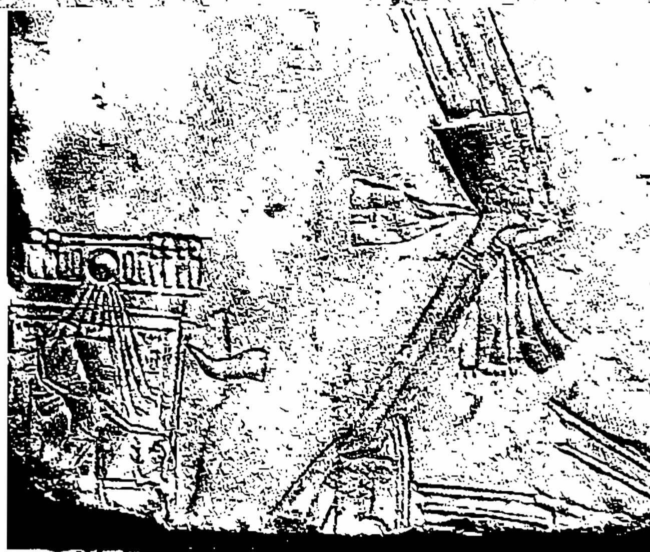


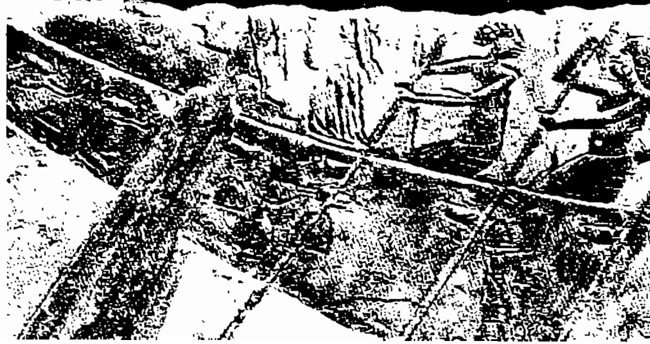




٢٢



٢٣



۲۴











می‌شد، صادر کرده باشد. به هرحال چون اسمنخ کارع وفات یافت، مدتی نگذشت که آخناتون نیز از پی او روان شد و دیگر جانشین او بود که می‌بایست مراسم تدفین وی را به‌جای آورد.

فرعون جدید، یعنی توتانخامون، هنگام تکیه بر اریکهٔ سلطنت کودک ۹ ساله‌ای بیش نبود و واضح است که مشاورینی جهت راهنمایی تصمیم گیریهایش بودند. بی‌شک آخناتون کلیهٔ لوازم تدفین خویش، ازجمله تابوت سنگینش را از سالها پیش در محوطهٔ مقبرهٔ سلطنتی عمارنه آماده کرده بود، ولی روشن شد که قصد نداشتند او را در مقبرهٔ خانوادگی آخناتون دفن نمایند. علتش، آن‌طور که گاردینر عقیده داشت، از بین رفتن آن وسایل نبود، بلکه اطرافیان و بازماندگان، عمارنه را به چشم یک شهر شوم و نفرین‌شده نگاه می‌کردند و مایل بودند دوباره به ممفیس برگردند. این عقیده را نمی‌پذیرم که آخناتون و تمام کارها و دستاوردهایش پس از مرگش و حتی پیش از آن، مورد لعن و نفرین بوده. این نفرین و تکذیب تقریباً پنجاه سال بعد در دورهٔ سلاطین «رامسی» رخ داد. آن خاندان کلیهٔ جانشینان آمنوفیس سوم از آخناتون تا حارمحب را تخطئه کردند. با اطمینان می‌گویم که در زمان توتانخامون و آی، نام آخناتون و اسمنخ کارع مورد بی‌حرمتی قرار نگرفت، چون آن دو از بستگان اینها بودند.

بنابراین، اینکه توتانخامون و مشاورینش، تصمیم به دخول در مقبرهٔ سلطنتی گرفتند، نشان می‌دهد که همهٔ وسایل تدفین آخناتون کاملاً مورد استفاده خودش قرار نگرفت. گرچه آخناتون پذیرفته بود که به هنگام مرگ مراسم پرطمطراقی برایش ترتیب دهند اما در آن مراسم اثری از سنن اوزیریس نبود. مثلاً او برای خود و نفرتیتی، بنا بر سنت اوزیریس، چند طلسم را که می‌بایست در آن جهان در خدمت مرده باشند تهیه دید، اما دعاهای روی آنها را پاک کرد. توتانخامون و یارانش از این امر اطمینان نداشتند که آخناتون، به خاطر آرا و عقایدش، بتواند پس از مرگ، وجودش در اوزیریس خلاصه

شود. بنابراین قصد داشتند برای او مراسمی درخور یک فرعون «صالح» ترتیب دهند. آخناتون، شخصاً آلات جادویی به سنت اوزیریس را قبول نداشت. بعید نیست که سنگ قبر و خمره‌های بزرگ آخناتون به دلیل سنگینی در همان مقبره واقع در عمارنه به حال خود رها شده و جسد مومیایی شده‌اش در یک یا چند تابوت همراه با مقدار کمی از وسایل تدفین از آنجا به مکان دیگری منتقل شده باشد.

اما مشکل به اینجا ختم نمی‌شد. اطرافیان توتانخامون می‌بایست محل مناسبی در طیوه برای تجدید تدفین نفرتیتی، مکت آتون، مریت آتون، تی و اسمنخ کارع درنظر بگیرند. احتمال دارد دو یا سه مقبره‌ای را که با عجله در تپه‌های طیوه پیدا کردند محل دفن کلیهٔ اعضای خاندان سلطنتی در کنار هم قرار داده باشند. چون در اوضاع و احوال پس از مرگ آخناتون، تهیه قبور خصوصی و مناسب و کاملاً مجهز، از عهدهٔ دولت خارج بود. «آرامگاه ۵۵» همانی بود که مسؤولین امر به دنبال آن بودند و گرچه هنوز اتاق بیشتری نیاز داشتند اما به نظر نگارنده، امر تدفین مجدد آن خاندان به‌درستی و نه با شتاب صورت گرفت. احتمالاً، توتانخامون مقبرهٔ اصلی را به آخناتون اختصاص داد، اما سعی کرد مقبرهٔ مادر خویش «تی» را با زرق و برق و وسایل بیشتر و کاملتری تکمیل نماید. اما علی‌رغم بزرگی و کامل بودن قبر او، هنوز جای کافی برای تابوتهای آخناتون و اسمنخ کارع بود. ولی اگر می‌خواستند قبر این دو را نیز توسط یک ضریح محافظت نمایند، نمی‌بایستی اندازه‌هایش بزرگتر از آنی باشد که بعداً روی قبر توتانخامون نصب کردند. در غیر این صورت امکان نداشت این ضریح را از یک مقبرهٔ نیمه باز بیرون بکشند. علاوه بر این تابوتها، صندوقهای مطلایی برای نگهداری از خمرهٔ امعا و احشای مومیایی‌ها و نیز روغنهای مقدس وجود داشته است. مجموعه‌ای از اشیای مورد نیاز در مراسم تدفین فراهم گردید. صندوقچه‌هایی مملو از ظروف طلا و البسه و این قبیل اجناس آماده شد و سپس آنها را با مهر سلطنتی علامتگذاری

کردند. حتی گمان ما بر این است که مقبرهٔ آنها چیزی کمتر از آرامگاه خیره کنندهٔ توتانخامون نداشت. طلسمهای گلی محافظ آخناتون را هم آورده بودند، اما تصور می‌شود فقط دو تای آنها اصل و دارای عنوان آخناتون بود. لذا برای تکمیل آنها، دو تای دیگر را با شتاب و از یک نوع گل دیگر تهیه کردند و روی آن را از ادعیه پر کردند. وقتی همهٔ این اقدامات به‌جا آمد، اتاقکها را با دیوار تازه‌ای مسدود کردند و هر آنچه آخال که از کارهای بنایی باقی مانده بود، همانجا در راهروها به‌جا گذاردند. سپس ورودی قبر را با دیواری از سنگ و ملاط بستند و سطح بیرونی دیوار را نیز با قشری از سیمان پوشاندند، آنگاه مهر آرامگاه را بر دیوار جدید حک کردند.

حدود شصت سال بعد، در دورهٔ سلطنت رامسسها، پردهٔ آخر این نمایش تأثرآور اجرا شد. شخصی که گمان نمی‌رود به غیر از فرعون وقت کس دیگری بوده باشد، تصمیم گرفت بقایای ملکه تی را از «لوث» وجود آخناتون پاک کند و به مقبرهٔ شوهرش منتقل سازد و سپس اجساد آخناتون و اسمنخ کارع را نیز معدوم نماید. هوارد کارتر که به تحقیق در مقبرهٔ آمنوفیس سوم پرداخت، تأیید نمود که جسد ملکه تی را در آن محل دیده و در گزارش‌های وی «که انتشار هم نیافت» وجود برخی اشیای مزین به نام ملکه، ازجمله دو قطعه طلسم از مرمر سفید، یکی سالم در پای در ورودی مقبره و دیگری نصف شده در حوض «مقدس» یادداشت شد. وی همچنین قطعه‌ای از انگشتر رامسس دوم را در آرامگاه آمنوفیس سوم یافت و معلوم گشت که مقبرهٔ مذکور در دورهٔ آن فراعنه مجدداً باز شده است.

اشخاصی که مأمور تخریب مقبرهٔ آخناتون گردیدند، صرفاً چند «سارق» شتابزده نبودند. درعین آنکه پایبند سنتها و آیین هم نبودند تا از ترس غضب خدایان و نیروهای نگهبان اموات، در زیر و رو کردن مقبرهٔ فرعون فقید، جانب احتیاط را رعایت نمایند. برعکس «چشم خود را به روی همه چیز نبستند» و به جستجو در مقبره پرداختند. با توجه به اینکه جنازه‌های موجود در

آن به علت یک بار جابجایی از شهری به شهر دیگر دچار رطوبت شده بودند، ضمناً چون در طیوه دوباره دیوارهای ورودی مقبره را خراب کردند، این امر احتمالاً موجب ریزش سنگ و زباله‌ها به داخل اتاقکها شده بود. این دو نکته موجب شد ویران‌گران با سرعت هر چه تمامتر به کار ناخوشایند خود بپردازند. اولین کار آنها کوبیدن و خراب کردن دیوار ضخیم جلوی تا نیمه و سپس جمع کردن نخاله‌ها بود، تا بدان‌وسیله به دهلیز و دیوار نازک‌تر دومی دسترسی پیدا کنند. سپس هر چه اقلام کوچکتر و قابل حمل، نظیر ظروف، کوزه‌ها، مجسمه و طلسم بود، از روزنه‌ای که گشوده بودند خارج کردند. به‌مجرد اینکه شکاف تعبیه شدهٔ اولیه بازتر شد به کمک آخال آن سطح زیر پای خود را بالاتر آوردند تا بتوانند به کمک این شیب اشیای سنگینتر را از فاصلهٔ ۱۲ متری در ورودی به بیرون قبر منتقل کنند. قبل از جابجایی قبر ملکه تی می‌بایست، ضریح دور آن را کاملاً باز کرده و به دیوار شرقی مقبره تکیه دهند، تا مانع کارشان نباشد. آنگاه می‌بایست چفت و بستهایی را که پس از شکستن و غارت صندوقچه‌ها در پای قبر افتاده بود، جایی پنهان کنند. مرحلهٔ بعد برداشتن پارچهٔ بزرگ کتانی از روی قبر و درنتیجه جدا شدن برخی هلالهای طلایی دوخته شده بر آن بود. گذراندن تابوت تی، همچون تابوت آخناتون، از روزنهٔ ورودی مقبره، که به ابعاد یک متر در یک متر و نیم بود، کار چندان سختی نبود. مشکل فقط گذراندن اجسام عریض و طویل از دهلیز و سپس از روزنهٔ ورودی بود.

اینکه چه بر سر مقبرهٔ آخناتون آمده، احتمالاً هرگز دانسته نخواهد شد. مقصود مهاجمین تنها زدودن و مخدوش کردن مشخصات آن فرعون خفته نبود. بلکه جسد مومیایی شده‌اش را کاملاً در آتش سوزانیدند. بنا به مصلحت جادوگران آن عصر، تنها با این روش بود، که متجاسرین از آسیب اوزیریس در امان می‌ماندند.

مسؤولین امر، پیش از اقدام به مشکلترین قسمت کار که همان جابجایی

ضریح ملکه تی باشد، به این فکر افتادند که کلیهٔ نام و نشانهای اسمنخ کارع را از مقبره‌اش بزدایند. لذا، نامش را از روی نوارهای طلایی در مومیایی و مندرج در طومار عناوینش، که درون تابوت بود، پاک کردند و ماسک زرین او را که روی درپوش تابوت بود، کندند. سپس خمره‌های محتوی امعا و احشای مومیایی را نیز از محفظه‌هایش درآوردند و پراکنده کردند. به‌جز سکوی تابوت بقیه متعلقاتش را به یغما بردند. در این آشوب، فقط برخی اشیای خرده‌ریز، به دلیل پنهان ماندن در میان زباله‌ها، از دستبرد آنها در امان ماند. همینطور چند شیئ گلی منقوش و یک صندوقچهٔ بزرگ که گلدانهای طلا را از درون آن ربوده بودند. البته این اشیا نیز هیچیک نامی از شاه بر خود نداشت. مشکلترین کارشان، به هرحال، ناتمام ماند. آنها وقتی سعی کردند قطعات ضریح را بیرون ببرند، متوجه شدند که بردن قسمت طویلتر ضریح از راهرو و روزنه کار سختی است. به‌جای آنکه شکاف خروجی را بازتر نمایند، تصمیم گرفتند ضریح را همانجا رها سازند. معلوم نیست به چه دلیل، شاید به خاطر اینکه تا همانجا هم ضریح از شکل افتاده بود. لذا به کارگران امر شد که قطعات ضریح را کنار بگذارند و به تخریب نام و نشان آخناتون روی دیواره‌های داخلی و در ورودی اکتفا کنند. اسم آخناتون روی یک قسمت دراز ضریح و همچنین دو عدد از طلسمهای گلی وی، سهواً دست‌نخورده باقی ماند، تا قرنها بعد، محققین باستان‌شناس را به مجادله با یکدیگر وادار سازد. از آنجا که هر جنایتکاری، به هر صورت، نشانی از گناه خویش را در پشت سر باقی می‌گذارد، مهاجمین به این دو فرعون نیز، ناخواسته، چیزهایی به‌جا گذاردند، تا ما بتوانیم پی به مشخصات قربانیان ببریم. سرانجام دعایی که اسمنخ کارع روی تابوتش نقش کرده بود، البته با پانزده قرن تأخیر، خوانده شد: «دیر نباشد که دگر بار، مرا به نام فراخوانند.»

فصل ده

شاه مرتد

اغلب محققینی که قصد مطالعهٔ مذهب در مصر باستان را دارند، گاه از این کار سرخورده می‌شوند. چون یکباره خود را در محاصرهٔ ده‌ها خدای متفاوت می‌بینند، که گاه به شکل انسان، یا حیوان و گاه نبات و حتی بعضی مواقع به شیوه‌ای رمزآمیز، خودنمایی می‌کنند و عبادت مصریان را می‌طلبند. روشهای طبقه‌بندی نوین علمی نیز، نتوانسته در این مورد به محققین کمکی نماید.

می‌دانیم که آمون، خدای شهر طیوه را «خدای خدایان» و «سرور آسمانها» می‌خواندند و صورت قهرمانان را داشت. اما گاه به شکل غاز یا قوچ نیز ظاهر می‌شد. وی مشترکاً با خدای آفتاب (رع) همان نیروی پنهان را (آمون به معنی نامرئی است) که در وجود آفتاب حیات‌بخش نهفته است، می‌ساخت. گاه نیز در نقش خدای صبا (نسیم فرحبخش) بر انسان گرگرفته از گرما می‌وزید. ممکن بود به درد بیچارگان و محنت‌زدگان نیز توجه داشته باشد و حکام را به شنودن حرف آنان ترغیب نماید. برخی مواقع نیز در پوشش کریه‌المنظر خدایی بسیار کهن به نام من که قلمروش در صحرای شرقی بود، درمی‌آمد و با مهار نیروهای موجود در آسمان، طوفان، رعد و برق و باران را بر محصولات، جانوران و آدمیان می‌فرستاد، تا حیاتی دگربار به آنان ببخشد. گاه نیز، آمون رع، به صورت پدر ظاهر می‌شد و همراه با همسرش

موت و پسرش خونز، مثلثی از خدایان را می‌ساخت که بسیار مورد توجه و علاقهٔ مصریان قدیم بود. وی فرمانروای بلامنازع قلمرو آسمانها محسوب می‌شد. ظهور آمون به انواع و اشکال فراوان چنان سایه‌ای بر طرز تفکر باستانی افکنده بود که مصریان هرگز آن را احساس نمی‌کردند. این تنوع اشکال نیز به طور یکسان جلب نظر می‌کرد و در باور مردم جای داشت. اما در برابر این خیل عظیم خدایان، چهار کانون فعالیت مذهبی به چشم می‌خورد.

اولین کانون بازمانده از ماقبل تاریخ، کیش پرستش گاو است. هنوز هم در میان شبانان حامی * شرق آفریقا، چراگاههای ویژهٔ گله‌ها، که پایگاه رشد این نوع پرستش است، از حرمت زیادی برخوردار است. شیر مغذی گاو، حکم مادر بشر را داشت. قوچ و گاو نر همچون مظاهر نیرومند رجولیت بشمار می‌آمدند. بدون وجود و کمک این رب‌النوعها، هم محصولات کاهش می‌یافت و هم نوع بشر دچار پریشانی می‌گردید. در جوامع زراعی اولیه، این کیشهای حیوانی از اهمیت زیادی برخوردار بودند و گرچه در جامعهٔ مصری تحت تأثیر آرای پیشرفته‌تری واقع شدند اما به دلیل اینکه جامعهٔ مزبور عمدتاً کشاورزی بود باز هم رونق خویش را حفظ کردند و حتی تا اوایل عصر یکتاپرستی نیز در اذهان مردم به حیات خویش ادامه دادند. حتی آخناتون نیز که قصد دگرگونی در عقاید مذهبی را داشت جرأت نکرد با کیش گاو نر منویس[۱] در هلیوپولیس مقابله کند.

کانون فکری دوم، عقایدی بود که در انطباق با محیط طبیعی خاص مصر رشد نمود و مربوط می‌شد به طغیان سالانهٔ نیل که مبشر باروری اراضی زراعی اطراف و تجدید حیات دنیای متمدن بود. آنچه که آبهای رود نیل با زمینهای تشنه و سوخته اطراف خود می‌کرد، تأثیری عمیق بر تفکر مصریان باقی گذاشت. کومه‌های شن و خاک حاصلخیز ناشی از طغیان آب که بر

---

* حامی: نام گروهی از نژادهای ساکن شمال آفریقا م.

۱ـ Mnevis

اراضی جای گرفته بودند، نخستین پایگاه خالق برای آفرینش حیات شدند. و خالق درست از همین تپه‌های بارور به شکل شاهینی عظیم‌الجثه در یک نقطه و یا ققنوس در نقطه‌ای دیگر و یا لک‌لکی در جایی تجسم یافت و اطراف خویش را روشنایی بخشید. و باز از همین تپه‌های نخستین بود که نباتات و جانوران پا به عرصهٔ ظهور نهادند و از یکدیگر تغذیه نمودند. و بدین‌ترتیب سال به سال آبها از زیر زمین برآمدند تا زمین مرده را دربر گیرند و با بارور کردن و تقویت آن حیاتی مجدد به آن ببخشند. این طرز تفکر ـ رستاخیز خلقت، از آب حیات‌بخش ـ رفته‌رفته چنان در ذهن مصریان قوت گرفت که بر کل جهان‌بینی آنها تأثیر گذاشت.

سومین باور، همان ظهور پادشاه روحانی و یا تجسم خداوند در شاه بود. این اندیشه که ریشه در ماقبل تاریخ دارد، بر آن است که خدا یا خالق باران، به کمک اقتدار و حاکمیت خویش بر عناصر این جهانی، موجب موفقیت و بهروزی مردم خویش می‌گردد. این برترین مقام روحانی یا هوروس، خود را در این جهان، در قالب فرعون بر مردم خویش عرضه می‌نماید. هم اوست که پهنهٔ اقتدار خویش را به سراسر کشور، وسعت داده است. هوروس که از قدیم به صورت شاهینی نیرومند ظاهر شده است، هنوز هم در عصر خاندان هجدهم صاحب اختیار سرنوشت مصریان است و فراعنه درحقیقت جانشین او در زمین هستند که به هنگام مرگ همچون شاهینی به‌سوی لانهٔ ابدی خویش به پرواز درمی‌آیند.

چهارمین شکل عقیدهٔ مذهبی مصریان، در نیایش خورشید خلاصه می‌شود. این نوع تفکر مذهبی درحقیقت از دیگر عقاید، متأخر و پیشرفته‌تر بود و نشر خود را مدیون تبلیغات و فعالیت گستردهٔ کاهنان هلیوپولیس بود، که پیرو رع بودند و به دلیل تماس دایمی با سلاطین و کارآزمودگی سنتی خود از اعتبار و حاکمیت بی‌چون و چرا در جامعه برخوردار بودند.

رع ـ آتوم یا رب‌النوع خورشید، خالق کائنات و نخستین فرمانروا

محسوب می‌شد. فرعون جانشین او بود، اما نه خدای خورشید بلکه فقط همچون فرزند او. بدین‌ترتیب که رع ـ آتوم در کسوت فرعون بر ملکه ظاهر می‌گردید و حاصل آن زایش فرزند آنان، فرعون خاکی بود.

این اشکال اعتقاد مذهبی که برشمردیم، به صورت منفرد و جدا از یکدیگر نبودند، بلکه در اختلاط تنگاتنگ با یکدیگر بسر می‌بردند. زیرا هوروس که خدای آسمانها بود بر بال افراشتهٔ خویش، نقش قرص خورشید را داشت. به همین سبب به کیش پرستش خورشید متصل می‌گردید و در کسوت فرعون، پسر خدای خورشید نیز محسوب می‌شد. اوزیریس، آن نخستین شاه روحانی، که زمانی با مرگ مواجه شده و قطعات کالبدش را در جای‌جای سرزمینش ـ برای باروری خاک و بهروزی مردمش ـ دفن کرده بودند، رابطه‌ای نزدیک با چرخش حیات در روی خاک و رستاخیز شاه و مذهب خورشید داشت. فرعون همان هوروس زنده، به هنگام مرگ همچون اوزیریس ـ به صلاح مردم خویش ـ در زیر اولین کومه‌های حاصل از طغیان نیل مدفون گردید، و پسر او، هوروس جدید به‌جای وی قد برافراشت. بدینگونه اوزیریس با کیش آفتاب پیوند می‌یابد و در زمرهٔ نسل سوم خدایانی قرار می‌گیرد که با خود ـ زایی پای به عرصهٔ وجود می‌نهند. دنیای خدایان مصر باستان، پهنهٔ بسیار وسیعی را دربر می‌گرفت و گرچه در تمام سطوح زندگی مردم و اعتقادات متناقض آنان خودنمایی می‌کرد، اما درحقیقت «بدون هیچ تضادی حافظ منافع یکدیگر بودند». خدایان مصر باستان برخلاف خدایان ملل دیگر، تکرو نبودند و میدان اندیشهٔ پرستندگان خویش را به‌راحتی ترک نمی‌کردند. آنها درست چون پروتئوس[۲]، هر آن که احساس خطر و کهنگی می‌کردند، خود را به شکلی نو و مطلوب درمی‌آوردند.

۲ـ Proteus پیر دریاها در افسانه‌های یونان به هر شکلی می‌توانست درآید ولی اگر کسی او را می‌گرفت آینده را خبر می‌داد. م.

البته این تعدد خدایان در مذهب مصری، موجب سردرگمی اندیشمندان روحانی آن عصر نبود، مثلاً روحانیون کیش «رع» نه تنها در دوران خاندانهای چهارم و پنجم، بلکه حتی در عصر میانهٔ دوم، که کشور مورد تاخت و تاز عملی و فرهنگی بیگانگان بود و ملت مأیوسانه سر در لاک خویش فرو برده بودند، به تلفیق خصوصیات خدایان و ابداع عقاید دینی نو همت گماشتند. حاصل این تجدید اندیشه و نوآوری انتشار نوشته‌هایی نظیر، مرده نامه، مناجات خورشید و مغاک‌نامه بود. الکساندر پیانکوف فقید چه خوب گفت: (۳۰) این نوشته‌ها مبین تجدید عهد مردم یک کشور با اعتقادات مذهبی کهن خویش است. رع در این متون، چیزی بیش از خدای آفتاب است. او اکنون جامع کائنات است، همان «ایزاد یکتا و ابدی». در کتاب مناجات خورشید، وی در رأس هفتاد و پنج نام که به مثابهٔ یاران و خدایان زیردست او هستند، مورد نیایش قرار می‌گیرد. رع تجسم آتوم، شو[۳]، تفنوت[۴]، گب[۵] و نوت[۶] است، که اینها خود مظهر نسل اول و دوم کیش خورشید هستند. او را «رع قرص» نیز می‌خوانند یا به عبارت دیگر «نیروی مافوقی که به عالی‌ترین شکل خود یعنی آتون کبیر خودنمایی می‌کند». درحقیقت قرص خورشید (آتون) جلوه‌گر دائمی تلاش این ابرقدرت است. این نوع تلقی با آنچه که بعدها آخناتون به ابتکار خویش تعلیم داد، اگر کاملاً یکی نباشد، مشابه است. دومین شکلی که ـ رع ـ خود را پیوسته به دیگران می‌نمایاند، همان شکل قرص خورشید است و این عقیده در تفاسیر اسمای رع آمده است. در کتاب مناجات خورشید چنین آمده که رع، نه‌تنها اشعهٔ حیات‌بخش خود را بر دنیای زندگان پرتوافشانی می‌کند، بلکه دنیای پنهان «دنیای اموات» نیز از پرتو وی بی‌دریغ نمی‌ماند. این طرز تفکر شایع در عمارنه، مبین شناخت زندگی پس از مرگ است. اگر مسأله بر سر یک خدای واحد باشد، این درحقیقت رع است که

۳- Shu ۴- Tefnut ۵- Geb ۶- Nut

خود را پیش چشم همه مرئی می‌کند نه آتون.

اعتقاد به کیش خورشید از دوران سلطنت جدید رونق بیشتری یافت. «رخمیرع» وزیر توتموسیس سوم، این چنین از نزدیکی خویش به خداوند دم می‌زند: «من حضور او را در رع، پروردگار آسمانها، سلطان مصر علیا و سفلی، هنگام خیزش او به‌عینه دیدم. من طلوع آتون را دیدم». در اینجا آتون به مفهوم قرص خورشید که مفهومی است دیرپا به‌کار گرفته شده. در دورهٔ آمنوفیس دوم تصویر قرص خورشید را با دو بال از هم گشوده ترسیم می‌کردند، که گمان می‌رود همان مفهوم مصری «کا» باشد که صرفاً حمایت خورشید را از ستایشگران خود می‌رساند و ارتباطی با خدای هند و اروپایی میتانی یعنی ساوریتی[۷] که معمولاً در تصاویر آریاییها با یک بال افراشته نمایش داده می‌شد، ندارد. در یکی از کتیبه‌هایی که به فرمان توتموسیس چهارم نوشته شده از آتون به نام رب‌النوع جنگ که باعث پیروزی و تفوق فرعون بر ملل تابعه‌اش می‌گردد یاد شده. این کتیبه آشکار می‌کند که رب‌النوع خورشید در نظر این فرعون چیز دیگری بوده است. در دورهٔ آمنوفیس سوم تنوع اشاره به آتون بیشتر شد. این فرعون اولین بار از عبارت «اشعهٔ آتون» در روی کرجی شخصی خود و سپس هنگام نخستین جشنواره‌اش در کاخ ملکته استفاده نمود. به نظر می‌رسد که این فرعون عبارت مذکور را به عنوان لقبی از القاب بی‌شمار خویش به‌کار می‌برده. نام حداقل دو تن از فرزندانش با کلمهٔ آتون همراه بوده است (۳۱).

درحالی که در سلسلهٔ هجدهم نفوذ آتون روزافزون بوده، این را نیز به خاطر بسپاریم که شهر طیوه ـ شهر آمون رع ـ پایگاه اصلی کسب اطلاعات ما از این کیش به‌حساب می‌آید. البته مرکز پرستش رب‌النوع خورشید همان شهر هلیوپولیس بود، اما چون این شهر بسیار صدمه دید، بقایای آن گویای این

۷ـ Savriti

نیست که کیش پرستش خورشید تا چه حد در این شهر نیز اشاعه داشته، ولی می‌دانیم که رونق رب‌النوع خورشید به دلیل افزایش و اهمیت کاهنان مبشر این کیش است که اصلاً اهل طیوه نبودند و از ناحیهٔ دلتای نیل می‌آمدند. شهرهای مهم این ناحیه نیز عبارت بود از آتریبیس و ممفیس، که از یک طرف تحت نفوذ کیش رع بودند و هم اینکه ولیعهد فرعون نخستین سالهای آموزش خود را در این ناحیه می‌گذراند. بنابراین، رب‌النوع خورشید در این سلسله که رع ـ هراختی ـ هوروس افقها ـ نامیده می‌شد، درحقیقت ترکیبی بود از خدای خورشید، «رع» و خدای آسمانها، «هوروس». این خدا گاهی به صورت مردی با سر شاهین و گاه به صورت ابوالهول هویدا می‌گردید. برخی فراعنهٔ این سلسله ـ مخصوصاً توتموسیس چهارم که سلطنت خود را مدیون این خدا می‌دانست ـ با ساختن استلهایی در کنار ابوالهول در جیزه، ارادت صادقانهٔ خود را به وی ثابت می‌نمودند. در اکثر مراسم سوگواری، نام هراختی را به زبان می‌آوردند و بیشتر مقابر طیوه، مزین به صحنه‌ای بود که صاحب قبر را «صبحگاهان» درحال نیایش این رب‌النوع نشان می‌دهد. دعای دیگری نیز به هنگام غروب برای همین خدا خوانده می‌شد. نام و اثر این خدا در قلمرو اوزیریس هم پیدا می‌شود. چون معتقد بودند او دست متوفی را می‌گیرد و برای شفاعت به نزد اوزیریس، داور دنیای اموات، می‌برد.

رشد برق‌آسای کیش پرستش آتون از اوایل دوران سلطنت آخناتون شروع می‌شود. مخصوصاً که فرعون متفکری همچون او قویاً از نشر آن حمایت می‌نمود. طیوه نیز تیول هراختی است. بنابراین می‌بینیم که در مقبرهٔ راموس، این وزیر دسته‌گلی را نثار شاه می‌کند که مزین به تمثال رع ـ هراختی است و نه آمون. نام خدای مسلط جدید، تا نه سال اول سلطنت آخناتون به همین ترتیب یاد می‌شود و همه در ادعیهٔ خویش از رع به عنوان نیروی مافوق نام می‌برند که از فجر تا ابتدای شامگاه به کمک پرتوی که از قرص خورشید ساطع می‌شود، اظهار وجود می‌نماید. البته این اعتقادات در طول یک‌صد سال

در نوشته‌های مختلف که در مورد زندگی پس از مرگ نگاشته شده‌اند تبلیغ می‌شد. در این مرحله خدا را به صورت مردی با سر شاهین و حامل قرص خورشید نشان می‌دادند. در مرحلهٔ بعدی تکامل این خدا، برای او همچون یک فرعون، دو طومار از القاب و عناوین فراهم کردند و رفته‌رفته آتون حکم یک پادشاه آسمانی یافت. عالی‌ترین مرحلهٔ این تکامل به هنگامی بود که آتن از حالت انسانی و حیوانی بدر آمد و منحصراً شکل یک خورشید فروزان را یافت. درواقع این نشانه همان علامت اولیهٔ «آفتاب» در الفبای هیروگلیف است، که قرص خورشیدی را با سه شعاع نور نشان می‌داد. سپس این علامت ساده مبدل به قرصی شد که دارای نشان سلطنتی (سر مار) بود و سمبل حیات (غنح) * را نیز بر خود داشت و در انتهای هر یک از ۱۲ شعاع آن دستی بخشاینده خودنمایی می‌کرد. البته آتون غنح را فقط در اختیار شاه و ملکه می‌نهاد و لاغیر. این مفهوم را روی سقف سومین ضریح توتانخامون به‌خوبی درمی‌یابیم. در آنجا نوشته: «پرتو آتون دربرگیرندهٔ تو خواهد بود، ما برایت سلامتی و زندگی به ارمغان می‌آوریم و سعادت و نیک‌بختی را نثار رعایای تو خواهیم ساخت.»

آتون علاوه بر اسمای متعدد دارای القابی نیز بود و از این جهت نیز با شاهان، برابری می‌کرد. در کنار سمبل او (آفتاب تابان) این عبارات نیز به‌چشم می‌خورد:

باشد که ایزد نیک برقرار ماند، همان که حق را دوست دارد، فرمانروای همهٔ موجوداتی که آفتاب بر آنان می‌تابد، خدای آسمانها، خدای زمین، همان آتون کبیر که دو سرزمین را منور به نور خود می‌سازد! باشد که پدر آسمانی و سلطان ما پاینده ماند (رع هراختی جاوید که بر افق لبخند می‌زند) با پرتو افشانی که از جانب آتون می‌آید، آن زندگی‌بخش همگان، همان آتون کبیر که مسرور است!

---

* از غنح و معات به معنای «زندگی راستین» نام برده شده. م.

آتون آن فرعون آسمانی است که حکومت خویش را همزمان با آخناتون آغاز می‌کند. درواقع سال دوازدهم سلطنت آخناتون در یکجا به نام آتون و در جای دیگر به نام همان فرعون ثبت شده است. آتون نیز همچون المثنی زمینی خویش می‌توانست جشن بگیرد و درحقیقت جشن سه‌سالگی نیز برایش برگزار کردند، که نگارنده سعی می‌کند ثابت نماید که تاریخ آنها همزمان با سه جشنوارهٔ آمنوفیس سوم بوده است (۳۲). از آخناتون به عنوان فرزند دلبند آتون یاد شده، اما از مدارکی که باقی‌مانده چنین برمی‌آید که این فرعون سمت شریک سلطنت آتون را نیز داشته است. در نقشمایه‌هایی که از آن دوران باقی مانده است، همهٔ درباریان و خدمه درحال تعظیم و تکریم آتون (در کاملترین نمود خود) دیده می‌شود و مشخص می‌شود که الوهیت او مسجل شده است.

چیزی که از لحاظ سنت شمایل‌نگاری مصر باستان، تازگی دارد، حضور نامأنوس فرعون و خانوادهٔ او در آن صحنه‌هاست. آیین‌های مرسوم در مصر باستان، تلویحاً، سعی در تلقین پایگاه الهی فرعون داشتند و این خط مشی در سلسلهٔ هجدهم با نیایش آمنوفیس سوم توسط خود همین فرعون به نقطهٔ اوج خود رسید. بی‌گمان چیزی در پس اینگونه تمجید و نیایش مفرط وجود داشته است. در دورهٔ آمنوفیس سوم تلاشهای مداومی به عمل آمد تا از یک‌سو مقبرهٔ اوزیریس را که مشهور بود در ابیدوس قرار دارد پیدا کنند و هم اینکه تجدید نظر و اصلاحی در مراسم و شعائر نخستین جشن شاه به عمل آید. حضور آمنوفیس - پسر حپو - این درباری بافراست را می‌توان در آن فعالیتها مشاهده کرد. تعلیمات این مرد حکیم در همه‌جا به‌کار گرفته می‌شد. آخناتون و سایر شاهان عصر عمارنه تأکید زیادی روی غنح و معات می‌کردند. معنی صریح این دو کلمه «زندگی راستین» است، اما معانی بیشتری می‌توان از این دو کلمه درک کرد. معنی معات بر جایگاه واقعی اشیاء، آنطور که در بدو خلقت جهان بوده‌اند، تکیه دارد و نه فقط یک مفهوم مجرد از راستی. بعید نیست که

آخناتون سعی داشته به کمک این فلسفه معنی پادشاهی را به همان مفهوم بسیار اولیه‌اش بازگرداند، که در آن فرعون «خود» خدای خورشید بود و نه پسر او. گاردینر و برخی از محققین برآنند که آخناتون در تکریم کیش آتون، خود را در او مستحیل نمود و به همین دلیل در دومین جشن آتون نام خویش را از آمنوفیس به آخناتون مبدل کرد. معنی تحت‌اللفظی این نام «در خدمت آتون» است، اما به نظر نگارنده این مفهوم را نمی‌رساند بلکه ترجیحاً باید گفت: «روح مجسم آتون» (۳۳) یعنی آنچه توان در قرص خورشید نهفته، اکنون در وجود شاه شکل گرفته است.

اگر آتون پروردگار یکتا بود، که همینطور هم تصور می‌شد: درنتیجه فرزند او یعنی آخناتون می‌بایستی فقط تجسمی از او باشد. درباریان نیز به‌واسطهٔ شاه، آتون را نیایش می‌کردند. بنابراین در مورد تصاویری که روی دیوار ورودی برخی مقابر دیده می‌شود، مثلاً در مقبرهٔ خروئف ـ که از آن صحبت شد ـ درحقیقت، این خود آخناتون است که به پروردگار دسته گل پیشکش می‌کند. در مقابری که در عمارنه یافت شد، گرچه صاحبان آن افراد گوناگونی بودند، اما فقط خانوادهٔ سلطنتی، در تصاویر دیواری آنها، به تکریم آتون می‌پردازند. حتی در دعاهای نوشته شده برای آرامگاه مریت آتون و اسمنخ کارع، مستقیماً از آخناتون نام برده‌اند.

در خلال دوران دوم پادشاهی میانه، تصویر خدایان ابتدا روی استلها و یادبودهای افراد نقش بست و این روال در دوران پادشاهی جدید نیز رعایت شد، که طی آن مردم عادی را در تصاویر گوناگون درحالی‌که دستان خود را به علامت پرستش با تقدیم هدیه به سوی خدایان بالا برده‌اند می‌بینیم. اما در دوران عمارنه شاهد تخطی از این سنت قدیمی هستیم و می‌بینیم که فقط فرعون مجاز به ایجاد رابطه با پروردگار است. تنها آخناتون است که می‌تواند با ایزد یکتا ـ آتون ـ سخن بگوید. شکل دیگری از نیایش در پادشاهی میانه با احترام به خدایان سه‌گانه، پدر، مادر و فرزند بود که با توجه به اهمیت نقش خانواده

در جامعهٔ مصری، بسیار مقبول عام بود. در آنهنگام که آتون خدای یکتا محسوب می‌گردید، می‌توانست نقش پدر را داشته باشد و شاه نیز پسرش، و تنها در مورد مادر دچار مشکل بودند که آخناتون با مصور کردن خانوادهٔ خویش در برابر دیدگان همه، این کمبود را نیز برطرف ساخت. همزمان با خودش که به آخناتون تغییر نام یافت، همسرش نیز عنوان نفر- نفرو- آتون (چه نیکوست آتون) را برای خود برگزید و کلاه ـ تاجی مخروطی‌شکل و بدیع بر سر نهاد، که وی را به الههای شبیه نمود که در برخی اماکن به صورت ابوالهولی با کلاه مشابه ظاهر شده بود. در یکی از حجاریهای بدیع، نفرتی‌تی را در قالب یک شبه فرعون می‌بینیم، که سوار بر کرجی سلطنتی، موی سر یکی از دشمنانش را به دست گرفته و گرزی را در دست دیگرش به علامت تنبیه بالا آورده است. در گذشته، چنین صحنه‌هایی مختص شاهان بود. اما این دو زوج کاملاً هماهنگ و روحانی از «نعمت» داشتن پسر محروم بودند، و دختر بزرگ آنان یعنی مریت آتون می‌بایست از همهٔ مزایای جانشین آنان برخوردار شود. به همین سبب به وی قول داده بودند که آرامگاهی ویژه در بخش شرقی عمارنه به او اختصاص دهند و او پس از مرگ مادرش جای وی را بگیرد. سایر دختران نیز در صحنه‌های دیگر در کنار والدینشان ظاهر می‌شدند، اما به‌ندرت نقشی که شش دختر را با هم نشان دهد دیده شده است. حتی در حجاریهای پایان دورهٔ آخناتون، تنها مریت آتون است که در حضور بقیهٔ خواهران خودنمایی می‌کند.

آخناتون، پیش از سرآمدن دوران سلطنتش دست به تغییر دیگری زد و خود را «خدای جشن و سرور» خواند، لقبی که معمولاً به سلاطینی که بیش از یک‌بار در دوران خویش جشن می‌گرفتند اطلاق می‌شد. همزمان، عناوین و القاب رسمی خدای خویش را به گونه‌ای تغییر داد که اکنون معانی مختلفی را دربر می‌گیرد، اما برای نگارنده این معنی صحیحتر است: (رع همیشه جاوید و فرمانروای افق)، به این مفهوم که رع ـ خدای پدر ـ به صورت آتون ظاهر

می‌شود. منظور، تأکید بر آن ویژگی طبیعی خدایی بود که دیگر وجه تشابهی با هوروس، خدای شاهین سر نداشت. علاوه بر این، آخناتون می‌خواست ویژگی این خدا (رع) را که هر روزه، به هنگام فجر، طلوع می‌کرد و تا غروب، در سراسر آسمان به پرتوافشانی حیات‌بخش خود ادامه می‌داد و همهٔ پیروان خویش را مرهون لطف و محبت می‌ساخت نشان دهد. این تعالیم تا بدین‌جا، هیچ چیز تازه‌ای، نسبت به اعتقادات کهن نداشت. پیشینیان نیز چنین می‌اندیشیدند که خدای آفتاب، این قادر متعال، شامگاهان می‌خوابد و همراه با خویش، الهه نوت ـ آسمان شامگاه ـ را نیز به سفر می‌برد و دگربار با شروع روز بعد، خورشیدی نو، پای به عرصهٔ وجود می‌گذارد. رفت و برگشت ابدی خورشید مضمون اصلی هر دو تفکر قدیم و جدید بود.

مفهوم «نو» آموزشهای آخناتون را باید از سرود مذهبی بلندی که بر دیوار آرامگاه مشاور مخصوص و بلندپایه‌اش (آی) نقش بسته، استنباط نمود:

ای آتون همیشه زنده،
ای آغازگر حیات،
تو به نیکی بر پهنهٔ افق جای داری.
آنگه که از مشرق سر برمی‌آوری،
تمامی جهان را با جمال خویش فرامی‌گیری.
بحق که تو،
زیبا، باشکوه، منور و سرور همه ملوکی.
تو با شعاع خویش،
هر آنچه را که خلق کردی دربر می‌گیری،
چون تنها تو «رع» هستی،
و تنها تو قدرت لایزال او را
در کف فرزند محبوبت (آخناتون) می‌نهی.
گرچه بس دوری،

اما پرتو تو در همه جا هست.
تو در دیدهٔ همهٔ خلق جا داری،
گرچه دست‌نیافتنی می‌نمایی.
و آنگه که در پهنهٔ غرب می‌آرامی،
جهان چون دنیای مردگان تاریک می‌شود.
مردمان رخ در نقاب می‌کشند
و در خواب می‌روند.
خوابی چنان عمیق
که نه از همبستر خویش
و نه از مال خویش آگهند
آه که فقط شیران و ماران
از کنام خویش سر برمی‌آورند.
تاریکی،
جایگزین ذره‌ای نور می‌شود.
براستی که،
آنگه که خالق،
به آرامگه خویش بازمی‌گردد،
جهان نیز خاموش می‌گردد.
وقتی که چون آتون،
از افق خاور برمی‌خیزی،
جهان روشنی می‌گیرد.
تو با شعاع خود،
تاریکی را دور می‌کنی
و گویی که دو سرزمین
در جشن و سرور فرو می‌روند.

آدمیان به پا می‌خیزند و قد علم می کنند،
چون تو به آنان توان دادی.
رخ می‌شویند و جامه بر تن می کنند
و آنگه به نیایش تو برمی‌آیند.
جهان به تمامی به تلاش می‌افتد.
احشام، همگی
در آرامش به چرا مشغول می‌شوند،
درختان و نباتات،
همه را از سبزی خویش محظوظ می‌نمایی.
پرندگان از لانهٔ خود پر می کشند،
و به زبان خویش، ثنای تو می گویند.
جانوران نیز به پا می‌جهند
و همهٔ مخلوقات،
مشمول عنایات تو واقع می‌شوند.
و قایقها،
در مسیر شمال و جنوب
شتابان روان می گردند.
تو در صبحگاهان
راه‌گشای همه‌ای.
به اراده توست
که ماهیان شنا می کنند.
تو با شعاعت
قعر دریاها را نیز منور می‌سازی.
به خواست توست
که زنان

از صلب مردان باردار می‌شوند.
تویی که به کودک
در رحم مادرش حیات می‌بخشی،
تویی که
به پرستاری و آرامش او مشغولی
و آنگاه که طفل
پای بدین دنیا نهاد،
تویی که روزی‌ده او می‌گردی،
وقتی که جوجه مرغی
در دل تخم بسته شکل می‌گیرد،
تنها تویی که
او را به ادامهٔ حیات قادر می‌سازی،
تو سبب‌ساز شدی،
تا که او بزرگ شد،
تا که او قادر شد سر از تخم درآورد
و بر دو پای خویش قوام گیرد.
معجزات تو چه فراوانند
و درک آن برای ما چه سخت.
آه ای خدای یکتایی
که جز تو کس نیست!
تو ما را بیافریدی
و جانوران را از کوچک و بزرگ
و موجودات بالدار.
تو سوریه را ساختی
و کوش را و مصر را،

و به هرکس بنا به نیازش،
روزی عطا فرمودی.
فوت هرکس را و عمر او را،
برشمردی.
به هرکه زبانی دادی.
و هرکه را قابلیتی است.
و تو ملل را هستی بخشیدی،
هر یک به رنگی و نژادی.
تو آبها را
از دل سنگهای زیرزمین برون آوردی
و چون نیل جاری ساختی
تا مصریان تو از نعماتش بهره‌مند گردند.
آه ای خالق متعال
ای که هر چه هست
از اثر دست توست.
ای مالک کشور،
تو با آتون باشکوه،
این گردونهٔ فروزان، روز را
بر ما نمایاندی.
و تو دورترین سرزمینها را نیز بنا نهادی
و به آنها حیات دادی.
و تو نیل را،
از فراز آسمانها،
برای مصریان به ارمغان بردی،
تا زمینهای تشنهٔ خویش را،

از آب آن سیراب سازند.
وه که چه زیباست کارهایت
ای مالک ابدیت!
نیل آسمانی تو
هدیه‌ای است از برای بیگانگان
اما نیل واقعی،
از برکت لطف تو،
نصیب ما مصریان گشت.
پرتو جانفزای تو،
هر مزرعه‌ای را قوت داده،
و چون موجودی ذی وجود،
به حرکت وامی‌دارد.
تو فصول را ساختی
تا آفریدگانت
از تنوع آن بهره‌مند گردند.
زمستان را برای خنک شدن
و تابستان را از برای گرمای مطبوعش
تو بهشت را
در کرانه‌های لایتناهی بیافریدی
تا آن را از سزاوارترین موجوداتت
انباشته سازی
و دگربار از پرتو فرح‌افزای آتونت
مشعوف سازی.
شهرها، روستاها، مراتع، راهها و نهرها
همه تجلی‌گاه دست خلاق تواند.

همهٔ چشمها
تو را در برابر خویش می‌بینند،
زیرا که تو آتون نیم روزی
و تنها تو بر همهٔ مخلوقاتت پرتوافشانی می کنی.
تنها تو در قلب منی و لاغیر،
پسرت آخناتون را پاینده دار
و او را در کارها و نیاتش رهنما باش.

تمامی احساساتی که از این سرود مذهبی، تراوش می کند، از لحاظ محتوی، ترتیب و شکل‌بندی جملات بی‌شباهت به «آیهٔ ۱۰۴» انجیل نیست، هیچ چیز انقلابی در خود ندارد. خدای خورشید خالقی محسوب می‌گردد که کائنات را «به‌تنهایی» از هیچ به‌وجود آورده، مفهومی که قدمت فراوان دارد. سایر مشخصاتی که به خالق نو نسبت داده شده در سایر متون مذهبی آن دوران به خدایان متعدد دیگر ربط داده شده است. برای مثال، در یکی از سرودهای مذهبی در ستایش آمون، که در دوران حکومت آمنوفیس دوم خوانده شده است، همان ابراز لطف این خدا را به طبیعت نشان می‌دهد و اینکه آمون در اتحاد با رع - آتوم بر نیروی خورشید نیز تسلط یافته است. در آن سرود گفته شده:

همان خدای خدایان
خالق انسان، حیوان و نباتات،
قوت احشام،
مالک اشعهٔ خورشید جهان‌افروز،
تو به‌تنهایی همه چیز را آفریدی،
بلی به‌تنهایی!
اوست که مراتع را
برای احشام خرم ساخت

و باغات میوه را
از برای آدمی.
اوست مالک جان،
ماهیان نهرها و پرندگان دشتها.
اوست که نفس روح‌بخشش را
نثار نطفه‌ها می‌سازد... (۳۴)

این خدا نیز با آتوم رابطهٔ تنگاتنگ دارد، با همان که «مخلوقات خویش را با نژادهای گوناگون بیافرید و به ملل و قبایل فراوان تقسیم نمود.»

گرچه خصوصیت آفرینش بیگانگان و مصریان، به دست یک خالق در سرود آتون بسیار مورد تأکید واقع شده اما این ویژگی در سرود نیایش تحوت[۸]، رب‌النوع «خرد» با همان مضمون اما با قدمت بیشتر دیده می‌شود (۳۵). در سرود اوزیریس، مربوط به عصر عمارنه نیز با این ابیات مواجه می‌شویم:

اوست که با دستان خود،
این دریا را بنا نهاد
و آبش را
و خاکش را
و نباتات و احشامش را،
پرنده و چرنده،
تمامی خزندگان،
و وحوش دشتهایش را (۳۶)

از مقایسهٔ آنچه که از سرودهای گوناگون برای ما به‌جای مانده، چنین برمی‌آید که سرود کبیر در ستایش آتون، چیزی استثنایی نبود و نمونه‌های باستانی‌تر از آن نیز در نیایش سایر رب‌النوعها در متون مذهبی موجود است.

۸- Thoth

تازگی آن نه در آنچه ابراز کرده بلکه در آنچه نگفته، نهفته است. در هیچ‌یک از عبارات آن اثری از خدایان بیگانه نیست. مثلاً در سرود آمون، پس از برشمردن ویژگیهایش، در آخر او را با خدایانی چون پتاح، من، رع، خپری رع و آتوم مقایسه می‌کنند. وقتی از آمون به عنوان ایزدی یکتا سخن می‌رود که آدمیان از اشک چشمش آفریده شده و خدایان دیگر از نفس دهان او برون آمده‌اند، این دقیقاً همان است که در مورد آتوم و پتاح نیز گفته می‌شود. هیچیک از عبارات سرود آتون، رنگ و بوی تعدد خدایان را ندارد، بلکه این سرود دارای چنان مضمونی از یکتاپرستی است که در سرتاسر محیط فکری و فرهنگی پایان عصر مفرغ، نظیر ندارد.

دلیل گفتهٔ ما این است که در سایر متون مذهبی اعصار پیش از عمارنه، کلمهٔ خدا را پیوسته به صورت جمع نوشته‌اند. هیچ خدایی نیست مگر یکی و آخناتون نیز منزلت پیامبر او را دارد، چون تنها این فرعون بود که توانایی آن را داشت تا به کمک فراست و تجربهٔ مذهبی و شاید با پشتیبانی برخی متفکرین هم‌عصر خویش، پی به این حقیقت لایزال ببرد. اوضاع و احوال آن زمان نیز کاملاً آماده و نیازمند روبرویی با یک فرعون مقتدر و تیم الهی بود. کتیبه‌های مذهبی آن سلسله هم در متون خویش فرعون را در هنگام مرگ با خدای خورشید (خالق خویش) قرین می‌دانستند. این همان تبلیغ یکتاپرستی بود.

به نظر پیانکوف: «براساس اسطوره‌های آیینی پادشاه جدید، رع، قوهٔ محرکهٔ دایم خلقت بود. شب‌هنگام، موقع یگانگی زن و مرد، زمین در کنار آسمانها و به همراه الهه نوت است. این، درحقیقت سفر شبانهٔ خورشید مرده به کمک نوت از غرب به شرق است. نظام ستارگان (که یاران نزدیک گب هستند) همچون قایقی، جسم این خدا را از دریای طوفانزده، سالم به صبح فردا می‌رسانند. قرصی را که این خدا بر سر دارد، همان خورشید عالمتاب است. نخبگان عمارنه سعی کردند، بدون اینکه به اهمیت تاریخی و سنتی خدشه‌ای وارد بشود، همان سمبل را برای پرستش کیش نو بزرگ نمایند. به همین دلیل

در متن گفته شده توسط آخناتون، این خدا را از قلم نینداختند.» (۳۷)

این ارتقای نه چندان استثنایی رع (خدای خورشید)، تأثیر زیادی بر جو سیاسی روز نهاد و بالعکس. به‌واقع، در پایان دوران مفرغ، نمی‌توان مرز مشخصی میان مذهب و سیاست پیدا کرد و این دو عمیقاً در یکدیگر تداخل داشتند. رشد آمنوفیس سوم تا حد رهبر روحانی ثروتمندترین و مقتدرترین دولت آن عصر، درواقع تجلی رهبری سیاسی بود که توسط اتباع خویش مورد پرستش و نیایش قرار می‌گرفت. این مناسب‌ترین موقعیت برای سوءاستفادهٔ اشخاص متکبر بود. وضعیت ویژهٔ جسمانی آخناتون نیز بهانهٔ مناسبی برای القای این اندیشه بود که او تجسم استثنایی خالق در روی زمین است.

البته خدایان دیگر، از نظر آتونیستها، همگی در لیست سیاه قرار گرفتند و از اعتبار افتادند. برخی محققین تفسیر جالبی از جو آن زمان دارند. آنان معتقدند که دوئل بزرگی بین آمون از طیوه و آتون از عمارنه برای حفظ برتری خویش، درگرفته بود. به این نکته نیز به اجمال می‌پردازیم. اما نکته‌ای که چندان مد نظر برخی محققین واقع نشده، حذف اوزیریس، رب‌النوع اموات است که از دوران پادشاهی قدیم اعتباری برای خویش کسب کرد و این محبوبیت به شکلی فزاینده و مستمر درآمد. در کیش اوزیریس، پس از مرگ، روح سرگردان اموات به سوی جایگاه غروب خورشید پر می‌کشید و سپس به محضر داوری اوزیریس فراخوانده می‌شد. اما در آیین آتون بر همهٔ این چیزها مهر ابطال زده می‌شد. حتی نام «پرشکوه» اوزیریس را از کنار اسم متوفی در روی تابوت و سایر وسایل تدفینش می‌زدودند. گرچه عروسکهای کوچکی را که به‌منظور خدمت به متوفی در آن جهان درون قبر می‌گذاردند، هنوز حامل برخی ادعیهٔ سنتی و محافظه‌کارانهٔ جامعهٔ مصری بود ولی دیگر نشانی از نام اوزیریس بر خود نداشتند.

دیدگاه آیین آتون نسبت به آخرت انسان کمی گنگ است، همچنین با احترام عمیقی که کیش اوزیریس برای سهم کشاورزی قائل است مغایرت

دارد. براساس این کیش، ارواح مردگان، صبحگاهان، گاه به شکل پرندگان نغمه‌سرا، به دنیای مادی بازمی‌گردند و پس از تمتع از مائده‌های زمینی، شبانگاه، دیگربار به درون مقابر خویش می‌خزند. اما تأکید کیش آتون بر این است که با بازگشت مجدد آتون در هر صبح، زندگی، نه تنها در دنیای خاکی جان می‌گیرد، بلکه جهان مردگان نیز از این معجزهٔ آتون بی‌نصیب نمی‌ماند.

آخناتون مقرر نمود که پس از مرگ، وی را در محلی، که آرامگاه درباریانش بود و توسط او مهیا شده بود، دفن نمایند. او قصد داشت در آن دنیا هم بر آنان نظارت داشته باشد. درباریان نیز مدام در آرزوی این بودند که پس از مرگ نیز سایهٔ او را بر سر خویش حس کنند. اطرافیان فراعنهٔ دوران پادشاهی قدیم هم که آرامگاه خویش را درست در کنار اهرام آنان بنا می‌کردند، همین آرزو را در دل می‌پروراندند. نورمان داوی، بیش از نیم قرن پیش چنین گفت:

«دیگر، خدایان مردگان و کاهنان آنها، راهی به کیش آختاتون نداشتند... اصحاب مردگان موظف به خواندن دعاهایی بودند که در آن شخص شاه حامی مرده و مسبب سعادت وی در دو جهان بود.»

تکامل نظریات آتونی را می‌توان در انعکاس چگونگی وقایع (عوامل) خارجی مشاهده کرد. اسم اصلی شاه آمنوفیس بود و تا شانزدهمین سال سلطنتش نیز تغییری نکرد. وی بلافاصله پس از تکیه بر اریکهٔ سلطنت، ناحیه‌ای را در جبل‌السلسله[۹]، که ساختمانهای آن همگی از سنگ بود، برپا کرد و آن را وقف آتون نمود و مقرر کرد که همانند این ناحیه را در سرتاسر مصر بسازند. زیارتگاه بن‌بن در کارناک ازجملهٔ این ساختمانها بود. در یکی از استلهای بزرگی که از آن زمان به یادگار مانده، شاه را می‌بینیم که درحال

۹ـ ناحیه‌ای در ساحل سمت راست نیل، در ۹۵ کیلومتری جنوب طیوه. م.

تقدیم پیشکشی به حضور آمون است و زیر تصویرش، او را فقط کاهن اعظم آتون نامیده‌اند. فرعون، غیرمستقیم، کاهن اعظم تمامی کیشها یا خدایان مصر بود، اما وظایف محوله را نمایندگانش در کشور عهده‌دار بودند. ولی آخناتون اصرار زیادی بر این امر داشت که آیینهای روزانهٔ نیایش به درگاه آتون را شخصاً در طیوه به جای آورد. درخصوص آمون، وی تا سال چهارم سلطنتش شخصی به نام مایا[۱۰] را در مقام کاهن اول معبد وی گمارد. تا آن تاریخ هیچ خبری از وجود اختلاف مابین آخناتون و خدای طیوه نبود.

بنای آخناتون در شهر نوساز عمارنه نخستین طلیعهٔ رویارویی دولت (به نمایندگی آخناتون) با قدرت آمون و طبقهٔ کاهنان آن و تخطئه نمودن اقامتگاه جنوبی یعنی شهر طیوه بود. بد نیست روی این نتیجه‌گیری تأمل بیشتری کنیم. اولاً اینکه ساختمان آخناتون چیزی بیش از ایجاد زیارتگاهی محلی برای آتون نبود. درواقع تمامی خدایان معظم مصر، محلی برای خویش داشتند، پتاح در ممفیس، رع - آتوم در هلیوپولیس، آمون در طیوه و غیره. شهرهای مذکور نخستین جایگاه تجلی این خدایان بود و امکان نداشت، کیش خدایی را بدون انهدام آن شهر، از رونق انداخت. بنا بر این سنت، آتون در طیوه «غریبه‌ای» بیش نبود و اگر قرار بود در زمرهٔ خدایان مصر قرار گیرد می‌بایست «افق ظهور» و «کاشانه‌ای» از آن خویش داشته باشد.

شاه بر روی کتیبه‌های دروازهٔ ورودی عمارنه نوشت که وی به هدایت پدر خویش «آتون» به این سوی آمده و آنگاه دریافته که اینجا را هیچ مالکی نیست: «اینجا به هیچ خدا، الهه، شاهزاده، شاهزاده خانم... و یا هیچ کس دیگر تعلق ندارد و کسی را نیز حقی بر آن نیست.» البته از برنامه‌ریزیهای اولیه برای جابجایی دربار، چنین برمی‌آید که عمارنه دارای خدا یا کیشهای محلی نیز بوده است. متأسفانه تاریخ حک شده بر نخستین استلهای ورودی شهر کاملاً خوانا نیست و فقط عدد ٤ را با کمی دقت می‌توان تشخیص داد.

۱۰- Maya

احتمال می‌رود پیش از سال چهارم سلطنت آخناتون نیز، کاوش برای تعیین مناسبترین محل، شروع شده و تنها پس از اینکه مکان عمارنه از سوی شاه رسماً برای این کار معین شد و چندین ساختمان مسکونی نیز ساختند، آنگاه استلهای ورودی شهر در شمال و جنوب آن برپا گردیده است. عباراتی روی این دو ستون کشف شد که متأسفانه شدیداً مخدوش بود و برخی تصور کردند که گویای مخالفتهای کاهنان با آخناتون بوده. اما این تصور بی‌مورد است و معنی این عبارات بیشتر مخالفت با آن درباریانی است که نخواهند مقبرهٔ آنها در اطراف آرامگاه فرعون در عمارنه قرار گیرد. به‌گمان قریب به یقین آخناتون با تدبیرهای محافظه‌کارانه سعی داشت رضایت درباریانی را که از ترک طیوه ناخرسند بودند، جلب نماید (۳۸). بنا به سنت باستانی مصر، درباریان حتماً می‌بایست هنگام وفات در جوار مقبرهٔ شاهشان دفن گردند، تا پس از مرگ نیز دوش به دوش او به تکریم آتون بپردازند.

تفسیر عبارات روی این استلها حاکی از این است که آخناتون به خشن‌ترین شیوه‌ها با کیش آمون و کاهنان آن به مبارزه برخاست و آنان نیز در آشکار و نهان به مقابلهٔ با وی برخاستند. این نظریه که کاهنان دوران مقرغ در مصر برای خود دولتی در دولت تشکیل داده بودند و به مقابلهٔ با حکومت مرکزی می‌پرداختند، ناشی از مفهوم مبارزهٔ کلیسا با دولت‌های اروپایی در قرن نوزدهم بود که ذهن مورخین آن قرن را به خود مشغول کرده بود. این نظریه مدعی بود که میان دولت و کاهنان مصر باستان در مورد وظایف ایشان جدایی وجود داشت، درحالیکه این دو کاملاً یکپارچه بودند. آمون هر چه داشت، قدرت، ثروت و خیل دیوانیانی که وی را خدمت می‌کردند، همه ناشی از بخششها و نذورات خاندان سلطنتی بود که به خدای شهر خویش توجه زیادی نشان می‌دادند. چون این ثروت و بخششها بادآورده بود، ممکن بود که به‌راحتی نیز از دست برود. تمام عطایا در دست فراعنه بود. کلیهٔ انتصابات کاهنان، حتی تا سطوح پایین نیز می‌بایست به تأیید فرعون برسد. اغلب

اشخاصی که مصدر کاری بودند، از دوستان و خویشان نزدیک شاه به‌حساب می‌آمدند. چون فرعون مالک تمامی مصر به‌شمار می‌آمد، هرگاه که اراده می‌کرد می‌توانست گنجینهٔ تحت کنترل هر کاهنی را یک شبه به صندوق یک معبد دیگر و یا خزانهٔ دولت سرازیر کند. پس بی‌شک انتقال تمام ذخایر معابد خدایان برای بزرگداشت آتون در هر گوشه‌ای از مصر کار چندان دشواری برای آخناتون نبود. لبهٔ تیز این مصادرهٔ اموال در وهلهٔ اول متوجه آمون گردید که طی دوران سلطنت خاندان هجدهم بیش از حد فربه شده بود. به دلیل افزایش فقر عمومی و کاهش نذورات اهدایی، قدرت آمون کاهش یافت و از تعداد خدمهٔ روحانی و غیر روحانیش نیز کاسته شد. خادمین او رفته‌رفته به سوی مراکز نیایش آتون در کارناک، طیوه و بعداً در عمارنه جلب شدند.

از مشخصات کیش آتون، هدایای نفیسی بود که می‌بایست بخاطر مردگان و زندگان، به پای معبد بزرگ عمارنه ریخته شود و این بخششها امکان‌پذیر نبود مگر به قیمت برهنه شدن معابد سایر خدایان. آخناتون کارآمدترین و آگاه‌ترین کاهنان کیش آمون را قلع و قمع کرد. به همین خاطر هنگامی‌که توتانخامون، پس از وی، خواست برای تصدی امور معابد بازسازی شدهٔ آمون، افراد کاردانی را به‌کار گیرد با مشکل روبرو شد. درحقیقت در دورهٔ حکومت آی، منصب کاهن «شماره دو» را یکی از افراد خاندان سلطنتی اشغال کرد، که در دورهٔ آمنوفیس سوم همین مقام را داشت. بنابراین هیچ مقاومت جدی از سوی کسی یا مؤسسه‌ای در برابر آخناتون به عمل نیامد. وقتی خدایی (فرعونی) بر یک سرزمین فرمان می‌راند، امیال و اعمالش همگی مشروع است و اینکه عملکردش موجب سعادت مردم بود یا نه، تنها پس از آنکه از مقام خود ساقط می‌گردید بر همه آشکار می‌شد. نتایجی که از بررسی عملکرد حکومتهای خود کامهٔ نیمه مذهبی در عصر جدید به عمل آمده راهنمای خوبی برای ماست. تنها مراجع مشروعی که می‌توانستند قدرت مطلقهٔ آخناتون را به زیر سؤال ببرند، یکی خدای حاکم وقت و دیگری مدعی

تاج و تخت بود. خدای حاکم کسی به‌جز آتون، ایزد محبوب آخناتون و آن مدعی کسی به‌جز برادر صمیمی و یک‌رنگ وی نبود.

آخناتون در پیشبرد عقیدهٔ مذهبی خویش چنان راسخ بود، که هر جا نام آمون یا موت را می‌دید، محو می‌نمود. آن عده از محققینی که دوران شراکت او را در سلطنت قبول ندارند، معتقدند که مخالفتهای وی از سال ششم سلطنتش آغاز شد، یعنی همان گاه که وی نامش را به آخناتون مبدل نمود. سایرین می‌گویند که وی تا هنگام مرگ پدرش آمنوفیس سوم دست به اقدامی نزد. در این صورت این دو گروه محققین باید بگویند چگونه ممکن است که در دورهٔ شراکت سلطنت اسمنخ کارع، دو کاهن آمون می‌توانند در آرامگاه پر۱۱ ادعیه بنویسند. گزارش‌هایی که در سالهای آخر حکومت آخناتون به دست وی می‌رسید، حاکی از این بود که مصر دچار بحران شده. درنتیجه وی به این فکر افتاد که اسمنخ کارع را به نمایندگی خویش به طیوه اعزام نماید، تا شاید با گفت و شنودی با کاهنان آمون به وضعیت بحرانی کشور خاتمه دهد و با آنان به مصالحه دست یابد. کاهنان دین کهن، مخالفتی با آشتی نداشتند و اسمنخ کارع نیز در آنجا معبد و آرامگاهی برای خویش مهیا کرد. یادبودهای دیگری نیز از وی در ممفیس باقی مانده و نشان می‌دهد که ولیعهد در آنجا نیز اسکان داشته است (۳۹). با این وجود دلیلی که نشان دهد، آخناتون در اعتقادات یکتاپرستی خویش دچار تزلزل شده باشد نداریم.

به نظر نگارنده، آخناتون، حداکثر تلاش خود در شکستن بت خدایان گوناگون، مخصوصاً آمون را در سالهای آخر حکومتش ـ احتمالاً پس از مرگ اسمنخ کارع ـ نمود. دلیل ضعیفی بر این ادعا وجود دارد: ضریحی را که وی برای مادر خویش ساخت و بعدها در «مقبرهٔ ۵۵» کشف شد، نام آمنوفیس سوم را بر خود دارد، اما علامات مربوط به آمون کاملاً پاک شده است. این نشان می‌دهد که در سال دوازدهم سلطنت آخناتون، هنوز نام خدای

۱۱ـ Pere

آمون از عناوین خاندان سلطنتی پاک نمی‌شده. در سال ۱۸۸۳ م. ساکنان محلی، چند قطعه طلای قدیمی را در نزدیکی آرامگاه سلطنتی عمارنه از زیر آوار درآوردند. این اشیا احتمالاً هنگام جابجایی قبور در عهد توتانخامون به‌جای مانده است. ازجملهٔ این اشیای مکشوفه، ۲ انگشتر طلای بزرگ، یکی دارای نام نفرتیتی و دیگری به شکل قورباغه بود. زیر انگشتری دوم به شکلی ظریف نام «موت الههٔ آسمانها» منقوش شده بود و این ثابت می‌کرد در هنگام تجهیز مقبرهٔ نفرتیتی و مکت آتون، مخالفتی با حک نام این الهه نمی‌شده است (٤۰). در برخی مقابر معمولی نزدیک عمارنه نیز شواهدی به دست آمد که نام برخی خدایان نظیر، شید، ایزیس و آمون بر آنان موجود بود. با این وجود نمی‌توان بر این شواهد زیاد تکیه نمود، چون ممکن است به دوران پس از مرگ آخناتون و قبل از متروک شدن شهر تعلق داشته باشند. احتمال دارد آخناتون به معتقدات مردم عادی کاری نداشته است. و شاید این شواهد ثابت کنند که آخناتون تا پایان حکومتش، پرستش آمون را اگر تشویق نمی‌کرده اما با آزادمنشی تحمل می‌کرده است.

به هرحال شواهد مذکور در اصل قضیهٔ ما تغییری نمی‌دهد و مبارزهٔ آخناتون با کیش آمون پدیده‌ای غیر قابل انکار است. معمای دیگری نیز در پیش روی ماست و آن اینکه چرا روی تندیسهای بزرگ آخناتون که در صحن بزرگ معبد آتون کشف شد، نام آمنوفیس چهارم حک شده؟ حدس بر این است که مجسمه‌ها را در زمان خودش، پیش از آنکه نام خود را به آخناتون مبدل سازد، پایین کشیدند و در جایی زیر خاک مدفون کردند. احتمالاً مخفی کردن این مجسمه‌های «غیر عادی و رقت‌آور» بنا به دستور شاه وقت، آمنوفیس سوم، صورت گرفته، چون هیچ اثری از بی‌حرمتی روی آنها دیده نشد. گرچه به دلیل ضعف مدارک نمی‌توان نظریهٔ بالا را نادرست خواند، ولی بنا به عقیدهٔ نگارنده، سرنگون کردن مجسمه به دستور خود آخناتون بود، چون وقتی برنامهٔ ساختمان معبد آتون را تغییر داد، دیگر ضرورتی برای برپایی آن تندیسها نمی‌دید.

فصل یازده

الواح عمارنه

الواح عمارنه، همچون دریچه‌ای جادویی، ما را با دنیای چهارده قرن پیش از میلاد مسیح پیوند می‌دهد، اما افسوس که فقط چند میان‌پرده از وقایع آن دوران و شخصیتهای تأثیرگذار در آن را دربر می‌گیرد. باستان‌شناسان، هرچه بیشتر کوشیدند تا قطعات مختلف این مکتوب‌ها را به یکدیگر متصل کنند، کمتر موفق شدند، زیرا این واقعیت تلخ که قسمتهای مهم آن هنوز به دست نیامده، همچون سدی نفوذناپذیر در مقابل این تلاشها ایستاده است. این نامه‌ها، به همان اندازه که نکاتی را برای ما روشن می‌کنند، به همان اندازه نیز سؤالهای لاینحلی را پیش می‌کشند. قبلاً مختصری دربارهٔ مطالب این الواح که حکم بایگانی دولتی را داشت، به اشاره سخن گفته‌ایم. در این فصل قصد داریم به پرسشهایی که این نامه‌ها در پیش روی محققین مصر باستان گذاشته، بپردازیم.

نامه‌های عمارنه بالغ بر سیصد لوح گلی بالشتکی است که مطالبی به خط میخی و به زبان اکدی و بابلی، که زبان دیپلماسی آن روزگار بود، بر خود دارند. محتوای بیشتر این اسناد را پیامهای ردوبدل شدهٔ میان شاهزادگان و حکام محلی، با دربار مصر تشکیل می‌دهد. اما یکی دو پاسخ نیز از جانب فرعون به ایشان در بین آنها به دست آمد.

در ابتدای امر درک مطالب حک شده و ترجمهٔ آن به زبان امروزی

بسیار دشوار بود. علتش نیز این بود که نویسندگان، در نگاشتن این الواح از زبانی سوای زبان مادری خویش استفاده کرده بودند. اساس زبان به‌کار رفته در آنها بابلی قدیم بود، اما به لهجهٔ کنعانیها، یعنی هم از لحاظ لغت، ترکیب و دستور زبان تغییر یافته و فقط نویسندگانی که به آن عادت داشتند، از مفهوم آن سر درمی‌آوردند. اخیراً یکی از کارشناسان خبره در این رشته، مشکلات موجود در ترجمهٔ این کلمات را این‌گونه برشمرده است: «برای مفسر نامه‌ها، تنها دانستن زبان اکدی کافی نبود، بلکه او می‌بایست به عبری و اوگاریتی نیز کاملاً مسلط باشد و چنان با تمامی حروف آشنا باشد که بتواند به منظور نویسنده پی ببرد» (٤١). این تفسیر نشان می‌دهد که در دوران باستان عدهٔ قلیلی قادر به ترجمهٔ این متون بودند و وجود کلاسهای مخصوص تمرین و آموزش زبانها، در مصر قدیم رونق و بازار گرم آموختن و تسلط بر رموز زبانهای بیگانه را نشان می‌دهد.

تفسیر این نامه‌ها نیز به سختی ترجمهٔ آنهاست و تاکنون نیز بر سر ترتیب درست تاریخ الواح بین کارشناسان اختلاف نظر هست. موانعی بس دشوار بر سر راه آنهاست. اول از همه اینکه الواح در وضعیت فیزیکی بسیار نامناسبی یافت گردیدند. اغلب گوشه‌های آنها شکسته و مفقود شده و از بخت بد تکه‌های جدا شده حامل نام گیرنده و فرستندهٔ آنهاست. به علاوه، در آن عصر از سیستم گاه‌شماری هماهنگی استفاده نمی‌شد و هیچیک از الواح دارای تاریخ نیست. همچنین، هیچکدام از سنگ نوشته‌ها راهنمایی برای چگونگی خواندن آنها ندارند. بعید نیست، هنگامی که کاتبان مصری می‌خواستند این نامه‌ها را بایگانی کنند، به شیوهٔ خود تاریخی با جوهر در لبهٔ آنها ثبت کرده باشند. چون دیده شده که برخی از آنها حامل تاریخ دریافت است. اما این نمونه‌ها به‌قدری کم و تکه پاره‌اند که فقط روی یکی از آنها (لوح شمارهٔ ۲۳) به خط خوانا نوشته «سال سی و ششم، ماه چهارم زمستان...» و روی یکی دیگر از الواح (شمارهٔ ۲۷) با اشکال می‌خوانیم «سال ۱۲ ».

مشکل سوم ما این است که سلاطین میتانی، بابل و آشور، فرعون طرف مکاتبهٔ خویش را با عنوانش می‌خواندند. مثلاً آمنوفیس سوم را نیموآریا[1] (یعنی نب معات رع) و آخناتون را نفوریا[2] (یعنی نفر خپرو رع) می‌خواندند. شاه آلاشیا، در نامه‌اش تنها به نوشتن «شاه مصر» اکتفا می‌کند و مشخص نمی‌سازد که کدامیک. بجز یکی دو مورد، اکثر فرمانداران و خراجگزاران، نامهٔ خویش را با عنوان «شاه مصر»، «خدای من»، «خورشید»، «پدر بزرگوارم»، «سلطان اعظم»، «سرورم» و غیره شروع می‌کنند. در چند نسخه از جوابیه‌هایی که فرعون برای خراجگزاران ارسال کرده، فقط عنوان «شاه» آمده است و نه بیشتر. به استثنای دوازده مورد، دیگر نامه‌ها نشان نمی‌دهند که طرف مکاتبه کدام فرعون بوده است. وقتی درمی‌یابیم که بجز آمنوفیس سوم و آخناتون، اسمنخ کارع و توتانخامون نیز چند صباحی در عمارنه بوده‌اند، کارمان مشکلتر می‌شود.

مسألهٔ دیگر ما در منظم کردن ترتیب تاریخی این الواح، این است که نمی‌دانیم دقیقاً آنها را در چه وضعیتی کشف کردند. گزارش اصلی حاکی از آن بود که اولین بار یک زن روستایی که در میان خرابه‌های باستانی تل‌العمارنه مشغول جست وجو بود، این الواح را یافت و همینکه بقیهٔ اهالی از موضوع خبردار شدند، سیل آشغال‌جویان به آن ناحیه سرازیر شد. می‌گویند، بسیاری از این الواح را درنتیجهٔ این جستجوی پرآشوب شکستند. اما درواقع به دلیل اینکه خود الواح، کوچک و به آسانی قابل حمل بودند، چندان آسیب ندیدند. یکی از صاحب‌نظران نوشت: «بسیاری از الواح را عمداً شکستند تا بتوانند هر چه بیشتر از آنها را در یک نوبت حمل کنند و برای فروش به بازار برسانند.» البته من شک دارم که چنین بلایی بر سر کتیبه‌ها آورده باشند، چون آنها به‌قدر کافی کوچک و سبک هستند، به علاوه تصور نمی‌شود که روستاییان محلی برای فروش این الواح مبادرت به شکستن و

۱- Nibmuaria　۲- Naphuria

تقسیم نیمه‌های آن با یکدیگر کرده باشند. چون این آثار مثل پاپیروسها نبودند که هر کس بتواند سهمی مساوی از آن را برای خویش پاره کند. تعداد الواح سیصد عدد بود و به احتمال زیاد افرادی که تمامی آنها را از زیر خاک درآوردند، افراد خانوادهٔ همان زن بودند. بنابراین هرکدام به تعداد کافی از الواح را برداشته و صحیح و سالم به بازار فروش رسانده‌اند. همچنین کاشفین آنها اصلاً نمی‌دانستند معنی آن خطوط و علائم عجیب و غریب روی کتیبه‌ها چیست و آن قطعات گلی چه ارزشی دارند. زیرا تا آن زمان در مصر سابقه نداشت که کتیبه‌ای کشف شود. بعید هم نبود که مالکین الواح، برای احتیاط فقط یکی از آنها را در بازار عرضه کرده باشند تا قیمت آنها را به‌دست بیاورند. اگر این احتمال درست باشد، حتماً روستاییان ناامید بازمی‌گشتند، چون هیچکس در مصر، در بدو امر نمی‌توانست به اصیل بودن لوحه‌ها مطمئن باشد.

در این صورت، تنها با دست به‌دست گشتن الواح نزد دلالان است که آنها شکاف برمی‌داشتند و آسیب می‌دیدند. مثلاً می‌گویند آنها را در یک انبان ریخته و سوار بر قاطر به شهر الاقصر برده بودند. اما تا هنگامیکه رود نیل بهترین وسیلهٔ ارتباط بین شهرهای ساحلی بود، امکان نداشت بارها این‌چنین حمل و نقل شوند. عالیجناب سایس[۳] که در طول هشتاد و هشت سال عمرش بارها تا اعماق مناطق گوناگون خاور نزدیک مسافرت نمود، در یادداشتهای سفرش در سال ۱۹۱۷ م. گزارش داد که حدود دویست عدد از کتیبه‌ها در جریان کشف آنها به سال ۱۸۸۷ م. به‌کلی خراب شد و بسیاری نیز آسیب دید. البته آشکار نیست مردم محتاط محلی تا چه حد به منظور سایس از پرس وجوهای وی پی برده، تا پاسخی صحیح به او داده باشند. بعید نیست این‌بار نیز در ارائهٔ آمار الواح تخریب شده اغراق شده باشد. آنچه از گزارشهای مختلف حاصل می‌گردد این است که درواقع از سیصد و چهل کتیبهٔ یافت

۳ـ Sayce

شده فقط سی و پنج عدد از آنها کاملاً سالم نبوده است. به‌دنبال نخستین اکتشاف، حفریات دقیقی در همان محل، ادارهٔ بایگانی عمارنه، توسط پتری، بورشارت و پندلبوری صورت گرفت. از سی و پنج لوح مکشوفه فقط دو تا سالم بود و مابقی تکه پاره‌هایی بودند که به کار تکمیل الواح ناتمام قبلی نیز نمی‌خوردند. با این وجود، کاشفین نخستین، اصلاً به خودشان زحمت جمع کردن تکه پاره‌ها و یا شکستن الواح سالم و تقسیم آنها بین یکدیگر را نداده‌اند.

عادلانه این است که تصور کنیم، قسمت اعظم آرشیو الواح، به دست ما رسیده و آن مقداری که مخروبه است در همان زمانی که به حال خود واگذاشته شدند نیز سالم نبودند. اکثریت محققین این نظر را نمی‌پذیرند. آنها چنین استدلال می‌کنند، که تعداد اندک نامه‌ها، با توجه به دوران سلطنت هفده سالهٔ آخناتون و سه سالهٔ توتانخامون و نامه‌های متعلق به آمنوفیس سوم، با یک چنین بایگانی شاهانه، مطابقت ندارد و باید بیش از اینها وجود داشته باشد. برخی دانشجویان دورهٔ باستان‌شناسی اعلام کردند که تعداد سیصد و چهل نامه برای یک دوران سی ساله (شامل سه فرعون) اصلاً قابل قبول نیست. مثلاً بعضی شخصیتها فقط یک نامه ردوبدل کرده‌اند، درحالی‌که هفتاد عدد از نامه‌ها با عنوان ریبادی، شاهزاده بوبلوس است. از سوی دیگر هیچ نامه‌ای خطاب به مأمورین مصری مستقر در شهرهای غزه، یافا، بت شعان، سمیره و... در ممالک فلسطین و سوریه کشف نشده است.

البته نواقص مشهود در مجموعهٔ این اسناد، مانعی در برابر محققین برای منظم کردن آنها نبوده است. کنوتزون[۴] نروژی پیشاهنگ این کار بود. وی و دستیارانش طی سالهای ۱۹۰۷ـ۱۹۱۴ م. تمام نامه‌ها را به ترتیب منشأ آنان از شمال تا جنوب، دسته‌بندی کردند. سپس در هر دسته، بار دیگر نامه‌ها را به گونه‌ای قرار دادند که خوانندهٔ آن از مطالعهٔ متن، پی به تقدم و تأخر نامه

۴ـ Knudtzon

می‌برد. مع‌هذا با توجه به دانسته‌های کنونی ما و وضعیت ناقص آرشیو، هر نوع تنظیمی می‌تواند اختیاری باشد. به عنوان مثال، نامه‌های فراوان ریبادی را به شکلی قرار داده‌اند که مفهوم تمامی آنها کاهش روزافزون نفوذ مصر در آسیاست. درحالی‌که همین نامه‌ها را می‌توان به شکل دیگری منظم کرد که نفوذ آن امپراتوری در خطهٔ آسیا را در نوسان، کاهش و افزایش پی درپی نشان دهد.

در سالهای اخیر، با استفاده از تجارب و مهارتهای جدید در فن ترجمهٔ اسناد، تلاشهای گرانقدری از سوی اهل تحقیق در آمریکا، انگلیس و آلمان صورت گرفته است. آنها با استفاده از شواهد درون متن الواح، ابتدا آنها را بر اساس نام نگارنده جدا کرده و سپس همین دسته‌بندی را به ترتیب تاریخی مرتب کرده‌اند، به‌گونه‌ای که تمامی دسته‌های الواح به شکل منطقی به یکدیگر مرتبط می‌گردند. به عنوان مثال با شناختن امرای همسایهٔ یک نگارندهٔ نامه که با آنها مراوده داشته، می‌توان دریافت که کدام شاهزاده‌ها با یکدیگر هم‌عصر بوده‌اند. با کنار هم نهادن پیامهای فرستاده از طرف همسایه‌ها، یک دسته نامه مرتب می‌شود. ابیملکی[۵]، فرمانروای صور، ده بار به فرعون نامه نوشت و طی این نامه‌ها از زیمریدی[۶] حاکم صیدا، اتاکاما[۷] امیر کادش، آزیرو[۸] حاکم عمور و شاه هازور[۹] و دیگران نام برده است. نظر به اینکه از همین حکام نیز نامه‌هایی در دست است، پس می‌توان به وجود رابطهٔ نزدیک میان آنان پی برد و با توجه به مطالب نامه‌ها مشخص شده که زمان نامه‌نگاریها یک دورهٔ پنج ساله را دربر می‌گرفته است. در مورد مباحث دیگر نیز می‌توان یک سری نامهٔ مشابه را کنار یکدیگر قرار داد. اما منظم کردن تمامی بایگانی غیرممکن است، چون مطالب برخی از نامه‌های دسته شده ارتباطی با یکدیگر ندارند و یا اینکه هیچ اطلاعی از یک شاهزادهٔ بخصوص در دست نیست. به علاوه

۵- Abimilki　۶- Zimridi　۷- Etakkama
۸- Aziru　۹- Hazor

مشخص نمودن این که در دورهٔ یک فرعون کدام شاهزادگان بر سر قدرت بوده‌اند، کاری بس مشکل است.

پروفسور آلبرایت توانست در این زمینه راهی پیدا کند. به این ترتیب که ثابت نمود، نام مایاتی که در مکاتبات ابی‌ملکی و دیگران آمده، نام مستعار دخت بزرگ آخناتون یعنی مریتاتون بوده که در سالهای آخر سلطنت این فرعون نقش مهمی به عهده داشت و ضمناً همسر شریک سلطنتش اسمنخ کارع هم بوده است. به همین دلیل با اطمینان خاطر گروهی از نامه‌ها را به چهار سال آخر حکومت آخناتون اختصاص دادیم. اما متأسفانه برای سایر دسته‌های نامه‌ها نتوانستیم شگرد مشابهی به‌کار بریم. سپس آلبرایت و شاگردش کمپبل پس از یک بررسی دیگر معلوم کردند که نام مایا[۱۰] که در بعضی نامه‌های فلسطینی‌ها وجود دارد، همان مای، معاون طراز اول فرعون است که در عمارنه آرامگاهی بدو اختصاص دادند، اما ساختمانش هرگز اتمام نیافت. در نقاشی دیواری که در مقبرهٔ او مشاهده گردید، فقط سه تن از دختران فرعون ظاهر شده بودند و این نشان می‌داد، که سال وفات آن صاحب‌منصب، مصادف با سال هفتم سلطنت آخناتون بوده است. گویا پس از این تاریخ، مای مغضوب فرعون واقع گردید و نام و شمایلش را از روی نقاشیهای دیواری مقبره‌اش زدودند. آلبرایت و کمپبل با مقایسهٔ مایای نامه‌ها و مای مقبرهٔ عمارنه به نتایج فراوانی دست یافتند.

متأسفانه آنان در نتیجه‌گیریهای خویش برخی نکات را از نظر دور داشتند. نام مایا به افراد زیادی در آن زمان اطلاق می‌شد (۴۲)، بنابراین امکان اینکه آن نظامی عالیرتبه و مرد متنفذ هلیوپولیس نیز مایا خوانده شود، کم بود. اگر مای در خارج از مصر به عنوان معاون فرعون شناخته شده بود، می‌بایستی لقب فرستادهٔ شاه را نیز به دنبال داشته باشد، درحالی‌که چنین لقبی نداشت. از متن نامه‌ها برمی‌آید که مای در فلسطین به رسیدگی امور مشغول بوده، بنابراین

۱۰- Maia

امکان نداشته، که غیاباً به تنظیم امور دربار نیز بپردازد. به هر صورت تعیین تاریخ ناتمام ماندن مقبرهٔ مای برای ما اهمیت چندانی ندارد. به علاوه پروفسور و شاگردش با همان روش خود می‌توانند نشان دهند که آی نیز پیش از آخناتون فوت کرده، درحالی‌که می‌دانیم وی تا بعد از توتانخامون نیز در قید حیات بوده. و درنهایت اینکه از تعداد شاهزاده خانمهای فرعون که روی یادبودهای آن دوران نقش شده نمی‌توان به تاریخ دقیق آن یادبودها پی برد.

راه‌حل پیشنهادی آلبرایت چندان موثر نیست و با توجه به اینکه پیشنهاد دیگری در پیش روی نداریم، نمی‌توانیم نامه‌های عمارنه را بر اساس شیوهٔ قابل اطمینانی مرتب کنیم. کسانی که بخواهند این کتیبه‌ها را منظم نمایند، مجبورند پیشاپیش، فرضیاتی را برای پیشبرد تحقیق خویش درنظر بگیرند. شاید وقت آن رسیده باشد که مشکل را به طریق دیگری حل کنیم.

تمام کسانی که روی الواح عمارنه بررسی و مطالعه داشته‌اند، مصری بودن آنها را و اینکه الواح مذکور وسیلهٔ مهمی در دست فرعون و مشاورانش بوده قبول دارند. نام ساختمانی که الواح در آن یافت شد «مرکز مکاتبات فرعون» یا به‌طور خلاصه «مَرکز اسناد» بود. این نام نشان می‌داد که ساختمان درواقع مخزن اسناد دولتی بوده و اینکه چنین «الواح» مهمی به‌جا گذاشته شده‌اند، خود مبین سردرگمی و بلاتکلیفی مسؤولین این مخزن در هنگام ترک شتابان شهر آخناتون بوده است. برخی محققین برآنند که مدارک به‌جای مانده، جزء اسناد کم اهمیت و درجه دوم است و اسناد روز را توتانخامون با خود از عمارنه برد.

همهٔ این فرضیات باید دقیقاً بررسی شوند. نخست اینکه ساده‌لوحانه است، اگر بخواهیم یک مشت لوح گلی بی‌قوارهٔ دارای خطوط عجیب و غریب و بیگانه را جزء اسناد دولت مصر بدانیم. در این صورت، هرگاه که فرعون احتیاج به مطالعهٔ این اسناد پیدا می‌کرد، حتماً وجود یک مترجم ضروری بوده، حال آنکه می‌دانیم فراعنه خود کاملاً باسواد و آموزش‌دیده بودند.

درحقیقت این یک برتری واضح پادشاهان مصر پیش از میلاد بر شاهان بی‌سواد قرون وسطای اروپا است. در حجاریهای اهرام تأکید شده است، که فراعنه پس از مرگ منصب کاتب خدایان را خواهند یافت. مسلماً، تحوت، خدای خرد، تجسم خود در روی زمین (فرعون) را به همهٔ فنون و رموز خواندن و نوشتن می‌آراست. الواح گلی را پس از آنکه توسط پیغام‌رسان خوانده و تفسیر می‌شد بی‌شک، ترجمه می‌کردند و برای مراجعات بعدی در «مرکز اسناد» بایگانی می‌نمودند. مسلماً آن الواح گلی ترجمه شده به شکلی مناسب و قابل حمل در دفاتر مصر نگهداری می‌شد. سپس یک نسخه از متن را با دقت خاص مصری‌ها، روی پاپیروس نیز منتقل می‌کردند و تاریخ می‌زدند. باید افزود که مصریان، از دوران بسیار کهن سیستم جمع آوری اسناد و بایگانی ویژهٔ خود را داشتند و نیازی به تغییر آن به روش ملل بیگانه و خراجگزاران نبود. پاسخی که شاه به پیغامهای رسیده می‌داد، پیوست ترجمهٔ آنها می‌گردید. اطرافیان مورد اعتماد شاه نظیر توتو و آی هرگاه لازم می‌شد که جوابیهٔ شاه را (البته پس از گذشت مدت مدیدی)، ارسال نمایند، به همان سیستم بایگانی مصری خویش مراجعه می‌کردند. ترجمهٔ پاسخ شاه به زبان اکدی به کارکنان دفتری «مرکز اسناد» واگذار می‌شد و آنان نیز طبق وظیفه، به روال خویش آن را انجام می‌دادند. پس از زوال عمارنه و جابجایی دربار، فرصت خوبی برای رها کردن همهٔ این «کاغذبازیها» پیش آمد. البته تصور می‌کنیم که مسؤولین ساختمان «مرکز اسناد» سعی کردند تا در زیرزمین عمارت گودالی تعبیه کنند و همهٔ الواح را در آنجا انبار کنند. چون برخلاف پاپیروسها، نمی‌شد با آتش زدن این کتیبه‌ها آنها را از بین برد.

در حفاریها حتی یک لوح گلی که حامل دستورالعملی به یک نماینده یا فرماندار نظامی مصری در سوریه و فلسطین باشد پیدا نشد. این نشان می‌دهد که مصریان هنگام دریافت الواح میخی از امرای آسیایی، ترجمه و جوابیهٔ آن را به نظام ویژهٔ خویش انجام می‌دادند. امرای مذکور پاسخ یا دستورالعمل

خود را روی پاپیروس و به زبان مصری دریافت می‌نمودند. چند نمونه از مکاتبات دوران رامسسها مبین چنین چیزی است. به دلیل اینکه به‌ندرت نسخه‌ای از پاسخ دربار مصر به نامه‌های فراوان رسیده، مشاهده شده است، آشکار است که مصریان الواح میخی را در بایگانی خویش ضبط نمی‌کردند. به استثنای ۹ مورد، هیچ اطلاع دیگری از پاسخ فرعون به رسولان خود نداریم.

می‌خواهیم نتیجه بگیریم که هیچ کتیبهٔ میخی مربوط به سالهای اولیهٔ حکومت آخناتون برای مراجعات بعدی به عمارنه آورده نشد، یا اگر هم شد به‌مجرد جابجایی دربار، از آنجا برچیده گردید (٤٣). احتمالاً، هنگامی که مرکز امور بیگانگان مصر به عمارنه نقل مکان نمود، سوابق خود را که روی پاپیروس‌ها ثبت کرده بودند در محل بایگانی سابق خود جا گذاردند. بنابراین بعید نیست که نامه‌های مکشوف در عمارنه، مختص به دوران رفت و آمد دربار آخناتون به آن شهر بوده است. از آنجا که آخناتون کار اصلی خویش را از سال ششم سلطنتش در عمارنه آغاز کرد، عمدهٔ مکاتبات خارجی به‌دست آمدهٔ وی مربوط به همین سال یا سالها در عمارنه بوده است. اما این نیز دور از ذهن نیست که مقداری از مراسلات به کاخهای سلطنتی شهرهای ممفیس، هلیوپولیس و مدینه‌الغراب، که برخی مواقع مورد استفاده قرار می‌گرفتند، فرستاده می‌شد. معلوم نیست آیا این مراسلات نیز پس از قرائت و ترجمه به یک مخزن مرکزی در عمارنه منتقل می‌شد یا نه. نسخی از کتیبه‌های «شمارهٔ ۲۳، ۲۷» که به عمارنه رسیده بود، تهیه شد تا به طیوه ارسال گردد، چون شاه در زمان خاصی در آنجا به‌سر می‌برد. ولی نمی‌دانیم اصل این نامه‌ها را در کجا نگهداری می‌کردند، شاید در کاخ ملکته در طیوه بوده باشد. ولی به طور کلی می‌توان گفت که پیغامها را ابتداً به دربار (هرجا که بود) ارسال می‌کردند و پس از ترجمه در دفتری در کاخ محلی حفظ می‌نمودند. باید اذعان نمود که آرشیو مرکزی مصر که محتوی مقادیر زیادی پاپیروس بود، زیر نظر گروهی از دیوانیان قرار داشت، که در نقاط مختلف مرکزی مصر حاضر بودند و تنها به

سکونت در عمارنه اکتفا نمی‌کردند.

چون عمارنه از سال ششم سلطنت آخناتون تا سال یکم سلطنت توتانخامون مسکونی بود، بنابراین فقط در محدودهٔ این دو تاریخ (که ۱۲ سال طول کشید) مرکز دریافت الواح بود. از بین الواحی که سالم به دستمان رسید، قسمت اعظم آن را مکاتبات حاکم بوبلوس و ریبادی، تشکیل می‌دهد. البته این دلیل نمی‌شود که سایر هم‌عصران این حاکم کمتر نامه‌نگاری می‌کرده‌اند. جالب توجه اینجاست که برخی از پیامهای او تکراری و مربوط به زمانی است که وی به محاصرهٔ سختی دچار شده بود و امید داشت که شاید اگر پیغام اولی به دربار مصر نرسید، دومی یا سومی برسد. بوبلوس از مراکز مهم تحت نفوذ مصر بود که از طریق دریا نیز با کشور مادر در ارتباط بود. ریبادی نامه‌های فراوانی به مصر نوشت و شاید هم با مکاتبات متعددش دربار آخناتون را کلافه کرده بود.

در بررسی نامه‌های خراجگزاران به فراعنه، با مشکلات فراوان روبرو هستیم که نامشخص بودن تاریخ نامه و نام فرعون مورد خطاب ازجملهٔ آنهاست. لذا این سری مکاتبات را کنار می‌گذاریم و سعی می‌کنیم به پیامهای ارسالی از جانب شاهان بیگانه بپردازیم.

در میان این دسته از نامه‌های شاهانه می‌باید به پیغامهای ارسالی از سوی شاهان بابل یعنی کاداشمن انلیل اول و بورنابوریاش دوم با توشراته حاکم میتانی، تارخوندارادو[۱۱]، شاه آرزاوه[۱۲]، آشور اوبالیت، امیر کشور آشور و سوپیلولیوماس سلطان حتی نام برد. نامه‌هایی را که از جانب شاه آلاشیا (قبرس) آمده به دلیل آنکه فاقد نام صریح فرعون است، از این دسته نامه‌ها کنار می‌گذاریم. از این مکاتبات می‌توان به عنوان یک منبع آماری خوب استفاده کرد، چون محتوی اسامی کلیهٔ امرای بزرگ خاور نزدیک و همهٔ

۱۱ـ Tarkhundaradu

۱۲ـ Arzawa : نام یکی از پادشاهیهای متعدد باستان واقع در ساحل غربی ترکیهٔ کنونی. م.

فراعنه‌ای است که به گونه‌ای در عمارنه سکونت داشته‌اند، از آمنوفیس سوم گرفته تا توتانخامون. از اسمنخ کارع نامی به میان نیامده جز در لوح شمارهٔ ۴۱ صادرشده از جانب سوپیلولیوماس، به نام «خوری» که اشاره به آن فرعون داشته است. البته این نیز غیر محتمل است، زیرا در متون سخن از فرعونی می‌رود که پس از پدرش حکومت کرده. با توجه به اینکه اسمنخ کارع سلطنت مستقلی نداشت و شاهان بیگانه نیز از نظام پادشاهی مشترک در مصر چندان استقبالی نمی‌کردند، بنابراین سعی می‌شد که فقط با یک فرعون تا زمان مرگش مکاتبهٔ سیاسی داشته باشند. تمایل فرعون بزرگتر نیز بر این بود که فقط با او نامه‌نگاری شود. چون امکان داشت فرعون جوانتر زودتر از وی درگذرد. مثلاً آمنوفیس سوم تا سال سی و ششم سلطنتش مراسلات را دریافت می‌کرد.

از بررسی این گروه نامه‌های «شاهانه» تا آنجا که نام فرعون بدون هیچ ابهامی آمده، معلوم می‌گردد که ده نامه (شماره‌های ۲ـ۴، ۱۷، ۱۹ـ۲۴) به نام آمنوفیس سوم و به همین تعداد نیز (شماره‌های ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۷ـ۲۹) به نام آخناتون دریافت شده. یک نامه (شمارهٔ ۹) به توتانخامون و یکی هم (شمارهٔ ۲۶) خطاب به ملکه تی نگاشته شده. متن نامه‌های ارسالی از جانب فراعنهٔ مذکور کم، و محدود است به ۲ نامه به نام آمنوفیس سوم (شماره‌های ۱، ۵) و یک نامه (شمارهٔ ۱۴) به نام آخناتون. اینکه اکثر نامه‌ها به این دو فرعون اختصاص یافته ما را برآن می‌دارد که سایر مکاتبات را نیز عمدتاً به همان دو ربط دهیم.

همانگونه که پیش از این آمد، گمان ما بر این است که نامه‌های قدیمی را به آختاتون نفرستاده‌اند، زیرا مصریان اصولاً الواحی را که به زبانهای بیگانه نوشته شده بود و درک آنها فقط در توان معدودی بود، نزد خود نگه نمی‌داشتند، بنابراین، نامه‌های مکشوفهٔ رسیده به عمارنه می‌بایستی خطاب به آمنوفیس باشد و این نشان می‌دهد که این شهر در زمان حیات آمنوفیس سوم ـ

هنگامی که وی هنوز با شریک سلطنت خود حکومت می‌نمود ـ مسکونی شده بود. شهر آختاتون از سال ششم سلطنت آخناتون برابر سال سی و سوم و سی و چهارم سلطنت آمنوفیس سوم (به حساب ما)، محل تجمع دیوانیان گردید. با این وجود عمارنه در طول تمدن کوتاهش، حدود ۵ سال از سلطنت آمنوفیس و ۵ یا ٦ سال نیز از سلطنت آخناتون، پذیرای مکاتبات سیاسی بود. اگر حجم این مکاتبات در این دو دوره ثابت مانده باشد، می‌توان انتظار داشت که هر یک از این دو فرعون یک حجم تقریباً مساوی از کل مراسلات را به خود اختصاص داده باشند (در سطور بالا تیز دیدیم که هر یک ده نامه دریافت کرده بود).

ما معتقدیم که سهمیهٔ آخناتون از نامه‌های فوق‌الذکر مربوط به آخرین سالهای حکومتش می‌شده و نه دوازده سال اولیهٔ آن. متن این نامه‌ها مبین صحت نظر ماست. در آنها هیچ سخنی از نفرتیتی که نقش مهی در سالهای نخست حکومت آن فرعون داشت، به میان نیامده بلکه صحبت از شاهزاده خانم مریتاتون است که او را به نام دیگرش مایاتی خطاب نموده‌اند. در نامه‌های بی‌شمار ابی‌ملکی ـ خراجگزار معروف صور ـ که شهرش قبلاً وقف نفرتیتی بود و بعد به نام مریتاتون گردید، از شاهزاده خانم، مریتاتون یاد شده. بورنابوریاش، شاه بابل نیز در نامهٔ (شمارهٔ ۱۰) نام او را به زبان آورده، ولی در شکایتی که شاه مزبور (شمارهٔ ۱۱) ارسال کرده و در آن نوشته «چرا شهبانوی فرعون» به‌خواهشهای وی اعتنایی نکرده است، کاملاً معلوم نیست منظورش همان شاهزاده خانم است یا خواهرش آنخسن انپاآتون. به هرحال زمان دریافت نامه، مصادف با دوران سروری هر دو بانو بوده است.

از چهار مکتوب سیاسی که توسط بورنابوریاش به دست آخناتون رسید، دو عدد از آنها (شماره‌های ۱۰، ۱۱) به روشنی از وقایع سالهای آخرین حکومت فرعون سخن می‌راند، اما از دو تای دیگر (شماره‌های ۷، ۸) هیچ چیز فهمیده نمی‌شود. جالب اینجاست که فرستادهٔ دو پیغام ۱۱، ۷ یک کاروان‌دار

بابلی به نام سلمو[۱۳] بوده و این نشان می‌دهد که فاصلهٔ زمانی تحریر دو نامه می‌بایستی کوتاه بوده باشد. از کل شش نامه به خط بورنابوریاش، شمارهٔ ٦ می‌بایستی خطاب به آمنوفیس سوم نوشته شده باشد، هرچند صریحاً نام نبرده، اما در آن از به قدرت رسیدنش صحبت کرده است؛ دیگری (شمارهٔ ۹) به توتانخامون ـ جانشین آخناتون ـ ارسال گردیده. مابقی نامه‌ها اصولاً به دوران هفده سالهٔ حکومت آخناتون مربوط می‌شود. اما بایستی اختصاص به ۵ سالهٔ آخر امارت وی داشته باشد، چون شاه مزبور در نامهٔ شمارهٔ هفت از مخاطرات عدیده در راه سفر میان دو کشور شکوه دارد. آمنوفیس سوم نیز در پنج سال آخرین حکومتش تنها چهار نامه از شاه بابل دریافت نمود.

مکاتبات شاه میتانی نیز خالی از اهمیت نیست. از کل نامه‌های او هشت عدد به آمنوفیس سوم، چهار عدد به آخناتون و یکی هم به تی نگاشته شده است. شروع این مکاتبات با لوح شمارهٔ ۱۷ است، که حاکم میتانی به آمنوفیس سوم نوشته و در آن ضمن اشاره به آغاز حکومتش، خواهان روابط دوستانه‌ای مابین دو ملت بوده است. این نخستین نامه از جانب توشراته است که به شهر آختاتون رسیده و نشان می‌دهد که این فرمانروا در سال سی و سوم سلطنت آمنوفیس سوم به اریکهٔ قدرت تکیه زده است (٤٤). بقیهٔ مکاتبات خطاب به آمنوفیس سوم راجع به بحث و فحص ازدواج تادوخیپه (دختر توشراته)، با آن فرعون و توافق بر سر مهریهٔ اوست. شاهزاده خانم مذکور را با جهیزیه‌ای نفیس همراه با عمه‌اش گیلوخیپه به دربار فرعون فرستادند. توشراته در نامهٔ شمارهٔ ۲۳ مورخ سال سی و ششم سلطنت آمنوفیس، از دخت خویش به عنوان همسر فرعون مصر یاد می‌کند و وی را شادباش می‌گوید.

نخستین نامه‌ها به فرعون جدید ـ آخناتون ـ کتیبهٔ شمارهٔ ۲۷ است که توسط فرستادگان ویژهٔ شاه میتانی موسوم به پیریزی[۱٤] و پوپری[۱۵] به دربار فرعون

۱۳ـ Salmu   ۱٤ـ Pirizzi   ۱۵ـ Pupri

جدید ارسال شده و این دو ضمن شرکت در مراسم تدفین فرعون متوفی، نظر آخناتون را به این نکته جلب می‌کنند که قسمت دیگری از مهریهٔ زن میتانیایی آن فرعون به دست توشراته نرسیده است. تاریخ روی نامه کاملاً خوانا نیست اما چون مربوط به سال نخستین سلطنت انفرادی آخناتون می‌گردید، بایستی سال ۱۲ را بر خود داشته باشد. مابقی نامه‌ها شکایت از بدقولیهای آخناتون نسبت به اجرای تعهدات آمنوفیس سوم است. برطبق ادعای توشراته، قرار بود در زمان حیات پدر آخناتون دو مجسمهٔ تمام طلا به دربار میتانی گسیل شود، لیکن این فرمانروا هنگام روی کار آمدن آخناتون، باکمال تعجب و حیرت با دو تندیس کوچک چوبی و آب طلاکاری شده، که ارزش آنها به‌مراتب نازلتر بود روبرو گردید! توشراته از اینکه حرمت وی را پاس نداشته بودند، سخت خشمگین شد و پیوسته نارضایتی خویش را به آخناتون ابراز می‌کرد. البته این بدعهدی و خدعه را نباید از خصوصیات هفده سالهٔ حکومت آخناتون دانست، بلکه از خصایص پنج سالهٔ آخر حکومت وی بوده است. شاه میتانی از اینکه فرستادگان ویژه‌اش بیش از حد در دربار فرعون نگه داشته می‌شدند، شکوه داشت، و این‌ها را نشان‌دهندهٔ سردی روابط دو کشور می‌توان به‌حساب آورد، گرچه با یکدیگر وصلت نیز داشته‌اند. شاید دلیل اصلی این بود که شاه میتانی در آن ایام، در اراضی سوریه، که خراجگزار مصر بود، به بهانهٔ حضور نظامی هیتی‌ها، ترک‌تازی می‌کرد.

در نامهٔ شمارهٔ ۲۶ توشراته به تی، شاه میتانی در پاسخ به ملکهٔ مسن مصری، از وی می‌خواهد که به تماس با پسرش ادامه بدهد و او را به مشورت با خود ترغیب نماید. آشکار است که آخناتون هنگام تکیه بر اریکهٔ شاهی چقدر جوان بوده و محتاج به نظارت مادر. بعضی از مورخین از مفاد این نامه استفاده می‌کنند و بر بی‌تجربگی و نورس بودن آخناتون هنگام شروع سلطنت تأکید می‌کنند و درنتیجه دوران شراکت او را در سلطنت تکذیب می‌نمایند. نامهٔ فوق، حتی ادعای ما را که نامه‌های مکشوفه مربوط به سالهای آخر

سلطنت آخناتون بوده است، رد می‌کند.

به هر صورت، مطالعهٔ دقیق نامه‌ها ثابت نمی‌کند که تی مشاور آخناتون بوده. توشراته از دریافت تندیسهای چوبین، خود را چنان مغبون می‌یافت، که برای وادار ساختن آخناتون به ایفای تعهدات پدرش، به هر وسیله‌ای متشبث می‌گردید، ازجمله همراه ساختن تی با خویش. وی چندین‌بار از آخناتون خواست تا به قول و قرار آمنوفیس سوم مبنی بر ارسال طلای ناب به میتانی وفا کند. اینکه ظاهر شدن نام تی در نامه‌های ارسالی از میتانی منحصر به سالهای اولیهٔ حکومت آخناتون است، چیزی را ثابت نمی‌کند و متن نامه‌ها با نظر ما که می‌گوییم، تاریخ آنها مربوط به آخرین سالهای حکومت آخناتون است مغایرتی ندارد. به نظر نگارنده تمامی آرشیو عمارنه بیانگر تاریخچهٔ مناسبات خارجی مصر در یک دورهٔ تقریباً ده ساله است که از آخرین سالهای آمنوفیس تا نخستین سال فرمانروایی توتانخامون را دربر می‌گیرد.

بخش سوم

جمع‌بندی

فصل دوازده

حکومت آخناتون (۱۳۶۲-۱۳۷۸ ق.م.)

اکنون می‌توانیم از آنچه که در بخشهای اول و دوم کتاب حاضر، به‌تفصیل بیان نمودیم، به یک جمع‌بندی برسیم. ولی رعایت احتیاط نیز واجب است. شاید کمابیش توانسته باشیم تصویر و نمایی کلی از رویدادهای عصر عمارنه ارائه داده باشیم. اما شناخت جزئیات کامل این رویدادها کاری بس دشوار می‌نماید. چون هنوز بسیاری از وقایع بر ما آشکار نشده است، مخصوصاً توالی وقایع آخرین سالهای فرمانروایی آخناتون که تلاش و بررسی بیشتری را طلب می‌نماید. چون مصریان، به شیوهٔ امروز، عادت نداشتند که شرح حالها، خاطرات و تاریخچهٔ رخدادها را ثبت نمایند، لذا آنچه پراکنده و تصادفاً به دست ما رسیده است، پایهٔ دانسته‌های ما را تشکیل می‌دهد. تا زمانی که اطلاعات تازه‌ای به دستان همیشه طالب مورخین نیفتاده باشد، باید به آنچه که اکنون داریم اکتفا نماییم. معمولاً در قلمرو علم، چون نتیجه‌گیری نهایی فقط در محدوده‌های معینی امکان‌پذیر است، لذا دست‌اندرکاران ابتدا به فرضیه‌گویی متوسل می‌گردند. اما مصرشناسان این راه‌حل موقتی را نیز نمی‌پذیرند زیرا نمی‌خواهند تاریخی که می‌نویسند، به یک رمان تاریخی تبدیل شود. به هرحال، اگر مشکلات راه را درست تشخیص بدهیم در کار خود دچار دردسر نخواهیم شد.

بلافاصله پس از مرگ پسر ارشد آمنوفیس سوم «شاهزاده توتموسیس» بین سالهای ۲۷ ـ ۱۶ سلطنت آن فرعون، پسر دومش «آمونحوتپ» از ملکه تی به مقام ولایتعهدی رسید. ظاهراً ولیعهد جوان بیمار بود و به نظر گاردینر، دعایی که این فرعون پیوسته در حق خود می‌کرد، «همیشه پاینده مانی» مبین آرزوی درونی وی بود. چون از آن می‌ترسید که مبادا در عنفوان جوانی، این جهان زیبا را وداع گوید، به مجرد اینکه به سلطنت رسید، در هنر نقاشی سنتی مصر، همچون انسانی سالم و معمولی نمایان شد، اما خیلی زود، وی دستور داد که او را به شکلی نامأنوس، همچون مردی که دچار بیماری غددی است مصور کنند.

احتمالاً او نیز همچون سایر شاهزاده‌ها، دوران آموزش نظامی خود را در ممفیس آغاز نمود و در حومهٔ آن به شکار شیر، گورخر، غزال و دیگر موجودات صحرایی مشغول گردید. مطمئن نیستیم که آیا شاهزاده آمونحوتپ از پس تعلیمات نظامی برآمد یا نه. او را در نقاشیهای دیواری مقابر عمارنه، همچون سایر فراعنه که عاشق شکار و ارابه‌رانی بودند، به تصویر نکشیده‌اند، اما ما هم انتظار چنان دلاوریهایی از او نداریم. به هرحال در چند حجاری در معابد عمارنه و کارناک وی را در حال شکار نشان داده‌اند، که احتمالاً بیشتر جنبهٔ رسمی و نمایشی داشته است.

اما این شاهزادهٔ جوان بیشتر به چیزهای ظریف و زیبا علاقه داشت. رئیس مجسمه‌سازان او اقرار کرد که اصول پیکره‌تراشی جدیدی را از شخص فرعون آموخت. خود او نیز در همان اوان مشغول تصنیف سرود مذهبی جدیدی، البته به تقلید از سایر سرودهای مذهبی، در ستایش از آتون بود.

بعید نیست شاهزاده آمونحوتپ، در دربار پرشکوه پدرش تحت نفوذ پیشکار اعظم، «آمنوفیس پسر حپو» قرار داشته است. این دولتمرد کارکشته در تربیت نیروی دفاعی مصر و محافظت از مرزهای بزرگ آن، مخصوصاً در خطهٔ دلتای نیل که از دیرباز محل تاخت وتاز بیابانگردان مزاحم بود، قدرت

بسیاری داشت. وی همچنین سازماندهی و جذب نیروی کار مورد نیاز طرحهای عظیم ساختمان‌سازی و مجسمه‌سازی فراعنه را نیز به عهده داشت. او را به عنوان یک حکیم و مدرس که آموزشهایش تا هزار سال پس از فوتش کاربرد داشت می‌شناسند. فرعون وقت چنان او را گرامی و عزیز می‌داشت که بر وی منت گذاشت و ساختمان آرامگاه خویش را در ساحت غربی طیوه در محوطهٔ درهٔ پادشاهان به وی گمارد. او را در هنگام کهولت به مقام مشاور اعظم خواهر بزرگ آمونحوتپ «سیت آمون» منصوب کردند و شاه از سر لطف، به وی اجازه داد تا تندیسی از خود را در مدخل معبد عظیم آمون رع در کارناک برپا نماید.

منسوبین درجهٔ اول او نیز، ازجمله پسرعمویش به نام آمنوفیس، مصدر کارهای مهمی بودند. آمنوفیس مقام مشاور اعظم شهر ممفیس را داشت و نابرادری او، به نام راموس، خیلی زود، صندلی صدارت ناحیهٔ جنوبی کشور را در طیوه از آن خویش ساخت.

خانوادهٔ دیگری نیز بود که از لحاظ نزدیکی به دربار سلطنتی، گوی سبقت را از خاندان حپو ربوده بود. و آنها زوج معروف یعنی یویا و تویو، جد پدری و مادری شاهزاده آمونحوتپ بودند. احتمالاً یویا عموی آمنوفیس سوم نیز می‌شد و پسرانش پستهای مهم درباری را اشغال کرده بودند. یکی از این پسران همان سپهسالار ارتش، آی معروف بود که هم در دولت نفوذ کرد و هم به تاج و تخت رسید.

این خاندان در اصل اهل شهر اخمیم بودند، که مرکز استان نهم در مصر علیا بود و در آنجا املاک فراوان در اختیار خویش داشتند. اما معروف بود که آنها درواقع خارجی هستند و تبارشان به اروپاییان می‌رسد. علتش نیز این بود که ظاهرشان به بومیان مصری نمی‌مانست. از آنجا که اینها از سه نسل پیش ریاست رستهٔ ارابه‌رانان شاهی را به عهده داشتند، احتمال داشت که نژادشان به مریانوها برسد. این مردم از جنگجویان ماهر سواره‌نظام بودند که

موفق شدند برای نخستین‌بار ماشین جنگی خویش را در جوامع سوریه، فلسطین و مصر معرفی کنند و از این طریق پایه‌های یک آریستوکراسی نظامی را در شرق نزدیک بریزند و به مدارج عالی اجتماعی دست یابند.

در نزدیکی ممفیس، شهر هلیوپولیس واقع شده بود، مرکز نیایش گروهی از خدایان خورشید ازجمله، آتوم، رع، خپری و هراختی و لذا جای تعجب نیست اگر ببینیم که شاهزادهٔ جوان ما از اوان شباب دل به کیش آفتاب ببندد. درواقع از زمان پادشاهی میانه، کیش رب‌النوع خورشید «رع» رونقی روزافزون داشته است. علت این شکوفایی را می‌باید در تبحر و خردمندی کاهنان آن دانست که مدام در حال اصلاح و بهبود اصول کیش خود بودند، به‌گونه‌ای که سایر خدایان نیز، برای دور نبودن از قافله، خود را به خورشید متصل می‌کردند و نام رع را در جلو نام الهی خویش قرار می‌دادند. این نظام فکری ـ الهی جدید، ضمن حفظ ادعیه و شعائر قدیمی، مدام در پی جهانشمول کردن اصول عقیدتی و غیر قابل دسترس نمودن خدای خویش بود. گرچه این نظام با خدایان متعدد مخالفت نمی‌کرد اما جهت تبلیغاتش به سوی گردآوری همهٔ خدایان در زیر لوای یک ایزد یکتا بود (هنوتئیسم). رع، قوهٔ محرکهٔ تمامی کائنات بود. وی از سرخی شفق به خلق گیتی می‌پرداخت، در سراسر روز خودنمایی می‌کرد و سپس در سرخی غروب می‌مرد. شب‌هنگام، خدای مرده، تحت تأثیر برخی نیروها از خواب مرگ برمی‌خاست و در ابتدای فجر، به صورت ایزد خپری، آماده می‌شد تا جانی تازه به خورشید دهد. این تفسیر نوین، رفته‌رفته جایگزین متون قدیمی مذهبی نظیر «اهرام» و «تابوت» گشت. البته ناگفته نماند که بسیاری از بخشهای همین دو متن پس از چندین بار حک و اصلاح مجدداً در ادبیات جدید مذهبی داخل شدند.

از مهمترین کتب دینی باستانی که مورد توجه مصرشناسان واقع گردید، یکی «مرده‌نامه» و دیگری «مناجات خورشید» است، که برای اولین بار در مقابر شاهان سلسلهٔ هجدهم کشف گردید. در این کتب راجع به تناسخ

رب‌النوع خورشید و اینکه شاه از او به دنیا می‌آید و به هنگام مرگ بدو می‌پیوندد صحبت به‌میان آمده است. در «مناجات خورشید» رع با هفتاد و پنج نام که هر یک مظهر تجسمی از وی هستند ظاهر می‌شود. رع همچنین در نقش قرص خورشید، «همان ابرقدرتی است که زمین را در دیدگان مرئی می‌کند و به غرب (دنیای مرده) پرتوافشانی می‌کند. او همان است که به هر شکل که اراده کند مبدل می‌شود و آتون یکی از تجلیات اوست.» این آتون یا قرص خورشید، که دنیای زنده و مرده را به نور خویش می‌گرداند، عنصر اصلی در تغییر شکلهای گوناگون خداوند متعال، رع، است. اما در خلال فرمانروایی همین سلسلهٔ هجدهم، چیزی نگذشت که آتون، این تجسم مرئی رع، خود مبدل به خدای آفتاب گردید. این رب‌النوع جدید، برای نخستین‌بار در دورهٔ توتموسیس چهارم، روی سنگ نوشته‌ای به صورت یک ایزد نیرومند که بایست بر تمامی جهان زیر پای خویش فرمان براند ظاهر می‌شود. این خدا در دورهٔ آمنوفیس سوم با ظاهر شدن روی کشتی سلطنتی، کاخ شاهی و قصرهای سلطنتی، از رونقی دوچندان برخوردار شد. بنابراین محیط لازم برای فراگیری اصول این دین برای پسر شاه از هر حیث آماده بود و بزودی پسر جوان ثابت کرد که در جذب تعلیمات دینی و آموزش دوبارهٔ آن به دیگران، گوی سبقت را از معلمین خویش ربوده است. وی از ابتدا به نیایش آفتاب همت گماشت و چه هوشمندانه خدای خویش را این‌چنین نامید «رع - هراختی که به صورت قرص خورشید (آتون) بر بلندای افق پرتوافشانی می‌کند.» بدون شک در سرزمینی چون مصر، که فرعون خود تجسم خدا بود، اطرافیانش به‌آسانی به تعلیمات مذهبی و یا اصلاحات او گردن می‌نهادند.

هنگامی که وی در سال ۲۸ سلطنت پدرش پا به دوران بلوغ نهاد، به عنوان شریک سلطنت برگزیده و فرعون شناخته شد و جشنهای شراکت در سلطنت او در شهر ممفیس، که از زمان نخستین فرعون - منس - جایگاه سنتی برگزاری این مراسم بود، برپا گردید. اما آخناتون پیش از آنکه تاجگذاری

نماید در رکاب پدرش به سرتاسر مصر سفر کرد، تا هم مردم او را بشناسند و هم خدایان محلی او را به عنوان فرزند خلف خویش تأیید نمایند. بی‌شک دیدارهای وی هم‌زمان بود با جشنهای ویژهٔ خدایان محلی نظیر جشن اوپت[1] در طیوه در دومین ماه طغیان نیل که طی این مراسم تمثال آمون خدای بزرگ را نیز، مسرورانه بر دست بلند کرده بودند و در شهر می‌گرداندند. نام شاهزادهٔ جوان را به افتخار همین خدای بزرگ، آمونحوتپ (آمون راضی است) نهاده بودند. گرچه این مراسم تاجگذاری تنها در شهر ممفیس آنهم به دست گروهی ویژه، از خدمهٔ عالی‌رتبهٔ دربار و با نظارت پرشعف آمنوفیس سوم انجام می‌گردید، اما هر جا که خدایی محلی وجود داشت، چنین وانمود می‌شد، که او تاج را بر سر فرعون جوان می‌گذارد. شاه جدید به همان نام - آمونحوتپ - خوانده می‌شد و فقط عنوان «رهبر روحانی طیوه» را به آن می‌افزودند. برخی مصرشناسان برای اینکه آمنحوتپ با پدرش اشتباه نشود، وی را در تاریخ‌ها، آمنوفیس چهارم خوانده‌اند. پیشوند نامش، «نفر - خپرو- رع - وا - عن - رع» بود، یعنی (نیکوترین و تنها وجه رع). سپس دعای «پاینده‌باد» را به دنبال اسمش یدک می‌کشید.

فرعون جدید به دلیلی نامعلوم با خواهر خویش، سیت آمون ازدواج نکرد، بلکه دخترعمویش نفرتیتی، دخت آی را برگزید و همراه با وی به کاخ و دربار جدیدی از آن خویش قدم گذارد. البته فراموش نکنیم که حرمسرای ویژهٔ خود را نیز داشت. درباریان او نیز عبارت بودند از پسران همان صاحب‌منصبانی که در خدمت پدرش بودند. مثلاً «بک» که مقام سرمجسمه‌ساز دربار او را داشت، پسر من بود که همین مقام را در کاخ آمنوفیس سوم اشغال کرده بود. و یا اینکه «پارن نفر» صنعتگر و زرگر او، فرزند آپویا بود، که در همین منصب به پدر فرعون خدمت می‌کرد. و یا

۱- Opet

راموس و آی که از یک خاندان بودند، یکی به سمت وزارت در طیوه منصوب شد و دیگری، که پدرخوانده‌اش نیز بود، فرمانده رسته سواران و مشاور خصوصی‌اش بود. در آرامگاه آی از قول او نوشته بودند: «سرورم مرا تعلیم می‌داد و من مجری همهٔ اوامر او بودم.» مع‌هذا، استنباط ما بر این است که آی با توجه به تجربیات ذیقیمتش، در پشت پرده، به متعادل کردن عقاید و آرای ملهم از شاه، مشغول بود. تی همسر او، پرستاری نفرتیتی را، پس از فوت مادر واقعیش به عهده داشت. و مسلماً نزد او از عزت و قرب فراوان برخوردار بود. آی دختر دیگری به نام موت نوجمه نیز داشت که مشخص نیست خواهر یا ناخواهری نفرتیتی بوده یا نه. به هرحال او نقش برجسته‌ای در زندگی ملکه ایفا می‌کرد و شهبانو نیز دو خدمتکار وفادار را به او بخشیده بود (همچون شاهزاده خانمهای اسپانیایی در قرن هفدهم که همیشه دو ندیمه در طرفین خویش داشتند).

حکومت جدید در نخستین قدم، تصمیم به گشودن معدن سنگ در جبل سلسله نمود تا سنگهای مورد نیاز جهت بنای معبدی برای آتون در کارناک و معبدی برای آمون در شرق فراهم گردد. البته قبلاً پرستشگاه کوچکی در همان محل موسوم به «بارگاه آتون» وجود داشت، ولی آمنوفیس چهارم، قصد داشت آن را وسعت و عظمت بخشد. برستون یادبودی که در جبل سلسله برپا گردید، نقش شاه را در حال تقدیم هدایا به آمون حک کردند. زیر حجاری نیز نوشتند که آمنوفیس، کاهن اعظم، رع هراختی، خدای خورشید است و اعضای دربار نیز مسؤولیت ساخت و تکمیل بنای این معبد باشکوه را به عهده دارند و می‌باید بر فراخوانی همهٔ کارگران کشور از شمال تا جنوب نظارت نمایند. معبد جدید تحت نام «آتون در خانهٔ خود» در حال احداث بود که واقعه‌ای رخ نمود که هنوز هم جلوه‌ای انقلابی دارد. نام و القاب کامل خدای جدید را در کادر مخصوصی همچون یک فرعون کنده‌کاری نمودند. متن القاب درون کادر چنین بود: «رع هراختی فروزان

در افق، جلوه گر تابان قرص خورشید، آتون کبیر و همیشه پاینده، خدای مسرور، سرور کائنات». هم‌زمان کلیهٔ تجسمات انسانی، حیوانی و نباتی از وی زدوده شد و به جای آنکه او را به صورت یک شاهین یا مردی با سر شاهین حامل قرص خورشید نشان دهند، به شکلی کاملاً مجرد نمایان گردید: قرصی ساده از خورشید محاط یک مار، درحالی‌که دوازده شعاع از آن ساطع می‌شد و در انتهای هر شعاع یک کف دست حامل مظهر زندگی ـ غنخ ـ قرار داشت.

یکی از بهترین نمونه‌های هنر جدید حجاری و نقاشی آن دوره که برای ما باقی مانده است، در مقبرهٔ راموس وزیر کشف شد و در آن زوج سلطنتی را می‌بینیم که در ایوان کاخ حاضر شده‌اند و به احساسات مردم پاسخ می‌دهند و آتون نیز بر آنان نور می‌افشاند. این تنها تصویری است که شاه و ملکه را به‌گونه‌ای رؤیایی، بی‌عیب و نقص و بخشنده جلوه می‌دهد. سایر تصاویر، عجیب و نامأنوسند. مثلاً شاه ردایی گشاد و زنانه به تن دارد و نوارهای پشت تاجش نیز بیش از اندازه بلند و همچون ملکه‌هاست. خانوادهٔ شاهی به این شیوهٔ نو در ملأ عام ظاهر می‌گردند و درباریان نیز ملزم به تقلید از آنانند. نحوهٔ احترام درباریان به شاه و ملکه نیز تغییر می‌کند و این‌بار آنان باید در برابرشان کاملاً خم شوند و یا حتی به خاک درافتند.

این جلوهٔ نوظهور آتون می‌بایستی از سال دوم سلطنت آمنوفیس چهارم، هنگامی که پدرش سرگرم برگزاری اولین جشنوارهٔ خویش بود، آغاز شده باشد. اینکه چه عوامل خاصی موجب گردید که فرعون جوان به نشر و تحکیم عقیدهٔ نو بپردازد، هنوز بر ما آشکار نیست. آیا دلیل آن، تجربهٔ مذهبیش بود، یا بیماری مادرزادیش و یا شاید الهام از سویی؟ اما یک چیز برای ما روشن است، اینکه او شخصاً مسؤول ظاهر شدن خاندان سلطنتی به آن شکل غریب بوده. او خود را دایم تجسم خدا می‌انگاشت و از دیگران می‌خواست پیشانی بر درگاهش بسایند. هم‌اکنون حجاریی در کمبریج وجود دارد که او را چون

خدا در پیشاپیش کاهنش نشان می‌دهد. قدم به‌قدم با پیشرفت ساختمان معبد بزرگ آتون در کارناک، تعلیمات مذهبی جدید نیز ادامه می‌یافت. تمامی تصاویر حجاری و نقاشی شده در معبد بر طبق اصول جدید آخناتون انجام می‌گرفت. وجود تندیسهای غول‌پیکر و غریب در صحن بزرگ معبد با آن جلوهٔ اکسپرسیونیستی * خود، هنوز هم پس از گذشت قرنها، تأثیری مرموز و ناخوشایند بر بینندهٔ کاوشگر می‌گذارد و چنین می‌نماید که گویی روح مذهبی «نامطلوب» از پس ستونهای متعدد سر برافراشته، او را زیر نظر گرفته است.

با آنکه آتون صاحب خانه‌ای پرشکوه و گیرا می‌شد، اما هنوز هم در «شهر آمون» غریبه‌ای بیش نبود و شاه با درک این مطلب مصمم شد که کانونی را منحصراً به آتون اختصاص دهد که «جلوه‌گر اصالت بی‌بدیل او و یافتهٔ خودش باشد». محل را در نیمهٔ راه بین ممفیس و طیوه جایی که اکنون تل‌العمارنه‌اش می‌نامند برگزید. در این نقطه صخره‌ها شکل هلال مانندی به خود گرفته‌اند و محوطه‌ای به طول ۱۳ کیلومتر و عمق ۵ کیلومتر را دربر می‌گیرند.

روی صخره‌های منتهی‌الیه شمالی و جنوبی شهر متون حکاکی شده‌ای دیده می‌شود. این متون در برابر دیدگان افرادی که وارد شهر می‌شوند قرار گرفته. شاه در آنها شرح می‌دهد که چگونه ارابه سلطنتی طلایی را در مدخل شهری که آن را آخت‌آتون (شهر افق آتون) نامیده، برپا داشته است، همهٔ مردم و تمامی موجودات از این واقعه مسرورند، پایه‌های ستونی باشکوه به یاد آتون نهاده شده و تقدیم نذورات به او آغاز گردیده است. سپس درباریان، امرای ارتش و رده‌های عالی دیوانیان به حضورش رسیده، در برابرش بر خاک افتاده‌اند و او نیز در بیاناتش به آنان اطلاع داد که آتون شخصاً بر وی ظاهر شده و این مکان را به او نمایانده، اینجا محل بکری است که به هیچ ایزد

---

* اکسپرسیونیسم: شیوه‌ای در هنر که هدف آن انتقال عواطف و احساسات درونی هنرمند به جهان واقع است. م.

یا الهه یا شخص دیگری تعلق نداشته و ندارد. دربار نیز در پاسخ، با تأیید نظریات او، شاه را به عنوان تنها واسطهٔ آتون با ستایشگرانش می‌شناسد. و بی‌شک همهٔ مخلوقات روی زمین که حیات خویش را مرهون آتون هستند برای اهدای نذورات خویش به آختاتون خواهند آمد. سپس شاه دستانش را به دعا بلند کرد و در پیشگاه آتون، پدر بزرگوارش، سوگند یاد کرد که همین‌جا و نه هیچ جای دیگر را به او اختصاص خواهد داد و به سخن هیچکس حتی ملکه در تغییر محل معبد توجه نخواهد کرد. سپس او بیاناتش را با نامگذاری ابنیه‌ای که در شهر جدید می‌سازد ادامه داد: یک خانه و یک عمارت مجلل برای آتون، سایبانی برای ملکه، محل برپایی جشن ویژهٔ آتون در جزیره ـ به یاد تجدید حیات او و چند طرح دیگر در کنار آن، و چندین خانه برای ملکه و شاه. ویرانه‌های برخی از این ساختمانها در خلال قرن حاضر از زیر خاک بیرون آمد و شناسایی شد. خانه و عمارت آتون بالنسبه کوچکتر از معبد بزرگ او هستند. منظور از جزیره نیز مرکز شهر بود که شامل همان ساختمانها می‌شد.

در قسمتهای دیگری از کتیبهٔ یادبود، که تا حدودی خواناست، از ترتیباتی که شاه برای ساخت مقبرهٔ خود و نفرتیتی و دخترشان مریتاتون در ارتفاعات شرقی داده است، سخن می‌رود. به‌علاوه تأکید شده که اگر هر یک از این سه نفر در شهر دیگری به غیر از آختاتون وفات یابد می‌باید بی‌درنگ کالبدش را برای تدفین به همین‌جا بازگردانند. قطعاتی دیگر از همان اراضی نیز به منظور آرامگاه سایر درباریان به ایشان بخشیده شد و مقرر گردید که «منه‌ویس» گاو نر مقدس هلیوپولیس، که تجسمی از رب‌النوع خورشید به‌شمار می‌رفت در همان ارتفاعات دفن گردد. این موضوع که مبین یک سنت بسیار باستانی مصر بود، به‌وضوح با تعلیمات آختاتون مبنی بر اینکه خدای خورشید نباید به صور حیوانی درآید، در تضاد آشکار بود. با این وصف فرعون قصد داشت، کلیهٔ شعائر و آداب کیش پرستش خورشید را در شهر

آختاتون متمرکز نماید.

کتیبهٔ ورودی دیگری نیز در عمارنه یافت گردید که سال ششم سلطنت آختاتون بر آن حک شده است. این تاریخ مصادف با دومین سالگرد تأسیس شهر آختاتون است و نیز همزمان با تغییر نام قطعی فرعون از آمنوفیس چهارم به آخناتون است. این‌بار نیز او ارابهٔ بزرگی را در دروازهٔ ورودی نصب کرد و روی صخره‌های اطراف، کتیبه‌هایی کند. وی که تا آنهنگام مرزهای جنوبی شهر را در ساحل شرقی نیل معین کرده بود، می‌توانست همین مرزها را در ساحل غربی و به‌تبع آن محدودهٔ شمالی شهر را نیز طرح‌ریزی و مشخص نماید. وی در کتیبه‌های خویش خاطرنشان ساخته که این شهر هرگز از مرزهای معین شدهٔ خویش فراتر نخواهد رفت و این مبین این موضوع است که گویی او خیال داشته خود را برای همیشه در محدوده آختاتون محبوس نماید. البته این فرض با قرار قبلی او که گفته بود، او را از هر جای دیگر به این شهر برگردانند مغایرت دارد. به علاوه در کتیبهٔ دیگری که تاریخ ۲ سال بعد را بر خود دارد، نوشته شده که شاه و ملکه برای بازدید از پیشرفتهای ساختمان‌سازی بار دیگر به آختاتون نزول اجلال فرموده‌اند. در کشوری مثل مصر که از نظام اداری بسیار پیشرفته‌ای برخوردار بود و به منظور محاسبهٔ مالیاتها، تمامی اراضی و میزان محصولات آنها در دفاتر قطور ثبت و ضبط می‌گردید، خیلی سریع اراضی اختصاص یافته به آتون نیز محاسبه شد و بزودی معلوم گردید که در هر دو سوی رود از جنوب تا شمال و در حدود ۱۳ کیلومتر وسعت یافته است. محاسبه‌ای دقیقتر از این امکان نداشت. آخناتون به‌روشنی مقرر کرده بود که کلیه موجودات محصور در این مساحت از اراضی دایر و بایر، زن و مرد و آب گرفته تا کوهها، دشتها، احشام، ماکیان و بیشه‌زارها همه تعلق به پدر آتون دارد. منظور از محدود نمودن اراضی شهر فقط به این خاطر بود که پهنای مایملک آتون معلوم باشد.

تاریخ دقیق تأسیس عمارنه معلوم نیست، فقط از آنچه که در مقبرهٔ

دخت ارشد آخناتون نوشته شده چنین برمی‌آید که فکر آن از ابتدای سلطنت او (آخناتون) شروع شده بود. گرچه روی کتیبه‌های مرزهای شمالی و جنوبی شهر تاریخی نمودار گردیده، اما به علت آسیبهای موجود چیزی بیش از عدد ٤ خواندنی نیست. البته ساخت و پرداخت خود این کتیبه‌ها چندین ماه طول می‌کشید، بنابراین تاریخ روی آنها لزوماً زمان اتمام آنها را نشان نمی‌دهد. تکه‌های پارهٔ خمره‌های شرابی که در مرکز عمارنه کشف گردید، دارای تاریخ سال پنجم است و این نشان‌دهندهٔ ورود طبقات عالی دربار به شهر در حدود سال ششم سلطنت است. و این زمانی است که آخناتون برای تکمیل محدودهٔ شهر و مطابقت دادن آن با محاسبات قبلی وارد آختاتون شد. تا این تاریخ بسیاری از ساختمانها جهت سکونت آماده شده بود.

در همین سال که مطابق با سالهای ۳۳، ۳٤ سلطنت آمنوفیس چهارم بود، او مشغول برگزاری دومین جشن بزرگ دوران فرمانرواییش بود، القاب دیگری نثار آتون گردید: «پدر روحانی شاه، آنکه مسرورانه در خانه خویش در آختاتون بسر می‌برد». در همان زمان آمنوفیس چهارم نام خویش را تغییر داد و اسم نفرتیتی را نیز مبدل به نفر- نفرو- آتون (چه نیکوست زیبایی آتون) نمود.

بر اساس آنچه که از کتیبه‌های مرزی عمارنه (که آسیب هم دیده‌اند) برمی‌آید، آخناتون پس از مدتی مشاجره و بحث با کاهنان کیش آمون و عدم توافق به‌قهر طیوه را ترک می‌کند و پس از «هجرت» به آختاتون، دستور تعقیب کاهنان را می‌دهد و بر حک و حذف نام آمون و موت از نوشته‌ها تأکید می‌ورزد (سال ٦ سلطنت). ما قبلاً در این خصوص بحث کردیم و نشان دادیم که احتمال اینکه در این مرحله او به بی‌اعتنایی عمدی نسبت به سایر خدایان مبادرت ورزیده باشد بیشتر است تا اینکه به مبارزهٔ عملی با آنها برخاسته باشد. تا زمانی که آمنوفیس سوم در قید حیات بود، بازار نیایش آمون گرم بود و کار روی معبد آتون در طیوه، همچنان بر اساس روشهای سنتی

معماری مصری ادامه داشت.

در آخت ـ آتون، عملیات شهرسازی، علی‌رغم کمبود کارگر ماهر و ناظرین مسؤول با شتاب در حال اجرا بود. وضعیت مقابر اطرافیان آخناتون در آن شهر نشان می‌دهد که کارها را با شتابزدگی پیش می‌بردند، مثلاً نمازخانهٔ مقبره و اتاقکهای آن ناتمام رها شده و دیوارهای آن یا خالی از نقاشی و یا دارای تصاویر ناتمام‌اند. دو تا از این مقابر که متعلق به هویا[۲] و آنی[۳] بود، گرچه کامل و آماده بودند، اما اجساد آن دو در آنجا نبود و احتمالاً جسدشان را به هنگام تخلیهٔ شهر به جای دیگری برده بودند. گمان می‌کنیم به‌مجرد اینکه فضای کلی مقبره‌ای را در دل صخره‌ها آماده می‌کردند، به سراغ کندن مقبرهٔ دیگری می‌رفتند و تا کارگران مشغول کندن بودند، طراحان به آماده‌سازی دیوارها مشغول می‌شدند و پس از آنها پیکرتراشان و نقاشان وارد مقبره می‌گردیدند. حتی آرامگاه مردی متنفذ و ثروتمند نظیر آی (پدرزن فرعون) نیز ناتمام ماند. تالار اصلی آن تا نیمه تراشیده شده و فقط یک دیوارش تزیین گردیده بود. از مجموع چهارده قبر شناسایی شده، نه تای آنها نیمه تمام رها شده بود (سال نهم سلطنت).

هرچند شیوهٔ ساخت این آرامگاهها مشابه با سایر مقابر طیوه بود، اما با توجه به ظاهر صاحبان این مقابر، نحوهٔ نقاشیهای دیواری (که بدون رنگ‌آمیزی ماندند) و سایر تزیینات درونی تفاوت چشمگیری با آنها می‌کرد. کیش آتون با کلیه نقشهایی که حاوی شعائر دین اوزیریس بود، مخالفت می‌کرد و سعی داشت تصاویری را جانشین آنها کند که شاه و ملکه و اعضای خاندان سلطنتی عناصر اصلی آنها باشند. مثلاً در مناظر «اعطای نشان از ایوان کاخ شاهی»، «نیایش آتون توسط خاندان سلطنتی»، «دیدار از معبد»، «گردهم‌آیی خانواده شاهی»، و یا «پذیرش هدایا» که روی دیوار مقابر دیده

۲ـ Huya ۳ـ Any

می‌شود، تصویر صاحب مقبره در ابعادی ناچیز ظاهر می‌شود و یا بکلی حذف می‌گردد. این پدیده ناشی از مقررات کیش آتون است که در آن سعی شده، آخناتون به عنوان حافظ افراد زیردست خویش در حیات و ممات بر خدایان دیگر برتری جوید. وجه مشخصهٔ نقاشیهای این دوره با تصاویر بسیار متنوع نظام گذشته (که معمولاً موضوع نقاشی به عهدهٔ صاحب قبر نهاده می‌شد) یکنواختی سوژهٔ آن است. در مقابر عمارنه، تنها یک موضوع معین برای پرکردن سطح تمام دیوارها درنظر گرفته شده. درحقیقت به‌کارگیری مفهوم یکتاپرستی به شیوه‌ای ساده و فراگیر نقش‌مایهٔ اصلی در تمام زمینه‌های هنر شمایل‌نگاری بوده و از ویژگیهای عصر عمارنه است. برای ساخت مقبرهٔ سلطنتی در دامنهٔ رشته کوه شرقی و مقابر دیگر درباریان در اطراف آن، گروهی از صنعتگران و کارگران ماهر را از اقامتگاههایشان در طیوه جابجا کردند و در دهکدهٔ محصوری در نزدیکی محل ساختمان اسکان دادند. سایر کارگران نیز مشغول اتمام محلات شهر زندگان (عمارنه) بودند. جایگاه آخناتون در محلی دور از دسترس همگان بنا گردیده بود و از اراضی زراعی حاشیهٔ رودخانه فاصله داشت. طرح اولیهٔ شهر بسیار بلندپروازانه و دست ودلبازانه بود و خانه‌ها و عمارات بزرگ به شبکه‌ای از خیابانهای متعدد مشرف می‌شدند، که حتی امروز نیز یکی از این خیابانها به نام شارع‌السلطان معروف است. در پس این عمارت باشکوه، خانه‌های کوچکتر طبقهٔ متوسط قرار داشت و در آخر (طبق معمول) در پشت اینها توده‌ای درهم فشرده از اتاقک‌ها و کلبه‌های مردم فقیر با حیاطهای مشترک نمایان بود. هیچ اثری از سیستم فاضلاب شهری دیده نمی‌شد و آشغال و فضولات خانه‌ها در بشکه‌ها و گودالهایی که در بیرون محوطهٔ خانه به همین منظور تعبیه کرده بودند جمع می‌گردید. با افزایش جمعیت و رونق شهر، به وسعت آن نیز به سمت شمال افزوده شد، حتی تا زمان تخلیهٔ آن نیز ساختمان‌سازی ادامه داشت.

اقامتگاه سران عالی‌رتبهٔ دولت نظیر «پینهاسی»، خزانه‌دار کل آتون و

صدراعظم نخت که جانشین راموس متوفی گردید، در ناحیهٔ جنوبی شهر قرار داشت. یکی از قصرهای بسیار زیبا و چشم‌نواز شاه مجهز به چندین استخر و آب‌نما به نام مارو آتون[۴] نیز در همین محدوده واقع شده بود. اطراف همین کاخ را چند معبد سایبان‌دار، یکی متعلق به ملکه و چند تا نیز مربوط به شاهزاده خانمها، احاطه کرده بود.

ساختمان‌های عمدهٔ اداری در مرکز شهر قرار گرفته بود. بارزترین این ساختمانها را کاخ معظم شاه تشکیل می‌داد، که وسعت آن تا کنار رود می‌رسید و حدود ۷۰۰ متر از طول خیابان شاهی را به خود اختصاص داده بود (آ ٤٤). معبد بزرگ آتون در محدودهٔ شمالی شهر واقع و محوطه‌ای به طول ۷۲۰ متر و عرض ۲۲۵ متر را اشغال کرده بود. علاوه بر اینها نمازخانهٔ شاهی به مساحت ۲۰۰۰۰ مترمربع به ضلع جنوبی کاخ شاه متصل گردیده بود. در نزدیکی این نمازخانه نیز چند ادارهٔ دولتی دیگر نظیر «مرکز مکاتبات فرعون»، «ادارهٔ کار» و «قرارگاه مأمورین» خودنمایی می‌کردند. رویهم‌رفته ابنیهٔ موجود در مرکز شهر را با دقّت ویژه‌ای طرح‌ریزی کرده بودند.

اگر حدود ۸۰ متر دورتر از مرکز شهر به طرف پایین رودخانه حرکت می‌کردیم، به حومهٔ شمالی شهر می‌رسیدیم که محل سکونت سوداگران و رده‌های پایینتر کارمندان دولت بود و کوچه‌های تنگ آن محل رفت وآمد تمام مردمی بود که با شتاب به سر کارهای خویش می‌رفتند یا بر سر معامله‌ای با یکدیگر چانه می‌زدند. احتمالاً اسکله‌های اصلی شهر نیز در همین منطقه قرار داشت و روزانه پذیرای انواع محصولاتی بود که از اراضی حاصلخیز سمت چپ رودخانه برداشت می‌شد. از اواسط دوران سلطنت آخناتون بود که این ناحیه، مسکونی گردید و حتی در روزهایی که مرکز شهر را به سوی طیوه تخلیه می‌کردند، آنجا همچنان در جنب وجوش بود. بالاتر از این حومه را

۴ـ Maru-Aten

شمال شهر تشکیل می‌داد که تاکنون حفاری نشده و چیز درستی دربارهٔ آن نمی‌دانیم. برخی دیگر از عمارات دولتی و قصرها در آنجا بنا گردیده بود.

کلیهٔ ساختمانها از خشت گلی ساخته می‌شد و دیوار خانه‌هایی که از استطاعت مالی بیشتری برخوردار بودند، روکشی از گچ داشت و رنگ‌آمیز نیز می‌شد. در خانهٔ ثروتمندان، در پی‌ریزی کف، چهارچوب در اصلی، و پایهٔ ستونها از سنگ استفاده می‌شد و درهای داخلی همگی از چوب بود. کف و دورتادور دیوارهٔ حمامها را نیز سنگ‌فرش می‌نمودند، تا به هیچ وجه آب به جایی درز نکند. برای تزیینات داخل کاخها معمولاً از سنگهای الوان، کاشیهای براق یا آیینه‌های ریز استفاده می‌شد. برای بنای معابد و دفاتر کاخ معمولاً سنگ‌های آهکی محلی را که بسیار مقاوم بودند به‌کار می‌بردند. ولی برای ساخت قسمتهای دیگر از مرمر سفید، سنگ کوارتز و یا سنگ خارا استفاده می‌کردند. در ابتدای کار از آجر سفید کرده به مقدار زیاد بهره‌برداری می‌شد، اما بعدها سنگ را جانشین آن ساختند.

معابد را به شیوهٔ هلیوپولیس بدون سقف و سایبان و رو به آفتاب بنا می‌کردند. بنا به روش سنتی معبدسازی در مصر، تالار اول کاملاً از نور آفتاب روشن می‌گردید اما به‌تدریج که وارد تالار پرستون بعدی و اتاق انتهایی می‌شده‌اند، میزان نور کمتر و کمتر می‌شده است. برعکس در شیوهٔ جدید سالن ورودی و بعد از آن هال ستون‌دار بدون سقف و بسیار فراخ و جادار ساخته می‌شد، تا تمامی زوایای آن از اشعهٔ زندگی‌بخش آتون پرگردد. در عمارت بن‌بن در عمارنه ستون یادبودی منقش به تصویر خاندان سلطنتی درحال نیایش آتون برافراشته شد که برخلاف ستونهای هرمی شکل هلیوپولیس، بالای آن کاملاً مدور بود.

ساختمان‌سازی در پایتخت جدید همچنان ادامه داشت و بخشهایی از کاخ و معبد بزرگ و سایر ابنیهٔ دولتی بنا به مصلحت فرعون و اطرافیانش نوسازی و بازسازی می‌گردید. مثلاً هنگامی که ملکه نفرتیتی به‌گونه‌ای

ناگهانی از صحنهٔ سیاست خارج گردید، تمام نوشته‌ها و تصاویر منقوش در بارگاه سایبان‌دار وی را در مارو آتون به نام دخترش پرنسس مریتاتون تغییر دادند. تقریباً تا سال نهم سلطنت آخناتون قسمت اعظم ابنیه در جنوب و مرکز شهر آماده شده بود که یکباره واقعه‌ای رخ نمود که بر اعتقادات و سیاست دولت تأثیر گذارد. تغییرات تازه‌ای در عناوین آتون داده شد. آنجا که برایش نوشته بودند «پدر رع، آنکه به سوی قرص خورشید بازمی‌گردد» این عبارات را نیز اضافه کردند: «رع همیشه جاوید، سرور افقها، آنکه بر تارک آسمان می‌درخشد، خدای جشنها» گمان می‌رود تاریخ این تغییرات میان سالهای (۸-۱۲) سلطنت آخناتون باشد. نظر نگارنده بر این است که این تکمیل عناوین مربوط به جشن دیگری است که در بزرگداشت آتون برپا گردید و مصادف بود با سومین جشن دوران آمنوفیس سوم در سال سی و هفتم سلطنتش، مطابق با سال نهم آخناتون. احتمالاً در این زمان، فرعون پیر قسمتی از سال را در آختاتون می‌گذراند، زیرا صاحب چندین عمارت در آنجا بود. برای ملکه تی و دختر جوانش بکت آتون نیز قصرهایی آماده شده بود. هنگامی که آمنوفیس سوم سی و ششمین سال سلطنتش را طی می‌کرد، چندین مکتوب سیاسی از کشورهای دیگر برای او به آختاتون فرستاده شد. نباید تصور کرد که دو فرعون فقط در یک شهر (چه آختاتون و چه طیوه) اقامت داشتند. آنها نیز درست مثل شاهان قرون وسطی، همراه با خدم و حشم خویش به سرتاسر کشور سفر می‌کردند. ناگفته نماند که اینها حرمسرای سیار نیز با خود داشتند که بسیار مورد علاقه و توجهشان بود. گرچه اقامتگاه اصلی فراعنه در مسافرتهایشان شهر ممفیس بود ولی در سایر شهرها هم دارای قصر بودند. در زیرزمین‌های یکی از قصرهای ممفیس، سردیس نفرتیتی را پیدا کردند.

آمنوفیس سوم، احتمالاً، در سومین ماه از طغیان نیل، به سال سی و نهم سلطنتش دار فانی را وداع گفت (مطابق با سال دوازدهم آخناتون). مقدمات تدفین وی هفتاد روز به‌درازا کشید و در پایان، او را در مقبره‌ای در درهٔ

پادشاهان که به دست خویش فراهم کرده بود، اما ناتمام، خواباندند. آخناتون در مراسم تدفین پدرش بنا به سنت معمول در طیوه ظاهر گردید و در همانجا نیز فرستادگان ویژهٔ شاه میتانی پیام همدردی شاه آن خطه را تقدیم او نمودند.

اندکی بعد، آخناتون به شهر آخت آتون عزیمت نمود تا به عنوان جانشین آمنوفیس سوم و تنها فرمانروای مصر بر اریکهٔ سلطنت تکیه زند. همهٔ سفرای کشورهای دوست و همسایه برای تبریک به وی در دربار جمع شده بودند. او و ملکه درحالی‌که بر تخت روان خویش سوار بودند، در مراسم تبریک حضور یافتند. در این مراسم مجلل و باشکوه، سفرای آسیایی و آفریقایی توسط وزیر اعظم و سایر امرا به حضور خاندان سلطنتی معرفی شدند و سپس هدایای هر یک از نمایندگان خارجی تقدیم شاه گردید و او نیز در مقام رئیس روحانی مصر دعای خیر خویش را نثار آنان نمود.

شاید این مراسم جالب‌ترین لحظهٔ زندگی سیاسی آخناتون بود. زیرا اکنون که ما از فاصله‌ای بس دور به وقایع آن زمان می‌نگریم، چنین می‌نماید که جلوس انحصاری او بر تخت فرمانروایی مصر، سرآغاز دورانی پرآشوب و سخت برای وی بود. وضع سوریه و فلسطین در دوران سلطنت پدرش بسیار بحرانی بود و خراجگزاران آن ناحیه در نزاع مداوم با یکدیگر بسر می‌بردند. با وجود نفاق دایمی میان خرده امرای ناحیه، امکان نداشت اینان بتوانند علیه برتری طولانی مصر، با آن ارتش منظمش، کاری صورت دهند. نمایندگان و کارگزاران حکومت مرکزی مصر در منطقه نیز با حیلهٔ «تفرقه بینداز و حکومت کن» از آن وضعیت به نفع کشور متبوعشان سوءاستفاده می‌کردند. مزاحمتهای مقطعی هاپیروها هنوز تا حد یک تهدید جدی خطرناک نبود و می‌شد به کمک نیروهای نظامی از مزاحمتشان خلاصی یافت. مناطق مورد توجه دولت مصر همان مرزهای او با کشورهای نیرومندی بود که در شمال و شمال شرقی سوریه واقع شده بودند. جاه‌طلبیهای مرزی دول میتانی و حتی می‌توانست تأثیر سوئی بر خراجگزاران منطقهٔ سوریه بگذارد. دولت میتانی

تحریکات را آغاز نمود. چون این دولت که در آغاز فرمانروایی سلسلهٔ هجدهم مصر، به حد کافی توانا شده بود، در سراسر شمال سوریه به اعمال نفوذ خود ادامه می‌داد. پس از گذشت مدتی، این دولت مجبور شد، با مصر به توافق برسد. تهدید اصلی برای دولت میتانی، هیتیها بودند که از ناحیهٔ شمال غربی بر او می‌تاختند. مدتها بین دو دولت میتانی و حتی جنگ ادامه یافت. در این بین هر دو دولت متنازع خواستار کمک مثبت مصر و یا حداقل بی‌طرفی او بودند. سرانجام، دولت حتی توانست نظر مصر را به سوی خویش جلب کند و در مقابل فشار دولت مصر بر میتانی، دوبار در زمان حکومت توتمس سوم هدایایی گرانبها به جانب آن کشور روانه کرد. یک عهدنامهٔ دوستی نیز متعاقب آن بین دو دولت بسته شد. دولت میتانی حق مصر را بر مرزهای سوریه به رسمیت شناخت و قرار بر این نهاده شد که برای تحکیم مودت بین دو کشور شاهزاده خانمهای میتانی به ازدواج با فراعنه درآیند.

در اواخر حکومت آمنوفیس سوم، برخی از خراجگزاران دولت حتی، از او بریدند و به دولت میتانی پیوستند و به دنبال آن هجوم گسترده‌ای از سوی اقوام آناتولی به دولت حتی آغاز گردید، به‌طوری که مرکز این دولت یعنی شهر هاتوشاه به محاصره درآمد. در همین هنگام در پی یک تحول اساسی در دربار حتی، «سوپیلولیوماس»، شاهزادهٔ جوان و مقتدر هیتی بر تخت نشست و با اتخاذ یک سری تدابیر سیاسی و نظامی، نه تنها کشور را از سقوط حتمی نجات داد، بلکه اراضی از دست رفته را نیز مجدداً تصاحب نمود. هنگامی که آخناتون به تنهایی بر تخت سلطنت مصر تکیه زد، سوپیلولیوماس تمامی امکانات کشور را برای آغاز جنگ با دشمنانش بسیج کرده بود.

قدرت‌نماییهای این شاه جدید در نزدیکی مرزهای سوریه، بار دیگر خراجگزاران فرصت‌طلب را به فکر تعویض ولینعمت خویش انداخت. دیگر

۵ـ Hattusas

فرصت از هر جهت برای خودنمایی فرعون مناسب بود. او می‌بایست در رأس سواره‌نظام خویش و پیادگان نوبه‌ای، کمانداران و قوای کمکی وارد صحنه شود و پیش از آنکه شورش حالت بالفعل به خود بگیرد به تنبیه و سرکوب خائنین، آشوب‌طلبان و برخی قبایل بدوی اقدام و از سوی دیگر به دلجویی و تشجیع وفاداران خویش پردازد و با تبعید پسران امرای خاطی به آنان ثابت کند که در محاسباتشان اشتباه کرده‌اند. سرانجام نیز با ترتیب یک شکار شاهانه در اراضی متصرفه به همهٔ جهانیان ثابت می‌کرد که هنوز فرعون مصر برترین قدرت است.

آمنوفیس سوم در آغاز رسیدن به قدرت، چنین لشکرکشی به «صیدون» انجام داده و خود را «فاتح شینار» خوانده بود. اما وقتی که به میان‌سالگی رسید، دیگر زحمت این کارها را به خویش نداد و این مهم را به سپهسالاران خود سپرد و شخصاً مشغول ترتیب دادن «وصلتهای سیاسی» با دختران شاهان همسایه گردید. اما هرگاه که نیاز به اقدام جدی بود، (همچون زمانیکه «عبدی عشیرته» حاکم عمورو را پاسخ جانانه‌ای داد)، درنگ نمی‌کرد.

آخناتون، بیشتر جنبهٔ انفعالی سیاست پدر خویش را برگزید و با آنکه «تادوخیپه» دختر توشراته امیر میتانی، دیگر تحت کفالت وی قرار می‌گرفت، اما او به تحکیم روابطش با سلاطین همسایه، از طریق مزاوجتهای سیاسی، ادامه نداد. البته مذاکراتی با شاه بابل برای ازدواج با دخترش انجام داد، اما آن را پی‌گیری نکرد (۴۵). از جانب فلسطین و سوریه نیاز شدیدی به ملاقات فرعون حس می‌شد. او می‌بایست به مشکلات و مسایل آنان رسیدگی کند. او می‌توانست با برکنار کردن برخی از کارگزاران فاسدش از آن مناطق به نگرانیها و مخالفتها خاتمه دهد. اما برای این کار هم دیر شده بود. امکان داشت این دیدارهای نظامی به برخورد با خراجگزاران جدید هیتی‌ها و شاید با خود دولت حتی بینجامد. اینکه معاهداتی که مصر می‌بست او را تا چه حد از

دخالت در امور میتانی و حتی دور نگه می‌داشت و یا این موضوع که مصریان تصور می‌کردند مشغول شدن آن دو دولت به یکدیگر نهایتاً به نفع خودشان خواهد بود، هرگز بر ما آشکار نخواهد شد. عقب‌نشینی نیروهای مصری از شمال سوریه به شکست قطعی میتانی انجامید و به دنبال آن منطقهٔ آمورو نیز تسلیم سوپیلولیوماس شد. با این وصف مصر تدابیری جهت تنبیه متمردین اتخاذ نمود. «عزیرو» که در آنهنگام جانشین عبدی عشیرته بود، به دربار مصر احضار گردید، تا کاملاً توجیه گردد و لابایو[۶] حاکم شیخیم[۷] که بیش از حد گردنکشی می‌کرد، در یک نبرد جزئی به قتل رسید. در اواخر دورهٔ سلطنت آخناتون، ارتش برای یک لشکرکشی جدی و همه‌جانبه در خطهٔ آسیا آماده می‌شد و حتی قدرت‌نمایی مصر در منطقهٔ گزر[۸] به آزمایش گذاشته شد.

تصور نمی‌شود آخناتون جزء فرمانروایان جنگجو و فاتح قرار گیرد، اما از سوی دیگر بر خلاف تصور برخی محققین، اثر چندانی از سیاستهای صلح طلبی نیز در او دیده نمی‌شد. اطرافیانش را همیشه گروهی از فرماندهان عالی‌رتبهٔ ارتشی تشکیل می‌داد. در تصاویری که از او به‌جای مانده پیوسته محافظین شخصی و گروهی از سربازان حضور دارند و این امر بعضی از ناظرین را به این تصور واداشت که آخناتون در یک اردوگاه نظامی بسر می‌برده است. کنده‌کاریهای روی کرجی سلطنتی، دروازه‌های معبد طیوه و مداموِد، آخناتون را درحال گردن زدن اسیری نشان می‌دهند. او هرگز ظاهر متناسب یک ورزشکار را نداشت، اما با اینکه او را به صورت یک رزمندهٔ فاتح نشان دهند، مخالفتی نمی‌کرد. عقب‌نشینی او از شمال سوریه و کاهش نفوذش در میان خرده ـ دولتهای خراجگزار، منجر به آغاز ناآرامی در میان آنها گردید. از زمان فرمانروایی توتمس سوم تا آنهنگام، این نخستین‌بار بود که ندای

۶ـ Labayu

۷ـ Shechem : شهری در کرانهٔ غربی رود اردن، در شمال اورشلیم. م.

۸ـ Gezer : ناحیه‌ای در فلسطین، تحت نفوذ مصر. م.

مخالفتها از هر سو به اوج خود می‌رسید و این واقعاً از اقبال بد آخناتون بود که درست در زمانی که خدای جدید او می‌بایست سعادت و نیکبختی مصر و ملل تابعه‌اش را تضمین نماید، شاهد فرو ریختن امپراتوری خویش باشد.

در این میان بعضی اتفاقات، آرامش زندگی خصوصی او را نیز بهم زد. در سال دوازدهم سلطنتش، شاهزاده خانم بکت آتون، دختر دوم نفرتیتی، ناگهان درگذشت و در یکی از اتاقهای آرامگاه سلطنتی دفن گردید. نقاشیهای روی دیوار اتاق، اعضای خاندان شاهی را در حال گریه و زاری نشان می‌دهد. در این تصویر یک پرستار با بچه‌ای در بغل نیز در میان سوگواران دیده می‌شود، که باعث گردید محققین دریابند که شاهزاده خانم هنگام تولد نوزاد، از دنیا رفته بوده است و پدر نوزاد کسی نیست مگر آخناتون که از مریتاتون و آنخسن پا آتون نیز فرزندانی داشت.

چندی از این واقعه نگذشت که نفرتیتی نیز درگذشت. اکثر محققین بر این باورند که پس از فوت مکت آتون، نفرتیتی نیز از چشم آخناتون افتاد و دختر بزرگش مریت‌آتون جای او را گرفت. دلیل این باور این است که کاشفان نیایشگاه مارو آتون که متعلق به ملکه نفرتیتی بود، متوجه پاک شدن نام او و جایگزین شدن نام مریت‌آتون گردیدند. کلیهٔ عناوین و نشانه‌های آن ملکه نیز زدوده شد و حتی تصویرش را چنان تغییر داده بودند، که شباهت به شاهزاده خانم پیدا کند. البته این نخستین بار در تاریخ مصر نیست که با حک و اصلاح مظاهر یک نسل توسط نسل بعد روبرو می‌شویم. اما موضوع مصادرهٔ نیایشگاه ویژهٔ ملکه نفرتیتی (که مبلغ تجدید قوای روزانهٔ ملکه بود) به نفع مریتاتون، به خاطر مسایل اقتصادی بود و نه از سر تلافی‌جویی. اگر ملکه «از چشم افتاده بود» هرگز نامش را به نام شریک سلطنت جوان، اسمنخ کارع منتقل نمی‌کردند. برعکس، در حذف کلی اسمش هیچ درنگ نمی‌نمودند. بعید نبود که هنوز از تندیسهایش در کارگاههای مجسمه‌سازی عمارنه به عنوان مدل آموزشی استفاده می‌کردند.

باستان‌شناسانی که کار حفاری خود را در منطقهٔ شمالی عمارنه هنوز خاتمه نداده‌اند، می‌گویند، تاکنون به چندین شیئی که نام نفرتیتی و توتانخامون و آنخسن پاآتون بر آنهاست دست یافته‌اند. به نظر این مورخین تعصب شدید نفرتیتی به آتون موجب دلبستگی زوج سلطنتی به دین جدید و زندگی در آختاتون گردید و به مجرد فوت ملکه دیگر هیچ مانع بزرگی بر سر راه رجعت به سنت دینی پیشین نمانده بود. متأسفانه گزارش کشفیات حومهٔ شمالی شهر هنوز کاملاً انتشار نیافته و از گزارش‌های نیمه تمام نیز نمی‌شود به نتایج نسبتاً قطعی رسید. ولی نگارنده طی تماس با پروفسور فرمن دریافت که هیچ شیئی که نام نفرتیتی و توتانخامون را بر خود داشته باشد، کشف نکرده‌اند. بعید نیست این دو مدتی را در قصرهای شمال شهر بسر برده باشند، اما نه با یکدیگر و هم‌زمان.

همانطور که در بالا اشاره شد، اندک زمانی پس از فوت مکت آتون، نفرتیتی نیز درگذشت و همانگونه که روی کتیبه‌های ورودی شهر وعده شده بود در آرامگاه سلطنتی به خاک سپرده شد. پروفسور فرمن که همراه با گروه کاوشگران در سال ۱۹۳۲ م. آرامگاه سلطنتی را از زیر خاک درآوردند می‌گوید، با آنکه وی شخصاً نام نفرتیتی را روی بقایای ستونها و دیوارها مشاهده کرده ولی گور واقعی او را نیافته (۴۶). اکنون در موزهٔ بروکلین عروسکی به شکل نفرتیتی وجود دارد که گمان می‌رود آن را از درون مقبرهٔ سلطنتی کشف کرده باشند (۴۷). هنگامی که ساکنان محلی عمارنه در سال ۱۸۸۲ م. خودسرانه مشغول کاوش در میان آوار شهر بودند به مقبرهٔ سلطنتی راه یافتند و چشمشان به جعبهٔ جواهری افتاد که بی‌یقین هنگام تخلیهٔ قبور و انتقال آنها به طیوه گوشه‌ای افتاده و از دیده‌ها پنهان مانده است. جعبهٔ محتوی جواهر شخصی نفرتیتی بود، نظیر حلقهٔ انگشتری، گوشواره و تسبیح از طلا و بلور که همگی به شیوهٔ زرگران عمارنه‌ای ساخته و پرداخته شده بود. موسیایی ناشناس یک قبطی نیز که شاید مربوط به جای دیگری بود، در آن محل یافت

گردید. وجود این جسد تکه پاره برخی را به این گمان واداشت که ممکن است متعلق به آخناتون باشد. درحالی‌که ما می‌دانیم پس از مرگ آخناتون مسؤولین، کلیهٔ جنازه‌ها را از آرامگاه سلطنتی بیرون آوردند و به جای دیگری منتقل نمودند و پس از آن آرامگاه به‌کلی متروکه ماند. ضمناً ممکن نیست بتوان تشخیص داد که آیا جواهر مکشوفه از قبر نفرتیتی بوده یا مکت آتون و یا شاید از هر دو.

پس از درگذشت نفرتیتی، جای او را مریتاتون گرفت. همان شاهزاده خانمی که بورنابوریاش حاکم بابل در نامه‌اش خطاب به آخناتون او را «دخت شما مایاتی» نامید. بی‌شک این زن همان مادر شاهزاده خانم مریتاتون کوچک است که به گمانی پدرش کسی جز آخناتون نیست. مریتاتون اندکی پس از سال دوازدهم سلطنت، با برادر آخناتون یعنی اسمنخ کارع ازدواج کرد و شریک سلطنت او شد. هنوز ماهیت این ازدواج کوتاه مدت مشکوک است. بنا به نوشته‌های موجود در مقبره «پر» در طیوه، تاریخ این وصلت، سال سوم حکومت اسمنخ کارع بوده، که به احتمال ضعیف آخرین سال او نیز بود. چنانچه او در بیست سالگی فوت کرده باشد، بعید به نظر می‌رسد که بیش از ٤ سال سلطنت کرده باشد. چون به‌مجرد رسیدن به سن بلوغ به شراکت در سلطنت انتخاب شده بود. وی مقبرهٔ خویش را در طیوه ساخته بود، چون روی دیوار نیایشگاهش حک شده بود که او در «خانه آمون» خواهد آرمید و در عمارنه نیز اثری از مقبره‌اش بدست نیامد. او نیز مانند پدرش هم به آمون اعتقاد داشت هم به آتون. پاره‌ای از وسایل و تجهیزات کفن و دفن او را به توتانخامون اختصاص دادند و وی را نیز در تابوتی که مربوط به یکی از زنان خاندان سلطنتی (احتمالاً همسرش) بود، جای دادند. تالار ستون‌دار بزرگی در مجموعهٔ کاخ شاهی در عمارنه به منظور تاجگذاریش درنظر گرفته شد. دوران حکومتش در همان سه یا چهار سالی که شریک سلطنت آخناتون بود خلاصه شد، چون روی قطعات خم شراب پیدا شده از

آن دوران «سال ۱ » زیر «سال ۱۷ » نوشته شد و این تاریخ مربوط به توتانخامون، جانشین آخناتون است (۴۸). اسمنخ کارع پیش از فوت آخناتون به تخت سلطنت مصر تکیه زد، چون تعدادی از تصاویر موجود، این دو فرعون را در وضعیتی برابر نشان می‌دهد. روی استلی که اکنون در موزهٔ برلین نگهداری می‌شود، تصویری حک شده که از همهٔ نقوش آن دوره جنجالی‌تر است، زیرا این دو فرعون را در حال هم‌جنس‌بازی نشان می‌دهد. دلیل دیگر این استنباطِ ما این است که اسمنخ کارع در متن دو طوماری که از خود تقریر کرده، کنار نام خویش افزوده «محبوب آخناتون»، به‌علاوه آخناتون لقب ملکهٔ خویش نفرتیتی را بعداً به آن شاهزاده اضافه نمود و او را نفر- نفرو آتون نامید.

پس از وصلت مریتاتون با اسمنخ کارع، دختر دیگر آخناتون، آنخسن پاآتون محبوب دربار گردید. در آخرین نامه‌ای که بورنابوریاش به فرعون نگاشت، قول داد انگشتریهای لاجوردی به رسم هدیه برای «آن بانوی دربار» ارسال نماید. او نیز صاحب دختری با نامی مشابه نام خویش شد، که بنا بر متون موجود از آن آختاتون بود. از سرنوشت کودک این شاهزاده خانم و آن خواهر بزرگترش هیچ اطلاعی نداریم. به یقین آن دو طفل در اوان زندگی از دنیا رفتند.

نمی‌دانیم چرا اطلاعات موجود از پایان حکومت آخناتون، در مقایسه با شروع آن بسیار ناچیز است. حکومت اسمنخ کارع «دولت مستعجل» بود و شاید سه یا چهار سال به‌همراه آخناتون (تا سال ۱۶) سلطنت نمود و درگذشت. ملکه‌اش مریتاتون نیز زودتر از او فوت کرده بود. از این هنگام به بعد آنخسن پاآتون نقش مهمتری در دولت ایفا کرد و در حدود سال ۱۵ از سلطنت آختاتون به سن کامل رشد رسید. ملکهٔ سابق، تی، نیز برای خویش جاه و مقامی داشت و صاحب نیایشگاهی مسقف در آخناتون بود. به مشاورش هویا نیز در سال دوازدهم در منطقهٔ شمال شهر آرامگاهی بخشیدند.

این موضوع نشان می‌دهد که تی، پس از مرگ شوهرش مقیم عمارنه و در آنجا صاحب ملک و ثروت بوده است. مدفنش را نیز اول بار در عمارنه آماده کردند. کشف قطعاتی از سنگ تابوت وی که نام آخناتون نیز در قسمتی از آن حک شده نشان می‌دهد که سعی داشتند مکانی مناسب در آرامگاه سلطنتی برایش مهیا نمایند. آخناتون نیز وسایل کامل کفن و دفن را برایش درنظر گرفته بود، گرچه اکنون چیز قابل توجهی از آنها باقی نمانده است. آخناتون طی پنج سال آخر سلطنتش، به دلیل مرگ پی درپی نزدیکترین کسانش، مکت آتون، نفرتیتی، تی، مریتاتون و کودکش، اسمنخ کارع، دختران کوچکتر نفرتیتی و دیگران، ضربات روحی متعددی را تحمل نمود.

یکی از مشکلات ما، تعیین تاریخ دقیق اوج بت‌شکنی آخناتون علیه کیشهای دیگر مصر علی‌الخصوص کیش آمونَ است. نویسنده تصور می‌کند باید زمان آن نزدیک سالهای آخر حیات او باشد. تا پیش از آن، شاه نسبت به سایر ادیان فقط بی‌اعتنایی نشان می‌داد. درآمدهای دولت، عمدتاً متوجه عمارنه می‌گردید. دهان کیش جدید پیوسته برای بلع قسمتی از این درآمد (یا به صورت مصرف در معابد یا به صورت جذب نذر و نذورات) آماده بود. بخشهای دیگر عایدات دولت صرف ساختمان‌سازیهای پرهزینه در دربار می‌گردید. به همین جهت آخناتون از ارسال هدایای گرانبها به حکام کشورهای دوست، که پدرش وعدهٔ آن را به آنان داده بود، سر باز می‌زد. همهٔ روحانیون یا پراکنده و از کار برکنار شده بودند و یا اینکه خود را به آیین جدید متصل کرده بودند. گرچه اسمنخ کارع عبادتگاه ویژهٔ آخرت خویش را به سبک آیین آمون در طیوه بنا کرد، اما مشخص نبود آیا این کار را از روی حسن نیت انجام داده یا درنتیجهٔ توافقی بوده که سرانجام میان آخناتون و کاهنان کیش آمون برقرار گردید. برخی از مصرشناسان اصولاً بر این عقیده‌اند که تحولات (انحرافات) عمارنه حاصل برخوردی بود که از ابتدای امر میان شاه و گروه روحانیون آمون پیش آمد. اما به نظر نگارندهٔ این سطور، غیر

محتمل است که اسمنخ کارع برخلاف میل آخناتون اقدام به پرستش آمون کرده باشد، یا اینکه آخناتون که آنچنان راسخ و بی‌تردید خود را وقف یکتاپرستی کرده بود.به سازش با خدایان دیگر برآید.

قوانینی که در جهت انهدام مجسمه‌های آمون و امحای نام سایر خدایان مانند موت از متون صادر شد، پس از مرگ اسمنخ کارع با حدت بیشتری پی‌گیری گردید. حتی عناوین پدر آخناتون نیز از تخریب و حکاکی در امان نماند. از بزرگترین ابنیهٔ موجود، نظیر عبادتگاه الاقصر گرفته تا کوچکترین اشیا (نگینهای به شکل جعل)[۹] مشمول تغییر گردید. آخناتون چنان در کار خویش دقیق و آگاه بود که پس از انهدام مظاهر خدایان، امر کرد تا کلمهٔ «خدایان» را نیز هر جا دیدند بزدایند. شاید این آخرین مرحله از مبارزه در زندگی مردی بود که دیگر چندان در وضعیت مناسب روحی و جسمی بسر نمی‌برد. در شامگاه هفدهمین سال سلطنتش به دلایلی کاملاً نامعلوم، چراغ زندگانی او نیز خاموش گردید.

۹ـ جعل. یک نوع سوسک ساکن صحاری مصر که در نظر مردم مصر باستان نماد تجدید حیات بود و مقدس شمرده می‌شد. م.

فصل سیزده

پایان کار عمارنه (۱۳۱۹-۱۳۶۲ ق.م)

پیش از این اشاره کردیم که روی بقایای یک خم شراب، متنی حک شده بود که عدد سال ۱ و سال ۱۷ کنار هم قرار داشتند و این نشان می‌داد که جانشین آخناتون پس از مرگ او به تخت سلطنت نشست. شاه جدید (توتانخاتون) فرزند دیگر آمنوفیس سوم و ملکه تی بود، که در این زمان تنها نه یا ده سال بیشتر نداشت و چون هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، (هرچند پس از مرگ اسمنخ کارع به ولیعهدی برگزیده شد) ولی شریک سلطنت محسوب نمی‌شد. پیش از رسیدن به مقام سلطنت نیز تصویر او زیب حجاریها بود و نامش به عنوان «پسر خلف شاه» در پایین تصاویر حک می‌شد. ازدواجش با شاهزاده خانم آنخسن پاآتون پایه‌های سلطنتش را محکم نمود. گرچه مراسم تاجگذاریش در ممفیس انجام گرفت اما تا مدتی در کاخهای شمال عمارنه بسر می‌برد. با فقدان معلم، مبلغ و تجسم اصلی کیش آتونیسم، دیگر این آیین از رونق و اعتلا افتاده بود. با این وصف زوج جدید سلطنتی همچنان به این کیش وفادار ماندند، کما اینکه عناوینشان و تزیینات به‌کار رفته در اریکهٔ سلطنتی، هنوز نام آتون را بر خود داشت.

چنین به نظر می‌رسد که هواداران آخناتون نیز پس از فوت او، ازبین رفتند. البته بعید نیست اطلاعات بسیار ناقص ما از شخصیتهای آن دوره ما را

به این نتیجه‌گیری سوق داده باشد. ازجملهٔ آن هواداران، یکی کاهن اعظم معبد آتون و پزشک آخناتون (پنتحو)[1] است، که گمان می‌کنیم فردی به همین نام نیز که مقام وزارت توتانخاتون را داشته، خود او باشد. تصویری از این صاحب‌منصب وجود دارد که او را در حال اهدای یک خم شراب به شاه جوان و متوفای خویش نشان می‌دهد (آ ۴۸). از دیگر مقامات دوران عمارنه نظیر نخت وزیر، پارن نفر، رئیس تشریفات و توتو صدراعظم، هیچ نشانی نمی‌یابیم. با وجود این قبورشان دست نخورده باقی ماند و معلوم گردید چه قبل و چه بعد از کناره‌گیریشان از مقام اداری، مورد بی‌مهری کسی واقع نشدند. پسرانشان می‌بایستی در دربار جدید مصدر اموری شده باشند. حداقل یکی از درباریان به نام مای، که وظیفهٔ حمل بادبزن فرعون را داشت، مورد کم لطفی آخناتون قرار گرفت و مقبره‌اش (البته پس از آن فرعون) مورد بی‌حرمتی قرار گرفت.

یکی از صاحب‌منصبان مهم آخناتون، در دورهٔ شاه بعدی نیز موقعیت خویش را حفظ و حتی پیشرفت نمود. این فرد کسی به جز آی نبود؛ عموی شاه و پدربزرگ ملکه که از نفوذ کلام در تمام سطوح دولتی برخوردار بود و بی‌شک در راهنمایی و هدایت شاه جوانسال نقش مهمی ایفا می‌کرد. وی که قبلاً فرمانده رستهٔ سواران شاهی بود در ابتدای زعامت توتانخامون به مقام وزارت و کفالت سلطنت رسید (۴۹). سایر نزدیکان و منسوبین آی نیز به شکلی دردستگاه فرعون جدید صاحب کارشدند. ازجمله این‌منسوبین، نخت‌مین بود که هم سپهسالار و هم حامل بادبزن فرعون بود و به احتمال زیاد پسر آی می‌شد. از دیگر امرای عالی‌رتبه، فرمانده حارمحب بود، که کفیل شاه محسوب می‌شد، یعنی تا زمانی که فرعون صاحب پسر و ولیعهد نشده بود، وی مرد شمارهٔ ۲ دربار بود. وی با خواهر نفرتیتی، موت نوجمه، وصلت نمود

۱- Penthu

و از این طریق با آی (پدر همسرش) نسبت نزدیک پیدا کرد و بیش از پیش به خاندان سلطنتی نزدیک شد (۵۰).

فاصلهٔ میان مردن یک شاه تا تاجگذاری شاه بعدی حساسترین روزهای سیاسی مصر به حساب می‌آمد. مخصوصاً در این دوران که بسیاری تصور می‌کردند نیروهای اهریمنی بر مصر چیره شده‌اند. عموم تصور می‌کردند، مرگ آخناتون، موجب بدبختی مصر شده است. در خارج از مصر خراجگزاران فرصت‌طلب شمال سوریه با سوءاستفاده از ضعف مصر خود را تحت حمایت هیتی‌ها قرار داده بودند، و گزر که کانون نفوذ مصر در فلسطین بشمار می‌آمد در معرض سقوط قرار گرفته بود. از لحاظ داخلی، در نیایشگاه‌های قدیمی به روی مردم بسته شد و درحالی‌که عامه دچار نوعی سردرگمی مذهبی شده بودند، در پستوی خانه‌ها مخفیانه به پرستش خدایان مورد علاقه خویش می‌پرداختند. این کشمکش مذهبی، در پایان عصر مفرغ، سبب اصلی هرج و مرج شده بود. روحیهٔ عمومی دچار تزلزل و انگار تمامی نهادهای ملی از کوچک تا بزرگ دچار نکبت گردیده بود. معابد و مستخدمین آن، از قدیم نقش مهمی در هدایت امور اقتصادی مملکت ایفا می‌کردند. به همین جهت بسته شدن آنها موجب رکود در روند امور جامعه گردید. مردم مصر در آن دوران، مثل سایر ملل هم عصر خویش به جادو اعتقاد داشتند. آنان گمان می‌کردند با اتکال به برخی نیروهای مافوق‌الطبیعهٔ نیک سیرت، می‌توانند بر نحوست عوامل متعدد اهریمنی چیره گردند. معمولاً اشخاص با تفأل به خدایان، درصورتی که پاسخ مثبت دریافت می‌کردند، دست به کارهای مخاطره‌آمیز یا ظاهراً کم منفعت می‌زدند. اگر سروش معبد، نظر نامساعد خدایان را در مورد عاقبت آن کار یا تصمیم به شخص درمانده اعلام می‌کرد، دیگر امکان نداشت آن مقصود را دنبال کنند. همانگونه که روی طلسمهای به شکل سوسک نوشته شده بود، بی خواست خدایان هیچ امری صورت تحقق به خود نمی‌گرفت. حاصل کیش آخناتون، خلل در

روحیهٔ عمومی بود و کار جانشینان وی این بود که اعتماد ملی را به عناصری که قرنها موجب بهروزی آنان گردیده بود برگردانند. موقعیت مصر را، هنگامی که توتانخامون به قدرت رسید، از آنچه که بر استل بزرگ بازسازی شده نوشته، به‌خوبی می‌توان دریافت.

اکنون که شاه جدید نزول اجلال فرموده‌اند، معابد همگی رو به ویرانی نهاده و علفهای هرز با ضریحهای مقدس ما هم‌آغوش گردیده‌اند. گویی نیایشگاهها هرگز محراب نداشتند و چه بی‌حرمتیها که بر آنها نشد. کشور دستخوش ناامنی بود زیرا که خدایان از مصر رخت بربسته بودند. اگر ارتش را به آسیا گسیل می‌کردیم بی پیروزی به کشور بازمی‌گشت. درخواست کمک بندگان از جانب خدایان بی پاسخ می‌ماند. قلب خدایان ما به درد آمده بود، زیرا که مأمن خویش را از دست داده بودند.

البته در عبارات بالا علایمی از گزافه‌گویی هست. در باقی متن یادبود از اقداماتی که شاه جهت بازسازی کشور و اعادهٔ روحیهٔ ملی اتخاذ نموده است، سخن به میان آمده. این اقدامات شامل ساخت مجدد بت خدایان از طلا و سایر سنگهای ذی‌قیمت، بازسازی محرابها، و انباشتن دگربار معابد از ثروتها، پیشکش‌ها و بردگان می‌شد. وی همچنین روحانیون را از میان عناصر برگزیده و «معروف» به ریاست معابد گماشت. سایر خدمهٔ پرستشگاهها، از بردگان زن و مرد گرفته تا نوازندگان و خوانندگان آن را از میان کادر خدمهٔ دربار سلطنتی دست‌چین کردند و با تقبل مخارجشان توسط فرعون به آن مکانها گسیل نمودند. مسلماً این کار هزینهٔ زیادی به عهدهٔ دربار می‌نهاد. بخش عمده‌ای از بازسازی نیایشگاهها در دوران توتانخاتون صورت پذیرفت. به همین منظور روی تابوتش نوشتند: «شاهی که حیات خویش را وقف بهروزی خدایان نمود».

در راستای سیاست جدید، مبتنی بر رجعت به سنت، تکریم و تعزیز انواع خدایان برقرار گردید و نیایش آتون، خارج از چهارچوب فلسفهٔ رع -

هراختی اکیداً ممنوع گردید. شاه و ملکه نام خود را به توتانخامون و آنخسن آمون مبدل نمودند. فرعون جدید سعی کرد لگام حکومت را درست همانجا که از دست پدرش آمنوفیس سوم زمین گذاشته شده بود بردارد و برخی یادگارهای ناتمام او را در معابد صلب و الاقصر به پایان رساند. وی همچنین ترتیب آماده شدن آرامگاه شخصی خود را در جوار آرامگاه پدرش در بخش غربی درهٔ پادشاهان داد. در همان سالهای اولیهٔ حکومتش قرار را بر آن نهادند که شهر نامیمون آختاتون را به عنوان اقامتگاه، به‌کلی ترک کنند و پایتخت را به شهر ممفیس منتقل سازند. فرعون جدید در همین شهر فرمان ساختن کتیبهٔ «تجدید حیات» را در کارناک صادر کرد. طبقهٔ حاکم نیز به همراه تمامی دربار، کانون پیشین را ترک نمودند. ثروتمندان رده‌های پایینتر نیز ضمن رها کردن عمارتهای زیبا و مجلل خویش، هر آنچه از وسایل و مصالح گرانقیمت موجود در آنها را می‌توانستند برداشتند و یا کندند و بردند. کارمندان مرکز اسناد نیز کلیهٔ طومارهای پاپیروس را برداشتند و پیش از ترک ساختمان، طبق دستور اقدام به انهدام الواح گلی سنگین که از سوریه، فلسطین و سایر نقاط آسیا رسیده بود، نمودند. فقط چند لوح نیم شکسته و فهرست رموز و علایم از این پاک‌سازی جان سالم به‌در برد که همان اطراف ساختمان باقی ماند. هنوز چندی از تخلیهٔ ساختمانها نگذشته بود که قشرهای مستمند و بی‌خانمان به آنها هجوم آوردند و در عمارات تهی از جنب و جوش سکنی گزیدند.

اجساد افرادی که در عمارنه درگذشته بودند، توسط بازماندگانشان به قبرستان شهرهای دیگر منتقل گردید. چون نگهبانان قبرستان سلطنتی نیز آن ناحیه را ترک کرده بودند، موج سارقین و گورکنها برای دست‌یابی به گنجینه‌های مدفون شده به آن‌سو سرازیر گردید. به همین جهت تصمیم گرفتند تا اجساد خانوادهٔ شاهی را از آنجا بیرون آوردند و در آرامگاه نیاکانشان در طیوه جای دهند. در اینجا بود که دریافتند باید جای مناسبی برای تی، نفرتیتی، مکت آتون، مریتاتون، اسمنخ کارع و خود آخناتون به اضافهٔ چندین طفل و

وابسته‌ای که ما آنان را نمی‌شناسیم، فراهم گردد. احتمال داشت، برای اسمنخ کارع مقبره‌ای توسط آخناتون پیش از مرگش ساخته شده باشد. تصمیم نداشتند که آخناتون را در آرامگاه سلطنتی، در عمارنه مدفون کنند، چون بقایای خمرهٔ مخصوص امعا و احشای وی نشان نمی‌دهند که اصلاً مورد استفاده قرار گرفته بودند. از اثاثیه و مبلمان بکار رفته در مقبره‌اش نیز اطلاع کافی نداریم. بی‌گمان وی از نخستین سالهای حکومتش در فکر تکمیل ملزومات آرامگاهش بود. اما چون هر چه می‌گذشت وی خود را بیشتر در فلسفهٔ کیش نو مشغول می‌کرد، دیگر اعتقادی به جمع‌آوری زیب و زیور به شیوهٔ کیش اوزیریس نداشت. آی که وزیر ناحیهٔ سفلی بود، ترتیب تجدید تدفین خاندان سلطنتی را داد. وی به هر طریق بود مقابر کوچکی در این‌سو و آن‌سوی درهٔ پادشاهان آماده کرد و حتی گاه دو یا چند متوفی را در یک محل جای داد. مثلاً در یکی از این آرامگاهها، تی، آخناتون و اسمنخ کارع را، مطابق میل توتانخامون، دفن کردند. در جایی دیگر نفرتیتی، دخترانش و شاید نوه‌هایش را به خاک سپردند. گرچه مراسم تدفین نامبردگان را در حضور توتانخامون و ملکه‌اش، با احترام به‌جای آوردند، ولی احتمالاً دارای آن شکوه و طمطراقی که خود متوفیان درنظر داشتند، نبود.

مسلماً مسؤول اعمال سیاستهای بازگشت به دوران سابق را نباید تنها از یک پسربچهٔ نه ساله دانست، بلکه طبیعتاً نفوذ آی به عنوان مشاور شاه در همهٔ کارها دخیل بوده. البته ممکن است در میزان قدرت او اغراق هم کرده باشند. کما اینکه می‌گویند، نقشی که بر یک ورقه طلا یافت شده و توتانخامون را در حال قربانی کردن نشان می‌دهد، مراسمی بوده که در پیشگاه آی برگزار شده است. چرخش و تغییر اساسی آی در دورهٔ جدید، اکثر مصرشناسان را بر آن داشته که او را به عنوان یک سیاستمدار ابن‌الوقت به تمام معنا بشناسند. البته این محققین ویژگی‌های دولت در مصر باستان را نادیده می‌گیرند. چنین چرخشهای افراطی را در حکومتهای خودکامهٔ امروزی که به دست

«چهره‌های» نیمه‌خدا رهبری می‌شوند به‌خوبی مشاهده می‌کنیم. در مصر باستان، تجسم خدا که حاکم کشور بود، از همان حرمت و عزت خدا برخوردار می‌گشت، مگر آنکه در کل معلوم می‌شد که سیاستهای وی برای کشور زیانبخش و فاجعه‌آور بوده است. مثلاً تنی چند از فرمانروایان منجمله ملکه حتشپسوت، مدتی پس از حکومتشان، مورد بی‌مهری نظام واقع شدند و اعلام گردید که آنان فرزند خلف رع نبوده‌اند و حکمرانی آنان بر طبق معات (نظام صحیح) صورت نگرفته است. ولی در مورد آی باید گفت، که وی به هر دو نفر آخناتون و توتانخامون به یک اندازه ارادت داشته است.

به هر صورت، کتیبهٔ تجدید حیات بر این امر تأکید دارد که فرعون ماقبل توتانخامون، به دلیل کاستیهای گوناگون در ادای وظایف ملی خویش کوتاهی نموده است. بی‌تردید برخی پیروان آخناتون از تمایلات هم‌جنس‌بازی او دل‌خوش نبودند و از اینکه مجبور بودند به هنگام عزیمت به سرای باقی و قرائت استغفارنامه در پیشگاه مطهر ملک‌الموت اقرار نمایند، که بر خلاف ولینعمت خویش هرگز دست به چنان عملی نزده‌اند، احساس سرافکندگی می‌کردند. این گونه خصوصیات ناخوشایند و شرم‌آور تنها به ست[۲]، رب‌النوع خشونت و پلیدی برازنده بود و بس. بنابراین بلافاصله پس از فوت آختاتون، چنین اعلام گردید که دوران حکومت او، همچون دورهٔ ملکه حتشپسوت وقفه‌ای دردناک و نامیمون در روند سلطنت فراعنه بوده است. اعتقادات او توسط جانشین وی، ارتداد و یک خبط بزرگ اعلام شد، که برای مصر جز سیه‌روزی چیزی به ارمغان نداشته.

در میان بقایای برج دوم کارناک، سنگ نوشته‌ای کشف گردید که حاکی از شراکت آی در سلطنت دورهٔ توتانخامون است. البته این ادعا تنها ناشی از تفسیر نادرست از متون کشف شده و همچنین درک نادرست نظام

۲- Seth

شراکت سلطنت است (۵۱). مادام که توتانخامون زنده بود امید می‌رفت که وی از یکی از زنانش، و در رأس آنها از ملکه، صاحب فرزند ذکوری گردد. اما این امید مبدل به یأس گردید. بقایای دو طفل در تابوت این فرعون کشف گردید، که بنا به نظر مصرشناسان نارس خلق شده و هر دو از دنیا رفته بودند و طبق سنت مرسوم در میان فراعنه همراه با پدر خویش به خاک سپرده شدند. هر دو طفل دختر بودند. درنتیجه هنگام مرگ توتانخامون در سال دهم سلطنتش، هیچکس از خلف عاموس وجود نداشت تا خاندان پرجلال هجدهم را ادامه دهد. به کمک آزمایشهای اشعهٔ مجهول و دیگر روشهای فنی جدید، معلوم گردید که توتانخامون پیش از مرگ دچار جراحتی در ناحیهٔ گوش چپ شد و سپس این زخم به جمجمهٔ او گسترش یافت و او را دچار خونریزی مغزی نمود (آ ۵۱). دلیل پیدایش این زخم برای ما هنوز آشکار نشده ولی محل آن نشان می‌دهد که متجاسر، هر که بوده، به نقطهٔ حساسی از بدن او حمله برده است. شاید این زخم درنتیجهٔ شرکت فرعون در جنگ بر بدن وی وارد آمده باشد. بر اساس نوشته‌های هیتی‌ها، درباریان مصری که انتظار مرگ فرعون خویش را نداشتند، از مردن وی بی‌تاب گشتند. مخصوصاً که او جانشینی از خون خویش برایشان باقی نگذاشته بود. به همین دلیل اقداماتی از سوی ملکه آنخسن آمون صورت گرفت تا همسر و شریک سلطنتی از سلالهٔ شاهان، از کشورهای همسایه مصر برای خویش بیابد.

بنا بر سنت و مقررات، هنگام مرگ فرعون، شاه جدید می‌بایست با طلوع آفتاب روز بعد بر تخت سلطنت تکیه زند. و چون این امر امکان‌پذیر نگردید، یکباره برای همه این تصور پیش آمد که مصر دچار بحرانی جدی و ویرانگر شده است. مرگ توتانخامون همزمان با هجوم هیتی‌ها به شمال سوریه بود. این دومین بار بود که این قدرت نوظهور شمالی تا لبنان و کوههای لبنان هجوم می‌برد و به قتل و غارت مبادرت می‌کرد. باز هم بر اساس اسناد یافت شده نزد هیتی‌ها، ملکه آنخسن آمون نامه‌ای به سوپیلولیوماس نوشت و از وی

خواست تا یکی از پسرانش را به مزاوجت او درآورد، زیرا مصر از نعمت یک فرعون مذکر بی‌بهره مانده بود. دلایل این درخواست نامعقول کاملاً روشن نشد. شاید، همانگونه که ملکه اقرار نمود، ازدواج وی با یکی از هموطنان عادیش دور از شأن او بود. اما اگر همسر او از نژاد پادشاهان می‌بود، حتی پادشاهی بیگانه، آنگاه می‌شد او را تجسم خداوند در روی زمین به‌حساب آورد. از سوی دیگر انعقاد یک پیمان سیاسی (از طریق وصلت) با یک قدرت پیشرونده در آسیا، همانگونه که قبلاً با دولت میتانی رفتار کرده بودند، موجب تعادل قوا و امنیت در ناحیهٔ آسیا می‌شد. انگیزه‌های این ملکه هر چه بود، شاه حتی را به خود جلب نمود. به‌گونه‌ای که وی هیأتی به نمایندگی نزد دربار مصر فرستاد تا اخبار تازه‌ای از اوضاع این کشور بحران‌زده را برایش جمع‌آوری نمایند. هیأت مذکور اطلاعات مورد نیاز شاه را تقدیمش نمود. شاه حتی، پس از بررسی اوضاع، فرزندش «زنانزه» را برای ازدواج با ملکه مصر روانه آن کشور نمود، اما این سفیر شادی در راه مصر به قتل رسید.

کلیهٔ این تماسهای دیپلماتیک در خلال هفتاد روز پس از مرگ توتانخامون، بدون اطلاع آی رخ داد. مع‌هذا، این آی بود که همچون یک فرعون، مراسم تدفین توتانخامون را اجرا و رهبری کرد و این حقیقت در نقاشیهای دیواری درون آرامگاه برای ابد ثبت شده است. آی به هیچ وجه نمی‌توانست نقش فرعون را بازی کند، مگر از همان طریق که به زنانزه (داماد نگونبخت) پیشنهاد شده بود. بله، آی با نوه‌اش، آنخسن آمون وصلت کرد و نامشان در کنار یکدیگر روی حلقهٔ انگشتری که تا چند وقت پیش زینت یک عتیقه‌فروشی بود اما بعدها از نظرها پنهان شد حک گردید. بعد از این دیگر خبری از آن ملکه در دست نداریم. در مقبرهٔ آی، واقع در بخش غربی درهٔ پادشاهان، او را در روی نقاشیهای دیواری، در کنار همسر قبلیش، تی می‌بینیم. این زن که در نقاشی مذکور بجای ملکه را دارد، همانی است که قبلاً با او به عنوان مادرخواندهٔ نفرتیتی آشنا شدیم.

آی، فرعون خلف خویش را نه در آرامگاهی بزرگ (آنچنان که او درنظر داشت) بلکه در گوری کوچکتر، درست مقابل آرامگاه آخناتون، تی و اسمنخ کارع به خاک سپرد. این مقبره که اکنون با شمارهٔ ۶۲ ثبت شده، در اصل برای آی درنظر گرفته شده بود. آی نیز مقبرهٔ اصلی توتانخامون شمارهٔ ۲۳ را، که زمانی متعلق به اسمنخ کارع بود و توسط آخناتون در طیوه بنا گردیده بود، از آن خویش ساخت. می‌گویند علت این جابجایی گور توتانخامون از ۲۳ به ۶۲ این بود که شمارهٔ ۲۳ دور افتاده بود و نمی‌شد به‌خوبی از آن محافظت نمود. اما چون این آرامگاه دارای نقاشیهایی است که بنا به سفارش شخص آی کشیده شد، دلیل مذکور چندان درست به نظر نمی‌رسد. به هر صورت توتانخامون را در آرامگاهی در جوار نزدیکترین کسانش به خاک سپردند.

با آنکه آرامگاه مذکور کوچک بود، ولی چهارچوب و سایبانهای سنگی ورودی آن را درآوردند تا بتوانند وسایل بزرگ را به درون گور ببرند. این گور از لحاظ اثاثیه و مبلمان فوق‌العاده غنی است. مقبرهٔ او از این نظر از مقابر سایر فراعنه غنی‌تر است. آرامگاه او پر از مجسمه‌ها و بتهای طلایی است، درحالی‌که آرامگاه سایر فراعنه محتوی اشیای چوبی مطلاست. احتمالاً در تجهیز مقبرهٔ او از بیشتر وسایل متعلق به آخناتون و اسمنخ کارع که بسیار ساده بودند، بهره گیری شده. مثلاً درون تابوت کوچک محتوی امعا و احشای توتانخامون آثار نام اسمنخ کارع مشاهده می‌شود و همچنین گردنبند زرین میناکاری شده‌ای که دارای تصویر الههٔ نوت است در واقع به نام آخناتون حکاکی شده بود. به نظر نگارنده بعید نیست برخی از مجسمه‌های چوبی موجود در آرامگاه این فرعون، اساساً برای تدفین آخناتون تهیه گردیده بوده است. در مقبرهٔ شمارهٔ ۶۲ چند ارابه، کاناپهٔ سلطنتی و چند شئ دیگر که فرعون در زمان حیات خویش از آنها استفاده می‌کرد، به اضافهٔ بادبزنی که نام آخناتون را بر خود دارد گذاشته شده بود.

اطلاعات ما از دوران کوتاه ٤ سالهٔ سلطنت آی، بسیار ناقص است. توتانخامون نیایشگاهی نیز نزدیک معبد بزرگ پدرش در مدینهٔ حبو بنا کرد، که امروزه چیزی از آن بر جای نمانده است. آی نیز نیایشگاهی برای خویش در همان اطراف در منتهی‌الیه جنوبی طیوه و قصری ویژهٔ جشنهای دینی در کنار آن ساخت. کلیهٔ این ابنیه بعداً در اختیار جانشین او قرار گرفت و توسعه داده شد.

آی زادگاه خویش را نیز از ساخت یادبودها بی‌نصیب نگذاشت، چنانکه معبدی سنگی به افتخار ایزد من و دیگر خدایان اختصاص داد. همانطور که پیش از این گفتیم، آی به تزیین مقبرهٔ ۲۳ همت گماشت، اما هیچ اثری از گور خود وی در بقایای آن آرامگاه دیده نشد.

پس از او سپهسالار حارمحب که در زمان توتانخامون عهده‌دار منصب کفالت سلطنت بود، روی کار آمد. در این اوان که دربار در شهر ممفیس واقع شده بود، وی مقبرهٔ باشکوهی در ناحیهٔ «سقاره» نزدیک ممفیس برای خویش بنا نمود. درون این مقبره چنان از وجود نقاشی و حجاری غنی بود، که قطعات آن امروزه موجب غنای موزه‌های اروپا شده است. در بین مورخین این عقیده قوت گرفته که پس از مرگ توتانخامون میان سپهسالار حارمحب و آی بر سر تصاحب تاج، رقابتی درگرفت که سرانجام آی این مرد پیر سیاسی، به وسیلهٔ وصلت با آنخسن آمون، برتری خویش را بر رقیب نظامی ثابت نمود. بعد از درگذشت آی، نوبت به حارمحب رسید. او نیز به تلافی، با پشتیبانی از کاهنین آمون، «هجوم بی‌رحمانه‌ای» به مایملک و یادگارهای آی و سایر فراعنهٔ پیش از او نمود. آی را در مقبرهٔ مورد نظر خودش دفن نکردند و حتی نامش را از روی تمام تزیینات و حجاریهای دیواری زدودند.

لازم است در اینجا خاطرنشان کنم که شواهد کافی برای ادعاهای بالا در دست نیست (۵۲). اگر حارمحب جوان در دوران حکومت توتانخامون به مدارج بالا دست یافت، با تأیید آی امکان‌پذیر گردید. همچنین حارمحب داماد

آی نیز بود. در مورد نقش کاهنان آمون در آن جریان باید گفت، این طبقه رونق و ثروت بازیافتهٔ خود را مرهون اصلاحات دوران بعد از عمارنه (تحت لوای توتانخامون و آی) بودند. مضاف بر اینکه برادرزادهٔ آی نیز در میان کاهنان طراز اول طیوه جای داشت. ما مطمئنیم که حارمحب در دوران حکومت آی از عزت و احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و حجاری «سوگواری» که اکنون در موزهٔ برلین است، از کارها و خدمات این دورهٔ اوست (۵۳). ارتقای حارمحب به بالاترین سطح قدرت، بی‌کشمکش سیاسی رخ داد. دلیل این مدعای ما متنی است که بر روی مجسمهٔ تاجگذاری وی که هم‌اکنون در موزهٔ تورن ایتالیا موجود است، حک شده. وی در این متن مراحلی را که در راه ترقی (در دوران شاهان گذشته) پیموده، یک به‌یک برشمرده است و درنهایت افزوده که یک روز، خدای محافظ شهر او، هوروس هنس[۳]، به وی الهام نموده که برای سلطنت بر کل مصر برگزیده شده است. اگر حارمحب بر اثر یک کودتای سیاسی در دربار و یا اعمال فشار نظامی، بر سر قدرت رسیده بود، موضوع به‌کلی فرق می‌کرد. در آن صورت وی حتماً در متون یادبود ادعا می‌کرد که با استعانت از حق به مبارزهٔ با شر و نیروهای اهریمنی حاکم بر مصر برخاسته است. همین مورد را هنگام به قدرت رسیدن ست نخت[۴]، نخستین فرمانروای خاندان بیستم دیده‌ایم، که جزئیات آن در پاپیروس هریس درج شده است. حقیقت این است که به دلیل نبودن ولیعهد، آی تا زمان مرگش کمال همکاری را با حارمحب به عمل آورد و هم او هنگام برگزاری مراسم جشن اوپت که به سراسر کشور سفر کرد، دستور داد تا به بهانهٔ اعلام شراکت در سلطنت حارمحب، مقدمات ساخت مجسمهٔ تاجگذاری او را آغاز نمایند. درست است که آن سپهسالار، مرد کهنسال سیاست را در گور مورد علاقه‌اش دفن ننمود، اما اگر با دقت بیشتری به این جریان بنگریم،

۳- Hnes　　۴- Set-Nakhte

موضوع دیگری بر ما آشکار می‌شود. منطقی نیست که حارمحب آرامگاه بزرگ و مجهزی را که از هر جهت تکمیل بود خالی بگذارد. نظر نگارنده بر این است که آی را در همین آرامگاه ۲۳ به خاک سپردند (۵٤)، اما بعدها در زمان فرعون دیگری، که موج عمارنه‌زدایی در مصر شدت گرفت، پیرمرد خفته در آن را جابجا یا معدوم کردند.

این نیز درست است که حارمحب بسیاری از تجهیزات مقابر فرعونهای خلف خود را به نفع خویش مورد استفاده قرار داد، اما او در این کار تنها نبود، چنانکه شخص آی و دیگر فراعنه نیز همین کار را کردند. گرچه حارمحب مورد اتهام قرار گرفت که در زمان او یادمانهای کیش آتون به شکلی منظم تخریب شده، اما واقعیت بسیار متناقض با آن این است که او به ترمیم عمارنه نیز همت گماشت. بخصوص امر کرد تا آرامگاه اولیهٔ توتانخامون را پس از سرقت اولیه، مجدداً تجهیز و مهروموم نمایند.

حارمحب در طول سلطنت بیست و هفت ساله‌اش با مشکلات عدیده‌ای ازجمله رشد قانون‌شکنی و تضعیف اعتبار دولت در پایان حکومت آخناتون و تهدیدهای مستمر هیتی‌ها دست به گریبان بود. وی با قدرت فراوان با این مشکلات روبرو شد و دولتی نیرومند، یکپارچه و پررونق را در پایان کار خویش برای خاندان رامسسها به ودیعه نهاد.

رامسسها بودند که اقدام به تخریب بقایای نظام آخناتون و جانشینهای او کردند. در نظام خودکامهٔ مصر باستان، تکذیب یک خاندان سلطنتی توسط خاندان بعدی، آنقدر معمول بود که تبدیل به یک سنت شده بود. درواقع از این طریق، سلسلهٔ بعدی، اعتبار و حرمت نیمه الهی سلسلهٔ قبلی را از آن خویش می‌ساخت. رامسس اول دوران آخناتون را درک کرده بود و حتی صاحب مقامی بود. اما اوضاع در زمان ستی اول و مخصوصاً رامسس دوم که چیزی از دوران آخناتون نمی‌دانستند فرق کرد. این فرعون که به هیچ وجه فلسفهٔ آخناتون برایش جذابیتی نداشت، با جدیت به امحای یادمانهای وی و

جانشینانش پرداخت. تمامی ساختمانهای اداری شهر آخت آتون به‌تدریج تخریب شد و رامسس دوم امر کرد تا سنگهای آنها به مصرف پی‌ریزی معابدی برسد که بنا بود در ساحل مقابل شهر هرموپولیس برپا شود. هر جا توانستند نام و تصویر آخناتون را مخدوش کردند و درهم کوبیدند. اما خوشبختانه به دلیل سهل‌انگاری کارگران برخی از یادگارها نجات یافتند. حتی مقرر شد که طومار اسامی پادشاهان از آخناتون تا حارمحب را پاک کنند و سالهای سلطنت آنها را به حساب سلطنت رامسسها بگذارند. اگر مجبور می‌شدند که اشاره‌ای به دوران آخناتون نمایند، از او به عنوان «آخناتون جانی» یاد می‌کردند. یادبودهای توتانخامون و آی و سنگ نوشته‌های آنها را به نام حارمحب مبدل نمودند و سرانجام به سراغ مقابر «شاهان مرتد» رفتند و در تخریب آنها از هیچ کاری فروگذار نکردند. چرا در این میان گور توتانخامون دست نخورده باقی ماند، هنوز یک معماست. شاید چون پس از یکی دو بار دستبرد به آن، در آن را گل گرفته بودند و کم‌کم خود زیر طوفان شن از نظرها پنهان می‌ماند.

اگر رامسس دوم که تندیسهای غول‌آسایش به پاسداری معبد «ابوسمبل» نشسته، امروز در پیشگاه قضاوت تاریخ قرار می‌گرفت، با شرمندگی درمی‌یافت که سیستم خط و زبان جدیدی که در دربارش به‌کار می‌رفت، مصالح ساختمانی معابد او و وجههٔ فوق‌العاده الهی که کسب کرد، همه را مرهون نوآوریهای آخناتون است.

سخن آخر

آخناتون و مورخین

خوانندگان گرامی که منت گذاشته و با صبر و شکیبایی تا اینجا با ما همراه بوده‌اند، دریافته‌اند که روح مباحثی که در صفحات گذشته مطرح گردید، با برداشت معمول از آخناتون تفاوتهایی داشته است. به نظر برخی، دوران عمارنه چکیدهٔ مبارزهٔ دین و دولت است که نظیر آن را ما در اروپای قرن نوزده دیده‌ایم. بر پایهٔ این عقیده، آخناتون به‌مثابهٔ پادشاهی آزادیخواه، روشن‌فکر و حتی دانشمند، در برابر خیل کاهنان مزاحم و واپس‌گرای کیش آمون در طیوه ظاهر می‌شود. نتیجهٔ این رویارویی به نفع تحجر و خرافات در برابر خرد ختم شد و طی آن دولت مجدداً رنگ روحانی به خود گرفت و در پایان سلسلهٔ بیستم، کاهنان آمون قدرت سلطنت را کاملاً در چنگال خویش گرفتند.

برداشت دیگر همان است که از لیبرالیسم آمریکایی نشأت گرفته و متفکران آن قوم برآنند که حکومت آخناتون دورانی درخشان مابین عصر جهالت انسان تا اعلامیهٔ استقلال آمریکا بود. در چهارچوب این طرز تفکر، آخناتون مردی است که در حوزهٔ دین و اندیشه در برابر سنن مذهبی کهن قد برافراشته و جامعهٔ عصر خویش را به تفکر آزاد ترغیب می‌کند. از این لحاظ او را نخستین شخصیت و خیالپرداز در تاریخ قلمداد می‌نمایند. این شیوهٔ تفکر آمریکایی، فرعون مورد نظر ما را صاحب اندیشه‌های جهان‌وطنی و صلح‌طلبی

معرفی می‌کند.

متفکرین مارکسیست نیز در این خصوص صاحب نظرند. به گفتهٔ آنها، عصر عمارنه نه تنها یک شورش دینی، بلکه یک دگرگونی سیاسی و اجتماعی ناشی از مبارزهٔ طبقاتی در مصر بوده است. به نظر آنها آخناتون در ردیف رهبرانی قرار می‌گیرد که در راه پیشرفت بشریت از توحش به سوسیالیسم گام برداشته‌اند. او همگام با سایر نیروها و اقشار بی‌چیز که «عناصر جدید» او را تشکیل می‌دادند به قلع و قمع طبقات ممتاز و برده‌دار پرداخت و با شمشیر «انترناسیونالیسم» و برابری انسانها به جنگ با روبنای فکری آنها برخاست. به هرحال او در برابر اتحاد کاهنان واپس‌گرا و ارتش، شکست خورد و با ظهور توتانخامون، بار دیگر طبقات اشراف جای پای خویش را محکم ساختند. طبقهٔ کاهنان زیر لوای حارمحب، بر انقلاب عمارنه پیروز شدند و دیگر بار «شاه» اقتدار بی‌چون و چرای سنتی خویش را بازیافت.

مع‌هذا، وقتی به متون متعلق به عصر عمارنه در پایان دورهٔ مفرغ برمی‌گردیم، به مقوله‌ای کاملاً جدید یا انقلابی برنمی‌خوریم. نظریهٔ کشمکش میان یک شاه روشنفکر و پیشتاز، با کاهنان واپس‌گرا و سنتی چندان آشکار نیست. برداشت مذهبی آخناتون از ایزد آمون ـ رع با آنچه کاهنان قدیمی ابراز می‌کردند ـ همانگونه که الکساندر پیانکوف به‌درستی روشن ساخت ـ تفاوت اندکی دارد: «قرص خورشید» که پیروان اصلاح طلب آخناتون سمبل آشکار کیش خود قرار داده بودند، تنها یک وجه مشخصهٔ آنها بود، ولی «رع» به عنوان گردانندهٔ اصلی دین، همچنان باقی ماند. در مقابل، مخالفان و اصلاح طلبان اصرار داشتند که جوهر دین می‌باید نامرئی بماند (۵۵).

تأمین‌کنندگان اصلی ثروت و تجمل متمرکز در معابد مصر، همان سلاطین مقتدر سلسلهٔ هجدهم بودند و به همین جهت حق منحصر به فرد آنان بود که هرگاه صلاح بدانند این ثروتها را جابجا نمایند. برتری و اولویت آنان سؤال‌پذیر نبود. هم توتموسیس چهارم و هم آمنوفیس سوم، شخصاً بر سر

کاهنان مصر علیا و سفلی ناظر کل می‌گماشتند و آمنوفیس سوم با انتصاب ولیعهدش به آن منصب جنبه‌ای الهی به او بخشید. نظریهٔ جدایی میان وظایف کهانت و مدیریت کشور، چیز تازه‌ای است و در مصر باستان این دو وظیفه از یکدیگر جدا نشدنی بود. تمامی کاهنان شاغل در معابد از نزدیکان و اطرافیان شاه برگزیده می‌شدند. کما اینکه آخناتون توانست به‌سرعت اکثر کاهنان آمون را از مقامشان عزل و یا پراکنده کند. شاهان جانشین آخناتون منصوب کاهنان نبودند و از آنها دستور نمی‌گرفتند. گرچه کاهنان در دورهٔ این شاهان دوباره جان گرفتند، اما تنها طی سلسلهٔ نوزدهم بود که بار دیگر به امتیازات قانونی خویش دست یافتند.

عقاید مبتنی بر اینکه آخناتون نسبت به عصر خویش بسیار پیشرفته‌تر بود، هنوز هم تحت تأثیر تبلیغات فوق‌العاده تثبیت شدهٔ قدیمی است، که سعی می‌کند فرعون را برتر از همه نمایش دهد. از دورهٔ منس که خود را فرمانروای الهی مصر و سراسر دنیای محدود آن زمان قلمداد می‌کرد، هاله‌ای از جهان‌شمولی گرداگرد فراعنه را احاطه کرد. آنها مدعی رهبری کائنات در زیر لوای قرص خورشید بودند.

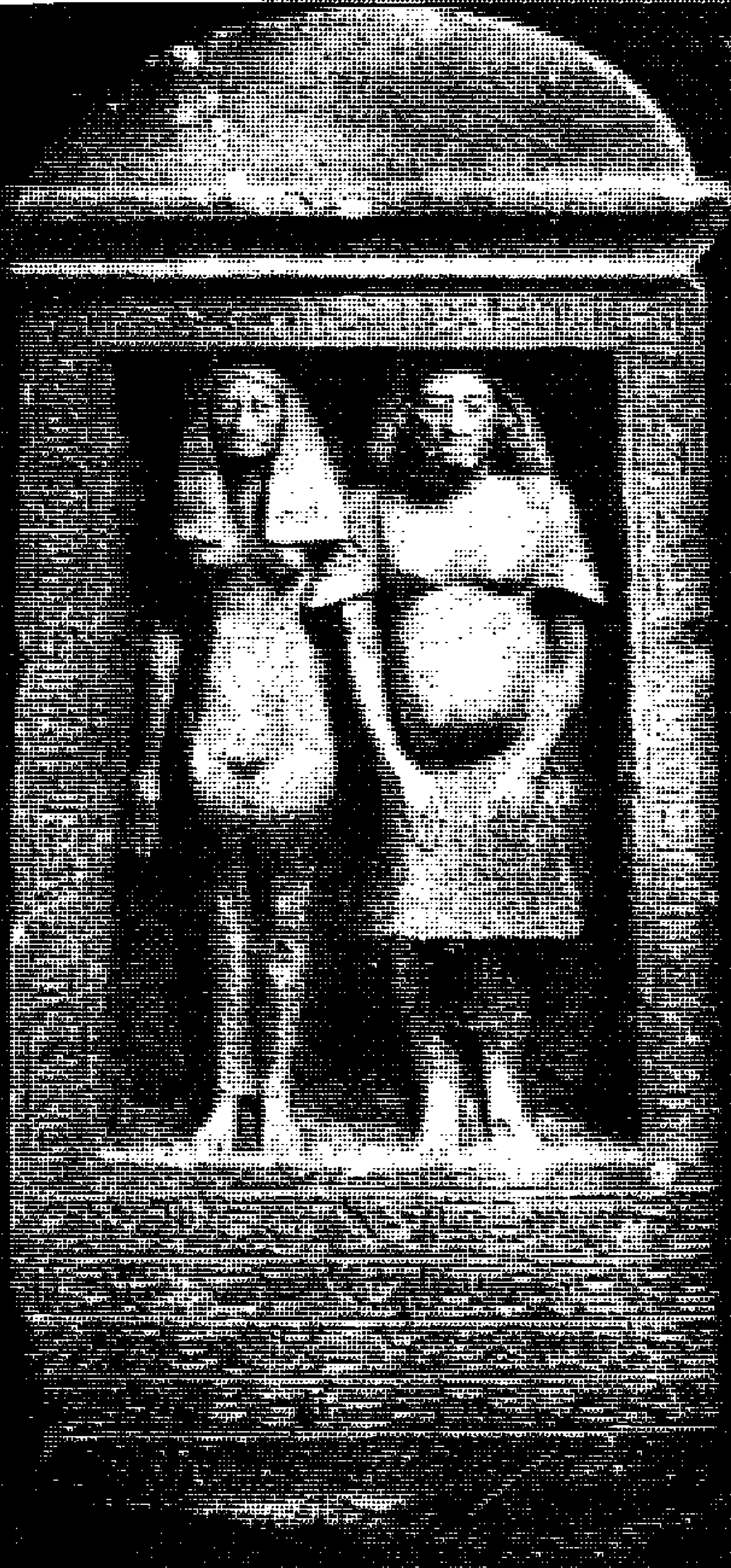
نسل پیشین مورخین، با سادگی به این ادعای فراعنه که آنان بر امپراتوری بزرگی شامل آسیا فرمان می‌راندند تکیه کردند و درنتیجه سیاست خارجی آخناتون را بسیار صلح‌جویانه معرفی کردند. پس از بدست آمدن نامه‌های عمارنه که وجود هرج و مرج و کشتار را آشکار ساخت، مورخین مذکور استدلال کردند که آن حوادث استثنایی بوده است و نه معمول آن دوره، باید گفت که آخناتون بی‌میل نبود از اینکه او را چون فرعونی فاتح نشان دهند و هیچ نشانی از اینکه نفوذ مصر در دورهٔ او کاهش شدیدی یافته باشد دیده نشده. ادعای توتانخامون بر روی استل تجدید حیات، مبنی بر اینکه نیروهای نظامی کشور در سوریه پیشرفتی نداشته‌اند نیز به معنی شکست قطعی مصر نبود و شاید هم خالی از گزاف نبود. وقتی نوشته‌های هیتی‌ها را بررسی

می‌کنیم، درمی‌یابیم که عقب‌نشینی مصر در دوران جانشینان آخناتون آغاز گردید.

نظریات مارکسیستها نیز در سست بنیانی کمتر از عقاید بالا نیست. «عناصر جدید» در دست آخناتون، همان مردم همیشگی بودند. شواهد همگی دلالت بر این دارد که «عامهٔ مردم» زیر نظر آخناتون، کسانی نبودند به‌جز فرزندان قشر دیوانی که در خدمت پدرانشان کار می‌کردند. گفته می‌شود آخناتون موجبات ترقی این مردمان عادی را فراهم نمود تا او را در جریان امور یاری دهند. البته این اظهار نظر محترمانه به این معنی است، که آخناتون آنها را بر سر کار گماشت. واقعیت این است که در مصر سی و چهار قرن پیش، تعداد افراد باسواد آشنا به امور دقیق دیوانی در کل جمعیت کشور آنقدر ناچیز بود که اگر فرعونی دیوانیان شاغل را کنار می‌گذاشت، امکان نداشت به‌راحتی و به‌سرعت بتواند نیرویی ماهر جایگزین آنان نماید. ارتشیان نیز از همان ارج و منزلتی در نزد آخناتون برخوردار بودند که در زمان پدرش. با توجه به تصاویر موجود در مقابر عمارنه و یادبودهای مربوط به بزرگان دربار، تعداد کسانی که بر گروه دیوانیان ریاست داشتند، دوازده نفر بود. از آنجا که اختلافی میان فرعون و سران ارتش نیز وجود نداشت، او در غیبت رؤسای پیشین معابد، برای اجرای فرمانهای خویش از وجود افسران ارتش سود می‌جست (۵۶).

«اصلاحات» آخناتون نیز درنتیجهٔ جذب و هدایت درآمد معابد به سوی خزانهٔ آتون و نهایتاً شاه صورت می‌گرفت. برای ترمیم و بهسازی نظام قدیمی حکومت هیچ راهی نبود مگر اینکه از همان ابزارهای موجود، اما برای هدف دیگری، استفاده شود. در نظام آخناتون هم، مأمورین اداری به دلیل برخورداری از اختیارات فوق‌العاده به فساد و رشوه‌خواری گرایش داشتند. هنگامی که حارمحب بر سر قدرت آمد، برای مبارزه با این مشکل چاره‌ای جز برکناری آنان و سپردن امور به دست گروه جدیدی از خدام معابد نداشت.

باید اقرار نمود با وجود اینکه مخالفین آخناتون برای سلب حیثیت از او



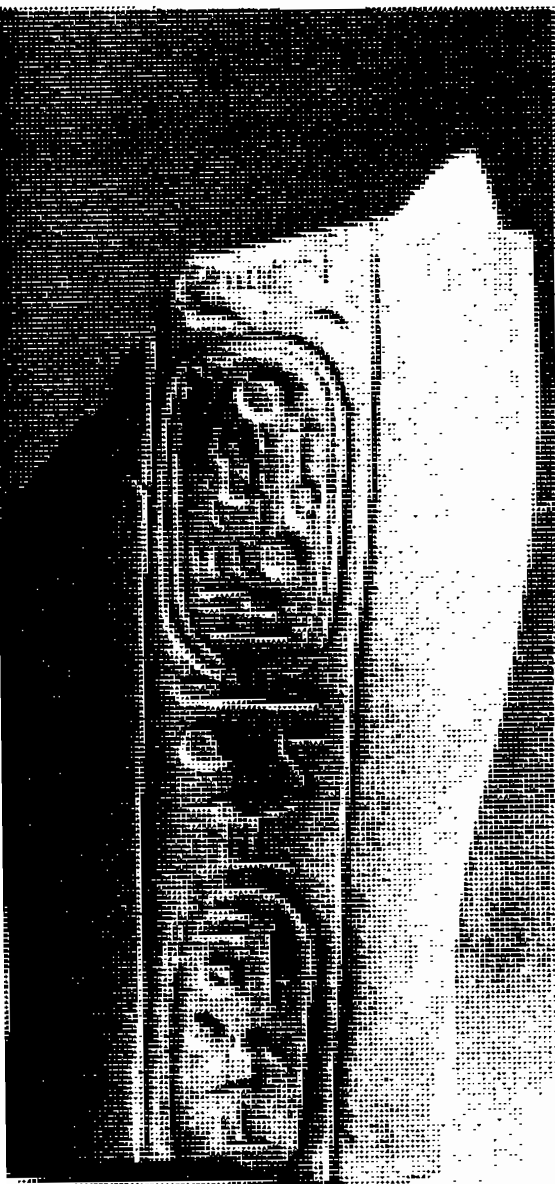


٣١

٣٢

۳۳

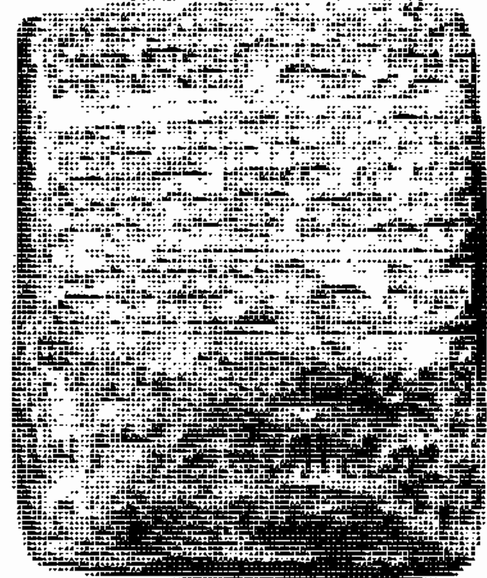
۳۴





٣٧







۴۳

۴۴

در انهدام یادگارهایش از هیچ کوششی فروگذار نکردند، اما هنوز هم، در مجموع، مظاهر او نوعی اعتبار به وی می‌بخشند، به‌گونه‌ای که یکی از دانشجویان باستان‌شناسی، شخصیت وی را «جذاب» توصیف کرده است. حضور همیشگی او در کنار خانواده، بیان احساسات لطیف و ساده‌اش در سرود بزرگ آتون، حاضر نشدن وی در صحنه‌های قتل و خونریزی و ملاحت افسانه‌ای همسر او، اعتباری ویژه بدو بخشیده است. متأسفانه آنگونه که در روم باستان مرسوم بود، مصر فاقد مورخین حرفه‌ای بود، تا اطلاعات کافی و جامع از فراعنه برای ما به‌جا بگذارند. اکنون قرنهاست که آخناتون با صفات خوب و بد خود در خاک خفته است.

حاصل مطالعات ما هیچ ویژگی انقلابی در حیطهٔ سیاسی و اجتماعی دوران او را نشان نمی‌دهد. در حوزهٔ هنر، ابداعات وی، در محدودهٔ اکسپرسیونیسم در نقاشی و مجسمه‌سازی باقی ماند و آن نیز در آخرین سالهای حکومتش به شیوه‌های سنتی بازگشت. در قلمرو دین، با آنکه وی اصول سنتی را پذیرفته بود و هنوز از برخی سمبل‌های کیش اوزیریس نظیر خرده عروسکها و گاو مقدس منه‌ویس استفاده می‌کرد، اما موفق شد ایده‌ای را ارائه نماید که در تمام طول تاریخ باستان بی‌سابقه بود و آن تبلیغ کیش یکتاپرستی و گردآوری همهٔ خدایان در وجود یک ایزد یکتا بود (هنوتئیسم). اینکه نخستین نطفه‌های این تفکر در چهارده قرن پیش از میلاد مسیح از کجا ناشی شد بر ما آشکار نیست، ولی مشخصهٔ آتون خود راهنمایی است. آخناتون که در محیطی پرتبختر پرورش یافته و شاهد پرستش پدرش توسط خود بود، ضرورتاً به این تصور گرایش می‌یافت که لاهوت را باید از طریق شخصیت فرعون دید. آتون فرمانروایی است آسمانی که چون همانند خاکی خویش (فرعون) دارای اسمای گوناگون، جشن تولد و وجودی منحصر به فرد است.

شگفت این است که ما هیچ نشانی از این تحول عمده در اذهان مردم مصر نمی‌یابیم. تمامی تلالؤ واقعهٔ بزرگ دورهٔ آخناتون به کورسویی مبدل شد.

«هرودوت» مورخ نامی یونان در کتاب خویش حکایتی جالب از دوران خئوپس[۱] و «برادرش» خفرون[۲] که معمار اهرام بزرگ جیزه بودند، ثبت کرده است که به‌خوبی گویای آن تضاد است: «کاهنان چنین نقل می‌کنند، که مصر با حکمت و درستی اداره می‌شد، تا اینکه نوبت به حکومت خئوپس رسید و ناگاه کشور به ضعف و سستی روی نهاد. او در نیایشگاهها را بست و مصریان را از ادای فریضهٔ قربانی، منع نمود. و آنگاه همه را واداشت تا برای او کار کنند... خفرون نیز به دنبال او چنین کرد... بدین‌سان پریشانی مصر یکصد و شش سال به درازا کشید و در این مدت مدید پرستشگاهها همچنان تعطیل ماند. مصریان چنان از یادآوری آن روزگار خشمگین و آزرده‌خاطر بودند که حتی مایل نبودند نامی از آن دو فرعون بر زبان جاری کنند.»

آری، ناخشنودی خدایان از عملکرد آخناتون و بسته شدن نیایشگاهها، عاقبت به مختل شدن چرخ دولت و به نابودی نوآوریهای آن فرعون منجر گردید.

۱- Kheops ۲- Khephren

گاه‌شماری

هنوز هم گاه‌شماری مصری بر اساس اطلاعاتی است که «مانتحو» در قرن سوم پیش از میلاد در کتاب تاریخ مصر خویش جمع آوری کرده است. متأسفانه این کتاب به صورت کامل به دست ما نرسیده، بلکه تنها قسمتهایی از آن به شکلی پراکنده در نوشته‌های «یوسفوس» و دیگر وقایع‌نگاران مسیحی به ثبت رسیده است. اسامی فراعنه در این نوشته‌ها به نام یونانی خود ثبت شده، مانند (آمنوفیس برای آمنحوتپ) که ما نیز در کتاب خویش اکثراً از همین نام استفاده کرده‌ایم. لیست دقیق و کامل پادشاهان تمامی سلسله‌ها، بجز سلسلهٔ هجدهم، در یادداشتهای مانتحو آمده است. خوشبختانه در سالهای اخیر موفق شدیم متون حک شده بر یادبودهای فراوانی را که از دوران مصر باستان کشف گردیده با این یادداشتها، مقایسه کنیم و دانسته‌های خویش را محک بزنیم و اصلاح کنیم. در آن متون، نشانه‌هایی از صور فلکی دیده شد، که با محاسبات دقیق ستاره‌شناسی به تاریخ سالهای مختلف تبدیل گردید. برای مثال در جایی از صورت فلکی شعرای یمانی * به سال ۹ آمنوفیس سوم اشاره شده، منظور سال ۱۵۳۷ ق.م بوده است. تاریخهای قمری * مربوط به حکومت توتموسیس سوم و رامسس دوم به مفهوم آغاز سلطنت این دو در سالهای

---

* شعرای یمانی: ستاره آلفا از صورت فلکی کلب اکبر که درخشنده‌ترین ستاره آسمان است، به سبب درخشندگیش مورد پرستش ملل باستانی بوده. م.

* ـ با تاریخ هجری قمری اشتباه نشود، تاریخ مربوط به فراعنه مصر باستان است. م.

۱۴۹۰ و ۱۳۰۴ ق.م بود. تاریخ سال ۱۲۹۰ ق.م. که برای سلطنت رامسس دوم اعلام شده، بر اساس الواح میخی بدست آمده چندان اعتباری ندارد. نگارنده با توجه به برداشت خویش از نظام سلطنت اشتراکی و جشنواره‌های فراعنه، در زیر، وقایع‌نگاری وسیعتری از سلسلهٔ پادشاهان مصر را ارائه می‌نماید.

نام سلسله	دوران حکومت
	عصر کهن
اول تا دوم	(۳۱۰۰-۲۶۸۶ ق.م.)
	سلطنت قدیم
سوم تا ششم	(۲۶۸۶-۲۱۸۱ ق.م.)
	اولین دورهٔ میانه
هفتم تا دهم	(۲۱۸۱-۲۰۴۰ ق.م.)
	سلطنت میانه
یازدهم ـ سیزدهم	(۲۰۴۰-۱۶۷۴ ق.م.)
	دومین دورهٔ میانه
چهاردهم تا هفدهم	(۱۶۷۴-۱۵۵۹ ق.م.)
	سلطنت جدید
هجدهم تا بیستم	(۱۵۵۹-۱۰۸۵ ق.م.)

سلسلهٔ هجدهم

(نام و اعداد درون پرانتز مبین اسامی معادلی است که در تاریخ مانتحو آمده و تعداد سالهای سلطنت از ابتدای تاجگذاری تا انتصاب شریک سلطنت یا جانشین هر فرعون آمده است.)

نام فرعون	دوران سلطنت
آموسیس (آموسیس، ۲۵ سال و ٤ ماه)	(۱۵۵۹-۱۵۳۱ ق.م.)
آمنوفیس اول (آمنوفیس، ۲۰ سال و ۷ ماه)	(۱۵۳٤-۱۵۰٤ ق.م.)

توتموسیس اول (چبرون[۱]؟، ۱۳ سال) (۱۵۰۲-۱۵۱٤ ق.م.)
توتموسیس دوم (مفرس[۲]؟، ۱۲ سال و ۹ ماه) (۱٤۸۹-۱۵۰٤ ق.م.)
توتموسیس سوم (مفراموتوسیس[۳]، ۲۵ سال و ۱۰ ماه) (۱٤۳٦-۱٤۹۰ ق.م.)
حتشپسوت (۲۱ سال و ۹ ماه مربوط به خواهرش آمسیس[٤]) (۱٤٦۹-۱٤۸۹ ق.م.)
آمنوفیس دوم (آمنوفیس، ۳۰ سال و ۱۰ ماه) (۱٤۱۲-۱٤٤٤ ق.م.)
توتموسیس چهارم (توتموسیس، ۹ سال و ۸ ماه) (۱٤۰۵-۱٤۱٤ ق.م.)
آمنوفیس سوم (اوروس[۵]؟، ۲۸، نیز ۳٦، ۳۸) ۱۳٦۷-۱٤۰۵ ق.م.)
آمنوفیس چهارم (خواهرش آسنچرس؟ ۱۲ سال و ۵ ماه) (۱۳٦۲-۱۳۷۸ ق.م.)
آخناتون
اسمنخ کارع (؟) (۱۳٦۳-۱۳٦٦ ق.م.)
توتانخامون (راتوتیس[٦]؟، ۹ سال) (۱۳۵۳-۱۳٦۲ ق.م.)
آی (آرمسیس[۷]؟، ٤ سال و ۱ ماه) (۱۳٤۹-۱۳۵۳ ق.م.)
حارمحب (حارمائیس[۸]؟، ۵ سال) (۱۳۱۹-۱۳٤۹ ق.م.)

سلسلهٔ نوزدهم

رامسس اول (۱۳۱۸-۱۳۲۰ ق.م.)، رامسس دوم (۱۲۳۷-۱۳۰٤ ق.م.) ستی اول (۱۳۰٤-۱۳۱۸ ق.م.) و شش فرمانروای دیگر تا سال ۱۲۰۰ پیش از میلاد

سلسلهٔ بیستم (۱۰۸۵-۱۲۰۰ ق.م.)

۱- Chebron
۲- Mephres
۳- Mephramuthosis
٤- Amessis
۵- Orus
٦- Rathotis
۷- Armesis
۸- Harmais

منابع و یادداشتها

فصل اول

۱- به نظر می‌رسد که مپتناح (۱۲۱۹-۱۲۳۷ ق.م.)، مقادیری غلات جهت کاهش شدت گرسنگی در میان هیتی‌ها برای آن قوم ارسال کرده است. [وین رایت، مجلهٔ باستان‌شناسی مصر، شمارهٔ ٤٦، ص ٢٤] .

فصل دوم

۲- هنگام مرگ توتموسیس دوم، با توجه به اینکه همسرش حتشپسوت هنگام ازدواج با وی دختربچه‌ای بیش نبود، هر دو دخترش نیز کودک بودند.

۳- یادبودهای ملکه حتشپسوت تقریباً ٤٢ سال پس از سلطنتش دستخوش تخریب گردید. [چارلز نیمز، نشریهٔ باستان‌شناسی و زبان مصر، شمارهٔ ۹۳، ص ۹۷، چاپ برلن و لایپزیک]

فصل سوم

٤- توتموسیس سوم، به جز تنتامون، سه دختر دیگر به نامهای آمون ایپت، تیا و ستامون داشت که در مقابر بزرگان دربار به تصویر کشیده شده‌اند. در مقبرهٔ کودکان شاه، نام شاهزاده خانم پیی و تیا آمده است، اما مشخص نشده که در چه سالی فوت کرده‌اند. (پاپیروس ریند)

۵- آرامگاه آنها (شمارهٔ ٤٦) فقط مهر «گورستان» را بر خود داشت و این نشان می‌داد که قبلاً یکبار مهر آن را شکسته‌اند، چون معمولاً آرامگاههای سلطنتی ممهور به مهر ویژهٔ شاهی می‌شد. [ریند کتاب طیوه، ص ۸۳] .

۶- طبق تحقیق هیز در کتاب تاریخ باستانی کمبریج، بخش دوم، ص ۲۹، ناحیه شتپ همان وادی قناست.

۷- عطف به تحقیقات ژان یوایو [نشریه کیمی شماره ۱۵، صفحات ۲۳-۳۳ و نشریه بررسی زبانهای سامی - حامی، شماره ۸، صفحات ۷۷ و ۷۸]

۸- شماره گذاری الواح عمارنه بر اساس دسته‌بندی اولیهٔ کنوستون در سال (۱۹۰۷-۱٤) صورت گرفته است.

فصل چهارم

۹- طبق بررسی ساو - سودربرگ [کتاب چهار آرامگاه از سلسلهٔ هجدهم، صفحات ۳۹-٤۱] : سوره‌رو در حال اهدای گردنبندی به فرعون و مقداری اثاث برای تجهیز نیایشگاههای مختلف دیده می‌شود.

فصل ششم

۱۰- بجز موتعم ویا، یک موت نوجمه داریم که خواهر نفرتیتی بود و یک موتعم نوب که خواهر ملکه تی است. حلقه انگشتری نیز در آرامگاه سلطنتی یافت گردید که نام «موت، بانوی آسمانی» بر آن حک گردیده بود.

۱۱- طبق بررسی سزی [نشریهٔ باستان‌شناسی مصر، چاپ لندن، شماره ٤۳، صفحه ۳۳، پانویس ۱] ، جالب توجه است که هرگز ملکه تی را به نام اصلیش نفرتاری نخواندند.

۱۲- حداقل سه تن از همسران آمنوفیس سوم نام خارجی داشتند. [وینلاک، جواهرات سه شاهزاده خانم، صفحات ٤۱، ٤۷]

۱۳- آلدرد، نشریهٔ باستان‌شناسی مصر، چاپ لندن، شماره ٥٤، صفحات ۱۰۰-۱۰۶

۱٤- [شولمان، نشریهٔ مرکز مطالعات آمریکایی در مصر، چاپ ماساچوست، شماره ٤، صفحه ٦۳] وی بحثی در مورد متون بازسازی شده دارد، ولی پیشنهاد او در مورد خواندن عبارت پسر شاه «کوش» مورد پذیرش آقای ریزنر نیست. امکان دارد نظر آقای هلکس نیز که می‌گفت، باید عبارت مورد

نظر پسر پادشاه (نخت مین) خوانده شود، درست باشد.

آ ۱۴ـ وان دووال، تاریخ مصر، مجلد ۴۳، صفحه ۳۶، چاپ ۱۹۶۸ فرانسه و [ژانن مونه، بولتن انستیتوی فرانسوی باستان‌شناسی شرقی، مجلد ۶۳، ص ۲۲۹، چاپ فرانسه]

۱۵ـ برای مشروح جریان بازسازی این تصویر به نشریهٔ باستان‌شناسی مصر، شماره ۷، ص ۱، چاپ لندن مراجعه فرمایید. قطعه‌ای که روی آن نام اولیه آتون حک شده دارای تاریخ سال ۹ است.

آ ۱۵ـ گونتر رودر، حجاریهای عمارنه در هلیوپولیس، صفحات ۵۴-۵۵

ب ۱۵ـ همان، صفحهٔ ۴۰

ج ۱۵ـ هاریسون، طبیعت، شماره ۲۲۴ (سال ۱۹۶۹ م.)، صفحات ۳۲۵-۶

۱۶ـ وجود حکومتی مستقل از برای اسمنخ کارع غیر محتمل است. من با پروفسور فرمن در این مورد تحقیق کرده‌ام. احتمال درست، آن است که مدت حکومت او با آخناتون مشترک باشد. رجوع کنید به [شهر آخناتون، مجلد سوم، صفحات ۹-۱۵۷]

۱۷ـ [گلانویل در نشریهٔ باستان‌شناسی مصر، شماره ۱۵، ص ۸، چاپ لندن]، بر وجود پاره‌ای شباهتها تأکید می‌ورزد. مثلاً توتانخاموَن با ملکه تی شباهت داشت. و طبق بررسی ما ملکه تی با شوهرش نسبت برادرزادگی داشته است و خطوط چهرهٔ آنها به هم می‌مانست.

آ ۱۷ـ همانگونه که ادواردز نیز اظهار کرده است، این عروسک کوچک نوشته‌ای ندارد و نمی‌توان به اطمینان گفت که متعلق به آمنوفیس سوم است. گرچه هوارد کارتر چنین ادعایی نمود ولی تندیس مذکور دارای جلوه‌های شاهانه نیست. آن را درون تابوت توتانخامون یافتند، اما از نمونهٔ جواهر آن فرعون نبود. چون کاربرد آن بیشتر به سنجاق سر می‌ماند، بعید نیست متعلق به ملکه تی بوده باشد که به هنگام حیات از آن استفاده می‌کوده است.

فصل هفتم

۱۸ـ گاردینر، نشریهٔ باستان‌شناسی مصر، شماره ۳۱، ص ۲۸.

۱۹ـ آلدرد در نشریهٔ باستان‌شناسی و زبان مصر، شماره ۹۴، بخش دوم، ص ۶، چاپ برلن، ر.ک. به گاه‌شماری، ص ۳۰۴ و همچنین مقاله ویلسون در کتاب متون باستانی شرق نزدیک، اثر پریچارد، ص ۲۴۵، پانویس ۱.

۲۰ـ گاردینر، نشریهٔ باستان‌شناسی و زبان مصر، شماره ۴۳، صفحات ۲۷-۴۷.

۲۱ـ تصور می‌کنم سی‌موت از بستگان آنن باشد، ولی نمی‌توانم آن را ثابت کنم. ممکن است با کشف مقبرهٔ گمشدهٔ او در ناحیهٔ «ابوالنقا» این موضوع روشن شود.

۲۲ـ ارمان، نشریهٔ باستان‌شناسی و زبان مصر، شماره ۲۷، ص ۶۳.

۲۳ـ [مولر، نقوش باستانی، مجلد ۲، شماره ۶۳۲.] ویلیام هیز فقید این نکته را با من در میان نهاد.

۲۴ـ آمنوفیس که بنا به نوشتهٔ «یوسفوس» ۳۰ سال و ۱۰ ماه حکومت کرد، می‌بایستی آمنوفیس دوم باشد نه نوهٔ او.

فصل نهم

۲۶ـ من یادداشتهای منتشر نشدهٔ خانم اما آندروز را که یک نسخهٔ آن در موزهٔ هنر متروپولیتن موجود است دیده‌ام. این خانم میزبان پسرعمویش تئوبالد دیویس بود و یادداشتهایی که وی از جریان ماوقع برداشته کاملاً صادقانه و مطمئن است.

۲۷ـ این نوارهای طلایی توسط یکی از کارمندان آزمایشگاه پروفسور الیوت اسمیت به سرقت رفت و دیگر نشانی از آن دیده نشد.

۲۸ـ الیوت اسمیت، نشریهٔ بیمارستان وست مینستر، شماره ۴، ص ۲۵.

۲۹ـ این هلالها سه نوع بود. دو عدد که روی پارچهٔ تابوت توتانخامون دوخته شده از جنس مفرغ براق بود. دیگری طلای خالص بود که نقش ستارهٔ پنج پر را بر خود داشت. نوع سومی تقریباً ثلث دومی بود، اما با همان طرح و

احتمالاً از ارابه‌های شاه جدا گردیده بود.

فصل دهم

۳۰- پیانکوف، بولتن انستیتو فرانسوی شرق‌شناسی، شماره ۶۲، صفحات ۲۰۷-۲۱۸.

۳۱- منظور، شاهزاده توتانخامون و شاهزاده خانم بکت آتون است.

۳۲- الدرد، نشریهٔ باستان‌شناسی مصر، شماره ۴۵، صفحات ۲۸-۳۱.

۳۳- اسم «آخ» به مفهوم روح مجسم است و برای نشان دادن تناسخ یک روح مقدس در وجود یک انسان به‌کار می‌رود. رجوع کنید به کتاب آرامگاه آمنمحت، ص ۱۰۰، اثر گاردینر.

۳۴- رودر، کتاب بایگانی اسناد مذهبی، ص ۴۴ و همچنین ویلسون و پریچارد در کتاب متون باستانی شرق نزدیک، صفحات ۷-۳۶۵.

۳۵- سرنی، نشریهٔ باستان‌شناسی مصر، شماره ۳۴، ص ۱۲۱، چاپ لندن.

۳۶- شابا، بولتن باستان‌شناسی، شماره ۱۴، ص ۳۰۷.

۳۷- ر.ک. یادداشت ۳۰.

۳۸- هلک، سازمانهای اداری باستان، ص ۳۰۰، پانویس ۷.

۳۹- نیوبری، نشریهٔ باستان‌شناسی مصر، شماره ۱۴، صفحات ۹-۸ و ۱۱۷. لازم به ذکر است که قطعات سنگی را از ناحیه ممفیس می‌آوردند.

۴۰- کسانی که به وجود یک دوره حکومت مشترک نسبتاً طولانی میان آمنوفیس سوم و آخناتون اعتقاد دارند می‌توانند به این نکته نیز اشاره کنند که در عنوان آمنوفیس سوم در «مقبره ۲۲» در درهٔ پادشاهان اثری از تغییر نام آمون دیده نمی‌شود و این نشان می‌دهد که جریان تعویض نام آن ایزد تا قبل از سال ۱۲ سلطنت صورت نگرفت.

فصل یازدهم

۴۱- آلبرایت، تاریخ باستان کمبریج، جزء ۵۱، ص ۴

۴۲ـ اشپیگلبرگ مجسمه یکی از صاحب‌منصبان مصری را که در موزهٔ بریتانیاست به عنوان مای که فرستادهٔ ویژهٔ فرعون در دول خارجی بود تشخیص داد. به نظر نگارنده بهترین و درست‌ترین تصویر مای را می‌توان در «مقبره ۵۵» مشاهده نمود.

۴۳ـ به نظر من، احتمال نمی‌رود که در رژیمهای سلطنتی بعدی مصر، از آن نامه‌ها نسخ دیگری تهیه کرده باشند.

۴۴ـ کیچن معتقد است که دختر توشراته تا پیش از رسیدن به سن ۱۲ یا ۱۴ سالگی آماده ازدواج نبوده، بنابراین نباید در این خصوص بحث بیشتری شود. اما من اعتقاد دارم که در دوران باستان، سران کشورها با اهداف سیاسی، حتی در مورد ازدواج فرزندان صغیرشان نیز با یکدیگر گفتگو می‌کردند، بخصوص که تا دوخیپه را، به منظور اتحاد مصر و میتانی، برای ازدواج با آمنوفیس سوم نامزد کرده بودند.

فصل دوازدهم

آ ۴۴ـ اخیراً آپهیل به‌روشنی استدلال کرده که این ساختمان نه یک کاخ بلکه معبد اصلی آخناتون بوده است [نشریهٔ مطالعات شرق نزدیک، چاپ شیکاگو، شماره ۲۹، ص ۱۵۱]

۴۵ـ نامه شماره ۱۱، سطرهای ۵-۲۱ و ۱۴-۱۸.

۴۶ـ الیزابت توماس، گورستان سلطنتی، صفحات ۹-۸۸.

۴۷ـ بلافاصله پس از پاک‌سازی مقبره سلطنتی در سال ۳۲-۱۹۳۱ م. آن را در یک عتیقه‌فروشی قاهره دیدند و همانجا نیز به فروش رفت.

فصل سیزدهم

آ ۴۸ـ سنگ نوشته‌های هیراتیک در مقبره توتانخامون، ص ۴، اثر سرنی.

۴۹ـ شولمان این موضوع را روشن ساخته که آی عنوان «ولیعهد» را نیز یدک می‌کشید و نسبت به حارمحب در جانشینی توتانخامون الویت داشت

[نشریه مرکزمطالعات آمریکایی در مصر، شماره ٤، ص ٥٨]

۵۰- آلدرد (نشریه باستان‌شناسی مصر، شماره ٤٣، ص ٤١)، هری اظهار کرده است که حارمحب قبل از رسیدن به قدرت موت‌نوجمه را به ازدواج خویش درنیاورد، و من نیز استدلال او را پذیرفته‌ام.

۵۱- رابرت هری در کتاب حارمحب و ملکه موت‌نوجمه، ص ۱۷۷، این تفسیر نادرست را آشکار ساخته است. نقطه نظرات هری از نتیجه‌گیری‌های من در مورد آی و حارمحب دقیق‌تر است، به‌گونه‌ای که مجبورم برخی استدلالهای وی را بپذیرم. به هرحال عقیدهٔ او را مبنی بر اینکه موت نوجمه حکومتی سوای حارمحب داشت و اینکه ژنرال مذکور در آخر سلطنت، دوران پرآشوبی را طی کرد می‌پذیرم. البته مطالعات او شدیداً تحت تأثیر نفوذ کاهنان آمون و رونق شهر طیوه قرار گرفته است.

آ ۵۱- هاریسون، روزنامهٔ تایمز، صفحهٔ علوم، مورخ ۲۵ اکتبر ۱۹٦۹.

۵۲- هری: کتاب مذکور، صفحات ۵۸ و ۵-١٤٤.

۵۳- تاریخ این حجاری مربوط به حکومت توتانخامون است و رهبر مراسم نیز حارمحب بود. شولمان در کتاب خود، صفحهٔ ٦٤ می‌نویسد «امکان دارد که رهبری در دست نخت‌من بوده باشد، چون مراسم تدفین یکی از کاهنان اعظم ممفیس به نام پتاح درمیان بوده و به احتمال زیاد رهبری سوگواران به عهدهٔ حارمحب نهاده شده بود، چون او در شمال کشور از نفوذ زیادی برخوردار بود، حال آنکه نخت من، از منصب خود در جنوب کناره‌گیری کرده بود.

٥٤- دیویس در سال ۱۹۰۷ م. جعبه‌ای محتوی ورقه‌های طلایی درون گور شماره ۵۸ در درهٔ پادشاهان یافت. این جعبه به اشیای خصوصی آی تعلق داشت. البته اکنون من دیگر اعتقاد ندارم که گور مذکور استراحتگاه ابدی آی بوده باشد.

سخن آخر

۵۵- پیانکوف، همان، ص ۲۱۸، ر.ک. به کتاب ستایشگاه‌های توتانخامون، صفحات ۱۳-۱۲.

۵۶- شولمان، نشریهٔ مرکز مطالعات آمریکایی در مصر، شماره ۳، صفحات ۵۲، ۵۸ و ۶۷.

فهرست تصاویر

نگارنده مایل است از اشخاص و مؤسسات ذیل به خاطر اینکه اجازه دادند تا از مجموعهٔ آنجا برای کتاب حاضر تصویربرداری شود، تشکر فراوان نماید:

آقای باتمر برای تصاویر شماره XI, X, IX ، مدیریت موزهٔ بریتانیا به خاطر تصاویر VI ، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۳۰، ۴۰، پیتر کلیتون برای تصاویر III, I ، XV, XIII, XII, IV ، مارتن داویس برای عکس شمارهٔ II ، انجمن اکتشاف مصر به خاطر عکسهای شمارهٔ ۵، ۴۲، ۴۳، ۴۴، انستیتو گریفیث و موزهٔ آشمولیان در آکسفورد برای تصاویر ۶، ۲۸، ۳۶، پروفسور ماکس هیرمر برای شماره‌های XVII، VIII ، و ضمناً تصاویر XVI, VII, V توسط خود نگارنده تهیه شد.

تصاویر رنگی

IX ـ مجسمهٔ کوچکی از ملکه تی، موزهٔ لوور.

X ـ یک خم منقش، بدست آمده از کاخ آمنوفیس سوم، موزهٔ بروکلین.

XI ـ یک حجاری از شاهزاده خانمها مربوط به شهر هرموپولیس، از مجموعهٔ خصوصی نوربرت شیمل.

XII ـ چند قطعه گوهر کار عمارنه، موزهٔ سلطنتی اسکاتلند.

XIII ـ پیکرهٔ طلایی آمنوفیس سوم، موزهٔ قاهره.

XIV ـ تابوت بازسازی شده اسمنخ کارع، موزهٔ قاهره.

XV ـ نقش توتانخامون در حال شکار شیر، موزهٔ قاهره.

XVI ـ پیکرهٔ آمون (مذکر) و آمونت (مؤنث)، واقع در کارناک.

XVII ـ دیوار نگاره‌ای از آی و توتانخامون در درهٔ پادشاهان.

تصاویر سیاه و سفید

۱ـ سردیس گچی آخناتون از عمارنه، موزهٔ برلن.

۲ـ۴ـ مجسمه‌های غول پیکر آخناتون از کارناک، موزهٔ قاهره.

۵ـ کتیبهٔ ورودی شهر عمارنه.

۶ـ طرح پشت اریکهٔ توتانخامون، موزهٔ قاهره.

۷ـ یک سردیس شاهی از عمارنه، موزهٔ هنر در متروپولیتن نیویورک.

۸ـ سر ملکه تی، برگرفته از صحرای سینا، موزهٔ قاهره.

۹ـ آمنوفیس سوم، موزهٔ بروکلین.

۱۰ـ کتیبهٔ شکار شیر مربوط به آمنوفیس سوم، موزهٔ بریتانیا.

۱۱ـ کتیبهٔ توتموسیس چهارم، موزهٔ بریتانیا.

۱۲ـ کتیبهٔ «دریاچه» مربوط به آمنوفیس سوم، موزهٔ بریتانیا.

۱۳ـ پیکرهٔ مرمرین یی، موزهٔ هنرهای متروپولیتن نیویورک.

۱۴ـ پیکرهٔ چوبین یویا، موزهٔ هنرهای متروپولیتن نیویورک.

۱۵ـ کج بیل مدل در مقبرهٔ یویا، موزهٔ هنر متروپولیتن نیویورک.

۱۶ـ سبد مدل در مقبرهٔ یویا، موزهٔ هنر متروپولیتن نیویورک.

٤١ـ یکی از نامه‌های عمارنه از پهلو، مزین به خط هیراتیک، موزهٔ برلن.
٤٢ـ محوطهٔ مرکز اسناد در عمارنه.
٤٣ـ صحنهٔ بارعام آخناتون، برگرفته از مقبرهٔ آی در عمارنه.
٤٤ـ تالار مقبرهٔ آی در عمارنه.

یادداشتهایی بر تصاویر

I ـ پیکرهٔ آخناتون از سنگ طلق زرد (به ارتفاع ٦٥ سانتی‌متر) توسط هنری سالت در سال ١٨٢٦ م. از میان خرابه‌های طیوه پیدا شد. مجسمه به حالت نشسته بر روی یک تخت سلطنتی بوده که همسرش نیز دست به کمر کنار او قرار داشته است. اما اثری از پیکرهٔ ملکه دیده نشد. تنها دست او بر پیکر فرعون باقی مانده است. از زانو به پایین مجسمه نیز از میان رفته بود. چون روی مجسمه هیچ نوشته‌ای حک نشده، برخی به غلط تصور کردند که آن به اسمنخ کارع تعلق دارد. اما بعداً با مقابله چهره‌های هر دو فرعون، معلوم شد که نظریهٔ تعلق آن به آخناتون به صحت نزدیک‌تر است. فکها و بینی کمی کشیدهٔ چهرهٔ مجسمه، یادآور مشخصهٔ آخناتون است و حالت افتاده نشستن مجسمه و سینه‌ها و شکم آویخته‌اش نیز از ویژگیهای پیکرتراشی البته ایده‌آل اواخر دورهٔ آخناتون است.

II ـ درون اتاق مستطیل شکل مقبرهٔ توتموسیس سوم که در درهٔ پادشاهان واقع است. تابوت فرعون از سنگ کوارتز است و دیوارهای چهار طرف آن چنان به ظرافت رسم گردیده‌اند که آدمی تصور می‌کند، پاپیروسهای بزرگی را روی دیوارها چسبانده‌اند. مطالب و نقاشیها، همگی از متن کتاب مرده‌نامه اقتباس شده است.

III ـ تابوت حارمحب که از سنگ گرانیت قرمز یک‌دست ساخته شده است و در درهٔ پادشاهان قرار دارد، شباهت زیادی به سنگ قبرهای توتانخامون و آی دارد. طرح کلی این تابوتها بر اساس آنچه در دورهٔ عمارنه مرسوم گردید

ساخته شده اما تصویر خدایان محافظ قبر با آنچه که بر تابوت نفرتیتی بود، فرق اساسی دارد. متون روی تابوتها نیز با هم خیلی تفاوت دارند. سلکیت، الههٔ عقرب سر، درحالی که نیت در سمت راست و نفتیس نیز در سمت چپ او قرار دارند، بالهای نگهبانش را افراشته است. بین او و نفتیس نیز سه ایزد مراسم تدفین، مصور شده‌اند. چهار طرف سنگ قبر به ادعیهٔ مخصوص تدفین مربوط به این ایزدان آراسته شده است.

IV ـ معبد الاقصر، از گوشهٔ شمال غربی آن صحن پرستون آمنوفیس سوم را نشان می‌دهد. ستونها منقش به گلهای باز شده پاپیروس هستند. فرعون در فصل جشنهای اوپت که در ماه دوم طغیان نیل آغاز می‌گشت، پس از پیاده شدن از کرجی سلطنتی وارد این نیایشگاه می‌شد و از میان تالار پرستون و سرباز آن می‌گذشت و وارد اتاقهای تاریکتر می‌گردید. سپس روی صفه‌ای مخصوص می‌نشست و به نیایش خدایان معظم طیوه، آمون، موت و ونز می‌پرداخت.

V ـ این پیکره‌های غول‌آسای ممنون که از قطعات سنگ کرارتز ساخته شده و بعداً نیز مرمت گردیده‌اند، روبروی پرستشگاه آمنوفیس سوم واقع در طیوه غربی قرار گرفته‌اند. این پرستشگاه اکنون به صورت ویرانه‌ای بیش نیست. در هر دو سوی پاهای این فرعون نشسته، پیکره مادرش موت عمویا، و یا همسرش تی برپاست و احتمالاً میان پاهایش مجسمه دخترش. مجسمه سمت چپ در ابتدای امر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و کیش خاص خود را داشت. در قرون بعدی که مصر تحت استیلای امپراتوری روم واقع شد، پیکرهٔ سمت راست نیز توجه نیایشگران را به خود جلب کرد و تصور کردند که او همان ممنون عصر هومر است.

VI ـ گروه طرب، بخشی از دیوار نگاره‌های مقبرهٔ نب آمون را در طیوه به خود اختصاص داده‌اند. این صحنه که قسمت کوچکی از مراسم جشن سرور و سرگرمی را تشکیل می‌دهد نمونه‌ای از هنر بسیار پیشرفتهٔ نقاشی در دورهٔ آمنوفیس سوم است. نقاشان در این دوره موفق به تصویر حالات و حرکات انسان و سایر حیوانات به صورتی طبیعی شده بودند. دو تن از زنان به شیوه‌ای کاملاً نو و غیر مرسوم، از روبرو نشان داده شده‌اند.

VII ـ این صحنه بر روی سطح گچی دیوار سمت راست اتاقکی درون یک معبد سنگی در وادی السبوعه در نوبه واقع شده است. فرعون آمنوفیس سوم، سمت راست، هدیه‌ای تقدیم خدای نشسته، آمون رع می‌نماید. پشت سر این خدا تصویری غیر معمول از یک نیمه خدا به صورت شاهینی بر فراز یک باتلاق کشیده شده که در این تصویر کاملاً مشاهده نمی‌گردد.

VIII ـ مجسمهٔ سر نفرتیتی از سنگ گچ که در خرابه‌های یک کارگاه پیکرتراشی در عمارنه یافت شد (ارتفاع آن ۵۸/۵ سانتی‌متر). از شکل و شمایل این مجسمه به نظر نمی‌رسد که آن را به منظور استفاده در مراسم مذهبی ساخته باشند، بلکه آن مدل اصلی بوده است، که در کارگاههای مجسمه‌سازی راهنمای پیکرتراشان جوان قرار می‌گرفت. بسیاری بر آنند که چون نفرتیتی بر خلاف سایر زنان مصری از کلاه گیس بزرگ استفاده نمی‌کرده بنابراین از تیره‌ای غیر مصری بوده. تاج کشیده و آبی رنگ این ملکه از ویژگیهای او بود و فقط نمونهٔ آن را در چند ابوالهول مؤنث آن دوره دیده‌اند. نفرتیتی برای هماهنگی با شوهرش در مراسم از تاج آبی استفاده می‌نموده است.

IX ـ بخشی از بالاتنهٔ مجسمهٔ دو نفری ملکه تی و شوهرش آمنوفیس سوم از سنگ طلق سبز به ارتفاع ۲۹ سانتی‌متر ساخت عدفو. لباس ملکه با نقش بالهای مادر الهه موت (یک کرکس) بروردی‌دوزی شده. ویگ روی آن نیز از همین نقش است. شمایل ملکه به صورتی کاملاً رسمی و مطابق روز همچون شوهرش که پسرعمویش بود، آرایش شده. سردیسی از او با ظاهری کاملاً متفاوت در صحرای سینا یافت گردیده که احتمالاً کار سالهای آخر حکومت آنان بوده است.

X ـ سبوی گلی به ارتفاع ۳۰ سانتی‌متر، منقوش به گلبرگهای نیلوفر آبی مصری و صحنه‌ای در مرداب، کار ملکته. در این صحنه دختری را در حال راندن قایقی از جنس پاپیروس در شاخابه می‌بینیم.

XI ـ قطعه‌ای از یک حجاری گچی به ارتفاع ۲۲ سانتی‌متر، شاهزاده خانم مریتاتون را در حال نوازش خواهر کوچکترش نشان می‌دهد. این قطعه سنگ که در بقایای یکی از عمارتهای رامسس دوم در هرموپولیس یافت شد،

احتمالاً متعلق به معبدی در عمارنه در آن سوی رود بوده است. رنگ سنگ تازگی دارد. دختر بزرگتر که به سن رشد رسیده ملبس به پوششی نازک است. طرح حجاری گرچه معمول دوران سلطنت آخناتون است ولی در سالهای پیش از او نیز موارد دیگری داشته. دختر کوچکتر نیز بنا به مرسوم آن زمان وسط سرش را کاملاً تراشیده است.

XII ـ چند قطعه طلا و جواهر که در سال ۱۸۸۲ م. در حومهٔ آرامگاه سلطنتی در عمارنه کشف شده، بالا سمت چپ، گوشواره‌یست که با طرح گل داوودی ساخته شده است. نمونهٔ دیگر آن نیز که از روبرو دیده می‌شود در پایین قرار دارد. در سمت راست بالا یک مهر بزرگ با نام نفرتیتی دیده می‌شود. در زیر گوشواره نیز حلقهٔ انگشتری بزرگی است که روی نگین حلقه به شکل قورباغه و زیر آن به شکل جعل (سرگین غلتان) ساخته شده و زیر شکم جعل نوشته شده «موت بانوی بهشتی».

XIII ـ پیکرهٔ زرین کوتاهی به ارتفاع ۵ سانتی‌متر از آمنوفیس سوم که داخل یک صندوقچهٔ کوچک سربسته درون تابوت توتانخامون یافت گردید. فرعون که تاج آبی رنگ را به سر دارد به شکل خدای خورشید که در حال طلوع بر روی یک گل نیلوفر است دیده می‌شود. توتانخامون این پیکره را همراه با زنجیری به خود می‌آویخت، همانگونه که امروزه خانوادهٔ سلطنتی انگلیس حمایلهای خاص خود را دارند.

XIV ـ در تابوت اسمنخ کارع که در آرامگاه شماره ۵۵ در درهٔ پادشاهان کشف گردید. جنس آن از چوب مزین به طلاست و قطعاتی از شیشهٔ مات درون آن به کار رفته است. ماسک طلایی روی چهره را به زور از آن کنده‌اند که آثار سرقت هنوز بخوبی روی چهره مشهود است. شکل بالاپوش آن حالت زنانه دارد. ریش، مار روی پیشانی و چوب‌دستی‌های سلطنتی را بعداً به آن اضافه کرده بودند. کنار آن متنی نوشته شده، حاکی از اینکه آن را مختص یک شاه ساخته‌اند.

XV ـ نقوش در یک جعبه به عرض ۶۱ سانتی‌متر که از گور توتانخامون بدست آمده است، این فرعون را همراه با خدم و حشم خویش درحال

شکار شیران نشان می‌دهد. افسار را به دور کمر خویش بسته تا دستهایش برای کشیدن کمان فوق‌العاده بزرگش آزاد باشد. زیر تصویر نوشته شده که فرعون قدرتمند «پسر نوت» خدای مصریان است.

XVI ـ مجسمه بازسازی شده‌ای از آمون و همانند مؤنث او، آمونت از سنگ کوارتز قرمز در کارناک. توتانخامون در جریان بازسازی دوبارهٔ معابد و خدایان مصری، به تلافی بت‌شکنی‌های آخناتون، این مجسمه‌ها را برپا ساخت. خدای نرینه را به صورت فرعون و خدای مادینه نیز با چهره‌ای مشابه آنخّسن آمون ساخته شده‌اند، که بسیار آسیب دیده. بعدها زیر مجسمه‌ها را به نام حارمحب حکاکی کردند.

XVII ـ بخشی از نقاشی دیواری درون مقبرهٔ توتانخامون که آی را در سمت راست همچون برادر دینی فرعون درحال اجرای مراسم نشان می‌دهد. آی در کسوت کاهنان (لباسی از پوست پلنگ) با تیشه‌ای قصد دارد، دهان فرعون مرده را باز نماید تا وی مجدداً به سخن درآید. توتانخامون در این تصویر با داشتن ریش و پوشیدن سینه‌بند بزرگ سبز رنگ حالت یک تیم خدا را پیدا کرده و با اوزیریس یکی گردیده است.

یادداشتهایی بر تصاویر سیاه و سفید

۱ـ این سردیس آخناتون که از جنس سنگ گچ است در سال ۱۴-۱۹۱۳ م. توسط هیأت باستان‌شناسی آلمان در خرابه‌های کارگاه پیکرتراشی در عمارنه کشف شد. احتمالاً این سردیس در کارگاه مذکور به عنوان سرمشقی جهت تمرین پیکرتراشان تازه‌کار مورد استفاده قرار می‌گرفته. این مجسمه نشان‌دهندهٔ خصوصیات چهرهٔ این فرعون نظیر بینی دراز، گونه‌ای آویخته و لبان کلفت است، اما با رعایت کمی تناسب.

۴-۲ـ این قطعات از مجسمه‌های غول پیکر آخناتون را در سالهای ۳۲-۱۹۲۶ م. از میان خرابه‌های معبد منهدم شدهٔ آتون در کارناک کشف کردند. شاه به صورت ایستاده با پاهای بهم چسبیده با تاجها و لباسهای مختلف دیده می‌شود. این پیکره‌ها در اوایل سلطنت این فرعون به شیوه‌ای کاملاً نو و انقلابی در هنر پیکرتراشی مصر ساخته شده‌اند (ر.ک. ۲۱). بدون شک تمامی این مجسمه‌ها کار سرمجسمه‌ساز دربار یعنی «بک» است که ضمناً اصرار خود آخناتون هم در این امر دخیل بوده است. ابعاد قسمتهای متفاوت بدن و ظاهر کلی مجسمه‌ها غیرعادی است و انسان را به یاد شیوهٔ پیکرتراشی آفریقاییان بدوی می‌اندازد. از همه عجیبتر، تصویر شماره ۲ است که فرعون را کاملاً برهنه و حتی بدون هیچ نوع آلت تناسلی مشاهده می‌کنیم.

۵ـ کتیبهٔ دروازهٔ ورودی عمارنه که درون صخره کنده‌کاری شده است، شاه و ملکه را درحال نیایش آتون و دو دختر بزرگشان را درحال تکان دادن زنگولهٔ مخصوص ترساندن ارواح خبیثه نشان می‌دهد. شیوهٔ ترسیم اشکال،

معمول سالهای اولیه حکومت این فرعون است (ر.ک. ۲۱).

۶ـ قسمت پشتی تخت توتانخامون که از جنس چوب است و به قطعات طلا، شیشه، نقره و سنگهای قیمتی مزین شده است. در این تصویر توتانخامون درحالی‌که تاج بزرگ ویژهٔ مراسم تاجگذاری را بر سر دارد نشسته و مورد ملاطفت همسرش آنخسن آمون قرار می‌گیرد. وجود قرص خورشید بر بالای سر آنها مبین این موضوع است که تخت مربوط به سالهای نخست حکومت این فرعون است. حالت راحتی که هر دو به خود گرفته‌اند، نشان می‌دهد که این تخت به سبک هنری عمارنه تزیین یافته است. اسم شاه به دو صورت آمون و آتون دیده می‌شود.

۷ـ سردیسی از جنس کوارتز قرمز تیره به اندازهٔ نیمه طبیعی که از خرابه‌های یک کارگاه پیکرتراشی در عمارنه یافت شد و بنا بوده بر یک تندیس از سنگ سفید سوار شود. احتمالاً درون چشمها و ابروها را با شیشهٔ رنگی پر می‌کردند. برخی معتقدند که این سر اسمنخ کارع و یا آخناتون بوده است. به *هرحال محتملتر این است که سر به یک زن و آنهم ملکه تی (که در عمارنه نیز* از نفوذ برخوردار بوده)، تعلق داشته باشد. بسیاری از مجسمه‌های او به حالت ایستاده در میان تالارهای ستوندار نیایشگاهش در عمارنه و در کارگاه سرمجسمه‌سازش یوتی دیده شده است. به نظر می‌آید که سردیس در حالت نیمه تمام بوده و قصد داشته‌اند کلاه گیسی نظیر آنچه در تصویر ۸ می‌بینیم روی آن نصب کنند. چانهٔ کوچک و زنانهٔ این سردیس شباهتی به چانهٔ برآمدهٔ آخناتون ندارد و لبهای پیش‌آمده و حالت عبوس او برازندهٔ ملکه تی است.

۸ـ مجسمهٔ سر ملکه تی که قسمتی از یک پیکره سنگ سبز است، در سال ۱۹۰٤ م. در معبد صرابط الخادم در صحرای سینا توسط بنیاد کشف مصر یافت شد. این از مهمترین مجسمه‌هایی بود که باستان‌شناسان را در راه شناسایی چهرهٔ این ملکه راهنمایی نمود. چانهٔ ظریف   قانه کنده شدهٔ او، لبهای پیش آمده و عبوس، چینی که از دو سوی بینی تا   لبها آمده همگی ویژگی این بانوست که در مجسمهٔ بالایی نیز دیده می‌شود   م وی در میان دو کبرای بالدار روی سرش حک شده است. از دیگر نشانه‌های این ملکه وجود دو افعی تاجدار

بر روی پیشانیش بود. کتیبه‌ای که از آمنوفیس سوم و دیگر صاحب‌منصبان در آن معبد بدست آمد گویای این موضوع است که این ملکه زمانی در ناحیهٔ صحرای سینا ارج و مقامی داشته. این مجسمه را که به سبک هنری عمارنه ساخته شده با پیکرهٔ دیگری از او (شماره IX) متعلق به دورهٔ اولیه حکومتش که رسمی‌تر است، مقایسه نمایید.

۹- مجسمهٔ سر از آمنوفیس سوم از سنگ چخماق سیاه، دو برابر اندازهٔ طبیعی. این مجسمه از لحاظ طراحی منحصر به فرد خویش، نظیر شکل سر و کلاه آبی، افزودن حلقهٔ مار بالای پیشانی، شکل کامل کمانی ابرو، چشمان بادامی و لبهای درحال تبسم آن، در نوع خود شاهکاری است. شکل نیم‌تاج و گوشتالو بودن چهرهٔ مجسمه نشان می‌دهد که به دوران اولیه حکومت آمنوفیس تعلق دارد. مخصوصا نوجوانی چهره مبین این است که این شاه خیلی زود بر تخت سلطنت تکیه زده است.

۱۲-۱۰- چند کتیبهٔ یادگاری از خاندان هجدهم. بیشتر مهرها و طلسمها را از سنگ طلق براق در اندازه‌های کوچک می‌تراشیدند و عموماً محتوی شعائر و دعای خیر به صورت رمز بودند. این نوع مهرهای مختصر، ویژگی عصر آمنوفیس سوم است. وسط، مهر بزرگی است به طول ۵ سانتی‌متر از توتموسیس چهارم که از دریافت هدیهٔ میتانیها توسط فرعون (احتمالاً در جشن ازدواج او) و مبارزهٔ فرعون با بیگانگان (با پشتیبانی آتون) و سرکوب کردن آنها صحبت می‌کند، چپ، کتیبهٔ «شکار شیر» مربوط به سال دهم سلطنت و راست، کتیبهٔ «دریاچه» مربوط به سال ۱۱ سلطنت است.

۱۶-۱۳- چند پیکرهٔ کوچک و ابزار مدل: سمت چپ پیکره‌ای از جنس مرمر سفید مربوط به یی رئیس رسته سواران و پدرزن شاه، توتموسیس چهارم است. وسط، پیکره‌ای از جنس چوب مطلا متعلق به یویا با همان القاب اما در زمان آمنوفیس سوم. راست یک کج بیل و یک سبد مدل از گور یویا. بنا به سنت مصریان، این گونه پیکره‌ها و اشیای رمزگونه را درون گور متوفی می‌گذاشتند، تا او در آن جهان از فکر کار و زحمت آسوده باشد. در کیش اوزیریس امور کشاورزی از ارزش و اهمیت برخوردار بود، به همین جهت برخی ابزارهای

فلاحت را همراه با کالبد متوفی درون خاک می‌نهادند.

۱۷- در جنوب مدینه حبو، در غرب طیوه، خرابه‌هایی باستانی واقع شده است که آن را ملکته می‌نامند، یعنی «مکان جمع آوری». حفاریهای انجام گرفته مشخص نمود که آمنوفیس سوم مجموعه‌ای از قصور و ابنیه را در این محل برپا نمود. منظرهٔ جست و خیز گوساله‌ها در میان بیشه‌زار منقوش روی کوزه‌ای است که از درون خرابه‌های این کاخها پیدا شده است (ر.ک. به تصویر X) .

۱۸-۱۹- سمت چپ، سرمه‌دانی از جنس سنگهای کمیاب، کار ملکته منقوش به نام آمنوفیس سوم و سیت آمون به عنوان همسر اصلی و دخترش، سمت راست، تکه‌هایی از یک خمرهٔ گلی که در خانه‌ای در مجاورت کاخی در ملکته یافت گردید. روی خمره با حروف هیراتیک نوشته شده: «سال ۳۸... روز تولد اوزیریس (روز ۳٦۱ از سال عادی). محتوی گوشت سینه گوساله، تهیه شده توسط قصاب ارزنده یوآمون، هدیه‌ای ناقابل تقدیم حضور اعلیحضرت از جانب احموس کارمند صدیق آن جناب.» صدها تکه از این نمونه خمره‌ها در ملکته و عمارنه کشف شد که موضوع کلی آنها تهیهٔ ده‌ها خم شراب و اغذیه از طرف افراد مختلف بود که به مناسبت برگزاری جشنها به فرعون وقت تقدیم می‌شد و معمولاً نام هدیه‌دهنده و تهیه کنندهٔ شراب یا خوردنی روی خمره‌ها نوشته می‌شد.

۲۰- نقاشی نورمان داویس از روی یک حجاری در مقبره ری رع در عمارنه، صحنه دربار سال ۱۲ را نشان می‌دهد. آخناتون و نفرتیتی دست در دست یکدیگر بر تخت تکیه زده و ٦ دخترشان نیز پشت سرشان قرار گرفته‌اند. مریت آتون و مکت آتون که به سنین رشد رسیده‌اند، موهایشان بلند است. مکت آتون رو به آنخسن پاآتون کرده است تا میوه مهر گیاه در دست او را (که از بین رفته) بو کند. نفر نفرو آتون تاشریت بچه آهویی به بغل دارد. سوتپه‌عن رع نیز مشغول بازی با بچه آهوی دیگری است که در میان دستان نفرنفرو رع است. در برابر آنان، سفرای نوبه و کوش هدایای خود را، ازجمله بندگان و اسرا، تقدیم شاه و ملکه می‌کنند. جوانان نیز مشغول شادی و پایکوبی هستند. در قسمت بالایی این تصویر نمایندگان ملل آسیایی و اژه‌ای نیز هدایای خود را پیشکش خاندان سلطنتی می‌نمایند.

۲۱- قسمتی از طارمی تالار کاخ بزرگ شاهی از سنگ گچ که در سال ۱۸۹۱ م. توسط پتری در عمارنه کشف شد. تصویر حک شده بر این تخته‌سنگ از بارزترین نمونه‌های سبک بدیع عمارنه است. آخناتون و نفرتیتی را درحال تقدیم نذر به پیشگاه آتون می‌بینیم. این خدا نیز دستان محافظ خویش را به سویشان متوجه ساخته است، که دو تا از این دستها نفس روح‌پرور را به بینی این زوج سلطنتی می‌رساند. بزرگترین دخترشان در پشت سر آنها مشغول تکان دادن زنگولهٔ مخصوص است. شاه با صورتی کشیده، پیشانی برآمده، آرواره دراز، لبهای کلفت، گردن قوس‌دار، سینه و باسن برآمده، زان‌های درشت و ساق پای باریک رسم شده است. همسر او نیز با همین مشخصات بدنی اما کمی معمولتر دیده می‌شود. (نیز ر. ک. ۳۲).

۲۲- کنده کاری دیواری در مقبرهٔ خاعم‌حت ناظر کل انبار غله مصر، او را در حال دریافت پاداش از جانب آمنوفیس سوم نشان می‌دهد. دیگران نیز در انتظار دریافت پاداش به‌سر می‌برند. یکی از خدمهٔ این مراسم روغندان معطری را بر روی سرش گرفته و دیگری پیش‌سینه‌ای به دور گردنش می‌بندد. در پایین همین نقش، افراد دیگری دستهای خود را به علامت نیایش به سوی شاه دراز کرده‌اند.

۲۳- قسمتهایی از دو قطعه سنگ متصل به هم، صحنهٔ کرجی ملکه را نشان می‌دهد. در گوشهٔ سمت چپ تصویر بر بالای ردیف پاروزنان، کابینی است که در آن نفرتیتی (در یک صحنهٔ نادر) درحال سرکوبی یک دشمن شمالی دیده می‌شود. ادامهٔ قطعه سنگ پایینی شاه را درحال کوبیدن یک دشمن بی‌نوا به تصویر کشیده است. روی قطعهٔ سوم از همین دیواره شاه و ملکه همراه با دخترشان به تنبیه دشمن دیگری مشغولند. وجود چنین صحنه‌هایی ناقض سیاست آرامش‌طلبی آخناتون است.

۲٤- این پیکرهٔ مکعبی شکل متعلق به کاهن دوم آمون، کاهن اعظم موت، کاتب ویژهٔ شاه و مباشر ملکه تی در مورد املاک آمون یعنی آی است که فرزند موت عم نوب و نخت‌من بوده و ضمناً خواهرزن شاه (تی) نیز هست. این مجسمه را در ناحیه الرزیقات در بیست و هفت کیلومتری جنوب غربی طیوه پیدا

کردند. آی برادرزادهٔ فرعون آی است.

۲۵- این مجسمهٔ سر گچی درپوش یکی از چهار خمره ویژه امعا و احشای مومیایی است، که در انتهای تصویر ۳۳ در گوشه‌ای افتاده‌اند. سر شخص ملبس به کلاه گیس کوچک نظامیان است. چشمان و ابروهایش را با شیشه پر کرده‌اند. می‌گویند این سر متعلق به ملکه تی یا اسمنخ کارع یا آخناتون بوده، اما من شکی ندارم که از آن یکی از شاهزاده خانمها، یعنی مریت آتون است و پیش از آنکه به مقام ملکه برسد، آن را برایش ساخته بودند. علایم سلطنت نظیر سر مار را بعداً به آنها اضافه می‌کردند، که در این نمونه آن را از بالای پیشانی مجسمه کنده و ربوده‌اند.

۲۶- تخته سنگی گچی، که در یکی از کارگاههای مجسمه‌سازی و حجاری در عمارنه پیدا شده و نمونهٔ کار یکی از هنرآموزان را نشان می‌دهد. گفته شده است سر فرعون را بار نخست در سمت چپ طراحی کرده‌اند و چون مورد تأیید مربی قرار نگرفته آن را دوباره با دقت بیشتر در سمت راست روی تخته سنگ مزبور درآورده‌اند. اما مطمئناً تا زمانیکه طرح اولیه اشتباه می‌بود، مربی اجازهٔ کنده‌کاری را نمی‌داد. بنابراین از اینکه سر هر دو شخص به یک میزان پرداخت و چهره‌شان کمی تفاوت دارد، نشان می‌دهد که این دو هم تصویر آخناتون و هم اسمنخ کارع هستند.

۲۸-۲۷- سمت چپ مجسمهٔ سر چوبی از ملکه تی (بنا به نظر برخی) و سمت راست نقاب طلایی روی قبر توتانخامون. تشابه دو چهره، رابطهٔ مادر فرزندی را بین این دو عالی‌مقام تأیید می‌نماید. از سویی عده‌ای دیگر از محققین برآنند که مجسمهٔ سر چوبین به سیت آمون، دختر ملکه تی و آمنوفیس سوم شباهت بیشتری دارد، که در این صورت نیز این دو خواهر و برادر خواهند بود. نظر دیگری نیز می‌گوید که مجسمهٔ سر سمت چپ به برخی تصاویر از خود آمنوفیس سوم بیشتر شباهت دارد.

۲۹- کتیبهٔ ضریح مانندی از سنگ کوارتز، نمایشگر سرمجسمه‌ساز و رئیس کارگاه پیکرتراشی آخناتون، بک در کنار همسرش «طاهرت». ادعیهٔ حاشیهٔ کتیبه، خطاب به هراختی (آتون جاوید) است و گمان می‌رود که از

کارهای اولیهٔ حکومت آخناتون باشد. بک در اینجا خود را «شاگرد» آخناتون می‌خواند. در یک کتیبهٔ دیگر از ناحیهٔ آسوان نیز گفته است، که شخص فرعون او را آموزش می‌داده. او که فرزند «من»، سرمجسمه‌ساز دربار آمنوفیس سوم است، در اصل از شهر هلیوپولیس بود. او نیز در این حجاری خود را مثل ولینعمتش با سینه و شکم برآمده تصویر کرده است.

۳۰- کتیبه‌ای رنگی از سنگ گچ که در منزل پینهاسی در عمارنه کشف شد، فرعون آمنوفیس سوم را همراه با ملکه تی نشسته در برابر سکویی مملو از نذورات به پیشگاه آتون نشان می‌دهد. در این کتیبه پیشوند نام شاه یعنی نب معات رع به‌جای نامش نیز تکرار شده، با این هدف که از آوردن نام آمون در شهر آتون خودداری شود. با اینکه این زوج سلطنتی به حالت اشخاص زنده نمایانده شده‌اند، اما برخی مورخین برآنند که از این حجاری پس از مرگ فرعون استفاده می‌شده، گرچه همسرش هنوز در قید حیات بوده است.

۳۱- دیوارنگاری در یکی از اتاقهای آرامگاه سلطنتی در عمارنه که مخصوص تدفین مکت آتون درنظر گرفته شده بود. در بالای تصویر، آخناتون دست نفرتیتی را گرفته و به درون اتاق خواب شاهزاده خانم متوفی می‌برد و بیرون از آن سایر افراد مشغول سوگوارند. آن پرستار یا شاهزاده خانم بچه بغل نظر محققین را به سوی خود جلب کرد. در تصویر پایینی، شاه و ملکه به زاری بر سر دختر مردهٔ خود می‌پردازند. بعید نیست دو نفری که در سمت چپ ایستاده‌اند آی و تی باشند.

۳۲- دو تندیس از جنس سنگ گچ که از درون خرابه‌های معبد بزرگ عمارنه یافت شد. گمان می‌رود که تندیس سمت چپ متعلق به نفرتیتی و سمت راستی از آن آخناتون باشد.

۳۴-۳۳- دو تصویر از مقبرهٔ شماره ۵۵، در درهٔ پادشاهان به وضعی که در سال ۱۹۰۷ م. توسط حفاران کشف شد. در تصویر بالا اتاق اصلی مقبره و اتاقک پشتی آن که تازه شکافته شده بود، دیده می‌شوند. در گوشهٔ سمت چپ اتاقک دومی دو عدد از چهار خمرهٔ مومیایی قرار دارد. بیشتر گچ کاری روی دیوارها فرو ریخته و قطعات ضریح بزرگ نیز به دیوار شرقی تکیه داده شده

است. در پایین پای شکاف میان دو اتاق تابوتی دیده می‌شود که در عکس زیرین و همچنین عکس شماره ۳۵ و XIV با وضوح بیشتری نشان داده شده است. این تابوت چوبی مطلا را به هنگام حمله به مقبره و تخریب درپوش اصلی تابوت روی زمین انداختند و درنتیجه از گردن تا پایین پاها شکاف سرتاسری برداشت. کلهٔ مار روی سر تابوت سالم ماند اما نقاب طلایی روی چهره را کاملاً کندند. در کنار این درپوش هنوز بقایای فاسد شده و تکه‌تکهٔ مومیایی دیده می‌شد که میان ورقه‌های نازک طلایی پوشیده شده بود.

۳۶-۳۵- سمت چپ، بازسازی شدهٔ تابوت شماره ۳٤ را می‌بینید. طرح آن همان طرح پری است که در خاندان هجدهم مورد استفاده قرار می‌گرفته است. نام صاحب تابوت را از روی آن زدوده‌اند، ولی تاریخ ساخت آن که مربوط به سالهای اولیهٔ آخناتون است، هنوز قابل خواندن است. اینکه نام آتون را نیز بعداً روی آن حک کرده‌اند بر ما معلوم نشده است. سمت راست یکی از چهار تابوت زرین مزین به قطعات ظریف شیشه است که متعلق به توتانخامون است. تابوت بزرگتر نیز به همین ترتیب و تزیین است. نوشته‌های داخل تابوت نشان می‌دهد که آن را اساساً برای اسمنخ کارع درست کرده بودند.

۳۹-۳۷- چند قطعه از پیکره‌های کوچک کار عمارنه که احتمالاً همگی متعلق به آرامگاه سلطنتی هستند. بالا سمت راست مجسمهٔ سر کوچکی از سنگ گرانیت قرمز، آخناتون را کلاه‌گیس به سر نشان می‌دهد. پایین سمت چپ قسمتی از یک پیکره از سنگ گچ که نامهای نفرخپرو رع، واعن رع و آخناتون بر آن حک شده. زیر، قسمت پایین پیکرهٔ کوچکی از سنگ گچ را می‌بینید که نام همسر اصلی شاه نفرنفرو آتون (نفرتیتی) بر آن کنده شده و جزء نادر اشیایی است که پس از سرقت بزرگ سال ۳۲-۱۹۳۱ م. در مقبرهٔ شاهی، سر از یک عتیقه‌فروشی در قاهره درآورد.

٤۲-٤۰- این دو قطعه لوح گلی حامل خط میخی جزء تقریباً ۳۵۰ لوحی است که در سال ۱۸۸۷ م. در عمارنه از زیر خاک سر درآوردند به نامه‌های عمارنه مشهور گردیدند. بیشتر آنها راهی موزه‌های برلن، قاهره، لندن و آکسفورد شدند و هنوز هم تحت بررسی و مطالعه قرار دارند. این الواح قسمتی از

مکاتبات سران بیگانه را با فراعنه در آختاتون تشکیل می‌دهند. سمت چپ لوح شماره ۲۳، نامه‌ای است از توشراته امیر میتانی به آمنوفیس سوم که در آن اعلام شده، ایشتار الههٔ نینوا، قصد دیدار از مصر را دارد. کاتبان مصری در پایین لوح به خط هیراتیک تاریخ ورود لوح را به طیوه در سال ۳٦ نوشته‌اند. وسط، لبهٔ سمت چپ لوح شماره ۲۷، که اکنون در برلن است نشان داده شده است. این نامه را توشراته به آخناتون نوشت. پایین منظره‌ای از محوطهٔ مرکز اسناد که در سال ۱۹۳۳ م. از زیر خاک بیرون آمد، دیده می‌شود.

٤٤-٤۳- تالار اصلی مقبرهٔ آی در عمارنه که جزء بهترین و سالمترین آرامگاههایی است که در آن ناحیه کشف شده، اما تمامی قسمتهای آن تکمیل و تزیین نشده بود. از ستونهای برافراشته در تالار آن تنها ٤ تای آنها از لحاظ تزیینات و نقاشیها کامل است. دیوار شرقی آن پوشیده از تصاویر و حجاریها، اگرچه ناقص، است. سرود معروف آتون روی جانب سمت راست در ورودی آن حک شده است، یکی از نقاشیهای روی دیوار شرقی همان صحنه اعطای نشان است. آی و همسرش تی که به دریافت گردن‌بند طلا نایل آمده‌اند، در پیشگاه شاه و ملکه تعظیم می‌کنند. زوج سلطنتی نیز همچنان به بخشش هدایا، گردن‌بند، حلقه، دستکش، سربند و یا ظرف ادامه می‌دهند. خدمتکاران آی نیز در پشت سرش از هیجان به پایکوبی درآمده‌اند. در زمینهٔ تصویر نیز سایر حضار از محلی گرفته تا میهمانان خارجی دستان خود را به علامت بزرگداشت خاندان سلطنتی بالا آورده‌اند.

۱۲۰۰ تومان

